

jabir.abbas@yahoo.com

4-1



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: کتاب الفرائد	مؤلف: ابراهیم الفضل محمد بن محمد رضا الجفاری	
موضوع:	شماره قفسه:	شماره ثبت کتاب: ۷۲۵۰۲

jabir.abbas@yahoo.com



4-1



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتاب الفرائد

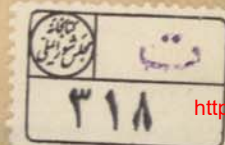
مؤلف: ابو الفضل محمد بن محمد رضا الجرجانی

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۷۳۵۰۲

شماره قفسه: _____

jabir.abbas@yahoo.com





في الآخرة والاولى واصلي واسلم على شمس الهدى والنور
الساطع من افق العلى والسدره المباركه المغروسة في قطب جنة
المأوى القرع الكريم المنشعب من الاصل القديم والسر
القوم المنبعث من ارادة ربه الرحمن الرحيم غصن الله الاعظم
وسر الله الاكرم وحجته القائمة بين العالم جعل الله قلوبنا كنائر
لاي ولانه والسنتنا هاتفة بذكره وثناؤه واتحف افضل
التحية والثناء واطيب التسليم والبهاء على الشمس البازغة
والدراري المنيرة والحقائق المقدسة والنفحات الالهية والنفوس
الطيبة القائمة باعباء الرسالة بين البرية سببا من انفجرت به
خبر الهداية من افق البطحا وابتم بظهوره ثمر الصباح وولت
ظلمة الآيلة الليلى قاهر عبدة الشيطان ومبيد عبادة الاوثان
ورافع اعلام التوحيد بين ملل الشرك والطغيان سيد المرسلين
وامام المتقين وخاتم النبيين والمنادي باقتراب الساعة بين
العالمين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين
 واصحابه المنتخبين الراشدين

بعد الحمد والصلوة اقل عباد ابو الفضل محمد بن محمد
رضا الجرفادقاني وفقه الله لخدمة العالم وازالة الضغائن الكامنة
في صدور الامم معروض ميدار دكه درسنة ماضيه رسالة
ملاحظه شدكه جناب مستطاب ميرزا عبد السلام شيخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتتح الكلام بالثناء على الرب المجيد البر الرووف العزيز
المجيد الظاهر باسمه العلى الاعلى والمنجلى بجماله الاقدس
البهى الابهى كاشف الحجاب عن الحقائق المودعة في الكتاب
ومبين دقائق التأويل من القرآن والتوراة والانجيل جزيل
العطاء جميل الثناء كثير الآلاء رافع الضعفاء الى الارج
الاعلى وخافض ارباب الكبرياء الى الدركات السفلى ذي القدرة
القاهرة والسطوة الظاهرة والآيات العظيمة الباهرة مبدد
شمل كل عات عنود ومعاند حقود ومتبعي سبل عاد وثمود
 واصحاب الحجر واليهود منزل الصحف والاسفار المسفرة
عن انباء البررة الاخبار وقصص الجبابرة الفجار وجسيم رحمته
على اوليائه وعظيم نعمته على اعدائه تذكرة للمخلصين وتبصرة
للمتقين وذكري وموعظة للعالمين فسبحانه سبحانه تاهت
العقول في ادراك ذاته وذهلت الالباب من عظمة اياته
وبهرت الابصار عن تجلي جماله باعظم اسمائه وصفاته وعجزت
الصفوف عن مقاومة امره وقلت الالوف عن منع نشر اسمه
وذكره له الحمد والثناء وله العظمة والكبرياء لا اله الا هو

الاسلام مدینه قلیس وسائر بلاد قفقازیہ البسہ اللہ رداء العزۃ الابدیہ وزین بہ وسادة المشیخة الاسلامیة دررد کتاب مستطاب ایقان تألیف نموده وانتقادی چند در لباس سؤال دران درج فرموده اند . نکارنده این اوراق نظرباینکه جواب مسائل ملل وردۂ اعتراضات اہم براین امر اعظم بکرات از قلم اعلی بافصح قول وابلغ بیان نازل شده جزانکہ اکابر احباب در رسائل استدلالیہ متعدّدہ دلائل حقیقت این ظهور اقدس را واضح ومبرهن داشته اند وراہ احتجاجی بر نفسی باقی نکداشته اند و ہم بسبب حدوث حوادث خطریرہ ملکّیہ واشتغال بتألیف رسائل ومقالات علیہ این عبد اقبال نمود و فراغت نیافت کہ جواب ایرادات ایشانرا معروض دارد و وہم را از یقین وضلالت را از هدایت ممتاز نماید . تا آنکہ در این سنہ معلوم شد کہ یکی از افراد احباب کہ اگرچہ من حیث الایمان در صفوف اولی واقف ومشہود است ولکن من حیث الوصف در عداد کسبہ مذکور وبشغل قتادی معروف ومشہور جوابی بروفق ذوق خود بر رسالہ مذکورہ مرقوم داشته وبمحکم کریمۃ فارجمع البصر هل تری من فتور حضرت شیخ را بمراجعت نظر در کتاب مستطاب ایقان دعوت نموده بل جسارتی بزرگتر کرده

وبعضیاتی عظیم مرتکب شده کہ در طی مقال کاهی عنان قلم را بصوب نصیحت معطوف داشته واز مطالعہ آیہ کریمہ واذا قیل له اتق الله اخذته العزۃ بالاثم غفلت نموده واز تجربہ سابقین مجرب نکشته وحضرت شیخ را بفطرت سلیمۃ کہ اهل بہادان مفلطورند از معارضہ آیات الہیہ تحذیر نموده وبمحکم کریمۃ فمن اظلم ممن کذب بايات الله وصدف عنها سنجزي الذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون جنابش را از سلوک این مسلك مہلک انداز کرده وبصریح ایہ مبارکہ ولا تكونن من الذين کذبوا بايات الله فتكون من الخاسرين حضرتش را از دخول در این طریق وعرخشن نہی نموده ولکن حضرت شیخ از نصائح آن مؤمن بیغرض متغیر گشته وبیکان اینکہ معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رسالہ آن مؤمن محترم مقصور است وقت رامقتنم ومجال اعتراض را واسع وفسیح شمرده اند وبتصور اینکہ جواب مسائل ایشان در غایت صعوبت است واشکال بل در حیز ممتنع ومحال در نہایت اطمینان خاطر وفراغت بال رسالہ دیگر تألیف فرموده ومطبوع ومنشر داشته اند . غافل کہ در کنانہ فارسان این میدان سهام ثاقبہ ونصال نافذہ است کہ بقوت اسم اعظم خجبات غلیظہ اوہام ملل را در یدہ اندوختہ نسخ بر شبہات

مظلة جميع ائمه كشيده اند وبقوت بنان وبيان تشكيك
مشگكين رازايل نموده اند وبقدرت قلم ولسان اوهام
متحلين را باطل فرموده اند .

بلى اگر نفسى بر شمع از بحار معانى كه حق جل جلاله
در اين آيه مختصره كذا بَدَأَ كَمْ تَعُوذُونَ وديعه نهاده است
فاز كرد و معنى حديث شريف يَظْهَرُ الْقَائِمُ بِأَثَرِ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
بفهم شهادت دهد كه اين امر اقدس اعظم مظهر جميع
حوادث جسميه ماضيه است و مصداق تمام وقائع ايام خاليه
طوفان نوح است كه عالمي معارضت را بمصادمت يكموج
منعدم كرداند و جنة ابراهيم است كه نار معاندتر ابراهل
ايمان برد و سلام نمايد عصاي موسى است كه حبال اوهام
اهل ضلال را فرو برد و يد بيضا است كه خاطف ابصار
ارباب مكابرت و انكار كردد نفس مسيحي است كه احيای
قلوب ميتة فرمايد و جمال عيسوى كه يك نظره مستعدا را
از برص جهل و غباوت مطهر نمايد حقيقت خاتم انبيا است
كه ختم از حريق مخوم بكشايد و رجعت ائمه هدى كه جمال
قدرت الهيه را در حلة مظلوميت جلوه كرفرمايد . و بالجملة
چون اين عبد در سراپاي رساله حضرت شيخ الاسلام بدقت
تمام نظر نمود ملاحظه شد كه قطع نظر از اينكه حضرتش

در اعتراض براينظهور اعظم عينا بشبهات ساير ائمه در رد
مظاهر امر الله متمسك كشته و در طريق مكذبين سلف
مشی فرموده علاوه در طي عبارات غالبا از مسلك اعتدال
خارج كشته اند و زمام قلم افرونده اند و در بذات قول
و خشونت كلام كه منافي مقام علمای اعلام است الحق داد
سخنراداده اند

و اگر چه هرگز سيل امر الهي را خاشاك رسائل
اعتراض از سرعت جريان باز نداشته و نفوذ كلمة الله را ايراد
و انتقاد عباد مانع نشده بل لازال ايراد و انتقاد موجب
بصارت ارباب استعداد كشته و هبوب ارياح معارضت سبب
مزيد اشتعال نار هدايت شده چنانكه در طي مقال اشارتي
بر مصنفات سابقين در رد انبيا و مرسلين خواهد شد و نتايج
آن مصنفات بر منصفين معلوم خواهد كشت و باین ملاحظه
لازم نمينمود كه متعرض جواب اينگونه رسائل شود و عمر
كرانمايه را مصرف دفع شبهاتی كه چندین هزار سال
دست آويز ارباب ججود و انكار و تكذيب و استكبار بوده
و هرگز ثمری بر آن مترتب نشده است نمايد . و لكن چون
فتح باب مناظرت موجب انتباه قلوب مستعده است و ايفاظ
نفوس راقده چه بدون نظر انتباه حاصل نشود و بدون

اجتهاد وصول ممکن نباشد . لهذا حسب الامر این عبد
جواب مسائل حضرت شیخ را در دومقاله ویک خاتمه
معروض میدارد ومقاله اولی را در بیان اصل ادعا وبرهان
آن وثانیه را در جواب اعتراضات شیخ واحداً بعد واحد
وخاتمه را در کشف بعض مطالب غیر منبسطه ایشان باصل
دلیل وبرهان تخصیص میدهد .

وهنا نشرع في الجواب ونرجو من الله تعالى في فاتحة
الكتاب ان يحفظنا من سفاسف القول وزخارف الكلام
وبذلة الخطاب وهذر البيان ويؤيدنا بفضله على الاعتدال في
المقال والاتقان في الاستدلال وينور قلوبنا بروح منه
ويشرح صدورنا بنفحة من لدنه انه هو ولي عباده الصالحين
وناصر ارقائه المخلصين

مَقَالَةُ الْاَوَّلَى

در بیان مقصود ومدعای اهل بها وادله مثبتة این ادعا
اعلم ایها المناظر الجلیل ایدک الله روح منه که اهل بهارا
عقیدت این است که جمیع صحف الهیه وکتب سماویة که در
عالم موجود است بر این بشارات عظيمة ناطق ومتفق است

که در آخر الزمان بسبب طلوع دوتیر اعظم در سماء امر
الله عالم رتبه بلوغ یابد ودوره اوهام وخرافات طی شود
وظلمت اختلافات دینیة ومذهبیة از عالم زائل گردد وجهان
برکله واحده ودین واحد استقرار یابد صفائن کامله در صدور
محو شود وعداوت وبیگانگی ائم بحبت واخوت تبدیل یابد
جنگ وجدال برافند بل الات حرب بادوات کسب یابد
کردن حقائق مودعه در کتب ظهور یابد ومقاصد اصلیه
مستوره در بطون آیات مکشوف گردد معارف وعلوم تقدم
پذیرد وانوار تمدن حقیقه که بلسان انیا بدیانت معبراست
جمیع اقطار را منور فرماید نسیم رحمت بوزد وغمام عدل
سایه گسترد وامطار فضل بارد وغبار ظلم وقتام ستم در جمیع
اقطار عالم فرو نشیند وخلاصه القول سموات ادیان مختلفه
منطوی گردد وجهان آرائشی نوکیرد وعظام رمیه دین نشاء
جدیده وحیوة بدیمة پذیرد معنی وترى الأرض غیر الأرض
آشکار شود وحقیقت واشترقت الأرض بنور ربها هویدا
گردد وتفسیر والأمر یومئذ لله ظاهر آید . ودر توراة
مقدس از این يوم عظیم وقرن فحیم يوم الرب ویوم الله واز
ایندو ظهور کریم بنزول مایلی نبي یعنی الیاس وظهور الله
تعبیر یافته ودر انجیل جلیل یوم الرب ویوم الملکوت واز

کس که صفحات الواح را بن بشارت مزین فرمود و ورودیوم
 الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کایم بود و پس از وی
 هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدت یک هزار و پانصد سال
 قومی را بر آن بعد قرن بشارت مذکوره مستبشر میداشتند و
 بمختوم بودن زوال ظلمت از عالم قوی دل و مستظهر میفرمودند
 تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدر خشید و شمس
 جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم
 آرای تو بوا فقد اقترب ملکوت الله ارتفاع یافت و قلوب
 موحدين بر قرب انقضاء این لیله لیلی و طلوع شمس هدی
 امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست
 دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب
 بدرمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیا و سید اصفا علیه
 و آله افضل التحیه و التناء قیام فرمود و ندای جهانگیر آتی
 امر الله فلا تستجلبوه آفاقرا احاطه نمود و صحیفه اقرب
 للناس حسبتهم و هم فی غفلة مريضون جهانرا فرو گرفت
 و حدیث شریف نا علی اسم الساعة قلوب طلاب هدایت را
 بقرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت
 مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارت
 و علامات یوم الله مملو و مدون گشت و دلها بر این امید

دو ظهور برجست یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از ما
 و در قرآن مجید یوم الله و یوم الجزا و یوم الحسرة و یوم التلاق
 و قیامت و ساعت و امثالها و در احادیث نبویه که مبین آیات
 قرآنی است از ظهور اول ظهور مهدی و از ظهور ثانی
 قیام روح الله و در احادیث ائمه هدی از ظهور اول ظهور
 قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معتبر گشته و چنانچه مشروحاً
 مبین و مبرهن خواهد گشت مقصود کل اخبار از ورود دو
 یوم عظیم است و دو ظهور کریم

عبارت ناشی و حسنک واحد

و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت که در این لیل
 مدغم طویل مجهول ابتدا پیوسته مردان خدا طلاب هدی را
 بشارت مذکوره خوش دل و امید و امید داشتند و بلوغ
 عالم را بر رتبه کمال مبین و مبرهن میفرمودند و عقل منور نیز
 بر صدق این وعود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق
 میفرمود چو اگر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر
 ابر باشد و شجره خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر حشر اعظم
 و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهدی امین
 است و برهانی متین و لکن بر حسب کتب موجوده نخست

(۱۲)

هزار و دویست و شصت سال همی امید تا آنکه آن نجم در تی
 الهی از افق فارس بتاید و شعله نورانیة نار حقیقه از شیراز
 برافروخت و علامت صبح صادق آشکار اکشت و صیحه
 ظهور قائم و عود از جمع بلاد ارتفاع یافت و ندای جانفزای
 بشری بشری صبح الهی تنفس افق احاطه نمود و بروفق
 اصح و اکثر احادیث در مدت هفت سال که زمان دعوت آن
 حضرت بود با ابتلائے بنی و حبس و مصادمت احوال
 شدید و احاطه مصائب کثیره بشر الواح مقدسه عالمات را
 برورد یوم الله و قرب ظهور موعود باهم من یظهر الله
 مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب (۳) از واحد
 (۶) کتاب مستطاب بیان بریکو احد یعنی نوزده سال
 تنصیب و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایام
 قیام بروفق حدیث مشهور لأبد لنا من آذر بايجان در مدینه
 تبریز رتبه شهادت یافت و برفیق اعلی صعود فرمود .
 و بالجملة پس از شهادت آنحضرت و ورود میعاد منصوص
 یوم الله و یوم الملکوت فرارسید و آفتاب حقیقت طالع شد
 و نیز عظمت مشرق کشت و جمال اقدس ابهی جل اسمہ
 الاعز الاعلی بر امر الله قیام فرمود و وعود جمیع انبیا
 و مرسلین و بشارت اولیا و مقربین بقیام مقدس تحقق

(۱۳)

پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث
 خطیره که شرح و تفصیل آن موکول بکتاب تاریخیه است نه
 رسائل استدلالیه انجام منفای آن وجود اقدس بحکم اولیای
 دولین علیین عثمانی و ایران مدینه منوره عکاشد و باین حکم
 بشارت های انبیا و ائمه علیهم السلام باراضی مقدسه تکمیل یافت
 و نبوتها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت . و در مدت
 بیست و چهار سال که در این مدینه منوره متوقف بود با وجود
 احاطه عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را
 بتوسط الواح مقدسه بملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ
 فرمود و صیحه قد ظهر الوعد و تم الوعد مسموع صغیر
 و کبیر و جلیل و حقیر کشت زلال حقائق از قلم مبارکش
 جریان یافت و انهار معارف از بیان مقدسش منهر گشت
 مانند سماویة که جمیع ملل بر آن جمع توانند کشت بکس قدر
 و شریعت مقدسه که اصلاح عالم و تمدین امم جز بدان معقول
 و متصور نیست تشریح فرمود کتاب مستطاب اقدس که
 دریاق اکبر است برای دفع امراض عالم و مغناطیس اعظم
 است برای جذب قلوب امم از قلم اعلی نازل شد و شاه راه
 مقدس که موعود انبیا است ظاهر گشت . و در این
 شریعت مقدسه جمیع لوازم و آداب دیانت را از عبادات

و معاملات از قبیل طهارت و نظافت و صوم و صلاة و آداب
 زواج و حقوق متبادله زوجات و ازواج و موارث و غیرها
 باتقین وضع و احسن وجه تشریع فرمود و کل را باطاعت دولت
 و اتباع قوانین هر مملکت و انضاد نظامات دوله و عدم دخول
 و مداخله در امور سیاسیه امر نمود و جمیع را با احترام ملوک
 و امرا و حفظ مقام ارباب فضل و علما مأمور داشت و از جنگ
 و جدال و مبارزت و زنا حتی حمل سلاح بدون اذن دولت
 نهی اکید فرمود و کل را بتکمیل محامد صفات و مکارم
 اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و عفت و عصمت
 و امانت و تقوی و صیت نمود و از قبايح افعال و مخازی
 اوصاف مانند کذب و افتری و غیبت و نیت و سرقت
 و خیانت و زنا نهی فرمود و خلاصه القول اهل بهار انجبت
 اهل عالم و مودت جمیع امم علی حد سواء امر نمود و موجبات
 بیگانگی و منافرت و لوازم بعد و محاببت را بالکل باطل و زائل
 داشت. مثلاً امر فرموده که نفسی را باقظ خشن نرنجاند
 و کلمه سب و لعن و مایه تکدر به الانسان نرساند
 و اختلافات دینی و مذهبی را سبب محاببت و منافرت نسازند
 کل را از اوراق شجره انسانیت بپند و جمیع ازهار شاخسار
 بشریت شمرند جمیع ملل را با خود برابر دانند و بر نفسی

مفاخرت ننمایند و بخدمت عالم قیام کنند و از اله ضغائن دینی
 و مذهبی را که لاشک موجب خرابی عالم و هلاک و شقاء امم
 است اعم فرائض خود شمارند و در توسعه دائرة معارف
 و علوم و تکمیل مهن و فنون چندان تاکید فرموده که
 شبه آن در شرائع ماضیه مشاهده نگشته است مثلاً بر کل
 واجب فرموده که اطفال خود را ذکوراً و انثاء علم و خط
 و آداب عالیہ بیاموزند تا یک نفس عالمی غیر مؤذّب باقی
 نماند و نور علم و تمدن و فروغ کمال و تقدّم عالم را احاطه
 نماید و بشارت آیه مبارکه لِكُلِّ اَمْرِئٍ یُؤْمِنُ بِشَأْنِ یَفْنِیهِ
 تحقیق یابد و اگر نفسی از طاعت این حکم کردن پیچید
 و از تربیت اطفال خود غفلت ورزد حکومت مأمور است که
 فرزند او را در مدارس معموره با آداب مذکوره متعلم
 و مؤذّب دارد و مصاریف آنرا از والد کودک دریافت نماید
 و اگر نفسی متمکن نباشد باید این مصاریف را حکومت از
 حقوق الهیه محسوب دارد و بالجمله جمیع لوازم سعادت
 و موجبات تقدّم نوع بشر را واضح و مبین فرمود و احکام
 عبادات و مسائل منصوصه را بکتاب و مسائل غیر منصوصه
 و سیاسیه را بمجالس عدلیّه راجع نمود و در اواخر ایام
 کتاب مستطاب عهد را بخط مبارک مرقوم داشت و مرکز

(۱۶)

عهد و میثاق ثابت و مؤکد و منصوص فرمود و جمیع لوازم
نجاح و فلاح امت را مجدداً در این سفر مشهور مسطور
نمود و در دویم شهر ذی قعدة سنه (۱۳۰۹) هجریه
مطابق شانزدهم یار سنه (۱۸۹۲) میلادی دفتر لغات افرو پیچید
و بافق اعلی و مقصد اسمی صعود فرمود

از این جمله که نگاشته شد معلوم تواند داشت که معتقد اهل
بها این است که ظهور حضرت باب اعظم نقطه اولی و ظهور
جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و غز اسمها دو ظهوری
است که جمیع انبیاء علیهم الاف النحیه و الثنابدان بشارت داده اند
و وقایع و علامات آنرا در کمال ظهور و صراحت در
کتاب سماویّه ثبت فرموده اند و چون اصلاح عالم و وفاق
امم منوط باین دو ظهور اعظم بود عود آنرا من حیث
الزمان و المكان مؤرخاً و معیناً در کتب اخذ نموده اند .
و باصطلاح اهل اسلام که اکنون روی کلام بایشان است
ظهور اول ظهور قائم موعود است و ظهور ثانی ظهور
حسینی بلسان اهل تشیع و ظهور مهدی و نزول روح الله
باصطلاح اهل تسنن . و چون مناط دعوی منقح گشت
و مدّعی اهل بها معلوم شد زمام قلم را در بیان ادله و براهین
آن معطوف میداریم و از حق جلّ جلاله توفیق و تأیید

(۱۷)

میثات منیائیم آنه خیر موفق و معین
و نخست بر سبیل مقدمه معروض میدارم که اگر چه
در اوان ظهور مظاهری الهیه و طلوع شمس حقیقه ادله ظهور
بسیار است و شواهد طلوع بیشمار بلکه باعتقاد اهل فؤاد جمیع
ذرات بر ظهورشان دلالت کند و احجار و حصاة بر
حقیقتشان شهادت دهد و لکن چون بسبب تمسک باوهام
واهی و رسوخ عقائد باطله اکثری از بصارت ادله حقیقت
انبیاء الله قاصرند و از ادراک عظمت امر الله عاجز چنانکه
بقای اهالی ادیان عتیقه بر معتقدات فاسده خود و اصرار بر
تکذیب انبیاء و مرسلین بعد از گذشتن دوهزار و سه هزار
سال بر این مسئله دلیلی واضح است و برهانی لائح لهذا
مادر اثبات این امر اعظم استدلال را بچهار برهان که اقوی
و اظهر سایر براهین است مقصور میداریم و بدلیات آیات
کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا منیائیم
و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل بانجام میریم

فصل اول در چگونگی احتجاج با آیات

اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم الله وایانا باتّباع الحق
و مجانبه الباطل که اعظم ادله و اقوای براهین که از انبیاء

(۲)

و مرسلین باقی مانده است و خود بان تحدی فرموده و بر معاندین و مکابرن بان احتجاج نموده اند کلام ربّانی است و وحی آسمانی . و حق جلّ جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجت بالغه و آیات الهیه و بینّه صحف سماویه خوانده است و نفوذ و غلبه امر الله را بهمین حجت و حدها موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذب آنرا بمذاب الیم و سخط عظیم وعده داده است **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ** . و آن عبارت از معانی و حقایق است که بتوسط روح الامین بر قلب مقدّس کلمه آلهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلّی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرار سد و شرائع و عوائد و سنن و آداب متجدّد گردد . حقیقت امطار سماویه است که از غمام های کل طیه نازل شود و حقائق انسانیه را که اشجار الهیه اند نصرت و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که بحکم الله نور السموات و الارض بطلوع نیز اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید . و بالجملة کلام الهی اعظم حجتی است که حق جلّ جلاله بر حقیقت

رسالت خاتم انبیا بان استدلال فرموده و بکافی بودن آن دون سائر معجزات تصریح نموده . و عقل منور نیز بچندین وجه برا عظمت آن حکم میفرماید و دلیلت آنرا بر سایر معجزات ترجیح میدهد (وجه اول) آنکه کتاب اثر باقی دائم است و سائر معجزات آثار زائله غیر باقیه . زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را بدست آورد و از اثری بمؤثر برد و از آن انتفاع یافت . و لکن مرده زنده کردن و باسنان صعود نمودن و حجرو شجر را بشکلم آوردن و امثالها باقی نماند و بدست هر کس نمیرسد و امکان وصول ببلاد نایه و اقطار شاسعه ندارد . اینست که قرآن را حجت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند و آنرا اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند (وجه دوم) آنکه علم و کتاب اشرف جمیع اشیا است که حجت اشرف مخلوقات گردد و برهان سید موجودات شود . و اگر منصف بعقل خود رجوع کند شهادت میدهد که هیچ شیئی از اشياء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در علو رتبه را بری نمیکند و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثر و مفید نباشد (وجه سیم) آنکه در کتاب شریعت و آداب

و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه و مدتیّه است ثبت توان داشت و بآن اهل عالم مؤدّب و متمدّن توانند شد . و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویاندن و غیرها من المتقولات این فوائد حاصل نشود و نمیری برای اهل عالم بر آن مترتب نکردد (وجه چهارم) آنکه آیات کتابیه موجب حیوة و هدایت و تذکر و رحمت است بخلاف آیات اقتراحیه یعنی معجزاتی که قوم از بنی خود بطلبند و ایمان خود را موقوف بظهور آن معجزه گردانند . چنانکه مفصلاً ان شاء الله تعالی در فصل معجزات بآیات قرآنیّه استدلال خواهد شد که بصراحت میفرماید آیات کتاب سبب اطمینان و هدایت است و آیات مقترحه موجب ازدیاد شک و سخط و هلاکت . و خلاصه القول این مقدار که عرض شد منصف را کفایت میکند در اثبات اشرفیت و اعظمت آیات کتاب اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق و الباطل است قدری نظر کنیم و بینیم که حضرت خاتم الانبیا علیه الآف التحیه و الثناء در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجت را اعظم حجج مقرر داشته است .

و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنیّه من البدو الی الختم بدقت تفتحص و تصفح نماید ملاحظه خواهد نمود که حق جلّ جلاله در اثبات حقیّت رسول خود جز بقرآن مجید احتجاج نفرموده و ابداً جزایات کتاب حجتی و برهانی مقرر نداشته است و بصراحت فرموده است که جن وانس از آیتان سوره چون او عاجزند و جمیع من علی الارض از آوردن شبه آن قاصر باطل مقابله با او نتواند و قدرت الهیه مفتری علی الله و مخترق شبه آیات الله رامهلت ندهد از جمله در سوره مبارکه عنکبوت فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ . أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و ترجمه آیه مبارکه این است که کفار گفته اند چرا بحضرت رسول معجزاتی از پروردکارا و نازل نشد یعنی کفار می گفتند اگر محمد پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمیکند بعد خداوند تبارک و تعالی در جواب میفرماید بانهما بگو که معجزات نزد خداوند هست و لکن من برای انذار و تخویف ناس از عذاب آخرت ظاهر شده ام و پس از این جواب

(۲۲)

میفرماید آیا کفایت نمیکند ایشانرا که مابتو کتابی نازل فرموده ایم که برایشان تلاوت کرده میشود زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان میآورند . و از این آیه مبارکه دو مطلب مستفاد تواند داشت اول آنکه حضرت رسول چندان بمعجزات استدلال فرمود یعنی اظهار معجزه نمود که کفار ببانگ بلند میکفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند باو معجزه نداده . دوم آنکه کتاب دلیلی است کافی و برهانی تمام و وافی هدایت عباد که مقصودی از ارسال رسل جز آن نیست مکنون در اوست و انتباه و تذکر امم منوط باو و این آیه مبارکه عالم را کفایت میکند اگر انسان را قلبی مدرک و صدق منشرح باشد . ولیکن چه باید کرد که یکی از علائم یوم ظهور این است که خلق بخواندن و تفهیمدن قرآن اکتفا کنند و باو هام باطله خود مانند امم ماضیه متمسک گردند .

و هم در سوره مبارکه طه فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصَّحُفِ الْأُولَى وَخِلَاصَةُ مَقْصُودِ آيَةٍ مَبَارَكَةٍ إِنَّهُ كَفَّارٌ كَفْتَهُ أَنْدَ جَرَايِكُ مَعْجَزَةٌ مِنْ جَانِبِ بَرُورِدِ كَارْخُودِ بَرَايِ اِيْشَانِ غِيَاوَرِدِ بَعْدُ دَرِ جَوَابِ مِيْغَرْمَايِدِ اِيَا بِيَانِ صَحْفِ اَوَّلِيْ بَرَايِ اِيْشَانِ

(۲۳)

نیامد یعنی آیا قرآن که بیان تورات و انجیل و سایر کتب سماویه است برای ایشان نازل نشد و از این آیه مبارکه بصراحت مستفاد میشود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول بقرآن بر حقیقت خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت نمود .

و همچنین در سوره البقره فرموده است وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ .

و ایضاً در سوره یونس فرموده است وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و تکرارنده رعایة الاختصار بدین جمله اقتضار نمود و کل صریح است بر اینکه اگر در شکند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان میکنند که آن حضرت خود

آنرا گفته و باقترا نجد او ند بسته است جمیع متفق شوند و علما و فصحا و بزرگان خود را بمعاونت طلبند و سورة چون قرآن بیاورند و حال آنکه نخواهند آورد و نمیتوانند آورد بلکه در سورة بني اسرائيل فرموده است که قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا يٰبَنِي عِزَّة عِزَّة قرآن بدان پایه است که اگر انس و جن جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون گردند که مانند قرآن آرند نتوانند و از عهده بر نیایند . و از این جمله توان دریافت که حق جلّ جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرر داشته و آوردن مثل آنرا بباطل در امکان احدی نهاده است . بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلام میرا خود فرابافد و بخداوند بندد و باقترا باو جلت عظمت نسبت دهد حق جلّ جلاله باین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید چنانکه در سورة مبارکه حاقه فرموده است وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ و مقصود حق جلّ جلاله از این آیه مبارکه این است که اگر

کلامی را بما بندد باین قوت او را اخذ فرمایم و عرفه حیه او را قطع نمایم و احدی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت و این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را بکذب با و نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی اسمانی نهد و آیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا

پس چون بر عظمت آیات کتاب و علو مقام کلام حضرت رب الارباب اطلاع حاصل شد و قلوب منوره بر بزرگی این برهان قوی و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده ازعان نمود معروض میدارم که بر صغیر و کبیر و امیر و خفیر معلوم و واضح است که حضرت باب اعظم نقطه اولی در مدّت هفت سال و جمال اقدس ابی تقریباً چهل سال بهمین برهان متمسک بودند و بهمین دلیل برا علاء امر الله قیام فرمودند . و خصوصاً حضرت بهاء الله پس از خروج از دار السلام بغداد الی یوم صعود در الواح کثیره که عدد آنرا بعض مؤرخین زیاده از هزار نوشته اند تصریح فرموده که این کلمات کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه از خود بمنفرماید و بغیر ما اذن الله تکلم نمیکند .

از جمله در لوح حضرت شاهنشاه مبرور که در سورة هیکل نازل شده است میفرماید

كُنْتُ نَائِمًا عَلَى مَضْجَعِي مَرَّتَ عَلَى تَفَحَاتِ رَبِّي الرَّحْمَنِ
وَأَيْقَظَنِي مِنَ النَّوْمِ وَأَمَرَنِي بِالنَّدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ عِنْدِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ سَكَّانُ
جِبْرِوتِهِ وَمَلَكَوْتِهِ وَأَهْلُ مَدَائِنِ عِزِّهِ فَوَيْلٌ لِمَنْ لَا
أَجْزَعُ مِنَ الْبَلَاءِ فِي سَيِّئِهِ وَلَا عِنَ الرَّزَايَا فِي حَبِّهِ وَرِضَائِهِ
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكِرَةِ الْخَضْرَاءِ وَذُبَالَةَ
إِصْبَاحِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ . وَفَاتِحَةُ لَوْحِ
حضرت امپراطور اعظم ممالك روسیه باین آیه مبارکه
مرزین است یا مَلِکَ الرُّؤُوسِ اسْتَمِعْ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ ثُمَّ
أَقْبِلْ إِلَى الْقَرْدُوسِ الْمَقَرَّ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ مَنْ سُمِّيَ بِالْأَسْمَاءِ
الْحُسْنَى بَيْنَ مَلَأِ الْأَعْلَى وَفِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ بِاسْمِ اللَّهِ الْبَهِیِ
الْأَبْهَى إِيَّاكَ أَنْ يَحْجُبَكَ هَوَاؤُكَ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر صفت دراری منیره در جمیع اقطار لامع و مشهور است
و مانند زهور معطره در کافه بلاد منتشر و منشور بصراحت

نسبت از ابرحق جلّ جلاله داده و از خود سلب نموده است
چندانکه کلمه مبارکه تَاللهِ إِنَّ الْبَهَاءَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
مسموع ملل گشت و ندای هَذَا یَوْمُ بُشْرٍ به مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ وَمِنْ قَبْلِهِ الرُّوحُ وَمِنْ قَبْلِهِ السَّكِينُ بهر قطری رسید حتی
حضرت شیخ نیز با عدم اطلاع کافی از الواح و آثار این ظهور
اعظم در رساله خود مرقوم فرموده اند که باینه کتاب
ایقازا مثل قرآن میدانند یعنی بوحی اسمانی بودن آن اذعان
دارند . در اینصورت نفسی که خداوند جلت قدرته و جلت
عظمته راقاهر و قادر و محیط بر اشیا و حاضر داند و آیات
الهیّه را که در قرآن مجید در ازهاق باطل و اعدام مفتری
علی الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد
چاره ندارد جز آنکه بر حقیقت این آیات اعتراف نماید
و عظمت آنرا کردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و با قضای
او مغالبه ننماید و بر نعمت او حسد نبرد و خود را مانند ام
طاغیه و کرد نکشان گذشته مورد سخط و غضب الهی نکر داند
و كذلك تمت حجة الله على خلقه في جميع الازمنة والقرون
فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور معظم
نیکو نظر نماید و بدقت موازنه کند بر اعظمت آثار این

ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را نسبت بآیات جدیده مانند نسبت قطره بحر مشاهده نماید . مثلاً در قرآن مجید که الحق نسبت باثار سایر انبیا کالتمس بین نجوم السما مثلاً و مشرق است ملاحظه فرما که باوجود آنکه حضرت خاتم الانبیاء در سنّ چهل سالگی بر سالت مبعوث گشت و از قریش که اعرق قبایل بود در عربیت و فصاحت ظهور فرمود . معذلک در مدت بیست و سه سال سی جزو قرآن متفرقا و نجوم مبارک حضرتش نازل گشت و لکن باب اعظم نقطه اولی عزرا سمه الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابداً در مدارس علیّه تعلّم نفرموده بود چندانکه الدّاعدا نسبت بی علی در توارخ خود بان وجود اقدس دادند و معرفت صرف قال يقول را که کودکان مکاتب بان عالمند از آن حضرت نفی نمودند و آن حضرة در سنّ بیست و پنج سالگی با امر الله قیام فرمود و در مدت هفت سال که تمام آن در سجن و نفی گذشت چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمه و حلّ غوامض عقائد دینیّه و جواب مسائل علمیّه و غیرها از خطب و مناجات و شئون علمیّه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و بامنع شدید معارضین و مقاومت قویّه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت حتی آنکه بسیاری از

الواحرا ان وجود مبارک در محضر امرا و علما بخواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل علمیّه مرقوم فرمود و عالمی را از اظهار این آیت کبیره مفحم و مندهش نمود . و کذلک جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الاعلی با آنکه آن وجود مبارک را پیوسته امواج بلایای شدید احاطه داشت و لا زال بمصائب کبیره از نفی و سجن که معنی صعوبت ارا متعمین و جالسین بر وساده عزّت و منصب نمیدانند و نمیفهمند مبتلا و گرفتار بود معذلک کلی عالم را از آثار قلم اعلی شرقاً و غرباً منور ساخت و مصداق وعده ساریکم ایاتی فلا تستعجلون را ظاهر فرمود چندانکه معادل جمیع کتب سماویّه کافّه ملل از آثار مبارکش مدوّن و مشهود است و مجلّدات کبیره از آیات کریمه اش در جمیع اقطار و بلاد منتشر و موجود فلینصف المنصفون ولینبیه الرّاقدون ولینبیه الغافلون و لیعلموا أنّهم سوف یستلّون عتّا هم یقترفون

فصل ثانی

در کیفیت احتجاج باحادیث و بشارات
اعلم ایها الحبر النبیل والسید الکبیر وفقک الله لحسن النظر

فی هذا الامر الخطير که احادیث کثیره و اخبار متظافره در بشارت ظهور مهدی موعود و نزول روح الله در کتب حدیثیه اهل تسنن و اهل تشیع وارد شده و علامات قبل از ظهور و وقائع بعد از ظهور مفصلاً در کتب مذکوره مندرج گشته است لکن کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات بحدی است که حضرت شیخ امجد اکبر الشیخ احمد الاحسانی در کتاب شرح الزیارة و علامه مجلسی در غیبت بحار الانوار بر صعوبت جمع و توفیق آن تصریح فرموده و باین سبب احادیث مذکوره را علی اختلافها و تناقضها در کتب خود مندرج و مرقوم داشته اند .

ولهذا این عبد در اوقاتی که در مدینه سمرقند مقیم بود بر حسب مسألت یکی از افاضل آذربایجان بتألیف کتاب کبیر فصل الخطاب اشتغال مینمود در فصل استدلال باحادیث و اخبار طریق جمع و تطبیق احادیث را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت و احادیث صحیحه را بتطبیق آیات قرآنیته از غیر صحیح آن ممیز و ممتاز ساخت لذا در این مختصر بذکر بعض احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد و باقران مجید منطبق آید اکتفا مینماید اگر نفسی مبسوط تر و مفصل تر خواهد بآید

بکتاب مذکور رجوع فرماید

از جمله احادیث دالّه بر میعاد ظهور حدیث مشهور ابی لید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سورة بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده اند که وَمِنْ الْحَدِيثِ مَا رَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ عَنْ أَبِي لَيْدٍ الْمَخْزُومِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا لَيْدٍ إِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ اثْنَيْ عَشَرَ يَقْتُلُ بَعْدَ الثَّامِنِ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً تُصِيبُ أَحَدَهُمُ الذَّبْحَةُ فَذَبْحُهُ . هُمْ فَتَّةٌ قَصِيرَةٌ أَعْمَارُهُمْ خَيْثَةٌ سَرَّتْهُمْ مِنْهُمْ الْفَوَيْسِقُ الْمَلَقَبُ بِالْهَادِي وَالنَّاطِقُ وَالْغَاوِي . يَا أَبَا لَيْدٍ إِنَّ لِي فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقْطَعَةِ لَعَلْمًا جَمًّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَبَيَّتَ كَلِمَتَهُ وَوُلِدَ يَوْمَ وَلَدَ وَقَدْ مَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةُ سَنَةٍ وَثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ وَبَيَّانُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقْطَعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرَ . وَلَيْسَ مِنَ الْحُرُوفِ الْمُقْطَعَةِ حَرْفٌ تَقْضِي أَيَّامَهُ إِلَّا وَقَامَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ . ثُمَّ قَالَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَالْأَلْفُ ثَلَاثُونَ وَالْمِائَةُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَوَاحِدٌ وَسِتُّونَ . ثُمَّ كَانَ بَدْءُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْم

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَدَنَهُ قَامَ قَائِمٌ وَوُلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ الْمَصِ
وَيَقُومُ قَائِمًا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِالْمَرَّةِ فَافْتَمَ ذَلِكَ وَعَدُّوْا كُتْمَهُ .
خلاصه ترجمه حدیث این است که عالم مفسر عیاشی از ابی
لید مخزومی روایت نموده است که امام همام ابو جعفر علیه
السلام فرمود یا ابا لید هر آنیہ ملائک ملائک خواهند شد از
فرزندان عباس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته
میشوند از آنها چهار نفر یکی از ایشانرا ذبحه یعنی دردکلو
دوچار میشود و او را هلاک میکند . انیان گروهی هستند
کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق کوبیده
کمره است که ملقب است بهادی . یا ابا لید مرادر حروف
مقطعه قرآن علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل
فرمود (الم ذلك الكتاب) پس قیام فرمود محمد صلی الله
علیه وآله وسلم تا آنکه نورا و اشکار شد و کلمه او ثابت
و استوار گشت . و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او گذشته
بود از هزاره هفتم یکصد و سه سال یعنی از ظهور ابو
البشر شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیا
تولد یافت و عالم را با وجود مبارک مزین فرمود . پس فرمود
و تبیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است اگر بشمار
آنرا بدون تکرار . و نیست حرفی از حروف مقطعه قرآن

که بگذرد آیاتش مکرانی که قائمی از بنی هاشم نزد انقضای
آن قیام خواهد نمود . یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل
سور تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی
هاشم در دوره اسلام . پس فرمود الف یکی است و لام
سی ویم و ص و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یکصد
داست و بالجملة واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی
علیهما السلام نزد (الم الله لا اله) و چون این مدت بالغ شد
قیام نمود قائم ولد عباس نزد (المص) و قیام خواهد فرمود
قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سور (بالمرأ)
پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهی و بروفق
حدیث شریف چون هفتاد و یکسال از قیام حضرة خاتم
الانبياء بگذشت سید الشهداء علیه التحية و البها قیام فرمود
و برتبه شهادت فائز گشت . و چون صد و چهل و دو سال از
قیام سید رسل منقضى شد قائم آل عباس عبد الله سفاح
بامر خلافت هاشمیه قیام نمود و بقیامش خلافت امویه
زائل و منقرض گشت . و چون بروفق فرمان حضرت ابی
جعفر حروف مقطعه اوائل سور را از الم ذلك الكتاب
تا المرأ بشماری یک هزار و دو و شصت و هفت میشود
و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس . و این

نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم میفرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عمر اسمیه الاعلی است مطابق گردد و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود و فی سنه السّین یظهر امره و یعلو ذکره یعنی در سنه شصت امر انحضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد .

وسید عبد الوهاب شعرانی از ائمه علمای اهل سنت و جماعت در کتاب البیواقیت و الجواهر که در سنه (۹۵۵) هجریه تصنیف فرموده است در بحث شصت و پنجم این کتاب میفرماید (المبحث الخامس والستون فی بیان أنّ جمیع اشراف الساعه حق لا بدّ ان تقع کلّها قبل قیام الساعه و ذلك تخرج المهدی ثمّ الدجال ثمّ نزول عیسی و خروج الدّابة و طلوع الشمس من

مغربها و رفع القرآن و فتح سدّ یاجوج و مأجوج حتّی لو لم یبق من الدّنیاء الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك کله قال الشّیخ تقی الدّین بن ابی المنصور فی عقیده و کلّ هذه الآیات تقع فی المائۃ الاخیره من الیوم الذی وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امته بقوله ان صلحت امّتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرّب المشار الیها بقوله تعالی و انّ یوماً عند ربّک کألف سنه مما تعدّون یعنی مبحث شصت و پنجم در بیان این است که جمیع اشراف قیامت حق است و ناچار است از وقوع و تحقیق آن قبل از ساءت مانند خروج مهدی پس خروج دجال پس نزول حضرت عیسی و خروج دابة الارض و طلوع اقیاب از مغرب خود و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ یاجوج و مأجوج حتّی اگر باقی نماند از عالم جز یکروز هرانیه کلّ این حوادث واقع گردد و متحقق شود . پس میفرماید که شیخ تقی الدّین بن ابی المنصور در عقیده خود فرموده است که تمام این آیات وقوع مییابد در صد سال آخرین از یک یومی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امت خود را بآن وعده داده است و آن این حدیث شریف است که فرمود انّ صلحت امّتی فلها یوم و انّ فسدت فلها نصف یوم و انّ یوماً عند ربّک کألف سنه

(۳۶)

مِمَّا تَعْدُونَ یعنی اکرامت من صالح وینکوکار باشند یک روز را مالک شوند والا اگر فاسد و بدکار کردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شماره شماها . و این حدیث آن صحت امتی فلها یوم صراحتی علیہ الرحمة نیز در مجلد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است و این حدیث در وقتی وارد شد که آیه مبارکه لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ نازل گشت . و چون این آیه بصراحت دلالت مینماید که برای بقای هرامتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدّر است که ساعتی زیاد و کم نشود و مقدم و مؤخر نکردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزّت این دین در عالم تا کی فرمود إِنْ صَلَحْتَ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نَصْفَ يَوْمٍ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ وَمَصْدَرٌ وَمَأْخُذٌ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید چه نزد اولی الاثفدۀ واضح است که بحکم آیه کریمۀ فیہ بیان کل شیء و کریمۀ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ جمیع حقائق دینیّه در قرآن مجید نازل گشته و چیزی

(۳۷)

از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقائع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده . و بهمین ملاحظه از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما بشمار سد بقرآن شریف عرضه دارید اگر مأخذان در قرآن هست قبول کنید والا رد نمائید . و بالجملة آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سورة سجده میفرماید يُسَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر میفرماید خداوند امر را از آسمان بزمین پس بسوی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید . یعنی حق جلّ جلاله امر مبارک دین مبیین را او لا از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثابیا با آسمان صعود خواهد نمود . و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان بزمین معقول و متصور نیست الا بوحیهای نازلۀ بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین و این انوار در مدت دو بیست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان

بزمین نازل شد و مانند سماویة بنزول قرآن و بیانات
 ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماما
 مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجریة حضرت
 حسن بن علی العسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام
 غیبت فرارسید و امر دیانت بآراء علما و انظار فقها منوط
 و محمول گشت اندک اندک اختلاف ارا و تشکیات هوا در اقوال
 و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوما فیوم بسبب ظهور
 ظلمت بدع و اختلافات افق امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت
 تا آنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند و عزت و غلبه ام اسلامیة
 بذلت و مغلوبیت مبدل شد. و پس از انقضای هز ارسال تمام
 از غیبت در سنه (۱۲۶۰) هجریة شمس حق از افق فارس
 ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تماماً تحقق پذیرفت
 و ایضا بروفق آیه مذکوره در سورة حج فرموده است
 وَيَسْمَعُ لَكُمْ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ
 كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ترجمه آیه مبارکه این است که کافران
 از تودر انزال عذاب استعجال و شتاب میکنند و حق جل جلاله
 در وعده خود تخلف نمیفرماید و هر آنیکه یروز نزد پروردگار
 برابر هزار سال است از آنچه شما محسوب میدارید یعنی
 خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده

و تا یوم موعود يك يوم ربانی که هزار سال است باقی مانده
 و وعده اعدام اهل طغیان و انقراض باب شرک و کفران برود
 آن يوم عظیم مهیب مقدّر گشته. و این آیه کریمه در وقتی نازل
 شد که کفار از شدت تمسك بعقائد دینیة خود امر مبارک
 حضرت رسول را العیاذ بالله واهی و باطل و موهون میشمردند
 و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ
 الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اَتَا بِعَذَابٍ
 اَلیم میکفتند و لهذا این آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد
 و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود يوم الله بر اهل فؤاد
 واضح و معلوم گشت و هم بروفق آیه مذکوره در سورة مبارکه
 سُبَّانِ مَا يَوْمِ يَكُونُ هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
 یعنی میگویند چه وقتست میعاد و وقت ظهور این وعدهها
 اگر از راست گویانید یعنی کفار پیوسته باهل ایمان
 اراد و انتقاد مینمودند که اگر راست است میگوئید معین
 کنید که چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است
 ظاهر خواهد شد لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیا
 امر شد که بگو برای شما میعاد یکروز باقی است که احدی

تواند انرا مقدم دارد و یا بتأخیر اندازد . و خلاصه القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت مینماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرار سیده و وعود آلهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد و بهلاکت خود و قوم خود مانند مکابران گذشته سعی ننماید . و نکارنده در سنه (۱۳۰۵) هجریه که مقیم بلاد عراق عجم بود بر حسب خواهش یکی از امیر زادگان ایران ایاترا که در تورات و انجیل و قرآن و صحف دینیه فارسیان . در تعیین ورود يوم الله و ظهور موعود مؤرخاً و متفق المعنی نازل شده است در رساله شرح آیات مؤرخه مفصلاً و مشروحاً درج و ایراد نموده و آن رساله در اکثر بلاد و ممالک حتی قفقازیة موجود و منتشر است اگر مزید ایضاح و بیان خواهند بان رساله رجوع فرمایند

و از احادیثی که دلالت بر حدوث سن مبارك و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی میکند مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت میفرماید إِنَّهُ لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَقَدْ أَنْكَرَهُ النَّاسُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوَفَّقًا فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِ الْأَوَّلِ

و قال ايضاً عليه السلام وَمِنْ أَعْظَمِ الْبَلِيَّةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید همرایه مردم او را انکار نمایند زیرا که رجوع مینماید بایشان در حالتی که جوانی رسیده است پس درنگ نمیکند و ثابت نمیانند در ایمان با او مگر کسی که خداوند میثاق او را در ذرّ اول اخذ فرموده باشد و نیز آنحضرت فرمود که اعظم بلیه این است که قائم در سنّ جوانی خروج میفرماید و مردم کمان میکنند که او باید در سنّ پیری و کبر سنّ خروج نماید . و بروفق حدیث شریف چون نقطه اولی عز اسمہ الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود از باب قلوب مریضه بیدرنک ان حضرت را تکذیب کردند چو قائم را پیر هزار ساله مینداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله این بود که چون ندای قائمیت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهانی که زمام امور ناس بید ایشان است بلند شد که وادیا و اشریعتا اینک حضرت حجت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولّد یافته است چه میگوید و چون خود را قائم

(٤٢)

موعود مینامد و در کتاب کافی که از کتب معتبره شیعه است بلکه از معتبر تر کتابی در فرقه اثنی عشریه یافت نمیشود حضرت محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه باسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت مفرماید قَالَ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ لَهُ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَاقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ اسْتَقْبَانِي فِي طَرِيقٍ فَقَالَ يَا حَكَمُ وَإِنَّكَ لَهْمَا بَعْدُ فَقُلْتُ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهِنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ فَقَالَ بَكَرَ عَلَيَّ غَدْوَةُ الْمَثَرِ فَقَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَذْرًا وَصِيَامًا وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتُ أَنْتَ رَابِطُكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سَرْتُ فِي الْأَرْضِ وَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ فَقَالَ يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ . قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا مَهْدِيٌّ إِلَى اللَّهِ . قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَوَارِثُ السَّيْفِ . قُلْتُ

(٤٣)

فَأَنْتَ الَّذِي يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَيَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ . وَيُظْهِرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَأَرْبَعِينَ وَإِنْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّيْنِ مِنِّي وَأَخْفَى عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ ترجمه حدیث این است حکم بن ابی نعیم روایت نموده است که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شدم در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و عرض کردم که من در میانه رکن و مقام نذری کرده ام که چون بملاقات توفائ شوم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه آن حضرت جوابی فرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود پس گفت یا حکم توهنوز اینجائی کفتم که من نجات مت معروض داشتم که چه عهدهی با خداوند بسته ام و مرا بچیزی امر فرمودی و از چیزی نهی نمودی و جوابی نکفتی فرمود فردا بامداد بمنزل ما بیا پس صبحان نجد متش مشرف شدم و فرمود بپرس مطلب خود را . عرض کردم که من در میانه رکن و مقام با خداوند تبارک و تعالی عهدهی بسته ام و از صوم و صدقه برخود نذری نهاده ام که چون

بملاقات حضرت مشرف کستم از مدینه بیرون بروم تا آنکه بدانم تویی قائم آل محمد یا نویستی پس اگر تو آن قائم آل محمدی ملازم خدمت کردم و اگر تو او نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم. فرمود یا حکم همه ما قائمیم بامر الله یعنی هر یک از ائمه علیهم السلام قائم بامر الله است. گفتم آیاتوی مهدی فرمود هر یک از ما مهدی است الی الله. گفتم آیاتوی صاحب سیف فرمود هر یک از ما صاحب سیف است و وارث سیف. گفتم آیاتوی آنکه اعداء الله را بقتل میرساند و اولیای خدا را عزت مینجشد و دین خداوند را ظاهر میفرماید فرمود یا حکم چگونه من اوباشم و حال آنکه بسنّ چهل و پنج سالگی رسیده‌ام و صاحب این امر بعهد شیر خوارگی از من نزدیکتر باشد و بر پشت اسب سبکتر و چالاکتر. انتهى. اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر بصراحت میفرماید که چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد و در عین شباب و ریعان جوانی و قرب عهد بشیر خوارگی ظهور فرماید. و باین سبب است که از آن حضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث بلفظ صبی و یالفظ غلام و یالفظ شاب تعبیر شده است چنانکه مجلسی علیه الرّحمة نیز در همین کتاب بحار در باب کیفیت

خروج از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبد العزیز خدمت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شدیم فقلت له أنت صاحبنا فقال إني لصاحبكم ثم أخذ جلدۀ عضدیه و مدّها فقال أنا شیخ کثیر و صاحبکم شابّ حدیث یعنی بحضرت ابی عبد الله گفتم آیا تویی صاحب ما آن حضرت فرمود من صاحب شما باشم پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود من پیر و کبیر شده‌ام و صاحب شما جوانی نورسیده است. و نیز در این کتاب از ابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود لیس صاحب هذا الأمر من جازّ اربعین یعنی صاحب امر نیست کسی که سنّش از چهل گذشته باشد. و هم مجلسی علیه الرّحمة در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إنَّ صاحبَ هذا الأمرِ أصغرُ ناسًا و أجملنا شخصًا قلتُ متی یكونُ قال إذا سارت الرُّكبانُ بَیعةَ الغلامِ فعندَ ذلكَ یرفعُ کلُّ ذی صِیصَۃٍ لواءً یعنی صاحب این امر کسی است که سنّش از ما کمتر باشد و شخصش جمیل تر گفتم چه وقت خواهد بود

فرمود وقتی که مسافران بیعت غلام یعنی پسری بگردش
آیند در آنوقت هر صاحب قوه علی برپا کند . و كذلك
مجلسی در بحار در باب ما روی عن الباقر علیه السلام از ام
هانی ثقیفه روایت نموده است **إِنَّمَا قَالَتْ غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي**
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةُ فِي
كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي أَقْلَقَتْنِي وَأَسْهَرَتْنِي قَالَ
فَأَسْأَلِي يَا أُمَّ هَانِي قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ
بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ قَالَ لَعُمْتُ السَّأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِي
هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ
تَكُونُ لَهُ حِزْبَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ
فَيَا طُوبَى لَكَ إِنْ أَذْرَكَتَهُ وَيَا طُوبَى لِمَنْ أَذْرَكَهُ . یعنی ام
هانی ثقیفه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت
باقر علیه السلام شرف شدم و عرض کردم یا سیدی آیه
از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب
کرده و از خواب باز داشته فرمود پیرس آنرا یا ام هانی
گفتم قول خداوند عز وجل که فرموده است **فَلَا أُقْسِمُ**
بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ فرمود نیکو مسئله سؤال نمودی
یا ام هانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود

واو مهدی این عترت است . اورا حیرت و غیبتی است که
در آن گروهی گمراه شوند و گروهی هدایت یابند پس
خوشا بحال توا که اورا دریابی و خوشا بحال کسی که اورا
دریابد . و این مقدار از احادیث که عرض شد ارباب نباهترا
کفایت مینماید و اگر نگارنده بخواد احادیثی را که کل
صریح است در این مسئله که تولد و حوادث سن آن حضرت
سبب افتتان و اعراض قوم میشود روایت نماید و ایراد
کند باید بتألیف کتابی کیر مشغول گردد .

و عجب در این است که نفوسی که تمدن متمدنین اروپا یافته
شده اند چگونه است که باین نکته توجه نمینمایند که
زحمات همین متمدنین در تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا
مبنای عقیده و مذهب اهل تشیع را روشن داشت و عدم
وجود شهر جابلقا را که علمای اعلام محل غیبت امام علیه
السلام قرار داده بودند کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
ساخت چو هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود
است که هر يك با اسناد طویله عریضه خبرها در این کتب
ثبت و درج نموده اند که فلان شخص صالح صادق القول در شهر
جابلقا وارد گشت و فلان ثقة صحیح الخبر در این مدینه نجات
امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در

کتاب خود مدون داشتند و قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند تا آنکه اقتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود معذک هنوز بسته عقاید خرافیه ظاهر الاستحاله اند و منتظر ظهور جوانی هزار ساله .

و اما احادیثی که بصراحت دال است بر اینکه مطلع این دونیر اعظم بلاد شرقیه است و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منوره عکا و اراضی مقدسه سوریه بسیار است . از جمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در غیبت بحار از جمله خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَرْضِهِمْ لَقَدْ دَنَى التَّمْحِصُ لِلْجَزَاءِ وَكُشِفَ الْغَطَاءُ وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأَزَفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرُكُمْ كَامِلًا كَلِيلَةً تَمُّ . فَإِذَا أَسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَاغِعُوا التَّوْبَةَ وَخَالَفُوا الْحَوْبَةَ . وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالَعَ الْمَشْرِقُ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّغَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنَ الْبَكَمِ وَبَدَّيْتُمْ الثَّقَلَ الْقَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ .

فَلَا يَعُدُّ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَفَارَقَ الْعَصْمَةَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و این خطبه مبارکه در بیان این مطلب است که خلافت پس از صعود آن حضرت بنی امیه انتقال یابد تا آنکه میفرماید پس چون آنچه در دست ایشان است بکدازد هر آنیه وقت تمحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیک گردد و پردها برداشته شود و مدت انقضا یابد و وعده الهیه نزدیک شود و ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید و ماه شما مانند بدر تباید . و بدینند که اگر شما آن بخمی را که از شرق طالع میشود اطاعت ننمائید باشما بر نهج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلوک خواهد فرمود پس از مرض کرمی و ناشنوایی مداوا خواهید شد و از کنسکی و یزبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را از گردن فر خواهید نهاد . پس دور نمیفرماید خداوند مکر نفسی را که از رحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید الی آخر قوله علیه السلام و این خطبه فصیحه صریح است که آن نیز سعادت یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول بتشریع شرع جدید قیام خواهد نمود . و مقصود این نیست که آن حضرت بشریعت اسلامیة عامل خواهد شد چوکه جمیع ائمه

(۵۰)

هدی بشریت حضرت خاتم الانبیا عامل بودند و بقدر ذره از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمیفرمودند. این تخصیص مقصود آزان قیام بدعوت جدید و تشریع شریعت تازه است چنانچه از احادیث بعد بصراحت مستفاد خواهد گشت و بروفق بشارت این خطبه مبارکه که نیز مجلسی علیه الرحمه در کتاب غیت بحار در باب علامات از حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است روایت فرموده است که آن حضرت فرمود المهدی اقبل جعد مجده خال یكون مبدؤه من قبل المشرق یعنی مهدی مخمور العین و پیچیده موی است و در کونه آن حضرت خالی است و مبدأ ظهور مبارکش از طرف مشرق است و سید عبد الوهاب شعرانی در کتاب البواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحه نبویه استخراج نموده است شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی است از آن جمله میفرماید که هو اَجلی الجبهه اُفتی الأنف أسعد الناس به أهل الكوفة یقسم المال بالسوية و یعدل فی الرعية یأتیه الرجل و یقول یا مهدی اعطني و بین یدیه المال فیجئی له فی ثوبه ما استطاع أن یحمله . یخرجُ علی قتره من

(۵۱)

الدین یزع الله به ما لا یزع بالقرآن یمسی الرجل جاهلاً و جباناً و بحیلاً فیصبحُ عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد الملتمة العظمی مأدبة الله یمرج عکاء یمید الظلم و أهله یمیم الدین و ینفخ الروح فی الإسلام یمز الله به الإسلام بعد ذله و یحیه بعد موته و در شأن اصحاب انحضرت میفرماید شهد انه خیر الشهداء و أمثاله أفضل الأمناء قال الشيخ و قد استوزر الله تعالى له طائفة خباهم الله تعالى له فی مکنون غیبه اطلعهم کشفاً و شهوداً علی الحقائق و ما هو أمر الله علیه فی عبادیه و هم علی أقدام رجال من الصحابة الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الأعاجم لیس فیهم عربی لكن لا یتکلمون إلا بالعریة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصى الله قط و هو أخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم إلا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المأدبة الإلهیه الی جعلها الله مأدبة السباع و الطيور و الحوام . و خلاصه ترجمه این عبارات این است که میفرماید آن حضرت کشاده روی و اقیی الانف است یعنی اعلای بنی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامه اصحاب علم قیافه را

(۵۲)

وحکما علامت وفور عقل وفر است شمرده اند ینک بخت
ترین خلق با و اهل کوفه اند مال را بالسویة قسمت میفرماید
و بعدل حکم مینماید میآید نزد انسان و طلب عطا مینماید
و آن حضرت از مالی که نزد او است چندان درجاء او
میریزد که حمل آنرا بتواند . هنگام قنوت و سستی دین
خروج میفرماید و افزون از آنچه خداوند بقرآن منع و کف
فرمود بآن حضرت منع و کف مینماید یعنی بظهور آن
حضرت حق جل جلاله چندان جهل و ضلالت را منع و کف
خواهد فرمود که بقرآن شریف نفرمود تا باین حد که مرد
در شب نادان و کم دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع
و کریم گردد یعنی بسبب ایمان بآن حضرت جهل ناس بعلم
و خوف و بددلی ایشان بشجاعت و بخل و قبض یدشان بکرم
و سخاوت مبدل شود . و چه ینک منطبق است این حدیث با آیه
مبارکه (فرقان) اَوَّلَکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا
رَحِیمًا پس میفرماید بآن حضرت در مرجع عکا که ماد به الهیه و خوان
نعمت سماویه است وارد میشود و قنوت و وقائع عظیمه را مشاهده
میفرماید ظلم و اهل آنرا بر میاندازد و دین را برپا میدارد و در
اسلام روح میدمد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را بانحضرت
عزت میدهد پس از آنکه ذلیل گردد و حیوة می نچشد پس

(۵۳)

از آنکه مرده باشد . پس درباره مؤمنین و اصحاب انحضرت
میفرماید شهدای او بهترین شهیدانند و امنای او نیکوترین
امینان . و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن
حضرت قومیرا در پرده غیب مکنون و مهیا داشته است که
ایشانرا بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقائق و آنچه امر الهی
است بر عباد مطلع و آگاه میفرماید یعنی اصحاب انحضرت
بدون تعلّم در مدارس بحقائق دینیّه آگاه میشوند و بصرف
ایمان بر او امر الهیه استحضار مینابند چنانکه عبارة یحیی
الرّجلُ جاهلاً و جباناً و بخیلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً بر این
مطلب نیز دلالت نمود . ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی علیه
السلام مشی مینمایند که عهد الهی را مصدّق کشتند و تمام ایشان
از عجم باشند و لکن بغیر لسان عربی تکلم نمینایند و آنها را
حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند
را معصیت نکرده و او مخصوص ترین و زرای مهدی است
و تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته میشوند مکریکی
از ایشان که وارد میشود در مرجع عکا مها نخانه که خداوند
تبارک و تعالی مقرر فرموده و برای سباع و طیور و هوام
یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر
مهیا داشته (انتهی) و این حدیث که جمیع بشارات آن

در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را
کفایت مینماید و لکن شک نیست که هزاران آیت
و بشارات صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمیبخشد و این
بِرُّوَاكُلِّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا

و در حدیث صمصمة بن صوحان که از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام از میعاد خروج دجال سؤال نمود آن
حضرت پس از ذکر علامات و حوادث میفرماید خَيْرُ
السَّائِكِينَ يَوْمَئِذٍ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ لِأَيِّ زَمَانٍ عَلَى النَّاسِ يَتَنَبَّأُ
أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ يَعْنِي فِي آيَاتِهِ وَآيَاتِهِ فِي
سُكُونِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَيْ الْبَيْتِ الْبَتَّةَ الْبَتَّةَ خَوَّاهُ أَمَدَ زَمَانٍ
كَيْفَ تَمَنَّى تَمَنَّى أَنْ يَكُنِيَ مِنْ سُكَّانِهِ أَرْضَ الْمُقَدَّسِ بَاشَد .

و این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیث بحار روایت
نموده است و این حدیث از شهر احادیث است . و موافق
همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه
در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است
أَنَّهُ قَالَ تَوَقَّعُوا الصَّوْتَ بِأَتِيكُمْ بَقَّةً مِنْ قَبْلِ الشَّامِ فِيهِ
لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ يَعْنِي مَرَاقِبَ بِأَشِدَّاءِ صَوْتِي رَاكِهِ نَاكَاةً مِنْ
طَرَفِ شَامٍ بِشَارِسِدَ كَمَا فِي آيَاتِهِ فِي شَامِ فَرَجٍ وَكَشَائِشِي

عظیم است

و از احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور ازان بصراحت
مستفاد میشود حدیث علی بن مهزیار است و این حدیث را
حضرت سید جلیل السید هاشم البحرینی در کتاب مدینه
المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی
روایت فرموده است و نیز مجلسی علیه الرحمه آنرا در کتاب
غیث مرقوم داشته است و آن حدیث مفصّل است و از
جمله عبارات آن اینست که حسن بن علی علیهما السلام در
اوصاف مؤمنین بمهدی موعود میفرماید تَلُوذُ بِفَنَاءِكَ مِنْ
مَلَأَ بَرَأَهُمُ اللَّهُ بِطَهَارَةِ الْوِلَادَةِ وَنَفَاسَةِ التَّرْبَةِ مُقَدَّسَةً قُلُوبُهُمْ
مِنْ دَلَسِ النِّفَاقِ مَهْدَبَةً أَفْقَدْتَهُمْ مِنْ رَجَسِ الشَّقَاقِ لَيْذَةً
عَرَانِكُمْ لِلدِّينِ خَشَنَةً ضَرَائِبُهُمْ فِي الْعُدْوَانِ وَاضْحَةً بِالْقَبُولِ
أَوْجَهُمْ لُصْرَةً بِالْحَقِّ عِيدَانُهُمْ يَدِينُونَ بَدِينِ الْحَقِّ وَأَهْلُهُ .
فَإِذَا اشْتَدَّتْ أَرْكَانُهُمْ وَتَقَوَّتْ أَعْمَادُهُمْ بِمَكَاتِفِهِمْ طَبَقَاتُ
الْأُمَمِ إِذْ تَبَعَتْكَ فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَقَتْ أَفْئَانُ غُصُونِهَا
عَلَى حَافَاتِ بَحِيرَةِ الطَّبْرِ فَعِنْدَهَا يَتَلَأَّلُ صَبْحُ الْحَقِّ وَيَنْجَلِي
ظُلَامُ الْبَاطِلِ وَيَقْصِمُ اللَّهُ بِكَ ظَهَرَ الطُّغْيَانِ وَيُعِيدُ مَعَالِمَ
الْإِيمَانِ يُوذُّ الطُّغْلُ لَوْ اسْتَطَاعَ إِلَيْكَ نَهْوضًا وَنَوَاشِطَ

(۵۶)

الْوَحْشَ لَوْ يَجِدُ نَحْوَكَ حَاجَاً تَهْتَدُ بِكَ أَطْرَفُ الدُّنْيَا هِجَّةً وَتَهْتَدُ
بِكَ أَغْصَانُ الْعِزِّ نَضْرَةً وَتَسْتَقِرُّ بَوَانِي الْعِزِّ فِي قَرَارِهَا وَتَأْوُبُ
شَوَارِدُ الدِّينِ إِلَى أَوْكَارِهَا يَتَهَاطَلُ عَلَيْكَ سَحَابُ الظُّفْرِ
فَتَخْتَقِقُ كُلَّ عَدُوٍّ وَتَنْصُرُ كُلَّ وَلِيٍّ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
جَبَّارٌ قَاسِطٌ وَلَا جَاوِدٌ غَامِطٌ وَلَا شَانُ مَبْغُضٌ وَلَا مَعَانِدٌ كَاشِحٌ
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ
اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا خلاصه ترجمه حدیث شریف این است
که میفرماید که ملجی با آنحضرت خواهند شد و هر که
خداوند ایشانرا از نژاد پاک و طینت مرغوب آفریند و قلبشان
پاک باشد از پلیدی نفاق و دلهاشان پاکیزه از رجس شقاق در
امر دین خوشنوی باشند و خلیق و در امر عدوان شدید
الضرب و درشت جنبیشان بقبول حق واضح و منور و نهال
وجودشان بامر حق ناضر و مخضر بدین حق و اهل حق
متدین باشند پس ارکان ایشان قوت گیرد و جمعیت ایشان
بسبب بسیاری اقبال امم قوام یابد در ظلّ همایون درختی
که شاخهایش درحو الی دریاچه طبریّه سرکشد و ببالد
زیرا که نزدیکی طبریّه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل
زایل شود و خداوند بتوبت طغیانرا بشکند و معالم ایمانرا

(۵۷)

راجع فرماید . آنگونه که کودک خورد اگر بتواند بسوی
توبتباد و وحوش بسته اگر راه یابد بجانب توبتگذرد
اطراف عالم بسبب تواشاد مانی باهتزازاید و شاخسار عزت
از تو نصرت و طراوت یابد و بنیان عزت در مقر خود
استقرار پذیرد و طیور پراکنده دین بلانه و اعشاش
خویش رجوع نماید ابر ظفر بر توببارد پس هرد شمی
هلاک گردد و هر دوستی نصرت یابد چندانکه در روی
زمین یک جبار ظالم و یک منکر مستهزء و یک دشمن مبغض
و یک معاند بددل باقی نماند . (انتهى) و طبریّه که در این
حدیث مذکور است شهری است مشهور از بلاد اراضی
مقدسه و قریب بمکّه است و او را دریاچه است معروف
ببحیره طبریّه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدسه تورا
و انجیل کثیر الذکر است از این بحیره خیزد . و این مدینه
و اهیرودس معروف که حضرة عیسی علیه السلام در زمان
او متولد شد بایم طیاربوس قیصر نباشد و اطراف این
بحیره از کثرت بسائین از متزهات بلاد سوریه و اراضی
مقدسه محسوب میشد و الیوم بعض اراضی آن متعلق بهمایون
غصن سدره مبارکه است لیقضى الله امرآ کان مفعولا .
و ماخذ این احادیث که مشعر بر مقام ارتقاع ندای الهی

(۸)

و چون متر جمال اقدس ابی مدینه منوره عکاشد
ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه مسموع اهل عالم
گشت و باین معنی اشارت است در حدیث ابان
این تعاب که مجلسی علیه الرحمة در باب علامات از کتاب
غیت روایت فرموده است که قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِبْرَائِيلُ يَنْزِلُ
فِي صُورَةِ طَيْرٍ أَيْضٌ فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ
الْحَرَامِ وَرِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ ذَلِكَ
تَسْمِعُهُ الْخَلَائِقُ أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ . یعنی اول
کس که با قائم علیه السلام بیعت نماید جبرئیل باشد که
بصورت مرغی سفید نازل شود و با آن حضرت بیعت
نماید پس یکپای خود را بر بیت الله الحرام و پای دیگر را
بر بیت المقدس نهد و بصوت فصیح بلند که همه خلق بشنوند
ندا کند که أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ . و این حدیث
بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع ندا این دو مقام
مقدس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع
خلایق شود و جمیع بشارت و علامات تحقق و وقوع یابد .
بلی بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین عند الشيعة و اهل

است این آیه مبارکه است که در سورة ق میفرماید
وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ
الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ یعنی حکومتدار
روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک
یعنی نزدیک بلاد عربیه که محل نزول همین آیه مبارکه
است در روزی که میشوند صیحه را بحق آن روز است روز
خروج و مفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع متفقاً در
تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس
بلند میشود یعنی از جبل کرم که در تورات بجبل مقدس
و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است و خلاصه القول
اگر نفسی که طالب هدایت باشد و نخواهد عمداً مجادله
بیاطل نماید در احادیث مرویه و کتب مقدسه سناویه تأمل
کند بصراحت در یابد که جمیع مبشر است بر اینکه پس از
غیت شمس حقیقت در مدت هزار سال ثانیاً آن نجم
سعادت از بلاد شرق طلوع فرماید و ندای مهدی موعود
از مکه معظمه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه
یعنی صخره بیت المقدس ارتفاع یابد و بر حسب این بشارت
ولادت این دو ظهور اعظم در ایران وقوع یافت و ندای
نقطه اولی عز اسمہ الاعلی از مکه معظمه ارتفاع یافت

السنه که حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل التحیه والبهاء بامت اسلام فرمود تَسْلُكُنْ سُنَّ مَنْ قَبْلُکُمْ شَبْرًا فِشْبْرًا وَذِرَاعًا فِذِرَاعًا ناچار است که کثیری از جهال مانند امم ماضیه بظواهر غیر معقوله تمسک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل بصورت مرغ سفید ظاهر شد و چه وقت این مرغ عجیب الحلقه این ایه را تلاوت فرمود انجنانکه یهود در علامات ظهور مسیح موعود با حضرت عیسی و امت نصاری معارضت کردند و بظواهر غیر معقوله تمسک جستند و بمجادلت گفتند که در توراۃ بصراحت وارد است که در ایام ظهور مسیح کودک با افی بازی کند و شیر مانند کاه و کاه خورد و کرک باره سکونت ورزد و آفتاب و ماه تاریک گردد و سلطنت ارض بقوم یهود رسد کی این علامات در ایام حضرت عیسی واقع شد و چه وقت این بشارات متحقق گشت و الی یومنا هذا این کلمات را میگویند و در دین خود باقیند و بمقائد باطله خود در کمال اطمینان متمسک . و لکن چون اکنون روی سخن با اهل علم است و هم در خصوص استعارات وارده در بیانات انبیا و ائمه هدی مبسوطاً و مفصلاً بعون الله تبارک و تعالی تکلم خواهیم نمود لهذا در باب بشارات باین مقدار از بسط

و تطویل اکتفا مینمایم و از حق جل جلاله توفیق میطلبیم
انه خیر موقق و معین

فصل ثالث

در چگونگی استدلال بدلیل تقریر

اعلم ایها السید المجید ایدک الله وایانا بالبصارة الکاشفة و الزای السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل بآن تمسک جستند و در کتب و مصنفات خود بآن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده اند . و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریع نماید و آنرا بخداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید . خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عادة الله در ارسال رسل و تشریع شرائع بآن جاری شده است بعلوم و معارف کسبیه و یا بعصیت و معاونت قومیه و یا بتمکنت و ثروت ظاهریه و یا بتسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی

بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن بصرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت تصور و معقول نباشد . و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه باین برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و ذوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است . و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری میفرماید
وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ تَرْجُمَةُ آيَةٍ شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله مینمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد . و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند معذک میفرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد

و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد . و سبب همین است که بر هر عاقل متفلس اگر اندکی تأمل نماید واضح میشود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرائع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت آلهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند این است که در همین سوره مبارکه نیز میفرماید اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ میفرماید و یا برای ایشان شرکائی است که بر ایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میان ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک یعنی تاکنون آيا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را بآن قیاس کنند و شریعت معموله شمرند . بلی یاسیدی الجلیل این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقليد لا بالحقیقه و التحقیق بخداوند اعتراف کرده اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید
و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند . و لعمر الله
اگر بنود در قرآن مجید جز آیه مبارکه **إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ** و آیه کریمه **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** هر آینه حجت
بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نکرد
و هرگز باطل باقی نماند . و معلوم است که مقصود از غلبه که
در آیه شریفه میفرماید نه غلبه حربه است و یا تقلبات
دنیویه زیرا که بسیاری از انبیا علیهم السلام در غایت ذات
مقتول کشتند و دائماً مقربین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانته
ظالمین و مستکبرین بوده اند بلکه چنانکه بافصح بیان
در کتاب مستطاب ایقان تفسیر فرموده اند مقصود غلبه
روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه . مثلاً در
ظهور مبارک حضرت عیسی علیه الاف التحیه و الثنا ملاحظه
فرما که از زمان قیام آن حضرت تا زمانی که قسطنطین
کیربشرف ایمان و نصراقت مشرف شد قریب سیصد سال
اهل ایمان بظلم یهود و رومیان مبتلا بودند و در ممالک
فسحه و اسعه الارجا قیصره روم در هر شهر و بوم بقتل
و حرق و حبس گرفتار کشتند و بهمت فساد و اختراع
دین جدید متهم و مطعون عموم خلق شدند حتی آنکه

نیرون قیصر ظالم چون در حالت سکر و بی شعوری مدینه
کبیره رومیه را آتش زد بامداد که بهوش آمد تهمت این
فعل شنیع را بر عیسویان مظلوم نهاد و خون جمعی را بیکناه
ریخت و قتل و حرق در مدت مدیده در آن فقه مظلومه
شیوع یافت چندان که ناچار در پناه رهبانیت گریختند و از
ظلم ظالمین بازوای در مغارات و شعب جبال و معاشی در
غایت صعوبت اکتفا کردند و لکن باین همه ظلم یوماً فیوم
کلمه الله غالب شد و بر عدد اهل ایمان میافزود تا آنکه
انوار دیانت مسیحیه عالمرا احاطه نمود و یهود را مقهور
و رومیانرا معدوم ساخت . و اگر نفسی در این نکته تدبر
نماید که حضرت خاتم الانبیا علیه وآله افضل التسلیم و الثنا
از ظهور ثانی بعد از قیام قائم بظهور روح الله تعبیر فرموده
سر مظلومیت اهل بهار را تواند دریافت و اسرار بدآ را در
رجوع مشاهده تواند نمود قال علیه الصلاه والسلام **فَوَالَّذِي
بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ
ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ
وَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ** یعنی قسم
بدانکه مرا برستی پیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند

خاتم الانبیاء و انشادین اسلام بعضی از نفوس مغروره که
تشریع شرائع را امری سهل مبیند اشتند مانند مسئله
کذاب و طلیحه اسدی و غیرها نیز بادعای رسالت قیام نمودند
و کروهیرا فریفتند و ایامی قلیل مردم را برکرد خود مجتمع
ساختند و باین جهت باب انتقاد و ایراد مکابرن باز شد
و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان
خورده میگردیدند و مجادله میکردند که اینک فلان و فلان نیز
داعیه نبوت دارند و خود را نبی مرسل میندازند لهذا این
آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه
فارق بین الحق و الباطل را دریابند و فیما بین کلمه طیبه و کلمه
خیثه تمیز دهند و بر بقا و ثبات دعوت صادق و فنا و زوال
دعوت کاذبه مطمئن و امیدوار گردند . و بیقین کامل
بدانند که حق جل جلاله العیاذ بالله از خلق خود غافل نگشته
و نوم و سنه او را اخذ ننموده و محال است که قاهر مقتدری که
بیک صیحه قبائل قویه عاد و ثمود را هلاک فرماید و بیک
اراده جبارۀ فرس و زومرا بزایه عدم کشاند بگذارد که
دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتی باطلی بدون اذن
او شریعتی تشریع نماید و موجب هلاکت و کراهی عالمی
شود بل لازال بارادۀ او حق غالب و نافذ باشد و باطل

از عالم مکر یکروز هراینه خداوند آنروز را طولانی فرماید
تا آنکه در آنروز فرزند من مهدی خروج نماید پس روح
الله نازل شود و بان حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او
بمشرق و مغرب بالغ گردد

و از جمله آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق و الباطل
و مثبت بقا و ثبات کلمه الهیه و فنا و زوال کلمه مجعوله بشریه
است این آیه مبارکه است اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا
کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ تَنْتُزِی
اُکُلُهَا کُلٌّ حِیْنَ بَاذَنْ رَبِّهَا وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
یَتَذَكَّرُوْنَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَیْثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَیْثَةٍ اُجْتُثَّتْ مِنْ
فَوْقِ الْاَرْضِ مَالِهَا مِنْ قَرَارٍ وَ خِلَاصَةٌ مَقْصُودٌ اَزْ آیَةِ مَبَارَکَةِ
این است که کلمه طیبه مانند درخت خوبی است که اصل
او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن بجانب آسمان
سر کشد و در وقت خود بار باره و در هر حین فواکه و اثمار
بخشد . و کلمه خیثه مانند درخت خیثی است که از روی
زمین برکنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد . و این آیه
صریح است بر اینکه هرگز کلمه خیثه ثبات و قرار نیابد
و در ارض باقی و ثابت نماند . و چون در زمان حضرت

خود را شارع شریعت جدیده ندانستند. بل کل مثبت شرع اسلامند و مدعی تبعیت حضرت خیر الانام و این اختلافات نظر باختلاف افهام است در مسائل اجتهادی و ابداً معارض نیست باصل شریعت اسلامیة

و اما از حیثیت شرائع برهیمه و بودیه و زرد شتیة جواب این است که بحکم آیه مبارکه *وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ* و آیه کریمه *لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا* اصول این شرائع از جانب خداوند تبارک و تعالی تشریع شده و عوائد باطله و بدع فاسده بسبب طول زمان در این شرائع داخل گشته . چنانکه همین بدع و عوائد در شریعة نصرانیة و شریعت اسلامیة نیز داخل شد و موجب تشتت امت و ضعف و سستی دیانت گشت . و این نکته بر عاقل لیب معلوم است که حق جل جلاله هیچ امتی را ضایع نکند و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و حجت را بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ* و چون علمای پروتستانیة که هر روز کتابی در رد اسلام تصنیف مینمایند و در جمیع ممالک مطبوعاً منتشر میدارند عیناً در رد دیانت اسلامیة بهمین شبه تمسک جسته اند و احتجاج علمای اسلام را

مغلوب و زائل سنه الله الی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً .

بلی بعضی از نفوس که از حقائق امر الله و کیفیت تشریع شرائع بیخبرند و یا مقصود شان مغالطه و مجادله باطل است در مقابل دلیل تقریر بعضی از مذاهب که باعتقاد خود آنرا باطل میدانند و یا بعضی از شرائع که بزعم خود آنرا از حق جل جلاله نمیشمارند ایراد و انتقاض مینمایند . مثلاً میگویند اگر باطل باقی نماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صبا حیه اسماعیلیه و غیرها مدتی در عالم بقایافت و یا چگونه شرائع برهیمه و صینیة و زرد شتیة در مدت چند هزار سال باقی و ثابت ماند . و هکذا مثلاً اهل تسنن که مذهب شیعه را باطل میدانند ببقا و دوام تشیع ایراد مینمایند و بالعکس شیعه که تسنن را باطل می‌شمارند ببقا و ثبات مذهب اهل سنت و جماعت انتقاد میکنند . و جواب این ایرادات در غایت وضوح است اما از حیثیت مذاهب مختلفه جواب این است که از اصل موضوع دلیل خارج است . زیرا که موضوع دلیل تقریر ادعای مقام نبوت و رسالت و شارعیت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجوده اسلامیة هیچیک مدعی وحی آسمانی نشدند و هیچیک

بدلیل تقریر ببقای دیانات و ثبوت رد نموده اند چنانکه فایده
نمناوی مصنف کتاب میزان الحق مفصلاً باین مطلب تصریح
نموده است که علمای اسلام بنفوذ و بقای این دین بر
حقیقت آن استدلال نمیتوانند نمود زیرا که دیانت و ثبوت
بوجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی ماند لهذا این
عبد دفع شبهه ایشانرا بکلامی مبسوط تر روشن و واضح میدارد
و تمامیت این دلیل را بطریقی واضح که هر کسی تواند
فهمید ثابت و مدلل مینماید شاید بعون الله تعالی موجب
انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره اش بموم راجع گردد

توضیح

برد انشندان فن تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که
اصول ادیان و شرائع که قبل از قیام و ظهور باب اعظم در
عالم شائع بوده و هست منحصر است در هفت دین بزرگ که
اهل عالم در ظل این اطباق سبعة خداوند را عبادت مینمایند
و در طریق تقدم و فلاح در شعب این طرائق سبع مشی
میکندند و مذاهب مختلفه سکک و شوارعی است که از این
طرائق سبع انشعاب یافته و خلیجیانی است که از این بحار
سبعة منشعب گشته (اول) دیانت بودیه است و این دین

من حیث العدد اعظم ادیان موجوده است و آن دیانت اهل
چین و یابان و بعض ممالک متأخره شرق اقصی است و عدد
اهالی این دیانت تقریباً (۵۰۰) میلیون است و بودیه معتقدند
که اول انسانی که در ارض موجود شد بود است و او
سبب عمار عالم و انتشار نسل گشت و نزد ایشان ذکر
از آدم و حواء و طوفان نوح و امثالها نیست و آخرین
شارعی که در این دیانت قیام نمود کنفوسیوس شارع چینی
است و او معاصر عزرائی کاهن عبری و کورش یعنی بهمن
ملك عظیم ایرانی بود و کتب او را بلسان فرانسوی و انگلیسی
ترجمه نموده و فلاسفه اروپا شرائع ادبیه او را تحسین نموده اند
بلکه چنانکه ملطبرون فرانسوی در جغرافی کبیر خود
نوشته بعضی شرائع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح
داده اند و این ملت صور و تمائیل اکابر دین خود را در
معابد میگذارند و محترم میدانند (ثانی) دیانت برهمیه است
و آن دین اهالی اصلیه هندوستان است و عدد ایشان علی
اختلاف المؤرخین (۱۶۰) میلیون است و این طائفه معتقدند
که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل
آسمانی بود که بصورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل
و عمار عالم گشت و کتاب آسمانی ایشان وید است و اهالی

این دین نیز ذکر می از آدم و حوا و نوح نزدشان نیست
و این طائفه نیز صور و تمایل اکابر خود را در معابد میگذارند
و عبادت میکنند (ثالث) دیانت قشیه است و آن دین و ثنیه
افریقا است و این طائفه اغلب در حالت توحش و بدو تنند
و بسبب صعبیت صحاری افریقا عدد ایشان بالتحقیق معلوم
نیست و ظن غالب جغرافیین اینست که عدد شان علی
التقریب و التخمین (۱۰۰) ملیون است و بر حسب وضع
هیاکل و اسامی معابد که بسم شمس و قمر و سایر کواکب
در میان ایشان است چنین مینماید که این طائفه بقیه قوم
صائین میباشند که حق جل جلاله در سوره مبارکه مائده
ذکر فرموده است بقوله تعالی *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا
صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* و این ادیان ثلاثة
که ذکر شد مورخین و اصحاب تصنیف و تألیف از ایشان بام
و ثنیه تعبیر مینمایند و از سایر ادیان که ذکر خواهد شد بام
غیر و ثنیه و اوئان و تمایل امم و ثنیه غالباً صور و رسوم
رؤسای دین ایشان است که اولاً بجهت تذکار در معابد
نهادند و اندک اندک بعبادت منتهی شد و بعبارة اوضح

اوئانرا و ساینط تقریب الی الله میدانند و احترام انها را موجب
اجر و ثواب می شمارند نه آنکه انها را خدای حقیقی بدانند
و واجب الوجود حق بشناسند چنانکه در سوره مبارکه
یونس از ایشان اخبار میفرماید بقوله تعالی *وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ
اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ*
و هم در سوره زمر میفرماید *مَا لِعِبَادِهِمْ إِلَّا لِيُقْرَبُوا إِلَى اللَّهِ*
و الله زلّی (رابع) دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم
ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت بوده و کتاب
آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آنرا
اوستا و زند مینامند و این طائفه صور و تمایل در معابد
خود نمیگذارند و عبادۀ اوئانرا جایز نمیدانند و در کتب
ایطائفه نیز ذکر می از آدم و حوا و نوح و طوفان نیست و عدد
این طائفه بالتحقیق بر مورخین معلوم نیست و لکن قلیلی از
ایشان در ایران ساکنند و اکثر شان در آغاز فتوحات
اسلامیه بهند وستان هجرت نمودند و الی یومنا هذا در آن
ممالک متوطنند (خامس) دیانت یهود است و شارع این دین
حضرت موسی علیه السلام است و این طائفه پس از غلبه
طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک

متفرّق شدند و وضع تماثيل را در معابد ابدآ جائز نمیدانند
و عدد ایشان تقریباً (٥) میلیون است (سادس) دیانت نصرانیّه است
و شارع این دین حضرت عیسی علیه السّلام است
و عدد این طایفه تقریباً (٣٧٠) میلیون است و جمیع نصاری
سوی طائفه پروتستانیّه وضع صور و رسوم حضرت عیسی
علیه السّلام و مریم و رسل و قدّیسین را در معابد و کنائس
جائز میدانند و آنرا ایقونات میگویند و برای هر ایقونه
صلواتی و عبادتی مقرر دارند (سابع) دیانت اسلامیّه است
و شارع این شریعت غرّا و ملت بیضا حضرت خاتم الانبیا
علیه وآله آلاف النّحیة والثنا است و جمیع فرق اسلامیّه بلا
اختلاف وضع صور و تماثيل را در مساجد و معابد جائز نمیدانند
و عدد مسلمین علی اختلاف المورّخین (٣٠٠) میلیون است
و از هر يك از این ادیان سبعة مذاهب متعدّده منشعب
گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامیّه بشیعه و سنی و خارجی
و غلات و وهابیه و غیرها انشعب یافت و هر يك از این
شعب نیز بفرق متعدّده منقسم گشت کذاک دیانت
نصرانیّه بکاتولیک و اُرثوذُکس و پروتستانت و غیرها
منشعب گشت و هکذا دیانت یهود و هند و غیرها که
در کتب تاریخیه ادیان و ملل و نحل مشروحاً و مفصلاً مذکور

است . و سواى دیانت فتنیه که بسبب قدمت تشریع و غلو
در توحش و ترك معارف صوتی و ندائی و حیوتی ندارند
شك نیست که هر يك از ادیان مذکور و اُمم مسطوره
صاحب شریعت و قوانینی هستند که در کتب دینیّه ایشان
مفصلّ و مبین و مرقوم است و شك نیست که در میان
هر يك از این ملل عالم و عای و مطیع و عاصی و متعبد و غیر
متعبد موجود . و هر يك انبیا و شارعین بل اولیا و مقدّسین
دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات
میدانند و هر يك شریعت و دین خود را وسیله وحیده برای
نجات و فلاح و موجب رستگاری و نجات می‌شمارند . و نیز
بر ارباب دانش و اطلاع معلوم است که زردشتیه و هندو
و بودیه شرائع یهود و نصاری و اسلام را شرائع حقّه می‌شمارند
و العیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول
علیهم السّلام را در ادعای نبوت و رسالت صادق نمیدانند .
و کذاک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السّلام
را در این ادعا تصدیق نمی‌نمایند . و همچنین نصاری حضرت
رسول صلوات الله علیه وآله را در ادعای رسالت صادق
نمی‌شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعای
مهدویت تصدیق نمی‌نمایند . و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری

واکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیه و برهمنیه را از انبیای کذب می‌شمارند . و چون این مقدمات مذکوره که کل بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان مرقومه یکسؤال مسئلت مینماید و جواب میطلبد تا حقیقت دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد .

وسؤال مذکور این است

که اگر فرض نمایم که شخصی اعم از اینکه این شخص با اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و یا با اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول علیهم السلام هر که باشد اگر العیاذ بالله بکذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و نجات دهد و بگوید و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریع نماید و بحق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی کرد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت . و باندک تأمل معلوم میشود که اگر از دلیل تقریر

صرف نظر شود ابداً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز معجزات مرویه را قرار دهد آنرا در میان جمیع ادیان مذکوره موجود بیند . و اگر ممیز و فارق کتاب را مقرر دارد در میان جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیز امت و صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد و خلاصه القول در اینصورت انسان چاره ندارد و باید العیاذ بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار کند . و یا ترجیح بلا مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و بحکم کریمه **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** بتقلید مهلك اکتفا کند . و الا چاره نماند که بدلیل تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادر و قاهر بیند و بحکم آیه **مِارَکَهُ إِنَّا جُنْدُهَا لَهُمُ الثَّالِبُونَ** نفوذ و بقا و غلبه را علامت شریعت حقه شناسد و بحکم آیه کریمه **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا فَنَا وَزَوَالٍ** و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعوله باطله مقرر دارد . چنانکه شرائع مجعوله و دعوت کاذبه مانویه و مزدکیه

و مسئله کذاب و طلیحه اسدی و سجاح و کثیرا من امثالها باقی
نماند و زایل گشت و بد قدرت حق جل جلاله بساط
کسترده ایشانرا در اندک وقت ملفوف و منظوی فرمود .
و ان شاء الله تعالی در طی جواب مسائل حضرت شیخ بدین
مسئله ثانیاً رجوع خواهد شد و بیان وافی تر و کاملتر خواهد
گشت و نودع مزید البیان فی هذا المقام بقوله تعالی له دَعْوَةُ
الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا
كِبَاسٌ كَفِیْهِ اِلَى الْمَاءِ لَیْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِیَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ
الْكَافِرِینَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ

فصل رابع

در کیفیت استدلال بمعجزات

اعلم یا حضرة الشیخ وفقنا الله وایا کم علی ما یحب ویرضی که
اهل بهارا عقیدت این است که انبیا و مرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین مظاهر قدرت آلهیه اند بل مطالع جمیع
صفات و اسماء حضرت احدیه بر هر چیز باذن الله قادرند
و بر عوالم تکوین بارادة الله توانا و مقتدر . جمیع افعال و اطوارشان
فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکنات نشان

مظهر قدرت و سلطنت و حکمت آلهیه . و لکن چون دلالت
معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و مؤیدات است
که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد بخلاف کتاب که
دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبطه است
لذا حق جل جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت
و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و بآن برهان محکم حجت
را براهل عالم بالغ و کامل فرمود .

و برای مزید توضیح معروض میدارم که نزد اهل علم ثابت
است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل بامدعا
مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی
فیما بین مدعا و دلیل نباشد ابداً اندلیل مثبت مطلوب نشود
هر چند دلیل محیر و معجب باشد . مثلاً اگر نفسی گوید من
طیبم و دلیل من اینست که بهوا طیران میکنم و یاسنک را بنطق
میاورم ابداً نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی
نکند زیرا که معالجه امراض و ابراء مریض دلیل صدق
ادعا طیب است نه نطق حجر یا طیران بسما چه فیما بین دلیل
و مدعا ارتباطی نیست . قال الاستاذ الشهیر فی الجزء الثامن
من کتاب النقش فی الحجر و بما ان الانسان معرض للخطاء فی
الامور العقلیه یوافق ان یتعین بالة قانونیه تعصمه من الخطاء

و ترشده الى الصحيح حتى لا يحسب علة ما ليس بعلة ولا نتيجة ما ليس بنتيجة ولا يبنى على اساس فاسد ولا يعمد برهانا ما ليس ببرهان قال الامام الغزالي لو قال قائل اربعة اكثر من عشرة وانا ابرهن ذلك باحالة هذه العصا حية ثم فعل وتحولت العصا حية لكنت اندهش من حيلة العامل ولكني كنت ابقى على يقيني بان اربعة اقل من عشرة الى آخر قوله معناه ان لا تعلق بين البرهان والامر المبرهن واذ ذاك فلا يعمد برهانا (انتهى) ترجمة قول استاد در جزو ثامن از كتاب نقش في الحجر اين است كه چون انسان در معرض خطا و غلط است در امور عقلية پس شايسته و موافق اين است كه استعانت جويد بقانوني كه او را از خطا حفظ نمايد و بصحيح ارشاد كند تا آنكه آنچه را علت نيست علت نپندارد و آنچه را نتيجه نيست نتيجه نشمارد و بر اساس فاسد بنانهد و غير برهان را برهان نشمارد امام غزالي فرموده است كه اگر كسي كويد كه عدد چهار پيش از عدد ده است و برهان من اين است كه من اين عصا را بحية محول ميدارم و اينكار را بكنند و عصا حية گردد هر آينه من از حيلة او مندهش و متحير ميشوم و لكن بر يقين خود باقي ميانم كه عدد چهار کمتر از عدد ده است و مقصود امام اين است كه علاقه و ارتباطي فيما بين برهان و مبرهن نيست

ولهذا انرا برهان نتوان شمرد (انتهى) پس چون بر اين مقدمه استحضار حاصل شد معروض ميدارم كه انسان بصير باندك تأمل تواند دريافت كه ابداء ارتباطي و ملازمة فيما بين ادعاى رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نيست . زيرا كه رسول مي فرمايد من از جانب خداوند براى شما پيغمبي آورده ام آيا اين ادعا چگونه ملزم است كه مدعى قادر بر احياء اموات و تغليب بحر و انطاق اجبار و امثالها باشد. و براستى طلب خارق عادت از مدعى رسالت بدان ماند كه از رسول سلطان كسى امورى كه خاصه نفس سلطان است طلب نمايد في المثل اگر نفسى بكويد كه من رسول سلطانم و پيغمبي از سلطان براى شما آورده ام چه مقدار بي معنى و غير مرتبط است كه در جواب او كويد اگر تو رسول سلطاني كارهائي كه سلطان بر آن مقتدر است اظهار نمائى تا ترا باورد اريم و پيغام ترا كردن نهم سپاه ميكش و ممالك را فتح نما و نفوسي را بقتل رسان و حال آنكه بالبداهة ظاهر است كه اين ادعا ملزم قدرت بر اظهار امور مذكوره نيست . و يافى المثل اگر نفسى از جانب امپراطور اعظم والي تغليس كردد اگر از او سؤال نمايند كه دليل صدق ادعاى تو چيست تا ولايت ترا كردن نهم و او امر

(۸۲)

ترا اطاعت کنیم او بالضرورة وبالبداهة بفرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسک جوید واستدلال نماید در اینصورت اگر او را جواب گویند که ما بکتابی که هر کس تواند نوشت اکتفا نکنیم ودعوت تورا باور ندا ریم اگر تونایب پادشاه وقائم مقام نفس اوئی اموری که خاصه او است اظهار کن واز قیل جز عسا کر وفتح ممالک و قتل نفوس وهدم حصون وبنای بلاد افعالی ظاهر نمایدالات بر صدق دعوی تو نماید ومثبت امارت وولایت تو گردد ظاهر وواضح است که او ابدا اعتنا باین اقتراحات ننماید وهرگز بغیر فرمان سلطان ونفوذ امر او تمسک بنخوید وهیچیک از امور مقترحه قوم را اظهار ندارد هر چند بر این امور هم قادر باشد وَلَئِكَ الْأَمْثَالُ نُضَرِّبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

و خلاصه القول نظر باثبات عدم ملازمه وارتباط فیما بین دعوت رسالت وقدرت بر امور خارقه عادت در سوره انعام بسید انام خطاب آمده که قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ حق جل جلاله بسید انیا میفرماید باین قوم

(۸۳)

بگو من نمیکویم خزائن خداوند نزد من است ومن نمیکویم غیب میدانم ومن نمیکویم ملک هستم جز این نیست که آنچه را بمن وحی شده است متابعت مینمایم یعنی من ادعای علم غیب وقدرت بر اشیا نکرده ام که شما گاهی از من بآسمان رفتن طلب مینماید و هتکامی چشمه جاری کردن میطلبد ووقتی خانه پر از زر میجوئید و پیوسته بمعجزات امتحان میکنید چنانکه جمیع این مقترحات از آیات آیه مستفاد خواهد شد . ومضمون این آیه مبارکه تعلیم دلیل عقلی است بر عدم ارتباط وملازمه ادعای نبوت باقدرت بر معجزات وامور خارقه عادت .

چه بر هر دامنشمندي ظاهر است که حضرت خاتم الانبیا علیه وآله آلاف التحية والثناء مظهر ومخزن علم وقدرت الهیه بود بر هر چیز باذن الله قادر بود وبر جمیع ما کان وما یکون بوحی الله عالم پس معلوم است که مقصود از آیه مبارکه نفی علم وقدرت از آن حضرت نیست بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادعای رسالت است باقدرت بر امور خارقه عادت وعدم دلالت معجزات ومقترحات بر صدق ادعای نبوت . وقاضی علامه محمد بن احمد بن رشد الاندلسی که اعظم علمای قرن ششم اسلامی محسوب است بلکه جمیع فلاسفه اروپا واورا اعظم فلاسفه وعلماي اسلام میدانند

و تصانیف او را در غایت نفاست و اعتبار می‌شمرند در کتاب
 الكشف عن مناهج الأدلة في عقائد الملة که در مصر مطبوع
 شده است در بحث بعثت پس از کلام مفصّلی در عدم
 دلالت معجزات بر صحت ادعای نبوت بالاستقلال می‌فرماید
 ولما کان هذا کله انما فضل فیہ صلی الله علیه وآله وسلم
 لآله فضلهم فی الوحي الذي به استحقّ النبی اسم
 النبوة قال علیه السّلم منبهاً علی هذا المعنی الذي خصّه
 الله به ما من نبي من الانبياء الا وقد اوتي من الايات
 ما علی مثله امن جميع البشر وانما كان الذي اوتيته وحياً
 واني لأرجو ان اكون اكثرهم تبعاً يوم القيامة واذا
 کان هذا کله کما وصفنا فقد تبين لك ان دلالة القرآن علی
 نبوته صلی الله علیه وسلم لیست هی مثل دلالة انقلاب
 العصا حیة علی نبوة موسى علیه السلام ولا احياء الموتی علی
 نبوة عیسی و ابراء الائمة والابرص فان تلك وان كانت افعالا
 لا تظهر الا علی ایدی الانبياء وهی مقننة عند الجمهور فلیست
 تدل دلالة قطعية اذا انفردت لانها لیست من افعال الصفة
 التي بها سمي النبي نبياً واما القرآن فدلالته علی هذه الصفة
 هی مثل دلالة ابراء الابرص علی الطب الی آخر قوله خلاصة مقصود

ابن رشد این است که هر آنیه حضرت رسول صلی الله
 علیه وآله بر سایر انبیاء تفضیل داده شده است بسبب افضلیت
 دروحي که بسبب او نبی مستحق اسم نبوت میشود .
 و آنحضرت علیه السلام برای تنبیه باین مطلب که خداوند
 او را باین موهبت مخصوص داشته است در حدیث فرمود
 که (نیست پیغمبری الا آنکه داده شد از آیات با و چیزی که
 بشر مثل آنرا نتواند آورد و آنچه بمن داده شده است
 وحی است و هر آنیه من امیدوارم که اتباع من بیشتر باشند
 از ایشان در روز قیامت) و بعد از ذکر این حدیث ابن
 رشد می‌فرماید پس چون تمام مطالب چنان است که ما بیان
 کردیم هر آنیه بر توروشن است که دلالت قرآن
 بر نبوت حضرت رسول نیست مثل دلالت انقلاب عصا بمار
 بر نبوت موسی و دلالت احياء اموات و شفای اكمة و ابرص
 بر نبوت عیسی (یعنی دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسول
 علیه السلام اکمل و اتم است از دلالت قلب عصا بحیة بر
 نبوت حضرت موسی و دلالت احياء اموات و شفای اكمة
 و ابرص بر نبوت حضرت عیسی) زیرا که این معجزات
 مذکوره اگرچه افعالی است که ظاهر نمیشود الا بر دست
 انبیا و آیات مقننه است باعتقاد جمهور الا آنکه دلالت

قطعه ندارد بر صحت ادعا اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی نیست ملایم و مرتبط با وصف نبوت که بسبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قرآن بر نبوت و وصف نبوت مثل شفا دادن مریض است بر نبوت و وصف طبابت یعنی دلالت وحی دلالت مستقلة و مرتبطه است با ادعای نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقلة و غیر مرتبطه انتهى

و اگر نفسی در جمیع قرآن تخصّص نماید موضعی را نتوان یافت که حضرت رسول علیه السلام برای اثبات رسالت خود بمعجزات احتیاج فرموده باشد بل در مواضع کثیره بصراحت دلیلت معجزات را رد فرموده و در هر موضع که از آنحضرت معجزه میطلبیدند وَلَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ می گفتند ایشانرا بکفایت کتاب و کافی نبودن معجزات و مهملک بودن خوارق عادات اسکات نموده و اَنَا نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ أَنْبَاءِ الرَّحْمَنِ مَا فِيهِ مِنْ دَجَرٍ لِلخَافِينَ وَ كَفَايَةِ لِلْبَصِيرِينَ وَ ذِكْرِي وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ مِنْهَا فِي سُورَةِ نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ وَمَا مَنَعْنَا أَنْ نُزِيلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ أَتَيْنَا نُوحًا الْنَاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُزِيلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا

یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا بسبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آنرا چنانکه ناقه را بهود آشکار دادیم و با و ظلم کردند و ما نمیفرستیم معجزات را الا برای تخویف و انذار . و مقصود خداوند تبارک و تعالی اینست که بسبب اینکه ما معجزه نمیفرستیم و معجزات را دلیل تو قرار ندهیم اینست که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرها معجزات انبیا را تکذیب کردند و آیات آلهیه را حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیه را هلاک نمودیم و بنزول سخط ایشانرا محو و معدوم کردیم زیرا که ما نمیفرستیم معجزات را الا برای اخافت و انذار بنزول عذاب و هلاکت . و چون وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا رحمة للعالمین بود و اراده آلهیه بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبائل یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان بظهور آید این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریه ابا فرمود و هلاکت ایشانرا و انداخت و حجت را بکتاب که رحمت و هدایت در آن ودیعه نهاده شده است واحدی مثل آنرا نتواند آورد منحصر نمود

وَمِنْهَا فِي سُورَةِ الْاِنْعَامِ قُلْ اِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبَتْكُمْ بِهٖ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ اِنَّ الْحُكْمَ لِلّٰهِ يَقْضُ الْحَقَّ

وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ
الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ یعنی بگو من
بیانی از پروردگار خود آوردم و شما آنرا تکذیب کردید
نیست نزد من آنچه شما در آن تعجیل دارید نیست فرمان
مکر خدایا که بیان میفرماید حق را و اوست بهترین
جداکنندگان . بگو اگر بود نزد من آنچه شما در اظهار آن
تعجیل و شتاب مینماید هر آنیه حکم شده بود میان من و شما
و خداوند دا نتر است بظالمان و این آیه مبارکه در وقتی
نزول یافت که کفار از اهل کتاب و غیر اهل کتاب هر روز
معجزه میطلبیدند و متصل بکلمه لَوْلَا یَا تِلْکَا بَآیَةٍ مِنْ رَبِّهِ فریاد
میکردند لهذا در این آیه کریمه نازل شد که بایشان بگو که
من بینه الهیه یعنی قرآنرا آوردم و شما آنرا تکذیب کردید
نیست نزد من آنچه در آن عجله و شتاب دارید یعنی معجزات
و مقترحات زیرا که اگر معجزه ظاهر شود جز هلاکت شما
نتیجه نخواهد ظاهر نمود و حکم بر هلاک و انقراض شما مانند
قبائل عاد و ثمود متحکم و واجب خواهد گشت

ومنها فی سورة الانعام وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ
جَاءَتْهُمْ آیَةٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا یَشْعُرُ کُمْ

أَنبَاءًا إِذَا جَاءَتْ لَا یُؤْمِنُونَ وَنُقَبُ أَفْقَدْتَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ کَمَا
لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَدْرَهُمْ فِی طُغْيَانِهِمْ یَعْمَهُونَ وَلَوْ
أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتِی وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ
كُلَّ شَیْءٍ قَبْلًا مَا کَانُوا لَیُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ وَلَکِنَّ
أَكْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ خداوند تبارک و تعالی در این آیات چنین
میفرماید که کفار بنهایت سخت قسم یاد میکنند که اگر
یکمعجزه برای ایشان بیاید البتة البتة ایمان خواهند آورد
بگو هر آنیه معجزات نزد خداوند هست و لکن شما
نمیدانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که
ما بر میگردانیم دلهای چشمهایی ایشانرا مثل اول یعنی قبل از نزول
معجزه و و امیکذاریم ایشان را در حالت شک و تردید و اگر بر
ایشان ملائکه را نازل فرمائیم و اموات با ایشان تکلم کنند
و همه اشیا را روبروی ایشان محصور نمائیم ایمان نخواهند آورد
مگر آنکه خدا خواهد و اراده فرماید و لکن اکثر ایشان جاهلند
یعنی نمیفهمند (انتهی) نمیدانم قلب مدرکی هست که در
مضمون این آیات کریمه تفکر نماید که حق جلّ جلاله بصراحت
میفرماید که معجزات سبب ایمان نمیشود و اگر معجزه هم ظاهر
شود خداوند قلوب و ابصارشانرا مقلوب میفرماید و ایشانرا

(٩٠)

در حالت شك و تردید و امیكذار و نیز میفرماید که اگر آیات عظیمه مانند نزول ملائکه و تکلم اموات و حشر جمیع اشیا هم ظاهر شود سبب ایمان نفسی نخواهد شد مگر آنکه اراده الهیه تعلق بایمان نفسی کیرد و مشیت حق جلّ جلاله سبب هدایت او شود در این صورت چه فائده بر طلب معجزه مترتب میشود و چه حجتی در خوارق عادات باقی میماند ؟ بلی حق جلّ جلاله هدایت عباد را در آیات کتاب و دیعه نهاده و شقای قلوب را در وحی سماوی مقرر داشته است ولی خلق جاهل هدایت را از مأخذ ضلالت میطلبند و شفا را از موجب هلاکت و لکن فرق اینست که مردم از زمان شرف خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در مییافتند و در مقابل طلب معجزات اینگونه جوابها را استماع مینمودند و لکن مردم این زمان در بلاد بعیده در خانه خود نشسته متوقعند که صاحب امر این معجزات را که اثر آنرا دانستی و فائده آنرا فهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشانرا از تحمل مشاق غربت و مصاریف مسافرت معاف نماید .

و منها ما نزلت فی سورة الانعام ایضا حیث قال جلّ ذکره و تعالت عظمتہ قد نعلم انه یجزئک الذی یقولون فانهم لا ینکذبونک

(٩١)

و لکن الظالمین بآیات الله یحسدون و لقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا و اودوا حتی اناهم نصرنا و لا مبدل لکلمات الله و لقد جاءک من نبیا الدرسین و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نقفا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم بآیه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین شأن نزول این آیات کریمه این است که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلف التّحیة و الثّناء را از کثرت اقتراحات اهل هوی و شدت اعراض اعدا احزان شدیدہ احاطه نموده بود . چه قرآن مجید را بر شعر و اقتراح حل مینمودند و از قبول اعظم دلیل آلهی کردن میپسچیدند و بکلام سخت ائنا لتارکوا الّیتنا لشاعر مجنون دل مبارکش را میخراشیدند و هر روز ایاتی اقتراح میکردند و معجزه میطلبیدند چندانکه آثار احزان از وجه مبارکش ظاهر گشت و روائع اندوه از وجنات حالش متضوع شد که ناکاه و رقای روح الامین از غصون سدره علین نزول فرمود و باین لحن قدسی و تنعمه ملکوتی تقی نمود و حضرتشرا بر تجلّد و اصطبار و تحمل واستقرار مأمور داشت . و خلاصه ترجمه این آیات مبارکه این است که حق جلّ جلاله میفرماید هر آنیه ما میدانیم که

(۹۲)

تراغفکین واند وهناک داشته است گفتار کفار ولی اینها
ترا تکذیب نمیکنند بل این ستمکاران بحقیقت آیات خداوند را
انکار مینمایند و هر آنیه پیش از توپیغمبران را تکذیب
کردند و ایشان بر تکذیب کفار و اذیت و آزار اشرار صبر
نمودند تا آنکه نصرت ما بایشان رسید و کلمات الهیه را تبدیل
کننده نیست و اخبار انبیا بتو رسیده است و اگر بر تو بزرگ
و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی تقی در زمین
فر و برویازد بانی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه بیاور، و اگر
خداوند خواهد خود تواند ایشانرا بر هدایت جمع فرماید
و متفق نماید پس البته مباش تواز مردمان نادان، یعنی
بسبب کبریا و نخوت و ظلم و شرارتشان خداوند خود نمیخواهد
ایشانرا هدایت فرماید و بسبب ایمان بعزت ابدیه سرافراز
نماید * زیرا که این نکته از سنن الهیه در ظهورات کلیه
معهود است که پوسته حق جلّ جلاله در ایام ظهور متکبران
و گردنکشانرا بجای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته
و متواضعان و پاک دلانرا بتاج ایمان و شرف اذعان سرافراز
فرموده است هذه منة الله ولن تجدها تبديلا . و اگر
صاحب بصیرت قدری در این آیات کریمه و مقدار تهدید
و توبیخ که حق جلّ جلاله در آن ودیعه نهاده است تفکر

(۹۳)

نماید بر مراتب بعد و دوری خلق از حقائق آگاه گردد
زیرا که آیات عظیمه را که خداوند تبارک و تعالی در اظهار یکی
از آن اهلاک و اعدام قبایلی را مقدر داشته و در طلب آن
توبیخها و تهدیدها فرموده این خلق جاهل از سوء تربیت
و تعلیم رؤسا بهر شیخ حشاشی نسبت میدهند و اظهار آنرا
در قدرت هر و سخ قذری روا میدارند ولی چه باید کرد که
خلق بخواندن و تفهیمدن قرآن عادت کرده اند و باو هام
و باطیل خود را مسرور داشته اند و این خود یکی از اعلام
یوم ظهور است و از امارات یوم نشور .

ومنها في سورة البقرة وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا
يَكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ
قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ یعنی
مردمان نادان گفته اند چرا خداوند با ما تکلم نمیفرماید و یایک
معجزه برای ما ظاهر نمیشود همچنین پیشینیان مثل همین را
گفته اند قلوب ایشان شبیه یکدیگر است و حال آنکه ما بیان
کردیم آیات را برای قومی که اهل یقینند . و این سخن را کفار
برای آن می گفتند که در باب (۱۹) و (۲۰) سفر خروج
از اسفار تورات مقدس مذکور است که در بریه سینا خداوند

با بنی اسرائیل تکلم فرمود و آیات و معجزات باهره ظاهر فرمود لهذا یهود میگفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند باماتکلم نمیکند و یا معجزه ظاهر نمیشود تا ما حقیقت او را بفهمیم و با و ایمان آوریم و در جواب ایشان میفرماید که کافران پیش نیز چنین میگفتند و بهمین منخرافات باندیا ایمان نمیاوردند دلهای ایشان بیکدیگر شیه است و اعتراضات بیکدیگر مثیل و فی الحقیقه اگر انسان بدقت ملاحظه کند می بیند که همیشه معارضین مظاهر امر الله بیک نوع از شبهات متشبهند لاحق همانرا گوید که سابق گفته است و متأخر بهمان طریق رود که متقدم رفته چنانکه ان شاء الله تعالی در طی کلام مفصلاً بیان خواهد شد

و منها فی سورة آل عمران الذین قالوا ان الله عهدنا لئن ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تا کله النار قل قد جائکم رسول من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کتتم صادقین فان کذبوک فقد کذب رسول من قبلك جاؤوا بالبینات والزبیر و الکتاب المنیر و شان نزول این آیه مبارکه چنین است که قوم یهود خدمت حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التحیة و الثناء مشرف شدند و معروض داشتند که

خداوند بما عهد فرموده است که ایمان نیاوریم پیغمبری مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آنرا بسوزاند و این معجزه دلیل قبول قربانی و صدق نبوت او گردد و این اقتراح یهود نظر بحکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه ایلای نبی یعنی الیاس با انبیای وثنی بود و چنانکه در فصل (۱۸) از کتاب اول ملوک از کتب تورات مذکور است که ایلایا علیه السلام در حضور احاب ملک با انبیای بعل که از او تان مدینه شومرون بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند مسئلت نمایند تا آنکه صادق است آتشی از غیب بیاید و قربانی او را بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور مسطور است قربانی ایلای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رد شد و کذب ایشان ظاهر گشت و بالجملة چون یهود این معجزه را از حضرت رسول علیه السلام طلیدند خداوند تبارک و تعالی در جواب ایشان فرمود بگو که پیغمبران پیش از من با بینات و با همین معجزه آمدند اگر است میگویند که بظهور این معجزه ایمان میآورید چرا ایشانرا کشتید و نمیدانم اگر حضرت شیخ این جواب را در کتاب مستطاب ایشان مشاهده فرموده بودند چه مقدار متغیر میشدند و اظهار

انزجار میفرمودند و دیگر من بعد رغبت بمطالعه ایقان نمیخواندند زیرا که این جواب یهود مثل این است که فی المثل شخصی مسلم بحضرت باب اعظم عرض کند که اگر تو مهدی موعودی برای ماقر را منشق فرما چنانکه از حضرت رسول علیه السلام مأثور است و حضرت باب اعظم در جواب این شخص مسلم بفرماید که پیش از من پیغمبران این معجزه را ظاهر فرمودند چرا ایشانرا کشتید اگر راست میگویند لابد این شخص از استماع این جواب متحیر و مندهش میشود که نه من در زمان حضرت رسول بودم و نه من منکر رسالت آن حضرتم که لا اقل از جهت انکار مورد این ایراد بشوم و نه حضرت رسول که این معجزه شق قر منسوب باوست شهید شد که لا محاله نسبت قتل درست باشد چگونه این جوابرا باسؤال من منطبق توان داشت و بجهت دلیل گناه دیگرانرا بعد از هزار و دویست سال بماتنسبت توان داد و بعینه مطابق با همین مثال است جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یهود زیرا که از زمان الیاس نبی علیه السلام تا زمان حضرت رسول زیاده از هزار و پانصد سال گذشته بود و ابداً در هیچ تاریخی مذکور نیست که الیاس شهید شده باشد بل یهود و نصاری و مسلمین متفقاً او را الی

یومنا هذا زنده و باقی میدانند و یهود جمیعاً الیاس را پیغمبر صادق و نبی حق می شمارند و لهذا چون جواب یهود در آیه مبارکه باین نهج که ملاحظه نمودی نازل شد جمیع لسان اعتراض کشودند و بصراحت گفتند که عجیبه مادر زمان ایلیایی نبی بودیم که نسبت ردو تکذیب آن حضرت را بما تواند داد و نه او کشته شد که لا محاله نسبت قتل صحیح باشد و نه مادر زمان سایر انبیائی که شهید شدند بودیم که لا محاله از این جهت مورد مؤاخذه باشیم و نه ما منکر هیچیک از انبیای سلف هستیم که از این راه ایرادی بر ما وارد آید و اکنون مایک معجزه که میمیز نبی صادق از کاذب است میطلبیم که ببینیم و ایمان آوریم بکدام دلیل بکدام برهان میتوان ما را بگناه پشینیان مؤاخذ داشت و بدون دیدن معجزه تکلیف بایمان و اطاعت نمود و خلاصه القول حضرت شیخ را چاره نیست جز آنکه الفاظ موت و حیوة و بعث و رجوع و سما و نجوم و امثالها را بر نهجی که در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است حمل فرمایند تا بر بدایع معانی آیات قرآن مجید و کتاب حمید اطلاع یابند و بردفع ایرادات یهود و سایر ملل قادر گردند و الا ناچار خود را در جواب ایرادات اجانب عاجز مشاهده فرمایند وَلَا يُنْفِكُ مِنْ خَيْرٍ .

و شاید مسموع حضرت شیخ شده باشد که جمعی کثیر از بنی اسرائیل در شریعت مقدسه الهیه داخل شده اند و بسبب اذعان باین امر اقدس بر حقیقت رسالت حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السلام اعتراف کرده اند آیا سبب جز این است که بسبب کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه معانی الفاظ مخنومه کتاب را ادراک نموده اند و بر حل غوامض آیات آلهیه قدرت یافته اند و برهان حقیقی انبیا و رسل را بدست آورده اند تا آنکه صدوری که از بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی علیهم اطیب التحیه و البهاء مملو و مکدر و مظلم بود بحدت و ولاء این انوار مقدسه مملو و منور گشت و السنه که بر رد و انکار این مظاهر الهیه ناطق بود بمدح و ثنای ایشان مترجم شد. و این اقل آثار الواح این ظهور اعظم است که در عالم ظاهر شده و سوف تظهر آثارها اشد و اقوی فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه فتردي

و منها فی سورة القصص فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی او لم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا وقالوا انا بکل کافرون قل فأتوا

بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین خداوند تبارک و تعالی میفرماید که چون حق یعنی حضرت رسول علیه السلام از نزد ما برای ایشان آمد گفتند که چرا باو داده نشد آنچه بموسی داده شد یعنی کفار می گفتند اگر محمد پیغمبری از جانب خداوند است چرا معجزاتی که بموسی داده شد از قبیل قطع بحر و قلب عصا بحیه و ید بیضا و ستون دخان و اهلک فرعون و غیرها هیچ باو داده نشد چنانکه یهود و سایر فرق که معتقد بحضرت رسول علیه السلام نیستند همین منزخ فترا میگویند و لکن خداوند در جواب ایشان میفرماید آیا کافر نشدند و انکار نکردند بمعجزات موسی که پیش از تو باو داده شد و گفتند دو باطلند معاون یکدیگر و بعد بحضرت رسول امر میفرماید که بایشان بگو کتابی بیاورید هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آنرا متابعت کنم اگر راست میگوید. و این آیه مبارکه صریح است که بحضرت رسول اعتراض میکردند که اگر پیغمبر امت چرا چون موسی با و معجزاتی داده نشد و آن حضرت در جواب میفرماید که چون شما بمعجزات موسی کافر شدید حق طلبیدن معجزه دیگر از من ندارید و ایشانرا از طلب معجزه منع میفرماید و بکتاب که هدایت کننده است

(۱۰۰)

دلالت مینماید . و اگر خلق این زمان انصاف دهند خود شهادت خواهند داد که هر يك دين همين اعتراض را بکوش خود از معترضين بر اين ظهور اعظم شنیده اند و ميشنوند که صاحب اين امر اگر مهدي موعود است چرا معجزاتی چون حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام ظاهر نمیفرماید فليأتنا بآية كما أرسل الأولون . و منها ما نزل في سورة الرعد ويقول الذين كفروا لولا أنزل عليه آية من ربه قل إن الله يضل من يشاء ويهدي إليه من أناب الذين آمنوا وطمأن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب يعني کافران میگویند اگر محمد پیغمبر است چرا معجزه از جانب پرورد کارش باو نازل نشد بگو خداوند هر کرا میخواهد همراه میفرماید و هدایت میفرماید هر کرا که باور جوع نماید کسانی که ایمان آوردند و قلوبشان بذكر الله اطمینان یافت هر آینه بذكر الله قلوب اطمینان یابد . و منها فی سورة بنی اسرائیل و قالوا ان تؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا أو تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلا لها نفيرا أو تسقط السماء كما رعمت علينا كسفا أو تأتي بالله والملائكة قبلا أو يكون لك ليلت

(۱۰۱)

من زخرف أو ترقى في السماء ولن تؤمن لرؤيتك حتى تنزل علينا كتابا نقرأه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا خلاصة مقصود از این آیات کریمه این است که جمعی از کفار بحضرت رسول صلوات الله علیه و آله عرض کردند که مابتو ایمان نیآوریم تا اینکه امر فرمائی و چشمه جاری شود یا آنکه بستانی از درختان خرما و انکور ظاهر فرمائی که در خلال آن انهار جاری گردد یا آنکه چنانکه کمان کرده و مکرر مارا با آن تهدید نموده بی قلعها از آسمان بر مافروید یا آنکه خداوند و ملائکه را در روی منازل نمائی یا آنکه ترا خانه پر از زر باشد و یا آنکه با آسمان بالا روی و ما باین ایمان نیآوریم مگر آنکه کتابی که بخوانیم در این صعود بر ما فرود آید . و چون کفار این معجزات را بر آن حضرت اقتراح کردند از حضرت پرورد کار خطاب آمد که بگو سبحان الله مکر من هستم جز بشری مبعوث شده بر سالت . یعنی من ادعای جز بشریت و رسالت نکرده ام بشریت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم اظهار خارق عادت نبود . و بالجملة از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کل صریح است بر اینکه حضرت رسول صلی

(۱۰۲)

الله علیه وآله ابدأ اقتراحات قورمراپندیرفت و هرگز طالین اظهار معجزات را اجابت فرمود . و اگر تمام قرآن مجید را تخص نمائی یکموضع را نتوانی یافت که آن حضرت بمعجزه غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقتراحات قورمرا اجابت فرماید . بلی بعضی علماء در اثبات معجزات حضرت خاتم الانبیا بانشقاق قر و اخبار از غلبه روم بر ایران استدلال فرموده اند . و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابدأ در این مسئله نفع نمیخشد . زیرا که اهل بها منکر معجزات حضرت خاتم الانبیا نیستند چنانکه در اوّل این فصل بآن تصریح نمودیم . بل کلام ما در این است که معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و حضرت رسول در اثبات حقیقت خود بمعجزات استدلال فرموده اند . و اگر اهل بصیرت در آیه اقتربت الساعة و انشق القمر و آیه الم غلبت الروم نظر نمایند می بینند که ابدأ بر فرض وقوع انشقاق قر آنحضرت بظهور این آیت بر حقیقت ظهور خود استدلال فرموده اند و هرگز در غلبه روم احتجاجی ننموده اند و هر چند کفار بکلمه لولا یا تینا بایه من ربّه فریاد میکردند آن حضرت جز بکتاب مجید متمسک بهیچ دلیلی و برهانی نگشته اند . و بعضی از علماء در

(۱۰۳)

اثبات معجزات آن حضرت با حدیث و روایات متمسک گشته اند و جواب آن نیز در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث منافی باقرآن نیست البتّه مقبول است و اگر منافی باقرآن است البتّه مردود است . در این فصل ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیه را ردّ فرموده و ظهور بل طالب آیات، مقترحه را موجب ازدیاد شک و ریب و منذر بعذاب و هلاک شمرده است و بصراحت فرموده است که چون ملل ماضیه معجزات انبیا را تکذیب کردند و هلاک شدند لهذا تکذیب ورد ایشان ما را از فرستادن معجزات بازداشت . در اینصورت احادیثی که دلالت دار در براینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفار البتّه حق است و موافق است باقرآن و ما بآن مؤمنیم . و اگر حدیثی است که مشعر است براینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بطلب و اقتراح کفار البتّه مردود است زیرا که مخالف است باصریح قرآن مجید و کتاب کریم و آنچه در این موقع عرض شد ملایم عموم طبقات خلق است که هرکسی تواند دریافت و لکن آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است که معجزاتی که بانیا علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع بقوت و غلبه و کلیت روح قدسی است

که منزل بر قلب مبارک انبیا است حق است و معقول و آنچه راجع باین مقام نیست خرافات است و معمول . و لکن این مسئله را از غایت دقت جز قلوب صافیة ارباب معارف و علوم عالیہ ادراک نتواند نمود و در خفا و غموض و دقت فہم حقیقت معجزات این نکته کافی است کہ لا زال این مسئلہ معضله دام هلاک ملل قویہ کشته و مصیدہ بوار و دمار امم کیرہ بودہ . و اگر نفس بصیری در این نکته تأمل نماید کہ معجزات ہر رسولی را امت او بآن معترفند نہ خارج شاید تواند مواقع ظهور معجزات را دریافت و سبب نفی و اثبات آنرا در خارج و داخل فہمید . مثلاً معجزات حضرت موسی علیہ السلام را ہر کز زردشتیان قبول ندارند و جمیع آنرا کذب و افترا میدانند و معجزات حضرت عیسی علیہ السلام را ہر کز یہود مقبول ندانند و تمام آنرا محتاق و معمول میشمارند و معجزات حضرت رسول صلوات اللہ علیہ و آلہ را یہود و زردشتیان و نصاری تصدیق ننمایند و کل را از اکاذیب اہل اسلام محسوب میدارند در اینصورت چگونہ بعید است کہ اہل اسلام معجزات حضرت بہاء اللہ را باور نمایند و انکار کنند لَیْتِمَ فِیْہِمُ قَوْلُ الرَّسُولِ عَلَیْہِ السَّلَامُ لَتَسْلُکُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَکُمْ شَبْرًا قَشِیرًا وَ ذِرَاعًا قَدِیرًا .

و بالجلہ پس از آنکہ مأخذ و مقدار دلیلت معجزات معلوم شد و کیفیت جوابہای حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در مقابل طالبین معجزات شناختہ آمد معروض میدارم کہ اگر نفسی در معرفت مظاهر امر اللہ بخواہد بمعجزات تمسک جوید نسبت آنرا باین ظہور اعظم اقوی و اتم مشاہدہ نماید . زیرا کہ زمان اقرب و وسایط معروف تر و اختیار حال رواہ سہل تر و آسانتر است بخلاف معجزاتی کہ بسایر انبیا علیہم السلام منسوب است زیرا قطع نظر از آنکہ نفس بیانات ایشان متافی صدور آن معجزات است چنانچہ از آیات قرآن شریف مستفاد داشتی نہ رواہ این معجزات معلوم الحالند و نہ ممکن الاختیار جز این نیست کہ روایات رواہ عدیدہ و وسایط مجہولہ را بعد از ہزار سال و دو ہزار سال و سہ ہزار سال ہر امتی بحسن ظن و تقلید آبا و اجداد پذیرفته اند و اہالی ہر مذہبی باتفاق مذہب و تباین مشارب خوارق عادات کثیرہ و مناقب فوق العادہ بروئسای مذہب بل بمشاخ طریقت خود نسبت دادہ اند . بلی نکتہ واضحہ این است کہ ممکن نیست کہ صاحب امر برای ہر نفسی معجزہ ظاہر نماید و ہر کس ہر چہ اقتراح نمود او فی القور اجابت فرماید زیرا کہ عموم افراد خلق اگر برای فہم دین ہم

نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هر روز اجتماع خواهند نمود و اظهار امر غریبی و معجزه عجیبی بر صاحب امر اقتراح خواهند کرد و عمرها خواهد گذشت و مقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت و رسالت بمحافل تیار و ملاعبت تبدیل خواهد یافت و سر آیه کریمه وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَظَاهِرُهَا شَدَّ . لهذا در ازمان غایره حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف بآیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط بظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امت مجتمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار کنند و روزی را میعاد نهند و امترا اخبار دهند آن وقت آن رسول آیت مطلوبه را در حضور جمع اظهار میفرمود و حجت بر جمیع خلق بالغ میشد . چنانکه قصص عاد و ثمود و فرعون در کتب دینیّه مذکور است و کیفیت اظهار این آیات در جمیع اسفار مسطور . و نظر بوضوح این مسئله مکرر اکابر امت بهائیّه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و بنصفت و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیراً منتهی بطلب معجزات شد متفق گردند و بروفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم

شود و ثابت از زایل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از ما بین امت زوال یابد

از جمله در اوقاتی که شمس جمال حق جلّ جلاله از افق دارالسلام مشرق و متلاًلاً بود شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی که از علمای این قرن بعلو جاه و عزّت و فخامت امتیاز داشت آن اوقات برای تعمیر مشاهد مشرفه از جانب اولیای دولت علیّه ایران مقیم عراق بود شیخ مزبور را ملاحظه قوت و غلبه و نفوذ امر الله محرز عرق عصیّت و معاندت شد و بکمان واهی که توان امر الهی را ببلوا و معارضت زایل نمود سعیها گردنا رؤسا و اکابر عراق را باخود متفق ساخت و اخیراً در مدینه کما ظمین مجلسی برزک منعقد نمود و علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین را در آن مجلس مجتمع ساخت و حضرت شیخ اجل الشیخ مرتضی الأنصاری أقاض الله علی تربته و ابل الرّحمة و المّعتره رانیز باسم ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود چون محفل انعقاد یافت و هر کسی در مقرّ خود استقرار گرفت شیخ عبدالحسین پرده از مقصد برداشت و بحدّت لسان و جرئت جنائی که داشت لزوم اباده این فتنه مظلومه را عنوان نمود حضرت شیخ اجل بمجرد استماع از مجلس قیام فرمود و هر چه سعی کرد ندکه او را راضی بجلوس

نمایند ممکن نشد و فوراً از مجمع خارج شد و عزیمت نجف اشرف فرمود. اگرچه انفصال حضرت شیخ قدری سبب وهن عزائم ارباب عمام گشت لکن نظر بمکات رئیس مجلس و اتفاق سایر اعضا از اجرای مقصد فاسد خود مأیوس نکشتند و بعد المشاوره بر این مقرر داشتند که نخست یکی را از ارباب فضل بحضور مبارک ارسال دارند و بعد از کشف مقصود و اكمال وعید و وعود بتمام مقاصد خود قیام نمایند و اخیراً ملا حسن عموراً که بفضل و علم و فصاحت لسان و قوت جنان معروف بود و شیخ و ثقی کامل بود داشت برای ارسال این پیغام و اجرای این مهم اختیار کردند و او عازم بغداد شد و بتوسط زین العابدین خان نخر الدولة که از وجوه ایرانیان ساکنین عراق بود بحضور مبارک مشرف شد و پیغمی که داشت از قبل علما معروض داشت. حضرت اقدس اهبی بیاناتی محیر عقول و جاذب الباب که هرگز اقلام امثال این عبد ضعیف و صف بلاغت و فصاحت و قوت و متانت آنرا نتواند نمود امر مبارک نقطه اولی را بآتم بیان واکمل برهان اثبات فرمود و بمقالات علیّه و براهین عقلیه و نقلیه حقیقت ظهور مقدّس را ثابت و مبرهن داشت ملا حسن که اکابر علمای عراق و ایران و افاضل رجال اهل

تسنن و تشیع را دیده بود و خود را فاضلی نحریر و متکلمی بی نظیر کمان مینمود از حسن تقریر و رشاقبت بیان و قوت دلیل و متانت برهان مبهور و متحیر گشت و ابداً جوابی نیافت جز آنکه در غایت خضوع معروض داشت که الحق من حیث العلم والبرهان آتم از این بیان واکمل از این احتجاج تصور نتوان نمود ولیکن حال علما بر آن حضرت ظاهر است اگر بیانات علیّه و دلایل قرآنیّه اکتفا نمایند و آیتی سماوی و خارق عادی حسّی مسئلت کنند چه جواب گویم فرمودند حضرات مجتبعین یک آیتی از آیات آنچه نجوایند اختیار کنند و بران متفق کردند تا حق جیل جلاله ظاهر فرماید و حباثل تسویف و انکار ارباب مکابرت و استکبار منقسم کردند پس از استماع این جواب ملا حسن بکاظمین رجوع نمود و کیفیت مجلس و وعده اظهار آیترا انگونه که دیده بود و شنیده بود در مجمع علما معروض داشت و بصراحت اظهار نمود که امر نه انگونه است که شنیده اند و فوق آن است که تصور نموده اند بهتر آن است که این مسئله بروفق محبت و نصفت اختتام یابد و ابواب لجاج و مشاخنه که فایده بر آن مترتب نیست مسدود گردد ولیکن علما را مراتب کبریا و تجبّر از طریق مستقیم منحرف نمود و شیخ

(۱۱۰)

مؤسس بکمان اینکه معارضه با امر الله امری سهل و آسان است
بذیل ارباب ظلم متمسک شد و از مناظرت علمیّه و یا طلب
آیت سماویّه صرف نظر نمود و بوساوس ملکیت و دسائس
سیاسیه توسل جست نجات آمله و حبطت اعماله و بقیت
قصته عبره للنظرین و موعظه و ذکر برای التّصّیرین

و من جمله در سنه (۱۳۰۰) هجریه که حوادث جسيمه در ایران
وقوع یافت و در اکثر بلاد ایران متعرض این طائفه گشتند
و بلا ذنب در هر بلد جمعی را مأخوذ و محبوس داشتند. از
جمله در طهران نیز با امر شاهزاده نایب السلطنه کامران
میرزا که وزارت حربیه و حکومت طهران و مازندران در آن
اوقات موکول و محول بحضرتش بود جمعی باخذ و حبس
کرفتار گشتند و از این محبوسین چهار نفر از اهل علم و فضل
بودند و ما بقی از کسبه و تجار و از این چهار یکی جناب میرزا
محمد رضای محمد آبادی یزدی بود که بکبر سن و مزید
استقامت امتیازی ظاهر داشت. و اگر چه در آغاز این فتنه
مقصود امیر کبیر اصلاح حال و تسکیت فساد ارباب عناد بود
ولکن اندک اندک بسبب قیام فقها و معاضدت رؤسا و وفور
تشویقات ملکیت و احاطه تسویلات نفسیه آرا متغیر شد و امر
اهمیت یافت و هیجان زوابع تعصب موجب صرف نظر

(۱۱۱)

بزرگان از خیر دولت و ملت گشت تا آنکه اخیراً اکثری
از اکابر و رجال کمر همت بر استیصال این فتنه مظلومه بستند
و برای اجرای مقاصد فاسده مستحیله خود بهر گونه وسائل
و دسائس تمسک جستند. و خلاصه القول در آن اوقات مکرر
در مقر حکومت مجالس مناظرت انعقاد یافت و از هر قیل
احتجاج و استدلال در میان آمد. و از عوائد قوم این نکته
واضح و معهود است که در مقام معارضه نخست بضروریات
دینیّه و مذهبیّه تمسک میجویند و چون جواب مسکت
شنیدند و از اقامه دلیل خود را عاجز و ذلیل یافتند بطلب
معجزات و اقتراح آیات متمسک میشوند و چون در این
مصارع هم برانورد آمدند و در این معارضت نیز مغلوب
گشتند بآخرین برهان اهل ظلم و عدوان که عبارتست از
قتل مظلومان و حبس بیچارگان متوسل میکردند. و علی هذا در
مجالس مذکور مکرر پس از مناظرات طویل و مناقشات
مفصله اخیراً بطلب معجزات متعی شد و اکابر احباب
متفقاً در جواب معروض داشتند که نعم المطلوب اینک سیل
مفتوح و وسائل مسائل بسبب پسته و تلکراف در غایت
سهولت است تا شمس حقیقت مشرق است و وجود اقدس
مظهر امر الله ظاهر چه نیکو است که امنای دولت و علمای

ملت متفق شوند و يك معجزه از معجزات و آیتی از آیات عظیمه را اختیار نمایند و روزی را میعاد نهند و باهل طهران اطلاع دهند و بعد بتوسط تلکراف از حضور مبارك طلب نمایند تا حق واضح شود و اختلاف از میان امت زایل گردد .

از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عبد فقیر را احضار فرمود و جمعی از اولیای امارت و اکابر مملکت در آن مجلس حضور داشتند . امیر کبیر پس از اذن جلوس روی باین عبد نمود و فرمود : یا ابا الفضل میرزا محمد رضای زدی میگوید شما هر معجزه میخواهید تعیین نمائید و اعلان کنید و بتوسط تلکراف از محضر اقدس مسئول دارید و بلاشك حق جل جلاله آیت مسئوله را اظهار خواهد فرمود و قدرت خود را بر امت ظاهر و مكشوف خواهد داشت و علی فرض المحال اگر ظاهر نشد من نیز شما را معاونت مینمایم و رد طائفه بابیه را در جمیع بلاد اشهار میدهم . عرض کردم البته جناب میرزا را که در محضر حضرت امیر بصداقت و استقامت در امر الله معروف است و ثوق هست که باین تا کید و تشدد وعده میدهد و ابداً شکی و تردیدی بخاطر او خطور ننماید . فرمود رأی تو در این باب چیست و ترا چه نظر میآید ؟ گفتم عرض من اینست که سبب تردید

و تأمل شما چیست شما که در جمیع مجالس پس از انقطاع جمیع وسائل بمعجزات متمسک میشوید و متصل میفرمائید که اگر این ظهور ظهور موعود است چرا معجزه ظاهر ننماید اکنون که رؤسای این امر باین استقامت حاضرند و وعده اظهار میدهند سبب تأمل شما چیست و مانع طلب کجاست ؟ است عمر الله حجت را بر شما تمام کردند و وسائل حجت و برهان خود را قوی و قویم داشتند و شما غفات میفرمائید و پیاس خاطر کسانی که بنظر تحقیق الدّ اعدای دولتند در این امور خطیره جانب حزم را مرعی نمیدارید . و بالجملة در این موارد مطالبی مذاکره شد که موجب حیرت و اعتبار ارباب استبصار است و شرح آن منافی اختصار . مثلاً از جمله معروض داشتم که یا مولای کجای نفرمائید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر میگردد و عقائد دینیّه بزجر و منع تغییر میپذیرد بل اگر نظر بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر شود و شدت منع سبب شدت میل خلق بتفحص و استفسار گردد اگر خیر خود و خلق را میخواهید بوسائط انصاف متمسک شوید و بنظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر نمائید شاید حسن ذکری و نام نیکی از شما در متون کتب باقی ماند و آنچه در وصف مکذبین سلف گفته شده است در باره

شما گفته نشود . باری از این قبیل نصائح خالی از غرض بسیار عرض شد . ولکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای دینیّه و هجوم هواجس و خیالات و همیه مانع از ملاحظه عواقب و تأثیر نصائح گشت تا آنکه مقتدر حقیقی بساطهای گسترده را منظوی فرمود و خیالات خام را تا تمام گذاشت و امر محققّی که باقی ماند این است که نه نفوذ امر آلهی بظلم و تعرض ممنوع گشت و نه ذکر این حوادث و قصص را از متون کتب و دفاتر محو و زائل تواند داشت

و اتمّ و اکمل از آنچه عرض شد کتاب مستطاب سلطان است که در این کتاب منیر حق جلّ جلاله حجت را بر امت اسلام بالغ فرمود و طرق انکار و اعتذار را من جمیع الوجوه بر افراد این امت مسدود داشت . و این کتاب مبارک پس از آنکه در مدینه ادرنه از قلم اعلی نازل شد در سنه (۱۲۸۶) هجریّه بتوسط حضرت بدیع بحضور حضرت شاهنشاه ارسال گشت . و حضرت بهاء الله در این کتاب بلسان فارسی صریح از حضرت سلطان رجا نموده اند که اراده هایونی تعلق گیرد و امر شهر یاری صدور یابد بر اینکه علمای اعلام حاضر کردند و در حضور شاهنشاه با مظاهر امر الله مناظره نمایند و آنچه مکنون خاطر ایشان است اظهار

دارند و بطلبند تا طریق آلهی واضح شود و سیل هدایت ظاهر و مکشوف گردد و حضرت سلطان پس از وصول کتاب مبارک را بعلمای طهران ارسال فرمود و لکن تجرّ و شموخ انصاف اصحاب فقاها و خوف از خذلان و ظهور عجز در میدان مناظرت مانع آمد که اراده شهر یاری تحقق پذیرد و حقائق مستوره مکشوف و هویدا گردد . و کتاب سلطان در اکثر عواصم آسیا و اروپا طبعاً و خطاً موجود و منتشر است و حادثه عجیبه شهادت رسول در اکثر بلاد مذکور و مشتهر و اما المعجزات الخصوصیه والینات الالهیه والاخبار عن الامور الآتیه المصرّحه بها فی الالواح المقدسه فهی اکثر من ان تحصى فی هذا المختصر فن اراد العلم بها والاطلاع علیها فلیطلبها من مظانها ومدارکها . فتحتم هذا الفصل بتلاوة آیات الذکر الحکیم والسفر الکریم حیث قال جلّ ذکره وجلّت عظمته فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم اسمع بهم و أبصر یوم یأثوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین . و أنذرهم یوم الحسرة إذ قضي الأمر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون .

و بالجملة سخن باغایت اختصار در بیان ادله و براهین بانجام رفت

و این مقدار که عرض شد نفوس منصفه را کفایت مینماید
 و اگر نفسی مفصل تر و مبسوط تر خواهد باید بکتاب مفصله
 استدلالیه این فقه رجوع نماید زیرا که از برای ملل موجوده
 غالباً نظر بخواهش رؤسای ایشان رسائل متعدده تألیف یافته
 و بحکم کریمه کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا حُجَّتْ بر کل بالغ شده.
 و لکن قوت ادله و اتمیت براهین این طائفه را نفسی تواند
 ادراک نمود که در اثبات حقیقت دین خود با اجانب در مقام
 احتجاج و اقامه براهین بر آمده باشد و بر مواقع ایراد و انتقاد
 وجهت توقف و اعراض سایر ملل مطلع و آگاه باشد.
 و خلاصه القول چون سخن در بیان ادله بانجام رفت اکنون
 در تألیف مقاله ثانیه شروع مینمایم و جواب مطالب حضرت
 شیخ را مفصلاً معروض میداریم. و اگر چه موجب تطویل
 رساله خواهد شد عیناً عبارات ایشانرا ایراد خواهیم
 نمود تا فائده اتم باشد و اثر دلالت بر مؤثر نماید و مقدار
 معارف هر نفسی در مسائل دینیته بر ارباب بصارت
 و ادراک واضح و آشکار گردد و نسل الله تعالی ان یجعل اعمالنا
 خالصة لوجهه الکریم و یثبت اقدامنا علی صراطه المستقیم
 و منهجه القویم انه هو الرؤف العطوف الغفور الرحیم

مَقَالَةُ ثَانِيَةٍ

در بیان جواب شبهات شیخ واحد آ بعد واحد
 قبل از شروع در این مقاله معروض میدارم که اگر در طی
 مقال گاهی اشاره شد که مجوس و یهود و یا بودیه و هندو چنین
 گفته اند و چنان اعتقاد نموده اند مقصود تمثیل است نه اهانت
 زیرا که اهل بها اصول ادیان موجوده را جمیعاً چنانکه در طی
 دلیل تقریر تفسیر شد شرائع آلهیه میدانند و لذا جمیع را محترم
 و منظم میشمارند بخلاف مذاهب منشعبه از این ادیان که
 آنرا نتائج اغراض ملکیه و اثر افکار سیاسیه میدانند و ظهور
 این اختلافات را منافی اصل وضع دیانت و مغیر هیئت اجتماعیّه
 بشریت میشمارند. و این مسئله غامضه در طی جواب
 مشروح خواهد گشت و بعون الله تعالی فرق و تفاوت آثار
 دینیّه و آثار مذهبیّه واضح و مکشوف خواهد شد.

جناب شیخ نوشته اند

محقق است که هیچ شیئی بی ظهور تجلی سلطان حقیقی
 موجود نیست و همه ممکنات و مخلوقات حاکی از ظهور ان نور

معنوی است و انیرا تجلی عام مینامند ولیکن در میان تجلیات ارضی تجلی خاص برای نوع انسان و از افراد ایشان تجلی اخص و اکمل برای مظاهر شمس حقیقت که عبارت از انبیا و اولیا باشد ثابت و مبرهن است . ولی مقام نبوت چونکه بلا واسطه بشر مظهر پرتو انوار ازلیه است فوق از مرتبه امامت است که اخذ فیض از مبدأ فیاض بالواسطه مینماید . پس کسیکه ادعای مظهریت کند یا باید مرتبه نبوت داشته باشد یا مرتبه امامت . بنابر این با کمال توقیر سؤال میروید که کدامین این مقامها را بمؤسس اول (سید باب) و کدامین مقام بمکمل و یامؤسس ثانی (جناب بها) مختص است . اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آنجناب با اینکه میبایست ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند بآن درجه مقهور و مغلوب گردید .

باین ایراد و شبهه ما دلیل آوردن احوال فاجعه ائمه پیشین درست نمیآید زیرا که در حق ایشان هرگز وعده غلبه و تسلط تام نداده اند بلکه بالعکس در حق هر یک از ایشان خبر مظلومیت و شهادت داده اند چنانچه از حضرت ختمی مآب در اینباب مراراً اشاره شده است بخلاف قائم که اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقش بر عکس حال

اولین است یعنی غلبه تام و تسلط عام است انتهی

جواب

در اول وهله گردباد مناظر و اعصار مخاصمت فیما بین حضرت شیخ و مناظر ایشان در این مسئله ارتفاع یافته که حضرت شیخ بروفق مصطلحات عوام شیعه کجایان کرده اند که رتبه نبوت و امامت قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که بلا واسطه کسب فیض از مبدأ فیاض نماید و امام نفسی که بتوسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدمه استنتاج فرموده اند که مظهر امر الله یا باید بنبوت موسوم گردد و یا بامامت و بر این قضیه متفرع داشته اند سؤال از این مطلب را که باعتقاد اهل بها نقطه اولی و جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عز اسمهما دارای کدامیک از ایندو رتبه اند و مدعی کدامیک از این دو مرتبه . و جناب مناظر ایشان در جواب مذکور داشته اند که این مقدمه شما که فرموده اید مدعی مظهریت یا باید ادعای نبوت داشته باشد و یا امامت بر چه اساس مبنی است و بر چه اصل متأصل زیرا که این استنتاج نه در کتب الهیه مذکور است و نه از مظاهر قدسیه مأثور و بعینه این سؤال حضرت شیخ بآن میماند که آقا محمد مهدی

کلباسی در مجلس معتمد الدوله حکمران اصفهان از نقطه اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقلد . حضرت شیخ از این انتقاد بغایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اول رساله اولی رعایت فرموده در رساله ثانیه انحراف جسته و بجای آنکه جوابی موافق قواعد علمیه مرقوم دارند بکلمات خشنه و کنایات غلیظه که نکارنده از اراد آن حفظاً لمقام الکتابه و الخطابه صرف نظر نمود اکتفا نموده اند و در مقام آیان دلیل پس از تطویل و تفصیل باین عبارت که (این حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمیتواند انکار نماید) کفایت فرموده اند . و چون مقصود این عبد مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا بمأخذ این الفاظ رجوع مینمایم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن معلوم گردد و اساس صحت و بطلان و اعتدال و طغیان طرفین واضح و روشن و هویدا شود .

و بر ارباب علم واضح است که این مسئله از مسائل فلسفیه و ریاضیه و فلکیه نیست که بپراهین عقلیه و قیاسات منطقیه و بآدله حسیه استدلال شود بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویه است و کتب لغویه و چون بقرآن شریف نظر نمایم بصراحت

معلوم میشود که حق جل جلاله لفظ امام را بر انبیای اولی الزم اطلاق فرموده چنانکه در این آیه مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه السلام اطلاق فرموده است قوله تعالی وَاِذْ ابْتَلٰٓ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَتَالُ عَهْدِیْ الظَّالِمِیْنَ بل و بر کتب آسمانی اطلاق شده فی قوله تعالی وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰی اِمَامًا وَرَحْمَةً و بر اکابر کفار و علمائی که موجب ضلالت خلقتند نیز اطلاق فرموده حیث قال تعالی شَانِهٖ وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیٰتِهٖ یَدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ و علمای لغت نیز لفظ امام را بر معانی متعدده ترجمه و تفسیر نموده اند قال البستانی فی محیط المحیط الامام من یؤتم به ای یقتدی به من رئیس او غیره ذکر آکان او انشی و منه (قامت الامام و سطه بن) و الامام فی کتب المعقول الفخر و فی کتب الاصول امام الحرمین و عند المتکلمین خلیفه الرسول فی اقامه الدین و عند المحدثین المحدث او الشیخ و عند القراء و المفسرین و غیرهم مصحف من المصاحف الّتی نسخها الصحابة بامر عثمان الی ان قال و الامام ایضاً الحیط ید علی البناء فینبئ و الصقع من الارض و الطريق و قیم الامر المصلح له و القرآن و النبی و الخلیفه و قائد الجند .

(۱۲۲)

الی آخر قوله . یعنی در لغت عرب امام کسی را گویند که باو اقتدا کرده شود از قبیل رئیس و غیره خواه مرد باشد یا زن و از این قبیل است کلمه (قامت الامام و سطهن) یعنی لفظ امام برائی اطلاق شده و امام در کتب معقول و غیر الدین راز را گویند و در کتب اصول امام الحرمین ابوالمعالی جوینی را و نزد متکلمین خلیفه رسول است در اقامه دین و نزد محدثین محدث و یا شیخ محدثین است و نزد قراء قرآن و مفسرین و غیر ایشان یکی از قرآنها است که صحابه با امر عثمان نوشتند . و امام نیز ریسما نیز را گویند که بنایان بر بنا کشند و بدان بنا نمایند و هم امام ناحیه از نواحی ارض را گویند و طریق و قیم و مصلح امر را نیز گویند و قرآن مجید و پیغمبر و خلیفه و سردار لشکر را نیز امام گویند . و بالجملة از آنچه گفته شد بصراحت معلوم تواند داشت که لفظ امام بر پیغمبران علیهم السلام اطلاق شده و نابار مصطلح قومی مخصوص امام را نایب رسول انکاشتن و مناظر بهائی را که محدود بآن اصطلاح نیست بقبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد و چنانکه مناظر بایی گفته است عیناً شبیه است بسؤال کلباسی از نقطه اولی عز اسمہ الاعلی که شما مجتهدید و یا مقلد . و اینکه حضرت شیخ نوشته اند که

(۱۲۳)

(اینکه مدعی مظهریت یاباید مدعی رتبه نبوت باشد یا رتبه امامت حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمیتواند انکار نماید) کلامی است در مقام خود بسیار عجیب آیا عقاید هر قومی در میان آن قوم چنین نیست آیا عالمی یهودی اگر از جمیع هم مذهبان خود سؤال نماید که یا آنها الیهود آیا صاحب شریعتی جدید پس از حضرت موسی تواند آمد چه جواب خواهد شنید یقین است که بروفق مرام خود خواهد شنید که لا و اگر آقا محمد مهدی کلباسی هم از جمیع اهل اصفهان می پرسند آنها الناس شخص نباید یا مجتهد باشد و یا مقلد چه جواب می شنید آیا متفقاً نمی گفتند که این مسئله از جمله بدیهیات است و ثبوت و صحت آن از قبیل اولیات و لکن عاقل داند که سؤال این مطلب از مدعی مقام قائمیت و مهدویت در چه رتبه از خرافات است و در چه مقام از جهالت . و این جمله که عرض شد از قبیل حل مسائل است بروفق قواعد علییه آنچه موافق ذوق ارباب فواید است و امید است که حضرت شیخ نیز در این رتبه علیا واقف و باین نظراً علی ناظر باشند این است که چون در او ان ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیا از شرائع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل

و متجدد میگرداند لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه مظاهر امر الله است نیز جدید و بدیع میشود . مثلاً بنی اسرائیل بظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی نمودند و ابداً مقام شاریت و رسالت بحضرتش منسوب نمیداشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابداً بالقاب مزعومه یهوداعتنا فرمود و ابداً در بین نصاری بمصطلحات متداوله فیما بین بنی اسرائیل از قیل نبوت و نیابت معروف نکشت بل بقلب سماوی کلمه الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلووات الله علیه و آله بقلب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیا و خاتم النبیین که هرگز بخاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف کشت و همچنین در ظهور نقطه اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمیدانستند حضرتش بامر الله و اذنه بالقاب نفیمة باب و نقطه اولی و ربّ اعلی اعتبار و اشتها یافت لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدسش را جز باین القاب نمیخوانند و حضرتش را بوصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمیدانند و یوماً فیوم همین القاب کریمه در عالم انتشار و اشتها باید و احدی بر منع و دفع آن قادر نکرد دستة الله الّتی قد

خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِلاً .
و چون از این جمله که عرض شد مدّعی اهل بهما معلوم کشت که در حق نقطه اولی و جمال ابھی عز اسمها معتقد مقام مهدویت و قائمیت و شاریتند جواب این مسئله حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده اند اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه میبایست ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند بآن درجه مقهور و مغلوب گردید و بعد شرحی فرموده اند که خلاصه آن اینست که حال قائم موعود را بسایر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره بآئمه هدی وعده مظلومیت داده شده است ولیکن بقائم علیه السلام وعده مظلومیت داده نشد بل بعکس ایشان در احادیث متواتره وعده غلبه تام و تسلط عام داده شده است

از این جمله که جناب شیخ نوشته اند معلوم میشود که مستند ایشان احادیث است و بس و ما چون در احادیث نظر نماییم بصراحت مبینیم که امر بتمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ کماً نموده اند . زیرا که احادیث کثیره بصراحت بر مظلومیت قائم موعود و قتل اصحاب و سفک

(۱۲۶)

دماء طاهره واحراق اجساد طيبة ايشان وارد شده است
 ودر کمال تصریح حضرت خاتم الانبیا وائمة هدی علیهم
 آلاف التحية والبها اخبار داده اند که در ظهور قائم امتحانات
 شديده ظهور يابد ومصائب كثيره وصعوبات جسيمة معارض
 ومصادم آنحضرت واوليای آنحضرت شود فقرای ارض
 بحضرتش اقبال جویند واکابر وامرا از جمال منیرش
 اعراض نمایند وفقها وعلما بعداوتش کمر نبندند وارباب تجبر
 وکبر یابر محاربه آن موعود و توریکنان اتفاق کنند چندانکه
 ارض از دماء مسفوكه اصحاب آنحضرت رنگین شود واین
 وحین عیال واطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد و خلاصة
 القول بظهورش جمیع حوادث ومصائب ایام ماضیه رجعت
 نماید ومصائب وشدائد وارده بر آنحضرت از شدائد
 انبیای گذشته افزون باشد فاستمع لتلو عليك شطراً منها
 لعلك تهتدي الى الحق وتتخذ الى ربك سبيلاً

منها ما رواه المجاسی فی کتاب البحار عن فضیل بن سيار
 انه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان قائمنا اذا قام
 استقبل من جهلة الناس اشد مما استقبله رسول الله من
 جهال الجاهلية فقلت كيف ذلك قال ان رسول الله اتى

(۱۲۷)

الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعبدان والخشب
 المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلهم يتأول عليه
 كتاب الله ويحتج عليه به ثم قال اما والله ليدخلن عليهم
 عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر مرحوم مجلسي
 در کتاب بحار از فضیل بن یسار روایت نموده است که
 گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود
 هر آینه چون قائم ما ظاهر شود او را پیش آید از مردم
 جاهل سخت تر از آنچه رسول الله را پیش آمد از جهال
 عرب وکفار جاهلیت عرض کردم چگونه خواهد شد
 یعنی سبب شدت معارضة و معاندت خلق با آن حضرت
 چیست فرمود وقتی که حضرت رسول آمد مردم سنک
 وچوب تراشیده شده را میپرستیدند و چون قائم مایم فرماید
 میاید در وقتی که جمیع کتاب خدا را در رد او تأویل میکنند
 یعنی کفار جاهلیت عوام وایمی بودند و معاندین قائم اهل
 علم وارباب عائم خواهند بود و بدست آویز کتاب با
 حضرتش معاندت خواهند نمود و این معلوم است که عداوت
 اهل علم سخت تر است و قساوت قلب ارباب عائم شدید تر
 پس فرمود اما بخدا قسم هر آینه عدل قائم در جوف

بیوتشان داخل خواهد شد آنگونه که سردی و گرمی داخل
بیوت میشود یعنی امر مبارکش نافذ خواهد شد و بتألیف
رسائل ردیه و تمسک بشبهات علیه ممنوع نخواهد گشت .
و این نکته بسی ظاهر و روشن است که علمای وقت و فقهای
عصر که خلق ایشانرا واجب اطاعت میدانند و علی العمیا
اجرای او امر شانرا از فروض دینییه می شمارند اگر این
چنین رؤسا بر معارضت قائم نمایند لا شک افعالی از
شرارت و شر است صدور خواهد یافت که از کفار جاهلیت
صادر نشده و قساوت قلبا از ایشان ظاهر خواهد گشت
که از متوحشین افریقا ظاهر نکشته خاصه اگر این رؤسا
بجميع اوصاف دنیة رزیه موصوف باشند و بخصائص حسد
و جهل و حب ریاست و قساوت قلب و تکبر و نخوت و دنائت
معروف چنانکه حضرت خاتم الانبیا علیه و آله اطیب التحیة
والتنادر این حدیث شریف که مجلسی علیه الرحمه در بحار روایت
نموده است در وصف علمای این روزگار فرموده است که
سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ
الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ لِيَسْتَوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ
عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشْرُ الْفَقَهَاءِ

تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ
یعنی بزودی خواهد آمد بر امت من زمانی که از قرآن نماند
جز نوشته آن و از اسلام نماند جز اسم آن باسم اسلام
نامیده میشوند و حال آنکه دورتراند از هر کسی بآن
مساجدشان آباد است و لکن از هدایت خراب فقهای
آن زمان شریر تر فقهای هستند که در زیر آسمان نمودار
گشته اند فتنه و فریب خلق از ایشان خیزد و اثر آن بدایشان
عاید آید

و منها ما ورد في كتاب الكافي في اوصاف القائم عليه
كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب فذل أوليائه في
زمانه تهدى رؤسهم كما تهدى رؤس الترك و الذليل
فيقتلون و يحرقون و يكونون حائنين مرعوبين و جلين
أرض بدمائهم و يشوا الليل و الرنة في نسائهم أولئك
أوليائي حقا بهم أذفع كل فتنه حديد و بهم أكشف
الزلازل و أذفع الأصار و الأغلل أولئك عليهم صلوات
من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون و این حدیث لوح
فاطمه از احادیث معتبره مقبوله قدسیه است که شیخ
کلینی رحمه الله علیه کتاب کافی را بذکر این حدیث مزین

داشته و حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب التَّحِیَّه و البهاء
بشارت آنرا بلسان حق جلّ جلاله بیان فرموده و بحضرت
فاطمه علیها سلام الله منسوب داشته . و ترجمه حدیث
شریف این است که میفرماید وجود مبارک قائم موصوف
است بکمال حضرت موسی و نورانیت و جمال حضرت
عیسی و شکیبائی و مصابرت حضرت ایوب پس ذلیل
میشوند دوستان او در زمان او سرهای ایشان رامانند
سرهای کفار ترك و دیلم بهدیه میفرستند و ایشانرا میکشند
و میسوزانند و همواره خائف و مرعوب و ترسناک میباشند
زمین از خونشان رنگین میشود و آه و ناله عیالشان بلند میگردد
ایشانند دوستان من بتحقیق که بوجود ایشان هر فتنه شدید
مظلم را دفع میفرمایم و تزلزل قلوب و شکوک نفوس را برکت
ایشان زایل مینمایم و اغلال عقائد و اعمال شاقه باطله را
از اعتناق ناس بر میدارم بر ایشان است درود و تحیت پروردگار
رحمن و ایشانند راه یافته گان و هدایت شدگان (انتهى)
و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب
وارد بر قائم موعود و اولیای آن طلعت معبود در کمال وضوح
و تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت بنوعی که سرهای
شهادت در واقعه نیریز بهدیه فرستادند و اجساد مظلومین را

در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و سایر بلدان
ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزایندند چندان که
زمین از خونشان رنگین شد و خنین و انین عیال و اطفالشان
ارتفاع یافت و مقام امنی از شدت هجوم و مراقبت اشرار
بر اختیار و ابرار باقی نماند و تا شهادتی باشد بر شرارت اعدا
و مظلومیت و حقیقت اولیا و صدق و عود آئمه هدی جمیع این
حوادث در تواریخ داخله و خارجه ثبت گشت لذا این عید
بذکر تفصیل و بیان این حوادث عجیبه مدهشه نمیدارد
و رعایه للاختصار باین مقدار که عرض شد اکتفا مینماید
و مزید استطلاعرا بکتاب تاریخچه محمول میدارد .

و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی
کتاب الغیبه من مجلّات البحار عن بشیر النّبال قال قلت
لأبی جعفر علیه السلام إنهم یقولون إنّ المهدی لو قام
لاستقامت له الأمور عفواً ولا یهزق محجمه دم فقال کلاً
والذی نفسی بیده لو استقامت لأحد عفواً لاستقامت لرسول
الله حین اذمیت رباعیته و شجّ فی وجهه کلاً و الذی نفسی
بیده حتّی تمسح نحن و انتم العرق و العلق ثم مسح وجهه .
یعنی بحضرت ابی جعفر علیه السلام کفتم مردم میکوبند که

چون قائم قیام فرماید امور بسلامت وبدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت وبقدر آلت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود حاشا قسم بدانکسی که نفس من درید قدرت او است اگر امر بسلامت برای کسی راست میامد هر آنیه برای رسول خدا یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت وجبین منیرش شکسته شد نه قسم بدانکه نفس من درید قدرت او است این امر استقامت نخواهد یافت تاماوشما عرق وخون از جبین خود پاک نکنیم پس دست مبارکرا بر جبین خود کشید .

ومنها مارواه المجلسي ايضا في البحار عن مفضل انه قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني أرجو أن يكون امرؤه في سهوله فقال لا يكون ذلك حتى تمسحوا العرق والعلق وقال إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة . مفضل كويد بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم که امید وارم امر قائم بسهولت وآسانی غالب شود فرمود نخواهد شد تا آنکه از جبین خرد عرق وخونرا مسح نماید ونیز فرمود اهل حق تابوده اند در سختی وشدت بوده اند یعنی امر قائم نیز مانند امر سایر انبیا ومرسلین واولیا ومقرنین مقرون بشدت

وصعوبت خواهد بود ودوستانش مثل شهدای سابقین عرق وخونرا از چهره مسح خواهند نمود .

ومنها مارواه المجلسي عليه الرحمة في البحار في باب التخصيص عن البرزطي عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال أما والله لا يكون الذي تمذون إليه أعينكم حتى تميزوا وتمحصوا وحتى لا يبقى منكم إلا الأندرتم تلا أم حسبتم أن تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين ومقصود از حدیث شریف اینست که برزطی از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود هر آنیه بخدا قسم نخواهد شد آنچه شما چشم بدان دوخته اید یعنی ظهور قائم واصلاح عالم تا آنزمان که جدا شوید وخالص گردید وتامانداز شما مکر اند کتر ونادر تر پس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود که خداوند تبارک وتعالی باهل اسلام میفرماید آیا بجان کرده اید که وا گذاشته خواهید شد وحال آنکه هنوز مجاهدین وصابرین از شما عند الله معلوم وممتاز نشده است ومقصود امام علیه السلام از تلاوت آیه مبارکه این بوده که برزطی را آگاه فرماید که ظهور قائم موعود بروفق آمال کاذبه وعقائد باطله خلق نخواهد بود که آن

(۱۳۴)

حضرت ظهور خواهد نمود و هر تن پرور را فرما ز روی
کشوری و هر طالب ثروتی را مالک ناحیتی خواهد فرمود
بل ظهور آن حضرت سبب نزول مصائب و بلاهاست
تا صادق از کاذب جدا شود و صابر از جزوع امتیاز یابد
و مصداق آیه مبارکه و ما کان الله لیدر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخیث من العلیب ظاهر و هو یدا کردد.
چنانکه در همین باب مجلسی مرحوم حدیثی دیگر از حضرت
رضا علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت بهمین
بزنطی فرمود **إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ بِحِجِّي عَلَى مَا يَرِيدُ النَّاسُ**
إِنَّمَا هُوَ أَمْرُ اللَّهِ وَقَضَائُهُ . یعنی امر قائم بروفق اراده ناس
نخواهد شد زیرا که آن امر الهی است و قضای او . لعمر
الله همین کلام امام علیه السلام انسان لیب مدرکرا کفایت
مینماید و بر عظمت و عید شدید فاصبر حتی یأتی الله بامرہ
مطلع و آگاه مینماید و لکن هیبات که در قلوب قاسیه
اثر نماید و موجب زوال آمال باطله و شبهات واهیة اهل
ضلال گردد .

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی باب التّحصین عن حسن
ابن علی علیهما السلام **إِنَّهُ قَالَ لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي يَنْتَظِرُونَ**

(۱۳۵)

حَتَّى يَرَأَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَقْتُلُ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ
وَحَتَّى يَأْمَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَحَتَّى لَيْسَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ
یعنی امام همام حسن بن علی علیه السلام فرمود نخواهد شد
امری که شما منتظر آن هستید مگر اینکه این بلاها و امتحانات
شدیده ظاهر شود که بعضی از شما از بعض دیگر بترسند
جویند و جمعی از شما در روی جمعی دیگر آب دهان اندازند
و تا آنکه گروهی از شما گروهی دیگر را امن کنند و قسمتی
از شما قسمتی دیگر را کذاب و دروغگوی نامند . و این نکته
از آفتاب روشن تراست که اگر قائم موعود بروفق مرام
خلاق جاهل ظاهر شود هرگز سنت تحصین و ابتلا که از سنن
حتمیة خداوند تبارک و تعالی است تحقق نیابد و این حوادث
ممیزه که امام علیه السلام مختصری از آن اشارت فرموده است
ظاهر نمیکردد . این است که بروفق حدیث مذکور در همین
کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که
بحضرت ابی جعفر علیه السلام کفتم متى یکون فرجکم
قَالَ هِيَآتْ هِيَآتْ لَا يَكُونُ فَرَجُكُمْ حَتَّى تُعْزِلُوا ثُمَّ تُعْزِلُوا ثُمَّ
تُعْزِلُوا حَتَّى يَذْهَبَ الْكَدَرُ وَبَقِيَ الصَّفْوُ یعنی پرسیدم از
امام که فرج و کشایش شما کی خواهد بود فرمود هیات
هیات

هیئات نخواهد بود فرج ما تا آنکه بیخته شوید پس بیخته
شوید پس باز بیخته شوید تا مکدر باطل برود وصافی خالص
بماند و تکرار لفظ (تغزلوا) در حدیث شریف سمعته
و تعقیب آن بلفظ (ثم) که دال بر تراخی است مشعر به
امتحان و افتتان است در امر الله و چه نیک تحقیق یافت چون نخست
خلق بظهور نقطه اولی عز اسمع الا علی متحن و مفتتن شدند
و سپس بظهور جمال اقدس ابهی جل ذکره الاسمی در موقع
تحیص و افتتان واقع گشتند تا خیث از طیب جدا شد و ردی
از جید امتیاز یافت . پس چون باراده حی قدیر صیریر قلم
اعلی ساکت شد و نسیم لغا کد و شمس جمال ابهی غارب گشت
و نیز میثاق در قطب آفاق اشراق فرمود امتحان ثالث
هویداشد و افتتان اخر نمودار گشت ید قدرت از مقاصد
فاسده جمعی حسود پرده بر گرفت و مکنونات صدور
باراده رب غیور ظهور یافت ثابت از زائل پدید آمد و محق
از مبطل ممتاز شد و راسخ از متزلزل دوری جست و مضمون
حدیث شریف کاملاً ظاهر و متحقق گشت

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار فی باب خصائص
القائم علیه السلام عن أبان بن تغلب أنه قال سمعت أبا عبد
الله عليه السلام يقول إذا ظهرت راية الحق لعنهم أهل

الشرق والغرب

و منها ما ورد فی هذا الكتاب وهذا الباب ایضاً عن
منصور بن حازم عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إذا
رُفِعَت رَايَةُ الْحَقِّ لَعَنَها أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ یعنی حضرت
صادق علیه السلام فرمود چون رایت حق بلند شود و علم
آلهی ارتفاع یابد اهل مشرق و مغرب براو لعنت کنند
و ازا و تبری جویند . و این حدیث بصراحت دلالت کند که
ظهور آن حضرت بر خلاف مأمول و معتقدات جمیع اهل
عالم باشد چندان که مورد لعنت و تبری جمیع اهل عالم شود .
و نیک شیهه است این حدیث شریف بدانچه حضرت عیسی
روح من سواه فداه باصحاب خود فرمود (که پس از من
جهان با شما دشمنی خواهد نمود زیرا که شما فرزندان این
جهان نیستید .) بلی طالب راحت را با طالب شهادت قرابتی
نیست و اهل دنیا را با طالب هدی شباهتی نه . علامت
اینان تواضع است و رحمت و رافت و امارت آنان قساوتست
و عداوت و خشونت برهان اینان کلام خداست و برهان
آنان سیوف اشقیاء کما کونه رخسار اینان خون رنگین است
و داغ جبین آنان ظلم منین بیان اینان نصیحت است و پند
و موعظت و کلام آنان اقتراست و کذب و سب و لعنت

(۱۳۸)

اجل مقاصد اینان بلوغ برتبه شهادت است واعظم آمال آنان وصول بمنصب و تقرب اولیای دولت این الثری من الثریا و این الضلالة من الهدی . و اگر جناب شیخ بعلاماتی که انمه هدی علیهم اطیب التحیة و الثناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده اند رجوع نمایند بر صدق این عرائض شهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضله غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت . مثلاً در حدیث علی ابن مهزیار که در ضمن احادیث وارده در تعیین محل ظهور در فصل کیفیت استدلال با حدیث بدان اشارتی شد در بیان اوصاف اصحاب مهدی . و عود چنین میفرماید هُمْ مَعْتَبَرُونَ يَطْلُوعُونَ بِمِخَالِلِ الذَّلَّةِ وَالْإِسْتِكْنَانِ وَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِرَّةٌ أَعَزَّاءُ يَبْرُزُونَ بِأَنْفُسٍ مُخْتَلَةٍ مُحْتَاجَةٍ وَهُمْ أَهْلُ الْقَنَاعَةِ وَالْإِعْتَصَامِ . اسْتَبْطَوْا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَى مُجَاهِدَةِ الْإِضْدَادِ خَصَّهُمُ اللَّهُ بِإِحْتِمَالِ الضَّيْمِ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمَلَهُمُ اتِّسَاعُ الْعَزْ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَجَبَلَهُمْ عَلَى خِلَاقِ الصَّبْرِ لَتَكُونَ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ الْحَسَنَى وَكَرَامَةُ حُسْنِ الْعُقْبَى . یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلت و پریشانی ظاهر میشوند و حال آنکه نزد خداوند از اجله ابرارند و اعزّه اخیار بسمت فقر و بیخیزی آشکار میگردند و حال آنکه

(۱۳۹)

اهل قناعتند و معتصم بحبل مصابرت دقائق دینیّه را استنباط کنند و در حالت مجاهده باضداد دین انصرت نمایند خداوند ایشانرا بحمل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمل بلايا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد .

و این احادیث مذکورہ کل مؤید است بتصدیق کتاب مجید و قرآن حمید بخلاف آنچه دیگران کجایان کرده اند و ابداً شاهدی در کتاب بروفق عقائد موهومه خود ندارند . زیرا که حق جلّ جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجوع مانند بدأ باشد و سنت آلهیه در ارسال رسل و تشریع شرائع تغییر نپذیرد چنانکه در سوره اعراف میفرماید کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی چنانکه بدأ تشریع و ایجاد دیانت شما شد عود و رجعت نیز بدین گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه گردند زیرا که شیاطین را اولیا و دوستان خود اخذ نمایند و چنان کجایان کنند که از اهل هدایت باشند

و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه در ایام رجعت نیز مانند ایام ظهور حضرت رسول مردم جاهل بعلماي خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و کراه کنندۀ خلق بوده اند دوستان و خیر خواهان خود شمارند و از ایمان و اذعان بمظهر امر الله اعراض کنند و در عین کراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند .

و همچنین آیه کریمه که در سوره یونس میفرماید قُلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ثُمَّ نُنْجِي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه جز بر سنن ظهورات گذشته نباید منتظر بود و هرگز در هیچ وقت جز آنچه در ایام ماضیه مجرب گشته است ظهور نخواهد نمود . زیرا که میفرماید آیا منتظرند این قوم که جز بر روش ایام گذشتگان ظهور یابد یعنی پیوسته سنت الهیه در امتحان خلق چنین بوده و خلق نیز در معارضه مظاهر امر الله چنین بوده اند . پس بر سبیل تبکیت و توهین میفرماید بگو منتظر باشید که من نیز باشما از منتظرینم یعنی این آرزو هرگز محقق نخواهد شد که حق جل جلاله سنت

خود را در کیفیت ارسال رسل و امتحان خلق تغییر دهد و مظاهر امر الله را بروفق عقاید و آمال خلق ظاهر فرماید سنۀ الله الّتی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً . و کذلک آیه مبارکه یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و این آیه نیز صریح است بر اینکه هرگز نخواهد شد که یکی از مظاهر امر الله ظهور فرماید و مورد استهزا و معارضه اشرار نگردد . و کما نقرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیه از این آیات مبارکه این عبد بدون مستند آنرا بر حوادث ایام ظهور قائم موعود و معارضه خلق با آن طلعت محمود تفسیر مینماید اگر در فصل رجعت از مجلد غیبت از کتاب بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود که ائمه هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرين بر منبر کوفه فرمود . اَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيَعْبِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا

كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَى يَا حَسْرَةَ
عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ .
یعنی بدانند که زمین از حجت خداوند خالی نماند ولیکن
خداوند خلق را بسبب ظلم و جور و اسرافشان از معرفت
حجت محروم میفرماید و اگر زمین از حجت آلهی ساعتی
خالی ماند هر آینه با اهلش فرورود ولی حجت میشناسد
خلق را و خلق او را نمیشناسند چنانکه یوسف میشناخت خلق را
و خلق منکرا و بودند پس این آیه را تلاوت فرمود یا حسرة
علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن یعنی زهی
حسرة بر عباد که نخواهد آمد بر ایشان رسولی الا آنکه
حضرت شرا مورد تمسخر و استهزاء نمایند . و بر وفق آیه
مذکوره نیز در سورة حجر فرموده است وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ
رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سَنَةُ الْأَوَّلِينَ . یعنی این
نخوت و کبریا و معارضة با مظاهر امر الله که از سنن اولین
و اخلاق سابقین شناخته شد همچنان این رشته در قلوب
مجرمین کشیده خواهد شد و همان شرارت و استهزاء
و سخریت از لاحقین نسبت بمظاهر امر الله ظهور خواهد

یافت . و كذلك آية مبارکه ما یأتیهم من ذکرٍ من ربهم محدثٍ
إِلَّا أَسْمَعُوهُ وَهُمْ یَلْعَبُونَ بر مطالب مذکوره بصراحت
دلالت میناید زیرا که میفرماید نخواهد آمد ذکرِ تازه از
جانب پرورد کار الا چون بشنوند باهو ولعب خود مشغول
کردند و بسخریة واستهزا مبادرت کنند . و بالجملة چون
آیات مذکوره در قران مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم
انبیا اخبار فرمود که آنچه از اُمم سابقه ظهور یافته از اُمّت
اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجوع مانند بدأ بقتل اهل
و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه الرحمه در باب سیر
و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی بصیر روایت نموده است
أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا
بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اسْتَأْنَفَ دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَعْني ابو بصیر
گفته است که از حضرت صادق پر سیدم معنی قول امیر
المؤمنین علیه السلام را که فرموده است اسلام از اول
غریب و غیر معروف و قلیل الاتباع ظاهر شد و زود باشد که
بدان غربت رجعت کند و عود آن عیناً مانند بدأ گردد

حضرت صادق علیه السلام فرمود یا ابا محمد چون قائم علیه السلام ظاهر شود دعوتی تازه از سر گیرد و امری جدید ادعا فرماید همچنانکه رسول خدا بدعوت جدید قیام فرمود و امر جدید احداث نمود و این حدیث الإسلامُ بَدْءاً غَرِيباً وَ سَيُؤَدُّ غَرِيباً كَمَا بَدْءَ فُطُوْنِي لِلْغُرَبَاءِ وَ حَدِیْثُ لَتَسْلُكُنَّ سُنُنُ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا فَشَبْرًا وَ ذِرَاعًا فَذِرَاعًا از احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیا و مترجم آیات مذکوره است و این گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه اولی است و محل اعتماد و وثوق اولی النبی . و اگر انسان بصیر در این نکته تأمل نماید که سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود و شبهات ایشان در رد آن طلعت معبود عیناً و سائل و شبهات یهود است در رد حضرت عیسی بر معنی آیات و احادیث مذکوره پی برد و بر بحار معانی موعده در کلمات ابرار اطلاع یابد . زیرا چنانکه اهل اسلام منتظر قائم موعودند کذاک یهود منتظر مسیح موعود بودند و الی یومنا هذا منتظرند . و چنانکه بشارات ظهور قائم در قرآن و احادیث اهل بیت طهارت مذکوره است کذاک بشارات ظهور مسیح در تورات

و رسائل انبیای بنی اسرائیل مصرح و مسطور و چنانکه علمای اسلام بلفظ غلبه نامۀ که در حق قائم وارد شده است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی قدرت و غلبه که بافصح بیان در کتاب مستطاب ایقان نازل و مفسر شده غافل شدند و بدین سبب در غایت جرئت بر سفک دم اطهر نقطه اولی عز اسمہ الاقدس الاعلی که بمظلومیت کبری ظاهر گشت متفق گشتند و جمیع انواع ظلم و شرارت را در حق آن حضرت و اهل ایمان معمول داشتند کذاک یهود پس از ظهور حضرت عیسی علیه اطیب النجیة و البناء بمعنی سلطنت و غلبه نامۀ که از لفظ مسیح مفهوم است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی سلطنت و غلبه آن روح الهی غافل و زاهل شدند و در غایت جرئت در رد آن حضرت و وجوب قتالش متفق گشتند . زیرا که مسیح در لغت عبریه بمعنی پادشاه یهود است و وارث تاج و تخت داود لهذا در بشارات وارده در کتب انبیاء مصرح بود که مسیح موعود وارث تخت داود گردد و دارای عصای سلطنت یهود باشد و بر مشرق و مغرب غالب شود و زمین را از ظلم و شرارت پاک فرماید و شریعت مقدسه نازلۀ در تورات را بر عالم جاری نماید این بود که چون حضرت عیسی علیه اطیب النجیة

واللهاء بسنت مظلومیت کبری و فقر و مسکنت عظمی ظاهر شد
 و در اول وهله آداب سبت و طلاق را که اعظم احکام دینیه
 و ضروریة یهود بود منسوخ داشت و آدابی تازه و شرعی
 جدید تشریع فرمود لهذا یهود در غایت اطمینان به قیاد
 خود بر تکذیب آن حضرت متفق شدند و غایت ظلم
 و اهانت را در حق آنحضرت و اصحاب آن حضرت رواداشتند
 بلکه چنانکه در انجیل مقدس مذکور است قتل و سفک
 اصحاب آن حضرت را موجب ثواب و سبب اجر عند الله
 دانستند و اخیراً مظلومیت اتباع حضرت عیسی و گرفتاری
 ایشان بظلم و شرارت اعدا قریب سیصدسال امتداد یافت
 و در این مدت مدیده در جمیع بلاد و ممالک دماء ایشان در
 معرض سفک و اموالشان در معرض نهب و عیالشان در
 معرض اسربود تا آنکه در سنه (۳۱۶) میلادی قسطنطین
 کبیر قیصر روم بشرف نصرائیت مشرف شد و از دیانت
 وثیه خارج گشت و دیانت مسیحیه را رونق و آسایشی
 نوتاً حاصل آمد و چون شخص بصیر در این جمله تدبیر نماید
 سر آیه کریمه کما بدأ کم نعوذون را در یابد و معنی
 حدیث تسلیکن سنن من قبلکم را بفهمد و حقیقت قیام
 روح الله را بعد از ظهور قائم ادراک کند و بر سبب اعراض

اهل اسلام از این امر الهی مطلع و آگاه گردد و چه نیک
 شبیه است نیز عقائد شیعه در شهر (جابلقا و جابرسا) با اعتقاد
 یهود بشهر (بنی موسی) و چگونگی این نکته ظریفه بر سبیل
 اختصار این است که چون در فقره دهم از اصحاح چهل
 و نهم از سفر تکوین از اسفار تورات مقدس وارد شده است
 که عصای سلطنت از سلاله یهودا ساقط نخواهد شد
 تا آنگاه که شیای یعنی مسیح موعود بیاید و چون سلطنت
 یهود پس از ظهور حضرت عیسی و غلبه طیطوس قیصر
 رومانی بر قدس شریف زائل شد و اتباع آن حضرت
 بر صدق مسیحیت حضرت عیسی باین آیه تورات استدلال
 نمودند لذا علمای یهود برای اسکات امت ورد دلیل
 نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی از انداند شهری
 بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند
 و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن
 شهر بن موسی است و در کرد این مدینه نهری کبیر از رمل
 روان است که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند
 و این رمل پیوسته جاری باشد تا روزی که مسیح موعود
 ظاهر شود آنوقت این نهری نیز سکون یابد و امت یهود
 آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند و شریعت موسویه را

بقوت سیف بر عالم جاری کنند. و باین خرافات علمای
یهود بنی اسرائیل را معتقد و متقاعد داشتند و قریب
هزار و هشتصد سال از شریعت آلحیه محروم کردند.
و هکذا علمای شیعه این امت بیچاره را بهمین اوهام معتقد
کردند که حضرت حجة بن الحسن العسکری سلام الله
علیهما اینک در شهر جابلقا است اولاد بسیار و زوجات
عدیده برای حضرتش در این شهر موهوم ثابت کردند
و عساکر یحیی و مهمات لا تحصی ولا تعد برای جنابش در
این ارض معدو آماده داشتند و احادیث کثیره و روایات
عدیده در کتب خود در اثبات وجود این شهر ثبت نمودند که
فلان از ثقات ملت شیعه در این شهر بخدمت حضرت قائم
مشرق شد و فلان عالم که از افاضل اثنی عشریه است در این
مدینه برویت آن حضرت سرافراز گشت و خلاصه
القول این ملت بیچاره را قریب هزار سال باین اوهام
و خرافات خوشدل داشتند تا آنکه طلوع آفتاب ربانی این
اوهام ظلمانی را زائل نمود و تکمیل علم رسم الارض
یعنی جغرافیا موجب ثبوت بطلان این خرافات گشت و سیل
تقدم علوم و معارف بنیان شهر بن موسی و شهر جابلقا را
منهدم ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار.

و بالجملة چون بر این مسئله اطلاع کامل یافتی که احادیث
کثیره که مؤید است بآیات قرآن مجید بصراحت وارد
شده است که قائم موعود بوصف مظلومیت کبری ظاهر
شود و کذا احادیث کثیره وارد است که امر آنحضرت
بر عالم غالب شود و خداوند عالم را بسبب آنحضرت از
قسط و عدل مملو فرماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده
باشد در اینصورت بر اهل علم چاره نیماند جز آنکه الفاظ
غلبه و سلطنت و قدرت و امثالها را جمعا للاحادیث و تطبیقا
لکتاب الله بر سلطنت و غلبه روحانیه و قدرت و احاطه دینیه
حمل نمایند چه امری ظاهر است که اگر این الفاظ سلطنت
و قدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبه ظاهریه که هرگز
مقبول حق و اولیای او بنوده است حمل نمائی بر رد احادیث
کثیره که صریح است بر مظلومیت قائم و مؤید است بآیات
قرآن مجبور کردی. و اگر چنانکه در کتاب مستطاب
ایقان باحسن قول و ابلاغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ
را بر غلبه روحانیه و احاطه دینیه که لازال سنت الهیه بوده است
حمل نمائی هیچیک از احادیث رد نشده و قاعده جمع بین
الاحادیث که مسلک افاضل علما است در تطبیق احادیث
رعایت گشته. و این مقدار که عرض شد من باب مجامله

و توسیع نطاق ادله و تکلم بلسان قوم است که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علمیه خود غافلند و از قواعد اصولیه ثابتیه زاهل و الا اهل بها از این ادله واهیه مستغنی اند و از این حبال بالیه متبرّی حق جلّ جلاله را بنفسه غالب دانند و کلمه آلهیه را بشخصها نافذ شناسند و ظهور حق را بغیر حق جلّ و علا محتاج ندانند و مؤید بشدید القوی را بمصادا اهل هوا مفتقر بشمارند. مثلاً اگر ارباب بصارت ملاحظه نمایند که کلمه مقدسه حضرت عیسی بنفوذ ذاتیه خود بر اروپا غالب شده بشهادت حضرت موسی و حضرت رسول بقوت قرآن بر عربستان و ایران و ترکستان و افریقا غلبه یافت به بشهادت تورات و انجیل توانند بر قوت کلمه آلهیه مطلع گردند و بر غنائی صاحب ظهور آگاه شوند و لکن هیأت که هر اعمشی این نکات دقیقه را ببیند و هر اخفشی برؤیت این حقائق خفیه بینا گردد

و مرعجب آمد از این کلام جناب شیخ که در غایت جرئت نوشته است که هرگز وعده غلبه نام در حق ائمه علیهم السلام داده نشده است نمیدانم آیه مبارکه إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ بچه دلیل شامل حال ائمه هدی نیست آیادر این آیه مبارکه بصراحت وعده غلبه نامه بمجند آلهی داده

نشده است و یا باعتقاد جناب شیخ در دین اسلام جنبدی از ائمه هدی اقوی و اولی بوده است و یا آنکه جناب شیخ احادیث را از آیات قرآن معتبرتر شمرده اند و خود را محتاج بکتاب الهی ندانسته اند. و یا آنکه بخلاف اجماع علما تمسک با حدیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده اند. و عجیبتر اینکه جمال اقدس ابهی عز اسمه الاعلی در کتاب مستطاب ایقان بهمین آیه مبارکه بر معنی غلبه و سلطنت حقیقیه استدلال فرموده اند و این سلطنت و قوت و غلبه را باحسن وجه در حق سید الشهدا علیه الاف التحیه و الثناء ثابت نموده اند و جناب شیخ ابدآ از این آیه مبارکه ذکر می نکرده و بروفق اعتقاد خود که غلبه را غلبه ظاهریه ملکیه میدانند سبب انصراف این آیه را از ائمه هدی معلوم نداشته. آیا در این صورت حق بامناظر بانی ایشان نیست که ایشانرا ثانیاً بمراجعت مطالعه ایقان امر نموده و بتکرار نظر تأکید کرده است. و بروفق آیه مذکوره در مقام دیگر فرموده است اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَوْمِ الْأَشْهَادِ یعنی هر آینه البته نصرت خواهیم فرمود پیغمبران خود را و هم اهل ایمان را در این حیوة دنیا و كذلك روزی که شهدا قیام مینمایند و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه

(۱۵۲)

انیا و مرسلین و ائمه و مؤمنین کل منصورند در این دنیا بنصرت
 الهیه و غالبند بغلبه روحانیه در این صورت چاره نیست
 جز آنکه جناب شیخ یا العیاذ بالله ائمه هدی را از اوصاف
 جندی و ایمان خارج دانند و یا وعود الهیه را که بلفظ
 تاکید مؤکد فرموده است وافی نشمرند و یا آنکه نصرت
 و غلبه و امثالها را که در حق ائمه هدی وارد شده است
 بنصرت و غلبه روحانیه و نفوذ کلمه چنانکه در ابقان نازل
 شده است تفسیر نمایند.

و اعجب از کل این است که جناب شیخ مدعی ورود
 اخبار کثیره متواتره شده اند. و این عبد متحیر است که در
 این مقام چه گوید و چه نویسد که مبین حقیقت حال گردد
 و سبب رنجش ایشان نشود. چه اگر بگوید که جناب شیخ
 معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند که چنین ادعای بی اصلی
 نموده اند البته موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد و اگر
 بگوید معنی حدیث متواتر را فهمیده اند و معنای چنین
 ادعائی کرده اند باید نسبت مغالطه و کذب بایشان دهد
 و این نیز مخالف شأن کتابت است و آداب صحافت لهذا چاره
 نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح
 داریم و حکم جناب شیخ را بآب علم و انصاف و انکساریم

(۱۵۳)

بر مطالعه کنندگان این دفتر مخفی نباشد که علمای اسلام
 خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله علیه
 السلام باشد حدیث گویند و علمای شیعه بر آن افزوده اند
 قول و فعل و تقریر ائمه علیهم السلام را و اهل سنت بر آن
 افزوده اند قول و فعل و تقریر صحابه رضی الله عنهم را پس
 حدیث باصطلاح علمای شیعه خبری است که مخبر باشد از
 قول و فعل و تقریر حضرت رسول و یا یکی از ائمه علیهم
 السلام و این معلوم است که بعد از انقضای ایام حضرت
 رسول و ائمه این خبر بتوسط رواة بعباد خواهد رسید.
 در این صورت علما فرموده اند که اگر راویان این احادیث
 بحدی بسیار باشند که عاده تواطؤ و اتفاقشان بر کذب محال
 باشد آنرا حدیث متواتر گویند مثلاً اگر هزار نفس که
 مستمع بدانند اینها یکدیگر را ندیده اند و با یکدیگر متفق نشده اند
 خبری دهند البته این خبر مفید قطع باشد و از ادله قطعیه
 محسوب گردد و اگر حدیثی عدد رواة آن بحدی باشد که عاده
 اتفاقشان بر کذب محال نباشد آنرا خبر آحاد گویند و خبر
 واحد مفید ظن باشد و از ادله ظنیه محسوب گردد مگر اینکه
 مؤید بقرینه قطعیه خارجی باشد. و علمای شیعه متفقند
 بر اینکه ادله ظنیه مثل خبر واحد در مسائل اصول دین حجیت

(۲۰)

ندارد و قابل استدلال بآن نباشد مگر اینکه مؤید بآیتی از آیات قرآن که از ادله قطعی است گردد. پس چون معنی حدیث متواتر معلوم شد معروض میدارم که علمای اسلام متفقاً از شیعه و اهل تسنن تحقق حدیث متواتر را بدو شرط مشروط فرموده اند (شرط اول) این است که خبر عنه محسوس باشد مثلاً هزار نفس و یا بانصد نفس و یا صد نفس لا اقل خبر دهند که از حضرت رسول علیه السلام این کلام را شنیدیم و یا از آنحضرت این فعل را دیدیم این خبر حدیث متواتر باشد. و اگر صد هزار نفس مثلاً از امری عقلی و غیر محسوس خبر دهند مثل اینکه صفات الله عین ذات است و یا خارج ذات و یا اینکه مثلاً رتبه نبوت اعظم است یا رتبه رسالت و یا اینکه امام واجب العصمة است یا نیست البته این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نکردد زیرا که تطرق خطا در امور عقلیه اقرب است از امور حسیه. و این شرط از شروط متفق علیه است که احادی از علما در آن اختلاف نکرده اند و وجود آنرا در تحقق تواتر شرط لازم دانسته اند (شرط ثانی) این است که شماره رواة در جمیع طبقات بحد تواتر بالغ باشد چه ظاهر است که مردم نیز زمان شرف خدمت حضرت رسول و ائمه علیهم

السلام را دریافته اند و خود بسمع خود خبری از آن حضرت نشنیده اند و لابد باید اخبار ایشان بده واسطه و یا اکثر باین خلق رسد پس ناچار باید جمیع این وسایط بحد تواتر بالغ باشد. مثل اینکه صد نفس که یکدیگر را ندیده اند و باهم در نقل این خبر متفق نشده اند روایتی نمایند از صد نفس دیگر که آنها نیز بهمین وصف عدم تواطؤ موصوف باشد و آن صد نفس از صد نفس دیگر و هکذا تا برسد بر رسول خدا یا ائمه هدی در این صورت تواتر محقق گردد و خبر مفید قطع باشد و لکن اگر صد نفس از پنج نفس و یا ده نفس روایت کنند و این پنج نفس و یا ده نفس از حضرت رسول علیه السلام روایت نمایند البته این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نکردد. چه عادة محال نیست که پنج نفس و یا ده نفس بر جعل خبر دروغی متفق گردند و بر روایت بی اصلی متواطئ شوند. و خلاصه القول این دو شرط از شرائطی است که جمیع علما من غیر اختلاف در تحقق حدیث متواتر لازم دانسته اند و در رعایت آن غایت اهتمام را مرعی داشته اند. پس چون بر معنی حدیث متواتر اطلاع یافتی توانی در یافت که جناب شیخ در اثبات مدعای خود یک حدیث متواتر که جمیع طبقات رواة آن تا برسد بحضرت رسول

و یا ائمه علیهم السلام بحدّ تواتر بالغ باشد میتوانند استدلال نمایند و از عهده برآیند و یا نمیتوانند تاچه رسد باحادیث کثیره متواتره بلی مکر مرثیه های جوهری و مقبل و امثالها را حدیث تصور کرده باشند و کثرت کتب روضه خوانان را خبر متواتر گمان نمایند . ما از همه مطالب دینیه گذشتیم اگر جناب شیخ توانستند یک حدیث متواتر در اثبات یک مسئله از مسائل اصلیه مذهب اهل سنت و جماعت و یا مسئله از مسائل اصولیه مذهب تشیع مثل اینکه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام فرزند ی داشته است بیاورند ما باقی مطالب ایشانرا قبول مینمائیم و بردقت نظر ایشان اذعان و اعتراف میکنیم . اگر انسان بصیری در احادیث میلاد حضرت محمد بن الحسن علیه السلام که مبنای مذهب شیعه بر او است رجوع نماید مکشوفاً مشاهده میکند که جماعت شیعه بحدیث یکزن و یک خادم مجهول الحال در چنین بحث مهمی اکتفا نموده اند و در مسئله امامت که از مسائل اصولیه و از مباحث اعتقادیّه است و جز براهین قطعیّه در آن حجّتی ندارد بچنین حدیث ضعیفی اعتماد کرده اند و بعقاید واهی از قبیل جابلقا و سرداب سامره و بقای هزار سنه که اشراق شمس معارف ظلمات حالکه آنرا

زایل نمود خود را خوشدل و مسرور داشته اند . الم یأین لهم ان یستیقظوا من رقدهم و ینبهوا من غفلتهم و ینشطوا من عقالمهم و یرجعوا الی عقولهم و یفکروا فی عواقبهم و قد مضت من قبلهم المثلاث و نزلت فی انذارهم آیات باهرات

و نیز شیخ در رساله اولی نوشته است :-

و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب (ایقان) اشاره می رود غلبه باطنی و معنوی باشد که باستعداد ا کوان و ازمان و تجدید خلق بظهور آید در این صورت میگوییم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می بینیم که مؤسسان آنها اگر چه در عصر خود شان ظاهراً مغلوب و مقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان بتوالی ایام و تلاحق ازمان رواج و ترقی یافت و سالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب باریاب علم و تاریخ معلوم است . و کذا فدا کردن تابعان سید باب اموال و جان خود را در راه او و صبر و استقامت خود سید هم دلیل حقیقت او نمیکردد زیرا که بشهادت کل تاریخ ما می بینیم که انسان بعقیده راسخه خود اگر چه در حقیقت آن عقیده باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتی در راه شجر و حجر که مصنوع خودش است فدا کرده اند . و علاوه

اگر ایندلیل درست و مقبول باشد ما میتوانیم بگوئیم که ای
خلائق چرا تفکر نمیکنید در اینکه تابعان معاویه و یزید
چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیت و حقایق حریف
ایشان صرف و تلف کردند آنقدر نفوس مکر ممکن است
که راه ضلالت و جهالت گیرند. اگر گفته شود آن محض
از هوای نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شد ما هم
میگوئیم از جکا معلوم است که این هم از آن نقطها و لحاظها
عاری و بری است. واضح تر از این بگویم اگر از جانب
بت پرستان کسی بندای عام مارا مخاطب کرده بگوید که ای
ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای ملت یهود و ای صاحبان
مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا براه مستقیم
حقانیت سالک نمیشوید مگر نمیبینید که امر و زجه قدر عبده
اوئان روی زمین را گرفته است و نمیدانید که هیچیک از ملت
شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس بامابرا بری نتواند بکند
چنانچه حالادر خود ارض چین چهار صد میلیون نفوس داریم
این نیست مگر بقوت همان غلبه تام باطنی و تسلط عام معنوی
که در نفس نفیس مؤسس مابود که حقانیت کلمات او روز
بروز در قلوب تأثیر و نفوذ کرده تا باین درجه رسید. پس
اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که

بروز ایام و تجدد خلق و ازمان بظهور آید حقیت دیانت عبده
اوئان لازم آید و الحال آن بطلان هذا الدین اظهر من
الشمس و این من الایمس.

و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام و رتبه مهذویترا
بسیار کس ادعا کرده و هر یکرا در عصر خود تابعان بسیار
معتقد کشته جان ثاری کرده اند و عاقبت هر یک از ایشان
مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است. چنانکه تفصیل
این در تاریخ ابن خلدون و غیره مذکور است. پس با کدام
دلیل و برهان معلوم است که ادعایشان کذب و ادعای این
صدق است انتهی کلام الشیخ فی رساله الاولى.

چون کلام جناب شیخ در رساله اولی بانیمقام متهی
شده جناب مناظر بهائی ایشانرا بکلامی مختصر و مفید جواب
داده که عبادت اوئان و سایر مذاهب باطله مذاهب سیاسیه
است که در ادیان آلهیه لازل ظاهر شده و میشود و بحدوث
مذاهب سیاسیه ادیان آلهیه متقض نمیشود. و فارق بین الحق
و الباطل بحکم آیه مبارکه اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا کَلِمَةً
طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ بَقَا
و ثبات حق و فنا و زوال باطل است و جناب شیخ بدون اینکه

مقصود مناظر خود را بفهمد و اگر باین فارق که در آیه مبارکه مذکور است راضی نیست لا اقل خود فارق بین الحق والباطل را بیان نماید در رساله ثانیه قریب چهار پنج ورق کتاب خود را از کلمات خشنه و اهانات خارجۀ عن آداب الانسانیه که این عبد قلم خود را بنقل آن ملوث نخواهد نمود مملو و مشغول داشته و عیناً شباهت را که در رساله اولی ایراد کرده بود در رساله ثانیه نیز باین عبارت نکاشته است

و هذا كلام الشيخ في رسالته الثانيه

بنده میگویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقاید دین و مذهبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بنا بر آنکه آن عقیده بقلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان و مکان بقوت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را بعمل آورده در مدافعه و یا محافظه آن دین و یا متقرباً بمعبودیکه در دین او اتخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خود شانرا بلا مضایقه صرف کرده اند مثلاً رجوع فرمائید بتاریخ عمومی دنیا و دین و آیین بت پرستان را بخوانید خواهید دید که هیكلها و تمثالها ساخته و آنها را در روز جزا شفا دانسته علاوه از سجده و تعظیم و قرائین حیوانی نور دیدگان خورد سال خود شانرا نیز در پیش روی هیال کل جامده و تمثیل

صامته که مصنوع خود شانند فدا و قربان کرده اند و حتی تا بزمان قریب در ملک ختا در آن روزیکه بت بزرگرا در ارابه بزرگ و سنکین بطنطنه و اجلال از معبدی بمعبدی دیگر میآوردند در آن روز از موقین ایشان چند نفری یافت میشد که بر سر راه آن ارابه آمده محاذی چرخ آهنین و سنکین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود باطل خود فدا میکرد . پس اگر فدا کردن جان دلیل حقیقت دین باشد در آن وقت حقیقت دین بت پرستان لازم آید . مختصر جمیع جدال و قتال دینی و یا مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعت از عقیده راسخه بوده که هر یک از معتقدین بنا بر زعم خود خود را حق و طرف مقابل رانا حق شمرده ادعای خود را ببذل مال و جان و اولاد فعلاً هم آشکار کرده اند ولیکن از این فداکاری حقیقت این و یا آن اصلاً ثابت نمیشود چون که اعمال هر فرقه مماثل اعمال دیگری است اگر عمل یکی باعث حقیقت باشد عمل دیگری هم خواهد بود . پس حرفی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که باعث این عمل شده است که آنرا فقط برهان باهر و دلیل قاهر ثابت میکند نه اعمال مقلدین و معتقدین . بچاره مناظر تا بحال نفهمیده است اینکه بسیاری از رؤسای نبی امیه

در آن اعتقاد بودند که بیعت نکردن جناب سید الشهدا بر یزید عنید خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمه الله است و حتی آن حضرت را نعوذ بالله یا غی و طاغی میدانستند و بهمین عقیده باطله و ظن فاسد رفع و دفع آن حضرت را واجب شمردند. چه مضایقه از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کینه و حقیقت امر و حقیقت این و آن هرگز خبر دار نبودند. مگر بنظر نرسیده است اینکه روز عاشورا وقتی که سید الشهدا علیه السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤسا بان جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز را میکذاری خداوند عالم هرگز نماز ترا قبول نخواهد کرد میبینی که چگونه اعتقاد کرده بودند. و مگر نمیدانند که در غزوه صفین بنا بحیله بازی عمرو عاص که فصل دعوی خود شانرا بحکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلائق از طرف مولی الموالی نکول کرده بر آنحضرت خروج کردند. حتی آن حضرت را معاذ الله کافر پنداشتند و بزودی غزوه نهروان را بر پا کردند. هزاران هزار اینگونه فاجعه دینی و مذهبی خواهد در ملت اسلام و خواهد در میان نصاری و یهود اتفاق افتاده است که هر فرقه خود را محق و مصلح پنداشته طرف مقابل را مبطل و مفسد انکاشته است. فرقه شوالیه و انیکزیسئون

و جزویت نصاری که بحکم و تحریک پاپا بر پا شده بود باعتقاد حقیقت دین و طریقت خود شان هیچ میدانی در حق را فضیان نصاری و یهودیان و اسلامیان چها کردند. بپچارکانرا اگر بیکدفعه با تش میآندا ختنند برای ایشان تفضلی حساب میشد و لکن مانند کباب مدرجا میسوختند. بکمان بنده قلب هیچ ظالم چه قدر غلیظ و چه قدر سخت باشد آنقدر تعذیب و عقوبت شدید را هرگز نتواند رضا بدهد و لکن چیزی که قلوب رقیقه ایشانرا اشد از حدید و فولاد کرده بود اعتقاد حقیقت مذهب خود شان و زعم بطلان و خسران طرف مقابل بود که بردل ایشان باصر و ابرام حضرت پاپا که خود را جانشین حضرت عیسی و غفار جمیع ذنوبها میدانست جاگیر شده بود. خلاصه این مطلب نزد ارباب بصیرت از مسلیات و بلکه از بدیهیات است محض خلط و تزویر. مناظر مزور بنسط مقال را اینقدر التزام نمود حال از مناظر مزور سؤال میکنم که آیا چه فرق دارد در ظاهر میان عمل بت پرستان که خود شانرا متقربا الی معبوده و مترجیا بشفاعته اولاد عزیز و جان کرامی خود شانرا در راه معبود باطل فدا میکردند و میان سلیمان خان و یامیرزا قربان که بقوت ایمان و اذعان در راه عقیده متخذه فدای جان مینمودند هر دو

(۱۶۴)

ظاهر اصادق در قول خودشان و مصدق اعتقاد خود و مستحق توصیف و تمجید است زیرا که این یکی میگوید که دین من حق است و اعتقاد حقیقت را با ثمر تبه باور کرده ام که نفس خود را در راه آن فدا میکنم و هم میکنند آن یکی هم بینه همین ادعای خود را آغاز و انجام میدهد. ولیکن تحقیق اینکه در نفس الامر کدامین از اینها واقعا راه حقایق و هدایت گرفته و کدامین در طریق ضلالت و گمراهی است اینرا فقط دلیل قاهر و برهان باهر فرق و امتیاز میدهد. از اینرو بنده گفته بودم که فدا کردن تابعان سید باب جان و مال خود شانرا و صبر و استقامت خود سید دلیل حقیقت او نمیکرد و همچنین بطلان عقیده ایشان تابا ندرجه که ایشانرا با هزار گونه عقوبت قتل و اعدام نمایند مادام که بدلیل و برهان ثابت نکردد هرگز روا و جایز نباشد لیهلك من هلك عن بینة (انتهی)

جواب

حاصل اینهمه تطویلات مملّه شیخ این مسئله است و بس که فارق بین الحق و الباطل چیست و اینکه فدا کردن مال و جان دلیل حقیقت حق و بطلان باطل نمیشود و دین حق برهان کافی و دلیل وافی میخواهد و بجای اینکه خود این

(۱۶۵)

فارق را بیان کند و این برهانرا مبین دارد و خود و جمعی را آسوده نماید بمسائلی که محل اختلاف نیست کلامرا تطویل نموده و مسئله را عقیم گذاشته است. و اگر چه برهان حق و فارق بین الحق و الباطل در مقاله اولی ظاهر و باهر و هویدا گشت معذک تکمیلاً للحجّه و توضیحاً للمسئله در این مقام ثانیاً فرق فیما بین داعی حق و داعی باطل را بحول الله و قوته مکشوف میداریم و بطلان قیاسات شیخ را که همواره دست آویز مکتدیین بوده است واضح مینائیم و بعد از اتمام حجت سبب طول کلام ایشانرا که مانند لیلی شتا مظلم و بارد و تطویل الدلیل است مذکور میداریم. و قبل از بیان فرق باید معنی دین و مذهب را مکشوف داشت و فرق مابین شرائع و ادیان و طرق و مذاهب را معلوم نمود و کیفیت انتشار مذاهب را در ادیان واضح و مبین کرد تا طالبان حقیقت بر بصیرت باشند و بر قیاسات فاسده مطلع گردند و بر تخیل و تزویر هر نفسی مطلع و آگاه شوند.

﴿ فی بیان معنی الدین و المذهب و کیفیة انتشار المذاهب ﴾ بدان ای ناظر در این صحیفه که دین عبارتست از شرائع و قوانینی که بوضع آلهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب انتظام امور روحانیه و ملکیه ملّتی شود

مانند دیانت موسوی و نصرانی و اسلامی و امثالها و از خواص دیانت قوتست و قدرت و نفوذ کلمه و جمع و تألیف امم مختلفه و عناصر متعدده در تحت کلمه واحده و ارتباط ایشان باخوت دینیه و جامعه ملیه . و مذاهب عبارتست از طرق و شوارعی که بسبب اغراض سیاسیه و یا اختلافات علمیه از ادیان منشعب شود و معتمد علییه و مبنای مؤسس آن مسائل علمیه و آراء اجتهادیه باشد نه ادعای نزول و وحی سماوی و آیات آلهیه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروتستان و غیرها در دیانت نصرانی و مثل قرآنین و ربانین در دیانت موسوی و مثل امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و اهل تسنن و غیرها در دیانت اسلامی . و از خواص مذهب تفریق و تشیت است بین ملل متحد و ضعف و انحلال و حدوث حروب اهلیه و دخول بدع و اهواء و عبادات باطله غیر اصلیه و مادر این دفتیر کیفیت تشریع دیانات ثلثه را مذکور میداریم و سبب انشعاب مذاهب هر دینی را نیز مینگاریم تا سبب انتباه هر طالبی شود و موجب زوال شبهات ارباب ارباب و تشکیک گردد

اما دیانت یهود و کیفیت تفرق آن

اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل بسبب ظهور حضرت موسی و نزول تورا از عبودیت فراغت مصر نجات

یافتند و در اراضی مقدسه بعزت مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان بتوسط رؤسای انتخابیه که باسم قضاة مذکورند منظم بود تا آنکه بتوسط صموئیل نبی شاوول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطالوط تعبیر رفته است بساطنت جالس شد و مسند قضاوت و انتخاب تحت ملکیت وارث مبدل گشت . و پس از کشته شدن شاوول بشرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است بحکم خداوند تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهودا پادشاه بنی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت سلطنت بفرزندرشیدش سلیمان انتقال یافت . و در این مدت مذکوره امور بنی اسرائیل در غایت انتظام و دین آلهی در نهایت قوت و ایادی در نصرت یکدیگر متفق و کلمه ملت متحد و مهابت قوم در قلوب ملوک همجوار مانند موآب و ادوم و ارم و مصر متمکن و راسخ بود . پس چون حضرت سلیمان وفات فرمود امت مختلف شدند و سبط از اسباط بنی اسرائیل یا ربعم بن نباط را که از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و سبط که عبارت از سبط یهودا و سبط بن یامین بود رجعم پسر حضرت سلیمان را بساطنت منسوب داشتند . و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دیانت موسوی بد و مذهب

(۱۶۸)

بزرگ انشعاب یافت و آتش حرب و قتال ما بین فریقین اشتعال پذیرفت و قوت بضعف و سطوت بانحلال و توحید بشرک مبدل شد. زیرا که یاربعام مذکور از خوف اینکه چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان بقدر شریف که پای تخت ملوک آل داود بود می رفتند میاداندک اندک قلوبشان بسلطنت رحبعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرائیم گردد لهذا در مدینه سامره که بعبری بشو مرون معبر است مذبحی بنهاده و دو کو ساله زرین بر آن مذبح منصوب داشت و قومی را از حج بقدر شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بنی اسرائیل را بتقدیس آن و عجل زرین و احترام تمایل متعود و مبتلا نمود. و اندک اندک دواعی منافرت و نزاعات مخصوصه فیما بین ملوک افرائیم و ملوک یهودا متمکن و راسخ گشت تا روابط مخالطت و وسائل مؤالفت بین الطرفین مقطوع شد و حروب اهلیه و قتال مذهبه چنانکه کتب مقدسه عهد عتیق بدان ناطق است بین الفریقین قیام نمود و هر یک از ملوک یهودا و اسرائیل برای قوت و غلبه بر خصم بملوک فیئقیسین و ملوک مصر که در آن اعصار بمراتب تمدن و قوت و شوکت و وفور علم و ترویج صناعت مشتهر بودند تقرب جستند و عواید آنرا که

(۱۶۹)

مخالف شریعت تورا بود در دین آلهی داخل نمودند و بجهت تقرب باین ام و غلبه بر یکدیگر ملوک و عشتاروت و بعل اوئان ایشانرا در معابد خود منصوب داشتند و بنصائح انبیا و مقدسین و مواعظ منقطعین و مقربین متعظ و مستنصح نکشتند. تا آنکه نخست قهر آلهی ملوک اشور را بر افرائیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریه در بلاد نابلس شام ساکنند و معبدی در کوه جزیم برای عبادت دارند. و سامریه با سفار خمس تورا معتقدند و بسائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند. و پس از انقراض بنی افرائیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهودا باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز بقله ملوک بابل منقرض گشتند و از عزت و شوکت باسر و ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال اسیر و ذلت ثانیاً برافت و مرحمت ملوک ایران از ذلت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکن گشتند. و در این گره بسبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات بتدین و وسعت معارف نامور بودند بشیع و مذاهب فرعیه دیگر انقسام یافتند از قبیل فریسیون و صدوقیون و آسینیون و ثیرابوتیون که در

(۲۲)

انجیل مقدس بعض ایشان اشارت شده است و در تاریخ یوسفوس عبری و فیلو مشروحاً ثبت گشته . و این شیع و فرق و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورا میپنداشتند و دیگر را باطل و مبتدع میانگاشتند. و در این اثنا حضرت عیسی علیه الاف النجیة و الثناء ظهور فرمود و قوم یهود را بشریعت جدیده و سنن بدیعه دعوت نمود . ولیکن یهود بضروریات دینیه متمسک گشتند . و باینکه مسیح باید با سلطنت ظاهره ظاهر شود و وارث قوت و شوکت و تاج و تخت داود شود فریفته گشتند و حضرت تشرأتکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آنوجودا قدس را ضال و مفتری شمردند . تا کلمه عذاب بر ایشان نازل شد و پس از آنکه چهار صد و سی سال در قدس شریف ساکن بودند بغلبه طیطوس قیصر رومانی ثانیاً پراکنده و متفرق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام از دیاد گرفت . تا آنکه الی یومنا هذا در جمیع بلاد من الشرق الی الغرب متفرق و مطرودند و قلیلی از هر دو مذهب باسم قرآنین و ربّانین برای اعتبار متبصرین باقی و موجود . و طایفه قرآنین بکتاب عهد عتیق مذعنند ولیکن بتلمود و تقالید و تفاسیر آن معتقد نیستند . و طایفه ربّانین پس از اذعان بکتاب عهد عتیق مدار

امور و معارفشان بر تفاسیر تلمود است و اعتماد بر آراء علمای یهود . و عجب در این است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از خطب بلیغه خود که در نهج البلاغه مندرج است باین حوادث آغاز و انجام بنی اسرائیل تصریح نموده و امت اسلام را از تفرقه و اختلاف و تحزب و تمذهب و اتباع یهود و معاندت حضرت موعود تحذیر و تخویف فرموده .

اگر ان شاء الله تعالی مقام مقتضی شد در طی کتاب بذکر آن خطاب مستطاب میپردازیم و ذکر می و موعظه للتقین آنرا ترجمه مینمایم . تا اهل بصارت دریابند که ائمه هدی از این حوادث اخبار فرموده اند و عواقب امت اسلام را مکشوف داشته اند . ولیکن هیئات که در قلوب قاسیه میته این نصائح مؤثر شود و موجب انبیا و استبصار ارباب عنوّ و انکار گردد . إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ .

﴿ و اما کیفیت انتشار دیانت نصرانیّه و تفرق آن بمذاهب ﴾ اجمال آن اینست که چون حضرت عیسی علیه اطیب النجیة و البهّاء از ظلم یهود بافق اعلی صعود فرمود در انوقت تقریباً یکصد و بیست نفر از فقرای ارض و امیین بآن حضرت مؤمن بودند و یهود که در آن ایام در تحت حکومت رومانیان

وولایت ییلاطس محکوم بودند در غایت شدت و عناد
بمعارضه اصحاب حضرت عیسی واذیت و آزار ایشان قیام
نمودند تا آنکه بحکم علما و رؤسا استفانوس و یعقوب
ابن زبیدی و دیگر یعقوب بارتیکوکار را باشد عقوبت و آزار
بشهادت رسانیدند و اخیراً اصحاب انحضرت از خوف
یهود باطراف و اکناف پراکنده و متفرق گشتند و علمای
یهود از اورشلیم یعنی قدس شریف بتوسط مراسلات یهود
سائر بلاد و ممالک را برضد مسیحیان اغوا و اغرا نمودند
و آن مظلوماً ترا که جز خیر یهود و سایر خلق را نمیخواستند
نزد ولات بلاد و امرای رومانی بفساد عقیده و طلب سلطنت
متمم میداشتند تا آنکه غضب آلهی بر یهود نازل شد و قریب
هفتاد سال پس از تاریخ میلاد طیطوس قیصر رومانی بر
اراضی مقدسه تاخت و بعد از محاربات کثیره و قتل زیاده
از یک میلیون از یهود قدس شریف را خراب و یهود را ذلیل
و متفرق و پراکنده ساخت و این حادثه نیز بر پراکنده کی
مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلت
و ذلت بودند در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعیده متفرق
گشتند و در غایت گرمی و حرارت بتبلیغ امر حضرت عیسی
و دعوت خلق مشغول شدند و چون امر مبارک نصرت

در میان امت و ثنیه رومانیه آغاز نفوذ نهاد علمای آن ملت نیز با یهود
در معاندت نصاری متفق گشتند و آن مظلوماً ترا نزد قیصره
و امرای قوم بانواع فتنه و فساد متمم داشتند چندانکه چون
نیرون قیصر ظالم مشهور در غلبه سکر با حراق عاصمه کیره
اروپا مدینه رومیة الکبری امر نمود و شهری بدان عظمت
و وسعت را در جنون سکر محترق ساخت بامداد تهمت این
حادثه شنیعه را بر آن معدود قلیل نصاری نهاد و آن فتنه بیکس
را بانواع عقوبت و اذیت مبتلا کرد و از مسلمات نصاری
است که رسولین عظیمین بطرس و بولس با امر این ظالم غشوم
در عاصمه روم رتبه شهادت یافتند و بحکم صلیب و ذبح بمقر
اقدس اعلی شتافتند و عاقبت ظلم و ثنیه بر امت نصرانیة بدان
درجه بالغ شد که در ممالک فسیحه عربیة قیصره مقر امنی نیافتند
و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در شعاب جبال
و قرای بعیده از عواصم مأوی گرفتند و بعبادت پرور دگار
پرداختند و هم از مسلمات نصاری است که در مدت
سیصد سال که تقریباً امت نصاری بظلم و ثنیه مبتلا بودند
ده قتل عام مهیب بحکم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت
و آنها را دماء از آن بیچارگان جریان گرفت و لکن با اینهمه
ظلم یوماً فیوم کلمه آلهیه غالب بود و روز بروز بر عدد این

امت میافزود. تا آنکه تقریباً در اواخر قرن ثالث قسطنطین کبیر بهدایت مهتدی شد و باعتناق دیانت نصرانیة افخاریافت و در اوائل قرن رابع بحریت نصاری اعلان فرمود. و غایت همت را در اعلاء کلمة نصرانیة و انهدام دیانت وثنیة اجرا نمود. و از آغاز انتشار دیانت مسیحیة در اروپا و آسیا و افریقا رئیس جمیع اساقفه حبر اعظم رومانی بود که بقلب پایامشرف گشت و ادعای وراثت رتبه خلافت از بطرس رسول مینمود. و چون قسطنطین کبیر از مدینه رومیة الکبری بمدینه ییزنطیوم که اکنون باسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگرا پای تخت مقرر داشت اسقف اسلامبول را بمزید حرمت و اعتبار و عزت و اختیار ممنوح داشت و او را بمزید عنایت و توجه معتبر و مفتخر فرمود. چندانکه اسقف قسطنطنی خود را مجبور بر اطاعت حبر اعظم رومانی نمیدانست بل جمیع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و ییزنطیه و رومیه را در اعتبار حکم مساوی و برابر میانگاشت. و این فقره اخیراً سبب انشقاق کنیسه شرقیه از کنیسه غربیه گشت و موجب انقسام دیانت مسیحیة بدو مذهب بزرگ کاتولیک و ارتودوکس شد. و در این قرن بسبب همت و شجاعت قسطنطین کبیر

دیانت مسیحیة در ممالک آسیا و افریقا انتشار یافت مثلاً ملت ارمنیا بسبب کریکوریوس بن ائکس و معاونت تیریدات ملک بزعم ایشان از دیانت وثنیة بدیانت مسیحیة منتقل شدند. و همچنین مملکت کرجستان بزعم ایشان بتوسط زنی اسیره مسیحی گشتند. و ممالک تراکیا و میسیا و داسیا که در شمال شرقی رومی و بلغاریا است باعتناق این دین افخار یافتند. و در افریقا اهالی ممالک حبشه که بکوش معروف بود بوساطت فرومونتئوس که از مصر بدان حدود مسافرت نمود مسیحی گشتند و تابع کنیسه اسکندریه شدند و در قرون اخیره که انشقاق کنائس شرقیه از کنائس غربیه ظهور یافت سوای کنیسه ارمنیه اغلب اهالی ممالک مذکوره بالطبع تابع اسقف قسطنطنی و مذهب ارتودکسی گشتند. و در قرن سیم و چهارم بعض اختلافات علیه در میان رؤسای مسیحیة وقوع یافت و سبب انقسام و انشقاق کنائس و عقاید گشت. و اهم این انشقاقات که در میان مسیحیان باسم آرائفه یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف دونائین و سیسیلیین بود. و اجمال آن اینست که چون در سنه (۳۱۱) میلادی منسوریوس اسقف قرطاجنه فوت شد در تعیین اسقف فیما بین اساقفه قرطاجنه و نومیدیة اختلاف افتاد و عداوت

وخشونت بین الطرفین امتداد یافت و وقائع محزنة دمویه
 بمیان آمد و بسمی و کوشش قسطنطین و سایر قیصره
 اصلاح نیافت و در غایت جد بمعاندت یکدیگر قیام نمودند
 و هر یک دیگری را بفساد اعتقاد متهم میداشتند و هنوز
 این اختلاف اصلاح نیافته بود که حادثه اشد و اصب ظاهر شد
 و اختلاف آریوسیین و ارتودکس در مسئله اختلاف اقایم
 ثلثه بمیان آمد و اجمال این حادثه این است که چون اهم
 مسائل و مرکز معتبر دیانت مسیحیه اقایم ثلثه آب و ابن
 و روح القدس است و علمای لاهوت تا اوایل قرن چهارم
 در این مسئله باجمال تکلم مینمودند و قوماً بدین گونه
 تعلیم میدادند که اقنوم ابن در اب چون جوهر عقل در
 انسان است و روح القدس در اقنومین اب و ابن قوه الهیه
 عامله است و زیاده بر این در این مسئله تفصیل نمیدادند
 و قوماً باین اجمال مقتنع میساختند تا اینکه اریوس
 قسّیس که مردی دقیق و ظلیق الّسان بود قیام نمود و تعلیمات
 اسقف اسکندریه را که بوجه اجمال قوماً بتساوی اقایم
 ثلثه جوهر آ و ذاتاً و رتبه تعلیم مینمود ردّ کرد و معتقد شد
 براینکه اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکیه مفارق است
 باقنوم اب و جوهر ابن نیست مگر اول صادر از آب

و اشرف مخلوقات است و بمنزله الّتی است که آله آب اورا
 در ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اول و واسطه اولی
 بین الخالق و المخلوقات مقرر نموده و بالجمله چون تعلیمات
 اریوس اشتهار یافت جمعی کثیر با و معتقد شدند و اختلافی
 بزرگ در میان ملت برپا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد
 حبر اعظم و اکثر اساقفه بود که جوهر ابن را من کل الجهات
 با جوهر آب مساوی میدانستند و لهذا مناظرات علیه
 بمشاجرات مذهبیّه مبدل شد و اخیراً بر د و تکفیر و طرد
 و تحریم یکدیگر منتهی گشت و قسطنطین کبیر که
 نخست این اختلاف را حقیر میشمرد چون مسئله را مهم و عاقبت را
 وخیم یافت مکتوبی مودّت آمیز بطرفین نکاشت
 و ایشانرا بمودّت و ایستلاف و ترک معاندت و اختلاف مأمور
 داشت و لکن این نصائح موجب رفع غوائل نشد و يوماً
 بیوم بر مباعدت و اختلاف میافزود و ترزلزل بزرگ و اضطراب
 کبیر در جمیع ممالک قیصر ظهور یافت ناچار قیصر کبیر
 امر باجماع جمیع اساقفه نمود و در سنه (۳۲۵) میلادی
 در مدینه نقیه (جمع نیاوی) شهر که اول مجمع مسکونی
 دیانت نصرانیت و مأخذ تأسیس عقاید این دین است
 انعقاد یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرت و مجادلت

طویلہ بر تحریم اریوس متفق گشتند و بر طرد و نفی او بلیر یکوم حکم نمودند و اتباع او را غصباً بکلیسہ ارتودکس و ترک تعالیم اریوس ملحق و مجبور داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد کہ اُقنوم ابن مساوی است با اله آب ذاتاً و رتبۃ و فعلاً و کرامۃ و اگرچہ این مسئلہ بانعقاد مجمع نيقاوي انتضا یافت لکن مسئلہ کیفیت انبثاق اُقنوم ابن از اُقنوم آب مطراح انظار قسّس و اکابر کشت و اخیراً این مسئلہ موجب انقسام کنائس کشت و الی یومنا هذا سبب تعدّد مذاهب شد و سوای شیعہ اریوسیہ شیعہ کثیرہ صغری و کبری در این قرون بسبب اختلافات علمیہ در میان نصاری ظهور یافت و سبب انقلابات داخلہ این ملت شد و شرح عقائد ہر یک مفصلاً در کتاب تاریخ کنیسہ تألیف یعقوب مردوک امیرکائی و غیر او از افاضل مؤرخین مذکور است و جمیعاً باسم فرق نصاری بین الجمهور من العالم و الجاهل معروف و مشہور و در قرن چہارم اپولیناریس اصغر اسقف لاذقیہ کہ مردی فاضل و محترم و عدو اریوسیین بود منکر ناسوت حضرت عیسی شد و معتقد بالوہیت مطلقہ ان حضرت کشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرق اشتهار یافت و لهذا بفرمان ثیودوسیوس کیر (جمع قسطنطنی) کہ جمع ثانی مسکونی ملت نصاری است

در سنہ (۳۸۱) انعقاد یافت و در این مجمع صد و بیست اسقف اجتماع نمودند و بر حقیقت افانیم ثلثہ در اله واحد و طرد و تحریم اپولیناریس حکم کردند و در قرن پنجم فرقہ نسطوریہ در میان امت نصاری ظهور یافت و سبب این بود کہ چون حضرت عیسی علیہ السلام علی ما ورد فی الانجیل گاهی از خود باین الله و گاهی باین الانسان تعبیر میفرمود لهذا تفریق و توحید این دو مقام در این قرن سبب حدوث اختلافات کلیہ فیما بین نصاری شد و علمای سوریه و سائر بلاد شرق حضرت عیسی را دارای دو طبیعت و مشیت دانستند و ان عبارت است از مشیت لاهوت و مشیت ناسوت یعنی الوہیت و بشریت و تقریباً علی هذه العقیدہ از حضرت مریم عذرا بام الله و ام المسيح ہر دو تعبیر مینمودند و علمای اسکندریہ و کنائس تابعہ آنها حضرت عیسی را دارای مشیت واحدہ و طبیعت واحدہ دانستند و تقریباً علی هذه العقیدہ از حضرت مریم بام الاله تعبیر نینمودند و زیادہ از تعبیر بام المسيح جایز نمیدانستند و چون نسطوریوس اسقف سوری الاصل و مردی خطیب و فصیح بود و بر خلاف عقیدہ سوریین و شرقیین تعبیر بام الاله از حضرت مریم عذرا جائز ندانست و در مجامع و کنائس باظهار این عقیدت مجاہرت

نمود این فقره سبب اضطراب و هيجان علما و رهبانان قسطنطنيه گشت و بيم آن بود که امر از مجادلات عليه بحاربات سيفيه منتهی گردد لهذا بامر و فرمان ثيودوسيوس ثانی قيصر رومانی در سنه (۴۳۱) ميلاديه (جمع افسس) که آنرا جمع ثالث مسکونی ميخوانند انعقاد يافت . و در اين جمع بر طرد و تحریم نسطوريوس حکم جاری شد و اگرچه اين حکم بقساوت و صرامت اجرا يافت لکن سبب زوال و اضمحلال شيعه نسطوريه نکشت و بهمت و کوشش و اجتهاد فوق العاده بر صوماس و اعانت و همراهی فيروز شاهنشاه ايران مذهب نسطوريه در بلاد فارسيه و کلدان انتشار يافت . و چون در اين قرن پنجم بسبب شيوع مذهب نسطوريه اختلافات ديگر درميان قس و رهبان ظاهر شد و هريك حزبی تشکيل نمودند خصوصاً فرقه افيجيوس که موجب انزعاج شديد شدند لهذا در سنه (۴۵۱) بامر و فرمان مارسيانس (جمع خلکيدون) که آنرا جمع رابع مسکونی ميشمارند انعقاد يافت و در اين مجمع رساله لاون حبر اعظم را قانون ايماني محسوب داشتند و بر تحریم و طرد ديوسکوروس و افيجيوس و ساير مدعيان حبر اعظم حکم کردند . و هم در اين قرن مذهب يعقوبيه از معتقدین

مشیئت واحده ظهور يافت چو يعقوب ثانی بر ادعی که راهبي حقير بود و لکن بجلادت و نشاط اتصاف داشت قيام نمود و ماشياً اکثر بلاد شرقاً سياحت کرد و در هر بلد اصحاب مشيت واحده را منتعش ساخت و بفصاحت و بلاغي که داشت معتقدات اين طایفه را در قلوب اکثري از نصارای بر شام و بلاد بين النهرين و ارمنيه و مصر و نوبه و حبش و غيرها ثابت نمود تا اينکه شيعه يعقوبيه باسم او ثابت و برقرار گشت . و در قرن ششم ميلادی ديانت نصرايت در اروپا بر بعض ممالک که تا اين قرن بر وثيت باقی بودند از قبيل بریطانيه و صکسون و در آسيا بر سواحل بحر اسود و نهر دانونب استيلا يافت . و کذاک شيع و مذاهب مذکوره در داخله قوت گرفت و لهذا در سنه (۵۵۳) بامر جوستينيانس (جمع مسکونی خامس) تشکيل يافت و در اين مجمع بر ضد اوريجيانس حکم صادر شد و همچنين وسائل منافرت و تضاد فيما بين اسقف قسطنطنيه و اسقف روميه اعني حبر اعظم رومانی پاپا شديد گشت چندانکه اکثر مورخين کنيسه اين قرن را مبدء ظهور اختلاف و انشقاق ديانت نصرايه بمذهب يونانی و لاتینی و بعبارة اخري بمذهب ارتودکس و کاتولیک دانسته اند . و در اوائل قرن هفتم ميلادی اعني در سنه (۶۰۹)

دیانت مقدسه اسلامیه ظاهر شد و دوسیل منحدر شدید
الجریان دیانت نصرانی و دیانت اسلامیه در اقطار شاسعه
آسیا و اروپا و افریقا در غایت شدت مصادم و مقاوم
یکدیگر کشت . و هم در این قرن در سنه (۶۸۰) بامر
قسطنطین فوگوناتوس و جبر اعظم (مجمع سادس مسکونی)
انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت واحده حکم صادر شد .
و در قرن هشتم میلادی اختلاف در عبادت ایقونات در میان
نصرانی ظهور یافت . و ایقون در لغت یونانی عبارت از
صور و تمثال است در لغت عربیه و اجمال این حادثات
عجیبه این است که چون پس از ایمان قسطنطین کیر قیصره
روم و اساقفه و رهبانان آن بوم غایت سعی و کوشش را در
اجرای دین و نشر شریعت مسیحیه در میان ملل و قبائل و ثنیّه
اظهار میداشتند چنانکه یوحنا لورنس مؤرخ مشهور
نوشته است اکثر مبشرین از قبائل واحشام اریاف بحر اسود
و جبال قوقاس و سایر قبائل باین مقدار راضی میشدند که
صور و تمثال قدیمه خود را بصورت حضرت عیسی و قدیسین
و شهدا تبدیل نمایند و این قبائل که ببداعت و توحش
معروف و بقلت معارف و تمدن موصوف بودند در ضیّه قیصره
روم را باین مقدار از تبدیل دیانت خالی از صرفه و مصلحت

ندانستند و افاضل نصاری نیز چون این صور و تمثال موجب
تذکار آلام حضرت مسیح و مصائب و شدائد وارده
بر اولیای دین مسیحی بود بر این امر سکوت نمودند تا اینکه
عبادت صور و تمثال در دیانت مسیحیه امری مشهور شد
و در جمیع کنائس داخل کشت . پس چون دیانت اسلام
ظاهر شد و رؤسای مسلمین و علمای یهود نصاری را در
عبادت ایقونات سرزنش مینمودند و ایشانرا بعبادت اوئان
متهم میکردند لهذا فیلیپیکوس باردانس ملک یونانی بامر
بطریق یوحنا در سنه (۷۱۲) حکم فرمود که از رواق
کنیسه ایا صوفیا صور مجمع مسکونی سادس را محو کردند
و جبرا عظم رومانی در مدینه رومیه باین سبب حکم بارتداد
ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که
صور جمیع مجامع را در کنیسه ماری بطرس منصوب دارند
و این فتنه بعزل ملک از تخت سلطنت منتهی شد . و در عهد
لیون ایصوری که بشجاعت موصوف بود این فتنه شدیدتر
ظاهر شد و موجب حروب اهلیّه و مقاتلات ملیّه کشت
زیرا که این ملک از شدت تعبیر مسلمین و یهود و ازیم اینکه
مبادا عبادت این تمثال اندک اندک موجب حدوث بدع
و خرافات قدیمه یونانیّه در دیانت مسیحیه گردد لهذا در سنه

(۷۲۶) میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که سواهی صورت حضرت عیسی در حالت صلیب صور و تمایل جمیع شهدا و قدیسین را از کنائس و معابد محو نماید و از اینجهت آتش جنگ فیما بین ملت افروخته شد و نار محاربت نخست در جزائر ارخیل و جانبی از آسیا و سپس در ایتالیا اشتعال یافت . زیرا که عامه ملت بسبب عادت و روسا و گنه بسبب منفعت این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک را مرتد از دین نصاری انکاشتند و سفرای او را از بلاد ایتالیا مطرود داشتند ملک از این انفعال بر قتال ایتالیا و جبر اعظم رومانی پایا عزیمت نمود و چون بسبب حوادث شرق از عهده اجرای حرب بر نیامد در غایت حدت و حرارت عابدین صور و تمایل را مورد سخط و غضب داشت و جرمانس اسقف قسطنطنیه را که محب تمایل بود عزل نمود و انسطاسیوس را بجای او با سقیّت منصوب داشت و امر با حراق جمیع تمایل و عقاب و تعذیب محبین ایقونات صادر نمود و عاقبت این صرامت و شدت موجب انشقاق ملت شد و ملت نصرانیت بدو اسم (ایکونو دولی) یعنی عابدین صور (ایکونو ماکي) ویا (ایکونو کلستی) یعنی ساحقین صور انقسام یافت و چون لیون رابع بدسائس زوجه

او ایرینی مسموم شد و قسطنطین فرزند او صغیر بود ایرینی بوصایت قسطنطین فرمانروا کشت و محبین عبادت ایقونات رانصرت نمود و بتدبیر این زن در سنه (۷۸۶) با سم قسطنطین ملک در مدینه نیقیه (جمع سابع مسکونی) انعقاد یافت و (۳۵۰) اسقف در این مجمع مجتمع شدند و بر جواز عبادت تمایل حکم کردند . و در وسط این محاربات اهلیه و عبادلات دمویه که مدتی مدیده فیما بین نصاری امتداد داشت و هر فرقه دیگری را کافر و مشرک مینداشت اختلافی جدید در کیفیت انبثاق روح القدس در میان ملت ظاهر شد زیرا که فرقه لاتینه بانبثاق روح القدس از ابن واب معتقد شدند و فرقه یونانیه بانبثاق او از اب فقط اعتقاد نمودند و این منازعه نیز مدتی مدید قائم بود تا آنکه موجب انفصال کنائس شرقیه از کنائس غربیه کشت . و در قرن نهم در سنه (۸۶۹) با امر ملک باسیلیوس مکدوننی (جمع ثامن مسکونی) در مدینه قسطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع (۳۱۸) اسقف حاضر بودند و بر ضد معتقدین بمشیت واحده و منکرین عبادت تمایل حکم نمودند و لکن یونانیان مجمع دیگری را که در سنه (۸۷۹) در این مدینه انعقاد یافت بریاست فوتیوس (جمع ثامن مسکونی) میدانند و در این

جمع حکم شد که مطالب پاپا را تسلیم نمایند. و در قرن نهم و دهم میلادی با آنکه دیانت نصرانیّه با نشقاقات داخله و عقائد مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تمایل و احراز ذخائر یعنی عظام و جثّ قدّسین و شفاعت ایشان، و هم بحاربت و غارات خارجه مبتلا بود بر بقیّه ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیای و بولونیا و ممالک روسیه که تا این قرون بر دیانت و ثنیّه قدیمه باقی بودند استیلا یافت. و در اواخر قرن یازدهم حروب کثیره صلیبیّه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد. و سبب آن اجمالاً این بود که راهبی فرانسوی مستی بپطرس ارمیطه یعنی پطرس ناسک برای زیارت قدس شریف باراضی مقدسه مسافرت نمود و اگر بقول او بتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فلسطین در غایت ذلت و حقارت یافت پس از زیارت ارض مقدّس بادلّی پر شور باوروپا مراجعت نمود و حبر اعظم رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و استخلاص اراضی مقدسه ازید مسلمین تحریص و تشویق کرد و تحریصات این راهب ناسک شورشی عجیب در اروپا برپا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربه اهل اسلام متفق گردانید و اخیراً بعد الاخذ والرّد در سنه (۱۰۹۶) هشتصد هزار سپاه از

ممالک نصرانیّه عزیمت ممالک اسلامیّه نمودند و ملوک شام که در آن زمان غالباً بحبّ حرب و ضرب معروف بودند نیز مستعدّ مقاتلت و محاربت گشتند و این دو زوبنه شدیده در ممالک فلسطین و سوریه و مصر قریب دو یست سال متصادم و مقاوم بود و از محاربات دمویه در این مدت مدیده انهار دماء جاری گشت و نفوس لا تحصى که عدد آنرا جز خداوند کس نداند از طرفین کشته شد و انجام بشجاعت صلاح الدین ایوبی و اخیراً ببسالت الملك الظاهر بیبرس اراضی مقدسه که قریب دو یست سال معرکه نزال و قتال و قریب هفتاد سال مقرر سلطنت نصرانیّه بود بالاستقلال استخلاص یافت. و در این دو قرن از خارج جز مناظرات حربیه و از داخل جز عبادت تمایل و اختلاف در عشاء ربّانی که آیا خبز و خمر مبدل بجسد مسیح میشود یا نمیشود در دیانت نصرانیّه امری مسموع نمیشد. و در سنه (۱۱۲۳) در مدینه رومیّه در قصر لاتران (مجمع ناسع مسکونی) انعقاد یافت. و در سنه (۱۱۳۹) نیز در قصر لاتران (مجمع عاشر مسکونی) منعقد شد و در این دو مجمع حق انتخاب حبر اعظم یا امپراطور و کیفیت اتحاد کنائس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لاتینی و مذهب ارتودکسی یونانی محلّ

مذاکره و بحث کشت . و در سنه ۱۱۷۹ (ایضاً در قصر لایران (جمع حادی عشر مسکونی) در تحت ریاست خبر اعظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال کلیسای رومیه و سلطه فوق العاده پایا مستحکم و محقق کشت . و در سنه ۱۲۱۵ (نیز در رومیه (جمع مسکونی ثانی عشر) انعقاد یافت . و در سنه ۱۲۴۵ (در مدینه یونس (جمع ثالث عشر مسکونی) منعقد شد و در سنه ۱۲۷۴ (در مدینه لیون (جمع رابع عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در این مجامع غالباً در اتحاد کنائس رومیه و لاتینیه مذاکره میشد . و در سنه ۱۳۱۱ (در فیان (جمع خامس عشر مسکونی) منعقد شد . و در سنه ۱۴۱۴) — (۱۴۱۸) در قنستانس (جمع سادس عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از مجامع مسکونیه فوق سلطنت پایا است و در سنه ۱۴۳۹ — ۱۴۳۰ (در باسل (جمع مسکونی سابع عشر) منعقد کشت . و در این مجمع اصلاح احزاب فرانسوویه و طلیانیه و اتحاد کنائس شرقیه و غربیه مذاکره شد . و در سنه ۱۵۱۲ — ۱۵۱۷ (در مدینه رومیه در قصر لایران بامر خبر اعظم یولیوس ثانی (جمع ثامن عشر مسکونی) انعقاد یافت . و در سنه ۱۵۴۵ (در مدینه ترنت

(جمع تاسع عشر مسکونی) که آخرین مجامع مسکونیه است و بجمع ترید نیتی معروف است منعقد شد . و این مجامع که بترتیب ذکر شد از جهتی موجب حدوث مذاهب و انشقاقات داخلی در دیانت نصرانیه کشت و از جهتی دیگر موجب انتظام دستورات دینیّه مسیحیه شد . و در این قرون نیز سلطنت مطلقه خبر اعظم پایا در میان نصاری درجه علیا یافت و مهابت و مخافتش در قلوب ملوک و امرا ثابت و راسخ کشت . و پس از انقضاء حروب صلیبیه در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در این بحر متلاطم نصرانیّت جز تجدد مذاهب مختلفه که اغلب آن مبني بر مقاومت سلطنت فوق العاده پایا خبر اعظم رومانی بود چیزی مشاهده نمیشد و اغلب این مذاهب بصرامت مقاومت رهبان و دومیکیین که بامر خبر اعظم هر کس را خارج از سلطه او میافزیدند بانواع عذاب او را مقتول و یا محروق میداشتند مضحک و منقرض میکشت و این تعدیات فوق العاده اجبار و رهبان عالم نصرانیّت را مستعد تغییرات کلیه مینمود. تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی لویروس مشهور سکسونی از مدینه ایسلین قیام کرد و مذهب پروتستانی انجیلی را تأسیس نمود و عواید خارجه از انجیل مقدس را از قبیل اعتراف بسلطه مطلقه خبر اعظم

پایا و غفران خطایا و صوم و عبادت ایقونات و احتفالات زائده و لبس بدلات و امثالها را زایل داشت . و اگر چه قیام این مرد که نخست راهبی حقیر و اخیراً مصلحی کبیر خوانده شد از آغاز موجب قتل داخله کشت و سبب اجرای حروب اهلیه شد الا آنکه در عالم دیانت نصرانیة تغییرات کلیه ظهور یافت و اولاً بسبب اخذ علوم از مسلین اندلس و اخیراً بسی طائفه انجیلیه انوار علوم و تمدن و حریت و تقدّم اقطار ممالک مسیحیه را زاهر و منور نمود و غیوم متکاسفه جهل و توخس را منقش و زائل داشت .

و مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخی بالغ یافت و از مذاهب کبیره دیانت نصرانیة محسوب گشت . و از این جمله که در غایت اختصار و جامعیت ذکر شد معلوم تواند داشت که اکنون که او آخر قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیت بر مذهب کاتولیک و مذهب ارتودکس و مذهب پروتستان و مذهب یقوبی و مذهب نسطوری و مذهب مارونی و مذهب ملکانی مقصور است و سایر شعب از قبیل اقباط و سریان و کلدانیه و احباش و ارمنه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور.

و اما کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام -
 اجمال آن این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیاء علیه آلا ف التحیة والبهاء از افق بطحا طلوع فرمود نخست در مدت سیزده سال قلوب معدودی از اهالی مکه معظمه و مدینه طیبه بانوار دیانت الهیه منور گشت و در او آخر ایام اقامت آن حضرت در مکه ابو طالب بن عبد المطلب که آن وجود اقدس را حارس و معینی کبیر و قبیله بنی هاشم را زعمی عظیم بود وفات یافت و کفار مکه که امرای عرب بودند بر قتل آنحضرت متفق شدند و اهل ایمان بر حراست آنحضرت از شرارت ارباب عداوت قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیاء از مکه بمدینه در تحت معاهده اشراف آن بلد هجرت فرمود و در مدینه بدعوت قبائل عرب بقبول شریعت اسلامیة قیام نمود . و در سنه دویم از هجرت اول محاربه آن حضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه نصرت شامل حال عسا کر آن حضرت شد و جمعی از مشرکین که از انجمله بیست و چهار کس از صناید قریش بودند در این واقعه کشته شدند . و در سال سیم از هجرت واقعه احد اتفاق افتاد و در این واقعه عسا کر اسلام منهزم شدند و هفتاد کس از اصحاب آن حضرت که

یکی از انجمله حمزه سید الشهداء بود رتبه شهادت یافتند .
 و در سنه هشتم از هجرت واقعه موته اتفاق افتاد و باب
 محاربت فیما بین مسلمین و نصاری مفتوح گشت و در این
 حرب از اکابر اصحاب زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب
 الملقب بذی الجناحین و عبد الله بن رواحه رتبه شهادت
 یافتند . و هم در این سنه فتح مکه معظمه اتفاق افتاد و کفار
 قریش را ملجأ و مأمنی نماند و لذا بالضروره اظهار انقیاد بشریعت
 اسلامیة نمودند و در سلك عساکر اسلامیة منخرط گشتند
 و در مقابل سابقین اولین باسم طلقا و المؤتفة قلوبهم مذکور
 و موسوم شدند . و در سال نهم و دهم قبائل اطراف مکه
 و مدینه بانقیاد و قبول دین اسلام افتخار یافتند و در اوایل سال
 یازدهم از هجرت وفات حضرت خاتم الانبیا علیه و آله اطیب
 التحیه و البهاء اتفاق افتاد و ابواب اختلاف و تفرقت بر اهل
 اسلام مفتوح گشت . و اجمال آن بر اینگونه است که چون
 آن حضرت بافق اعلی صعود فرمود خلافت اسلام که اعظم
 اساس قوام امت و تربیت انبای ملت است بتنصیب حضرت
 رسول و یا بمشورت و رضای عموم تأسیس نیافت بل بنحو
 مغالبت و منافست مقرر و مؤسس گشت و بعد الاخذ و الرد
 علی مافی کتب القوم امر خلافت فتنه بر عبد الله بن ابی قحافه

المعروف بابی بکر که از کبار اصحاب و از سابقین اولین
 محسوب بود مقرر شد و این فقره بالطبع موجب شکایت
 و عدم رضایت بعض اکابر اصحاب از اینگونه انتخاب گشت
 خاصه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که بسبب قرابت
 و سبقت اسلام و خدمت و وفور علم و کرامت خود را احق
 بمقام خلافت نبویه و مستحق امارت امت اسلامیة میدانست
 و لکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا اکثر قبائل
 عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة کردن پیچیدند لذا رؤسای
 اسلام که غالباً از سابقین مهاجرین و انصار بودند و حفظ
 اسلام را بر اغراض شخصیة و فوائد ذاتیه خود ترجیح
 میدادند و نصرت اسلام را هم فرائض خود میدانستند
 از خوف اینکه مبادا اختلاف ایشان موجب غلبه کفار
 عرب گردد از اظهار شکایات سریه دوری جستند
 و بجاهل بر مخالفت رضاندادند و در غایت موازرت بر
 اعلاء کلمه اسلام و ارجاع قبائل مرتد از شریعت حضرت
 سید الانام متفق و متحد گشتند و لذا دین اسلام در مدت
 دو سال و سه ماه که ایام خلافت خلیفه اول بود بحکم سیف
 بر جزیره العرب و بعض بلاد سوریه استیلا یافت . و در ایام
 خلافت خلیفه ثانی بلاد سوریه و مصر کافه و ممالک ایران

تاسر حد خراسان مسخر عسا کر اسلام کشت و چون خلیفه
ثانی در حین صلوٰۃ صبح بدست فیروز دیلمی در مسجد
رسول مجروح شد و امر خلافت را بشوری فیما بین شش نفر
از اکابر اصحاب مقرر داشت دراجر ای این شوری نیز
بر منافست قدیمه بر افزود و منافوت قلیه فیما بین رؤسا
افزوتر کشت و بهر حال امر خلافت باسم خلیفه ثالث ذی
التورین استقرار یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد
معزول داشت و امارت عسا کر و حکومت ممالک را غالباً در
عهد اکابر بنی امیه که از اقارب او بودند موکول فرمود.
و اگرچه فتوحات اسلامی در ایام خلافت ذی التورین
با واسطه افریقا و غالب ممالک فارس امتداد یافت لکن ظلم
امرای بنی امیه و خروج ایشان در تطرف از مسلک خلفای
راشدین موجب شکایت رعیت کشت و و اخیراً از بصره
و کوفه و مصر بغزیمت شکایت و طلب عزل و لایه جمعی کثیر
از مسلمین عازم مدینه طیبہ شدند و مطالب خود را بسده
خلافت معروض داشتند و با اکابر اصحاب فرداً فرداً متوسل
گشتند و کراراً برای اصلاح این مفاسد هر یک را شفیع
نمودند از جمله روزی حضرت امیر علیه السلام بخوازش
صحابه و رؤسای عارضین باذی التورین ملاقات فرمود

و او را بدین خطابه بلیغه نصیحت نمود (فقال علیه السلام)
إِنَّ النَّاسَ وَرَأَيْي وَقَدْ اسْتَسْقَرُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ . وَوَاللَّهِ
مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا عَرِفْتُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ وَلَا أَدْلِكَ عَلَى شَيْءٍ
لَا تَعْرِفُهُ . إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا تَعْلَمُ مَا سَبَقَكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخْبِرُكَ عَنْهُ
وَلَا تَخْلُونَا بِشَيْءٍ فَنُفْلِكَهُ وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَسَمِعْتَ كَمَا
سَمِعْنَا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ كَمَا صَحَبْنَا وَمَا بِنُ أَبِي قُحَافَةٍ وَلَا
ابْنُ الْخَطَّابِ أَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ . وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَيْجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا وَقَدْ نِلْتَ
مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَلَا فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تَبْصُرُ
مِنْ عَمَى وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ . وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِعَةٌ وَإِنَّ
أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ . فَأَعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ
إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَهَدًى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بَدْعَةَ
مُجْهُولَةٍ وَإِنَّ السُّنَنَ لَتَبَرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا
أَعْلَامٌ . وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ
سُنَّةَ مَا خُوذَتْ وَأَحْيَى بَدْعَةَ مَتْرُوكَةٍ . وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ
وَلَيْسَ مَعَهُ تَصِيرٌ وَلَا عَذْرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا

(۱۹۶)

تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أَنشُدُكَ اللَّهَ أَنْ
لَا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي
هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يُفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَيَلْبَسُ أُمُورُهَا عَلَيْهَا وَيُثَبِّتُ الْفِتْنُ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ
مِنَ الْبَاطِلِ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرَجًا. فَلَا تَكُونَنَّ
لِمُرَوَّانٍ سَيْقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقْضِي
الْعُمُرِ (انتهی) واین خطبہ رشیقہ در کتاب کامل ابن الاثیر از
علمای اهل سنت و جماعت و در کتاب نہج البلاغہ از کتب
معتبرہ شیعہ امامیہ مندرج است و خلاصہ ترجمہ آن اینست کہ
حضرت امیر بذی النورین میفرماید مردی کہ درو راى منتد
از من خواہش سفارت کردہ و مرا میان خودشان و تو واسطہ
مخابرات نمودہ اند . و قسم بخدا کہ من نمیدانم بتوجہ بگویم
نمیدانم چیزی را کہ تو بدان جاہل باشی و نہ راہنمائی کنم
ترا بچیزی کہ نشناسی ہر آئینہ تو میدانی آنچه را کہ ما میدانیم
ما بر چیزی سبقت نکر فیم کہ ترا بدان خبر دہیم و نہ در خلوت
و تنہائی چیزی را یافتیم تا بتو تبلیغ نمایم دیدی آنچه را ما دیدیم
و شنیدیم همچنانکہ ما شنیدیم و بار رسول خدا مصاحب
نمودی همچنانکہ ما مصاحب کردیم . نہ پسرابی حقافہ و نہ

(۱۹۷)

پسر خطاب از توسزاوار بودند بعمل حق زیرا کہ قرابت
تو بر رسول اللہ من حیث الرحم نزدیک تراست از ایشان
و تو برتبہ دامادی آنحضرت مشرف شدی و آنہا بدین
رتبہ نائل نشدند . پس اللہ اللہ خود را پاس دار و حفظ فرما .
قسم بخدا کہ ترا نباید از نا بینائی بدنا کرد و نہ از نادانی متعلم
داشت راہ واضح و اعلام دین قائم است پس بدان کہ افضل
عباد اللہ نزد خداوند امامی است عادل کہ ہدایت شدہ باشد
و ہدایت نماید پس پیادارد سنت معلومہ را و بمیراند
بدعت مجہولہ را . و ہر آئینہ سنن و آداب حقہ حسنہ
روشن است و آنرا نشانہا است و بدعتہا نیز ظاہر است
و آنرا علامتہا است . و بدترین ناس نزد خداوند امامی است
جور کنندہ کہ کمرہا شود و بدو کمرہا کردند پس بمیراند سنت
معمولہ را و زندہ کند بدعت متروکہ را و من شنیدم از رسول
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ میفرمود آوردہ میشود امام ظالم
روز قیامت در خالی کہ او را یاوری و عذر خواہی نیست
و افکنندہ میشود در نار جہنم و در آن مانند آسیا سرگردان
میکردد و اخیراً در قعر جہنم مرتبط و بستہ ماند . و من ترا
بخداوند قسم میدہم کہ نباشی تو آن امامی کہ بایست در این
امت مقتول گردد زیرا کہ کفہ شدہ است (یعنی رسول اللہ

فرموده است) هر آینه کشته خواهد شد در این امت
امامی که بسبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امت مفتوح
کرد و تا یوم قیامت این مقاتله و محاربه قطع نشود و امور
بر امت پوشیده شود و قتل و ضلالت در آن ثابت ماند
پس حق را از باطل نه بینند و در ظلمت و تاریکی و بی بصیرتی
مواج و مختلط باشند. و پس از نقل این حدیث بذی النورین
بر سبیل تاکید فرمود که البته مباش رام و سهل القیاد مروان
این حکم که ترا بعد از پیری و کثرت سن بفریاد و هر راه که
خواهد براند. (انتهی) و مقصود نکارنده از ایراد این خطابه
شریفه این است که اهل بصیرت دریابند که عقیده صحابه
رضی الله عنهم در حق یکدیگر به تمامها جز این بود که اکنون
اهل اسلام عموماً در حق ایشان معتقدند تا سبب اختلافات
اسلامیه واضح شود و اینکه این اختلافات حالیه جمیعاً بهر اسم که
باشد منافی اساس ملت بیضا است معلوم گردد. و خلاصه
وساطت اصحاب نتیجه و حاصلی بنخشد و نصائح اولی الالباب
فائده نداد نه ذو النورین راضی بعزل امر اشد و نه آنان
جرات مراجعت باو طان نمودند و اخیراً بر خلع خلیفه
متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری جستند تا کار بقتل
ذی النورین منتهی شد و آنچه خداوند اراده فرموده بود در

حدوث قتل ظاهر یافت. زیرا که پس از قتل ذی النورین
خلافت بر حضرت امیر علیه السلام مقرر شد و ولایه
بلاد و امرای عرب که غالباً از طلقا و المؤلفه قلوبهم
بودند از این تأسیس متوهم گشتند. و اکابر اصحاب نیز
هر يك خود را ذی حق در خلافت و شایسته وصول برتبه
امارت میدانستند. بخصوص امرای بنی امیه که با بنی
هاشم با وجود قرابت قریبه عداوت دیرینه داشتند و بنحوت
عریه و عصیّت جاهلیه همواره رایت منافست و مخاصمت با اهل
بیت طهارت میافراشتند بالأخص معاویه که زعیم قوم
و امیر قبیله بود و براتب تدبیر و کیاست و علم بدقائق ملک
و سیاست امتیاز داشت و مدت مدیده بالاستقلال والی
ممالک سوریه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قوّه
و رجال استعدادی وافی و وسائل محاربت و مقاتلت را کامل
و کافی داشت و بسبب فتوحات بدر واحد و احزاب که
اکابر اقرارش بشمشیر امیر کبیر قلیل و صریح گشته بودند
عداوت آن حضرت در قلبش راسخ و بغض آنجناب
در طویش متمکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد
بدین خلافت سرفروید آورد و ناجان در بدن او است اظهار
اطاعت و انقیاد نماید. و لکن چون با وجود شهرت حضرت

امیر و وفور جلال و کرامت آن حضرت ممکن نبود که بدون دست آویزی بزرگ تواند دم از مخالفت زنند و یا اعلان محاربت نمایند لذا نخست طلحه وزیر از مدینه عازم مکه شدند و در آن بلد با عایشه ام المؤمنین و بعض امرای بنی امیه متفق گشتند و حضرت امیر را برضای بقتل ذی النورین متهم داشتند و طلب خون عثمان را بهانه جواز محاربه با حضرت امیر نمودند و اخیراً بشرحی که در کتب تواریخ مسطور است بحرب جل منتهی شد و این حادثه عجیبه و مقاتله اسلامی که فاتحه حروب اهلیه بود در میان مسلمین بقتل طلحه وزیر و غلبه امیر المؤمنین علیه السلام انقضا یافت . و پس از انقضای حرب جل معاویه در شام آهنگ مظلومیت عثمان را بلند نمود و نوای مخالفت حضرت امیر را از طلحه وزیر شدید تر نواخت و امرای شام را که در نخوت و شهامت و قوت و صلابت شناخته و معروف بودند در وجوب محاربه آن حضرت با خود متفق ساخت و باصح روایات بانود هزار سپاه بعزیمت حرب از عاصمه بلاد سوریه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز باروسای اصحاب و اکابر اهل ایمان که غالباً از اجله صحابه نبویه بودند و همین مقدار از عساکر مستعد محاربت و مضاربت

گشت . و امواج این دو بحر زخار در حدود صفین که موضعی است بین الشام و العراق متلاطم و متصادم شد و لکن چون خلاصه رجال اسلام همینان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف استیصال عرب و زوال اسلام و غلبه اجانب هیچیک از رؤسای طرفین بحرب سلطانی و قتال عمومی رضا نمیدادند و غالب ایامرا بتجاربرات کتبی و یا بمنامشات عسکریه اکتفا مینمودند . و اینخالت قریب پنجمه امتداد یافت و طریقی از برای اصلاح کشوده نشد و صبر طرفین نفاذ گرفت خاصه که بعض از اکابر رجال مانند عمار بن یاسر و ذی الشهادتین و غیرها از اکابر صحابه رتبه شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعض از کبار امرای مانند عبید الله بن عمر و شرحبیل بن ذی الکلاغ که از اجله امرای عرب بودند قیل اغراض شخصی و صریح مقاصد امویه گشتند و این فقرات نیز براحقادیرینه افزود و باب صلح و اصلاح را بکلی مسدود نمود . تا آنکه واقعه حرب عظیم که بلسان مورخین بایله المبرر معروف است وقوع یافت و در این حادثه کبری سی و هفت هزار نفس از طرفین مقتول شد و سبب ازجار قلوب و نفوس گشت . و اخیراً بامر تحکیم در مدت چهار ماه مهادنت مقرر شد و در این

مدت چهار ماه جمعی از کبار نساك و قرآن از محاربات مذکور دأظهار انزجار نمودند و حضرت امیر را موجب اختلاف کلمه مسلمین و اهراق دماء بریئه پنداشتند و در خلوات و مجالس بانحضرت و ذی التورین و معاویه ظهور این مفاسد را منسوب داشتند . خاصه که امر تحکیم بر نهج حيله و فریب نه بر منهج صدق و صلاح امت انتقضا یافت . لهذا نساك عراق که غالباً از فطانت و معرفت بی بهره بودند این فقره را دست آویز تجویز محاربه آن حضرت نمودند و بعد الاخذ والرد واقعه نهروان وقوع یافت و در این محاربه نیز قریب چهار هزار نفس از رؤسا و افراد عرب مقتول و معدوم گشت و این حوادث یکباره بر غیظ قلوب و ایجاد وسائل اختلاف برافزود تا آنکه در سنه ثلثین از رحلت نبی و تأسیس خلافت مطابق سنه اربعین هجری امر شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقوع یافت و قلوب احباب آن حضرت از این حادثه کیره قرین احزان کثیره گشت . و از اینجمله که ذکر شد معلوم گردید که تا اینوقت بذور سه اختلاف بزرگ در آن حدیقه غنا و شریعت بیضا مغروس شد و من دون اینکه هنوز بتفریق اسامی مذهبی و یا اختلافات فرعیه منتهی گردد هیئت جامعه اسلامی مستعد ظهور سه

انشقاق بزرگ گشت و منشأ کل این اختلافات کیفیت تأسیس خلافت بود و طمع بلوغ برتبه سلطنت و امارت . زیرا که جمع کثیری از رؤسای مسلمین خلافت نبویه را بسبب قرابت قریبه حق حضرت امیر و اولاد انحضرت دانستند و اثبات این مقام را بنص نبی یا امام سابق منوط و موکول شمرند و این فرقه من بعد باسم شیعیه موسوم گشتند . و جمع کثیری دیگر خلافت را باتفاق اهل حل و عقد موکول داشتند و باتفاق و اجماع امت منوط گرفتند و اینان من بعد باسم اهل سنت و جماعت تخصیص یافتند . و جمعی دیگر احدی را صاحب استحقاق این رتبه ندانستند و بحکم کلمه لا حکم الا لله نفسی را پس از شیخین مستحق ریاست مطلقه نشناختند و محاربه اهل استبداد را عین جهاد و ایم فرائض انگاشتند و اینطایفه باسم خوارج من بعد معروف گشتند . و بالجمله پس از شهادت حضرت امیر بسبب مصالح حضرت امام حسن امر خلافت بر معاویه استقرار یافت و قدمش در خلافت راسخ شد . و معاویه که بزکاوت و تدبیر موصوف بود ملاحظه نمود که باوجود فضائل ظاهره باهره اهل الیت سلام الله علیهم و قرابت قریبه ایشان بر رسول الله خلافت امویه استقراری نخواهد

(۲۰۴)

یافت و دیر یازود ثانیاً این رتبه علیاً آن بیت کرامت و مجد
منتقل خواهد شد لهذا اعداء اهل البیت را بخود تقرب نمود
و دوستان ایشان را از مناصب و امارات محروم داشت و جمعیرا
باجرت بوضع احادیث مأمور نمود تا بر وایات مجعوله بمحضرت
امیر و اولاد کرامش امور نالایقه نسبت دهند و قلوب مسلمین را
از ایشان متنفر دارند و بالعکس فضائل کثیره در حق دیگران
روایت کنند لهذا سوق اختلاق و تفاق یافت و احادیث مختلفه
بین المسلمین مشهر شد زیرا که بعضی نظر بحب مال و قرب
ملوک با احادیث مجعوله موضوعه متمسک میشدند و بعضی
دیگر بسبب دیانت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموع داشته
بودند بر راستی و صداقت روایت میکردند از این جهت باب
علم حدیث مفتوح شد و وجوه قوم از کتاب الله و مبین
حقیقی او که بحکم *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ* ثابت و منصوص
بود مصروف کشت و سبب امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر
سنت و دایر شد. و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامیّه
شرقاً بمحدود جیحون و غرباً بقیروان بلوغ یافت. و معاویه
در سنه ستین هجریه وفات نمود و خلافت یزید منتقل شد
و حادثه هائله شهادت سید الشهدا علیه الطیب الخیر و التناوین
آمد و این واقعه عظیمه بر تنای فر قلوب و انشقاق امت برافروزد

(۲۰۵)

زیرا که این چنین حادثه شنیعه از هیچیک از ملل و امم سابقه ظهور
نیافته بود خاصه که بنی امیه یوم ورود اهل بیت طهارت را بشام چون
عیدی محسوب داشتند و دمشق را زینت کردند و یکدیگر را
تهنیت گفتند و رؤس شهدار را در مدت خلافت یزید در
بلاد سوریه شهر بشهر گردانیدند و از دفن ممانعت کردند.
و بالجملة چون یزید وفات یافت و پسرش معاویه از سوء اعمال
پدر و اقارب تبرأ نموده ترك خلافت گفت مجدداً بسبب تعیین
خلیفه قلاقل کیره رویداد. اهالی حرمین شریفین برخلاف
عبد الله بن زبیر که در ایام حیره یزید سر بخلافت بر آورده
بود متفق شدند و جزیره العرب و بلاد عراق را بحیطه
تصرف و تسخیر آوردند و اهالی شام در تعیین خلیفه مختلف
گشتند. و در این اثنا مختار بن ابی عیبه ثقفی که بشجاعت
و شهامت معروف بود از مکه بعراق ورود نمود و اهالی
عراق را که بحب آل البیت موصوف بودند بخلافت محمد
ابن علی المعروف بابن الحنفیه و طلب ثار شهدا دعوت کرد
و کوفه و بلاد بین النهرین را تا حدود آذر بایمان مسخر داشت
و تقریباً هشتاد و سه هزار کس از قتله سید الشهداء و دوستان
بنی امیه را بوادی عدم فرستاد و پس از شش سال امارت
شعله حیاتش در محاربه مصعب بن زبیر فرو نشست.

(۲۰۶)

واهایی شام بر خلافت مروان بن الحکم و بعد از فوت او بخلافت فرزندش عبد الملك اتفاق نمودند . و عبد الملك که اکبر واعظم خلفای امویّه محسوب میشود نخست بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبد الله بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت اسلامیّه تماماً در بیت بنی امیه استقرار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیه و رؤسای خوارج محاربات هائله روی میداد فتوحات اسلامیّه شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً بممالک اندلس که اکنون باسپانیا معروف است بلوغ یافت . و در آن ایام دوستان آل البيت که پیوسته از جهت امرای امویّه مورد ظلم و اهانت بودند نخست بدو فرقه منقسم گشتند چه برخی خلافت را پس از شهادت حضرت سید الشهدا حق محمد بن الحنفیه و پس از انجناب معتقد بامامت ابی هاشم بن محمد بن حنفیه شدند . و برخی دیگر رتبه امامت را حق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند . و ابو هاشم مذکور چون از سفر شام مراجعت مینمود و در بدن خود احساس نمود که ویرا بحکم خلیفه اموی مسموم داشته اند علی بن عبد الله بن عباس را که از اشراف بنی هاشم بود طلب نمود و باو در خلوت اظهار داشت که از جدّ بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه

(۲۰۷)

السلام مأثور است که خلافت اسلام بفرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیه بدست اولاد تو منقرض خواهد شد و او را وصی خود نمود و بحزم و کتمان امر فرمود و بار سال نوآب و دعاة بخراسان مأمور داشت و از این اشتقاق خلافت کبیره بنی العباس اشتقاق یافت . و جمعی که امامت را حق حضرت علی بن الحسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز مختلف گشتند جمعی خلافت را حق زید بن علی بن الحسین علیه السلام دانستند چه او از میان اشراف علویه بمراتب شجاعت و شهامت و علم و تقوی و کرامت امتیاز داشت و مذهب زیدیه از این فرقه حدوث یافت . و علی بن عبد الله ابن عباس بر حسب وصیت ابی هاشم بن محمد جمعی از اهل حزم و درایت را بجانب خراسان فرستاد و ایشان خلق را بمتابعت آل محمد میخواندند و بدون تعیین اسم امام در خفیه بتشکیل خلافت هاشمیه میپرداختند و پیوسته از ولات خراسان که امرای امویّه بودند متحمل قتل و حبس و نقی میشدند . ولیکن نظر بکثرت ظلم بنی امیه و حب خلق باقارب نبی علیه السلام یومافیوم بر عدد و شوکت ایشان میافزود تا آنکه اکثر اعیان خراسان در حوزه این مباحثت در آمدند . و در این هنگام ابو مسلم مروزی بتعین ابراهیم امام رئیس داعیان خراسان بود و امارت

مشرق از جانب خلیفه اموی بنصر بن سیار تعلق داشت و مرکز خلافت در دمشق بسبب اختلافات نزاریه و یمنیه و قتل ولید بن یزید بن عبد الملك نیز در غایت اختلال بود . لهذا ابو مسلم مروزی مذکور که بحزم و عزم و کفایت و درایت موصوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان دعوت یافت و در سنه (۱۳۰) هجریه بر مدینه مر و عاصمه خراسان مستولی شد و با امرای امویه خصوصاً نصر بن سیار والی خراسان محاربتها نمود و در جمیع منصور و مظفر کشت . و پس از استیلای بر خراسان اکابر قواد و سرکردگان را باستخلاص عراق و سایر بلاد مأور داشت و اینان بشرحی که در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویه نصرت یافتند و بعد از انهزام امیر کبیر عراق یزید بن هیره بر کوفه عاصمه عراق مستولی گشتند و در صباح یوم جمعه دو از دهم سنه (۱۳۲) هجریه عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را که ملقب بسفاح است بر عرش خلافت هاشمیه جالس نمودند . و سفاح که اولین خلفای عباسیه محسوب است عم خود عبد الله بن علی را بحاربه مروان بن محمد الملقب بالجار آخرین خلفای امویه مأمور داشت و مروان بن محمد در حوالی زاب از صولت عبد الله بن علی

منهزم شد و اخیراً در بوضیر از اعمال مصر مقتول گشت و خلافت امویه از ممالک شرقیه زوال یافت و بسعی و اقدام عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك الملقب بالداخل خلافت امویه از ممالک غربیه یعنی اندلسیه طالع شد . در اینوقت بر هجری که رقم یافت معظم عساکر و امرا و قواد جیش بنحبت آل بیت محمد موصوف بودند لهذا طلب خلافت در قلوب سادات علویه رسوخ یافت و دواعی طلب حق وراثت از خواطر اشراف سر برزد زیرا که بنی العباس بدعوی قرابت رسول الله بخلافت نائل شدند و علویه در این دعوی در نظر جمیع احقیق و اولویت داشتند . خاصه که اکثر اشراف علویه بعلم و فضل و تقوی و شهادت و کرامت از جمیع رؤسای امت ممتاز بودند . لهذا در قرن دوم اسلامی بسیاری از اشراف بطلب خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العباس قتل و صریع گشتند . از قبیل محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که ایندو در ایام خلافت منصور عباسی خروج نمودند و برتبه شهادت نائل شدند و ازائمه فرقه زیدیه محسوب گشتند . و چون وسائل مخالفت و محاربت بسبب خلافت ما بین علویه و عباسیه استحکام یافت و قلوب

خلق بحجت اهل البيت مایل تر بود سیاست و تدبیر منصور عباسی که وی نیز مانند معاویه بفظان و تدبیر مشهور بود اقتضا نمود که جانب محبین شیخین را ترجیح دهد و از فضائل اهل البيت بکاهد شاید مرکز خلافت از مصادمات علویه مصون و محروس ماند. و این خود بر متصفین اخبار ثابت است که منصور قبل از بلوغ برتبه خلافت همواره منکر فضائل شیخین و راوی و ناشر مناقب اهل بیت طهارت بود. ولیکن پس از بلوغ بخلافت ناچار از عقیده قلبیه خود تجافی نمود تا آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که **وَاللّٰهُ لَا رَمْنَ اَنْفِيْ وَ اَنْوَفَهُمْ وَلَا رَمْنَ عَلَيْهِمْ بَنِي تَيْمٍ وَ بَنِي عَدِيٍّ** یعنی بخدا قسم که بنی خود و ایشانرا بخاک خواهم نهاد و بنی تيم و بنی عدی یعنی بیت خليفه اول و خليفه ثاني را برایشان ترجیح خواهم داد. از این سبب ثانياً مناقشات ملكيه در امت اسلام ظهور یافت و انهار دماء از محاربات عباسیه و علویه جاری گشت. و اگرچه اکثري از سادات علویه شهید و قتل گشتند لکن از پای ننشستند تا آنکه خلافت علویه در مقابل خلافت عباسیه برپا کردند. و از حوادث کیره و قرن دویم و سیم و چهارم از قرون هجریه یکی ظهور نتائج اختلافات سابقه است بتشکیل مذاهب مختلفه اصولیه

و فروغیه. و دیگر نشر معارف و علو مست در میان امت اسلامیّه. و دیگر انقسام خلافت واحده است بخلافهای ثلثه امویه و عباسیه و علویه. و دیگر ظهور دول مستقله است باوجود اعتراف بسیادت خلافت عربیه. و دیگر ظهور تصوف و طرق است که عند العقلا بمنزله فلج و استرخاست از برای جوارح و اعضاي دیانت آلهیه

اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه باسم مذاهب اصلیه و ظهور اختلافات علمیه باسم شیع و مذاهب فرعیه براینگونه است که چون در قرن اول و اوائل قرن دویم هجرت رسم تصنیف و تألیف کتب در میان امت اسلام شایع بنود اختلافات سابقه چندان تأثیری در انشقاق امت ننمود و اسمی از شیعه و یاسنی و یا غیرها مذکور نبود و فقط از کسانی که خلافت را حق امیر المؤمنین و اولاد انحضرت میدانستند بحجین اهل البيت و کسانی که خلافت را باجماع امت راجع میدانستند بحجین شیخین و کسانی که مطلقاً منکر خلافت هاشمیه و امویه بودند بخوارج تعبیر میشد. و چون در قرن دویم و سیم علوم فلسفه و جدلیات رائج و تألیف و تصنیف کتب دائر و شائع شد لهذا هر يك از رؤسا و ارباب معارف باب مناظر تراوسیع نمودند و برای تفریق مقاصد و سهولت

تعبیر برای خود و مخالفین خود اسامی میزد و وضع کردند
و در مصنفات محبین شیخین و قائلین بآیات خلافت بالاجماع
از خود با اهل سنت و جماعت و از محبین اهل البیت همگما
بر و افض تعبیر نمودند. و در مقابل آنها محبین اهل البیت
و قائلین بنص از خود بشیعه اهل البیت و از محبین شیخین
بنواصب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذهبی ملل اسلامی
صورت تحقق و ظهور یافت و دین واحد اسلام بفرق عدیده
منقسم گشت. و از آنچه سابقاً عرض شد معلوم گشت
که جماعت شیعه پس از شهادت سید الشهدا نیز بدو فرقه
منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محمد بن الحنفیه
دانستند و این فرقه بشرحی که ذکر شد موجب تأسیس
خلافت عباسیه گشتند و بحسن سیاست منصور عباسی در
بحر سنت و جماعت اضحلال یافتند. و فرقه که امامت را حق
حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند نیز پس از وفات
انجناب بدو فرقه منقسم شدند. گروهی امامت را حق زید
ابن علی بن الحسین دانستند و این جماعت باسم شیعه زیدیه
معروف گشتند و ازین جماعت امرای بزرگ ظهور یافتند
که مدتی مدید بر مازندران و سایر ممالک طبرستان استیلا
یافتند و از جمله ایشان حسن بن زید علوی ملقب بداعی کبیر

بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان مستولی شد و در
سنه (۲۷۰) هجریه وفات نمود و اهالی طبرستان که تا آن زمان
در دین زردشتی باقی بودند بدست این امیر جلیل بسعادت
قبول اسلام افتخار یافتند و بحب اهل البیت در عین غلبه
عباسیه معروف و ثبات گشتند. و مذهب زیدیه در بلاد
مازندران تا ظهور ملوک صفویه شائع بود و بطول صفویه نجم
مذهب زیدیه از طبرستان غارب شد و از بلاد یمن طلوع کرد و الی
یومنا هذا این مذهب در بلاد یمن شائع است و امرای حرمین
شریفین که بشرای مکه معروفند از این مذهب محسوب
میشوند. و جمعی دیگر از شیعه که پس از وفات حضرت
علی بن الحسین امامت را حق محمد بن علی الباقر و بعد از
آنحضرت حق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام دانستند
ایشان نیز بدو فرقه منقسم شدند زیرا که آن حضرت نخست
علی ماورد فی بعض الاخبار بر وصایت فرزند اکبرش اسمعیل
تنصیب فرمود و چون اسمعیل در آیام حیره پدر بزرگوار
وفات یافت وصایت بحکم آن حضرت بموسی بن جعفر علیه
السلام منتقل شد لهذا پس از وفات حضرت صادق شیعه
آن حضرت بدو شیعه منقسم شد جمعی باعتبار نص اولی
امامت را حق اسمعیل و بعد از وی حق فرزندش محمد بن

(۲۱۴)

اسمعیل دانستند. و این فرقه در بلاد غرب خلق را بمذهب خود دعوت نمودند تا آنکه اخیراً بسی ابنی عبدالله شیعی که صاحب عزیمت ثابت و حزبی راسخ بود خلافت اسمعیلیه در مغرب طلوع نمود و پس از محاربات شدید ابو محمد عیید الله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام در سنه (۲۹۶) هجریه در ممالک افریقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک اندک خلافت این سلسله قوت و وسعت یافت تا آنکه غرباً بر جزیره سیسیلیا و شرقاً بر ممالک اروپا و شرقاً بر بلاد مصر و مکه معظمه و شام مستولی شد. و چون در سنه (۳۵۶) هجریه بسی قائد کبیر جوهری بلاد مصر در حوزه خلفای علویه داخل شد مقر عرش خلافت فاطمیه که تا این زمان مدینه مهدیه بود بمصر انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه ممالک مصر است بامر المعز لدین الله الاسمعیلی که اشجع و ارشد خلفای علویه بود بنا یافت. و دار الخلافه خلفای فاطمیه گشت و از آثار خلفای علویه جامع ازهر که اکبر و اشهر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و هم مشهد رأس الحسین علیه السلام که مزار و مطاف عامه مسلمین است الی یومنا هذا باقیست. و چون در سال (۴۸۷) هجری مستنصر

(۲۱۵)

بالله اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعه اسمعیلیه نیز بدو فرقه منقسم شدند اهل مصر و یمن و مغرب بر امامت فرزندش ابو القاسم احمد بن المستعلی بالله اتفاق کردند و اسمعیلیه ایران که بملوک الجبال معروفند بر امامت فرزند دیگرش نزار متفق شدند و مؤرخین اهل تسنن از فرقه ثانیه بملاحده صباحیه تعبیر کردند. و در سنه (۵۶۷) بخانات صلاح الدین ایوبی و وفات العاضد لدین الله خلافت علویه در مصر انقراض یافت و دولت صباحیه نیز در سنه (۹۵۵) باستیلاهی هلاکوخان بر ایران منقرض شد و لیکن امارت بلاد قهستان غالباً تا زمان سلطنت شاه رخ کورکان درید صباحیان بود. و الی یومنا هذا بقیه از اسمعیلیه در قهستان و کرمان باقیند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و سلسله امامت تا این زمان در خانواده شاه خلیل الله و فرزندانش باقی است و از اسمعیلیه مصر نیز طایفه بیره در هندوستان معروفند و بتقوی و حسن سلوک و تمسک بشریعت غالباً موصوف. و اما کسانی از شیعه که بعد از وفات حضرت صادق اما متر ابو صییت انحضرت حق حضرت موسی دانستند نسلاً بعد نسل معترف بامامت ائمه اثنی عشر شدند و بین المسلمین باسم امامیه و اثنی عشریه تخصیص یافتند. و این طایفه

بقائیت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام معتقدند و بخرافات عجیبه جابلقا و جابر صاومدینه الخضراء مدعن و در مدت دو بیست و شصت سال ایام حیوة ائمه هدی فرق دیگر نیز که اسامی ایشان در کتب ملل و نحل و تاریخ ثبت است از شیعه ظهور یافت و پس از زمان قلیلی بشیع مذکوره سابقه ملحق گشت و سبب این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج مینمود جمعی بوی ملحق میشدند و بامامت او اذعان مینمودند و چون خلافت مطلوبه حاصل نمیشد در بحر سائر مذاهب مستغرق و مفقود میگشتند و هکذا در وفات هر یک از ائمه هدی این گونه اختلافات حاصل میشد و چون مبنی بر شبهات و صایات و امثالها بود بسرعت زوال مییافت و اهل سنت و جماعت چون اساس مذاهبشان بر خلافت غالبه ظاهره و اعتراف بحقیقت خلافت خلفای راشدین بود من حیث الاصل در مذهب فیما بین ایشان اختلافی رخ نمود ولیکن چون علم منطق و جدلیات که از آن بعلم کلام تعبیر میشود در قرن دویتم و سیم شیوع یافت لذا فرق علویه متعدد از قبیل اشاعره و معتزله و کرامیه و غیرها ظهور نمودند و در مسائل طفیفه منازعات کبیره بر پا کردند و بفرق و شیع متعدده متفرق و منقسم گشتند و اخیراً

بسمی ابی منصور ماتریدی که از ائمه علم کلام محسوب بود و امام الحرمین جوینی و غیرها این اختلافات زائل شد و معتقدات اهل تسنن بر میزان واحد که در عقائد نسبی مسطور است استقرار یافت و فرقه خوارج نیز در طول ایام خلافت امویّه و عباسیه بسبب بعض اختلافات جزئیه میان ایشان مذاهب متعدده ظهور یافت و اخیراً بر فرقه اباضیه که اشهر این فرق است استقرار یافت و قاعده کل مذاهب خوارج حبّ شیخین و تبرائی از صهرین است و در ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا باقند و در مذهب خود راسخ و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوعاً استقلالی دارند و مرکز امارتشان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و امیرشان بامام مسقط معروف است و از قراریکه میرزا عبداللطیف شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر مسقط بغایت مواظب شریعت است و موصوف بحسن رویه و عدالت و وعده اصول مذاهب اسلامیّه بر فرق مذکوره منحصر بود تا آنکه در قرون اخیره مذهب وهابیه حادث شد و این مذهب نیز در قرن سابق شهرتی عظیم یافت و اجمالاً کیفیت آن این بود که محمد بن عبد الوهاب که از نبها و فضلائی علمای اسلام محسوب

میشد و بر مذهب ابی حنیفه نعمان بن ثابت مدّتی در بلاد شام و غیرها تَلَد و تحصیل مینمود چون محبت اهالی هریک از مذاهب مذکوره سابقه را نسبت بر رؤسا و ائمه آن مذهب بحدّ غلو و مبالغه یافت بتشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اساس آن این بود که عبادت غیر الله تعالی و رجای نفع و مدد از ایشان شرک است و انبیا و رسل و ائمه جمیعاً عباد حق تعالی بودند و ابداً قادر بر ایصال خیری یا دفع ضرری نیستند لهذا در مواقع رجا و غیره گفتن یا رسول الله و یا شیخ عبد القادر و یا علی و یا حسین و امثالها شرک است و تعظیم قبور و مشاهد ایشان نیز شرک و در حدّ عبادت او ثان است و محاربه با مشرک ائمّ فرائض اسلامیّه است تا حق تعالی و حده عبادت کرده شود . و بالجمله چون این مذهب را که باعتقاد او اسلام خالی از شوائب بود تأسیس نمود قبائل عرب را بآن دعوت کرد و امیر نجد ابن سعود که بشهامت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود دعوتش را پذیرفت و بسبب او این مذهب در بلاد نجد در سنه (۱۱۷۱) هجریه انتشار بلیغی یافت و قبائل احسا و بحرین و قطیف در حوزه آباءش در آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبد العزیز که وی نیز مانند پدر شجاع و کریم النفس بود در نشر این

مذهب قیامی وافی نمود و در اندک زمان بحرین شریفین و بلاد یمن و عراق عرب استیلا یافت و چون بروفق عقیده خود احترام کنندگان مشاهد مشرفه را مشرک میدانست لهذا در فتح مکه و مدینه و کربلا و نجف و غیرها من المشاهد نسبت بقبور ائمه هدی و خدمه و زوّارشان امور نا لایقه مرتکب شد و مبنای فتوحات خود را بر قساوت قلب و شدت و صرامت نهاد و بر نفسی رحم ننمود و اخیراً شعله فتوحاتش بشجاعت ابراهیم پاشا خدیو مصر منطقی شد و بامارت نجد اکتفا نمود و الی حین اهالی درعیّه و سایر بلاد نجد باین مذهب باقید و در عداد اصول مذاهب محسوب . و خلاصه القول از این جمله کیفیت انشعاب مذاهب من حیث الاصول معلوم شد و اما من حیث القروع سبب تعدّد مذاهب بخنفی و شافعی و مالکی و حنبلی در میان اهل سنت و جماعت و بمذهب جعفری در میان امامیه و اسمعیلیه و هکذا فی سائر المذاهب بر اهل علم واضح است و محتاج بتفصیل نیست . زیرا که چون احکام الهیه از مبین حقیقی استفهام نکرد و محوّل باستنباط ارباب اجتهاد شود و جزء اعظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تدوین یافت مأخوذ آید ناچار باختلاف آرا و تعدّد مذاهب منتهی

(۲۲۰)

خواهد شد و مرکز قضاوت که عماد دین و رکن اعظم عدالت است اعتلال و اختلال خواهد یافت و مآل حال امت بدلیجه امروز مشهود هرذی بضارتی است منجر خواهد گشت و اما کیفیت انتشار علوم و معارف اولاً و ظهور تصوف و انشقاق امت اسلامیة بفرق صوفیه و هبوط معارف و فنون علیہ آخراً اجمالاً براینگونه بود که چون فتوحات اسلامیة وسعت یافت و خلافت عربیه راسخ و متأسس گشت بسعی خلفای عباسیه در بغداد و بکوشش خلفای امویة در اندلس و بجهد خلفای فاطمیة در مصر سوق معارف تفرقی جایل یافت و بازار فنون و رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفة یونان و رومان و مصر و کلدان بلسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیہ بنانها دند و در تبجیل و تعظیم و تنشيط اهل علم غایت سعی را اظهار داشتند و اکابر مصنفین در علوم متنوعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیة را من المشرق الی مغرب بانوار علوم زاهر و منور داشتند و لکن بالاسف که هنوز اشجار باسقة جدیدة الفرس معارف بثمر نرسیده بود که خارتر همد در بوستان ملت بیضا بروید و مرض تصوف که بمنزله

(۲۲۱)

فلج و شلل عارض اعضای سلیمه هر ملت شد بکلی نشاط و تقدم و غلبه و نفوذ را آزان زایل منیاید عارض ملت اسلام گشت . و جمع کثیری باسم ریاضت و تصنیف نفس باذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را بزهد و تقشف بخود مایل و مصروف ساختند و اگر چه والحق يقال بعضی از کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و بسبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی بانوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و طالب ریاست بودند نه دیانت لذا غالباً باختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارجه از اصول دیانت تأسیس نمودند و بانواع حیل قلوب ملوک و امرا را بخود مصروف ساختند تا آنکه همت ملوک در نشر علوم فتور یافت و نشر معارف بعبودیت مشایخ مبدل شد و اندک اندک انوار علوم غارب و ظلال تصوف مستولی گشت و طرق کثیره و شیع عدیده از قیل شاذلیه و نقشبندیه و قادریه و چشتیه در میان اهل تسنن و نعمة الله و جلالیه و اوایسیه و غیرها در میان اهل تشیع ظهور یافت . و هر يك از این فرق شیخ خود را غوث اعظم و مظهر اتم و مرکز دائرة وجود و حقیقت ظاهره معبود دانستند و بمهدویت نوعیه ایشان

(۲۲۲)

قائل شدند . چنانکه مولوی جلال الدین بلخی المعروف

بالرومی در مثنوی بصراحت گفته است

(پس بهر دوری ولی قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است)

(مهدی و هادی وی است ای راه جو

هم نهان و هم نشسته پیش رو)

(پس امام حی قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است)

وعاقبت حسن ظنّ امرا و ملوک بمشائخ و رؤسای

صوفیه و گوشه گیران و مرناضان بدانپایه رسید که در مقام

عالیه همت از ایشان میطلبد ندو توجه ایشان را در بلوغ بمآرب

و مقاصد کافی میدانستند و فتوحات خود را معلق و منوط

بر اراده و مشیت ایشان میشمردند و حکایت سلطان محمود

سبکتگین و زاهد آهو پوش و ابو بکر بن سعد زنکی

و خربندگان اسطبل که در تاریخ و صاف مذکور است

از نوادر مضحکه است که عاقل را بر افتتان امت نیک متنبه

میدارد و بر مقدار انخداع نفوس از این فواعل آگاهی مینماید .

و سبب حدوث اعتقاد بمهدویت رؤسا و مشائخ که بمهدویت

نوعیه تعبیر میکنند بعض احادیث و اخبار بود که از حضرت

(۲۲۳)

رسول و ائمه هدی علیهم السلام روایت نمودند و تفهیمیده

و بحقیقت مقصود پی برده دست آویز مقاصد فاسده خود

کردند از قبیل حدیث مشهور (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ

زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً) و حدیث (إِنْ فِي أُمَّتِي مَكْلَمُونَ)

و خطبه حضرت امیر که سابقا بدان اشارت شد که بر منبر

کوفه فرمود (اَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُومِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ

و بالجملة این گونه احادیث را وسیله ادعای مهدویت نوعیه نمودند

و بانواع ریاضات نجوله مخالفه للشریعة المقدسه الاسلامیه

قلوب خلق را مایل بتصوّف و ترهّد کردند و متملقان نیز

کتب کثیره در مناقب و کرامات ابن مشائخ تألیف نمودند

تا آنکه یکبار ههم عالیه مصروف تصوّف کشت و از مدرسه

بخانقاه انتقال یافت و جمعی از ملوک مشرق و مغرب از

خانقاه بتصور سلطنت انتقال یافتند و از سجدّه عبادت

بوساده دوات متمکن گشتند مانند سلسله غلاة علی

اللّهی که در قرون وسطی بتوسط سید محمد مشعشع از

تلامذ احمد بن فهد الحلی مالک شوشتر و بلاد خوزستان

و حویزه و ماوالاها شدند و تظاهر دولت صفویه استقلال

داشتند و هم دولت صفویه بر این نهج تشکیل یافت و کلاه

درویشی بتاج شاهنشاهی مبدّل شد . و هکذا در مغرب

دولت ماثمین و موحدین که از اکابر مجاهدین و مرابطین
ملت اسلام محسوب میشدند و همچنین دولت محمد احمد بن
عبد الله سودانی بر این اساس تاسیس یافت. و چون این محمد
احمد مذکور که از کبار مشائخ صوفیه مغرب بود در رمضان
سنه (۱۲۹۸) هجریه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت
مصر و انکلیس ظفر یافت انکلیسان در جراند او را بهمت
ادعای نبوت و تشریع دیانت جدیده متهم داشتند تا قلوب
امرا و ملوک و علما بل جمیع افراد مسلمین را از او مکدر دارند
و مانع نفوذ امرا و در بلاد وسیعۀ افریقا کردند لکن او که
بفرست معروف بود بمنشوری که صورت آن در تواریخ
این بلاد ثبت است مناسیه این مکید ترا آشکار نمود
و مقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین
اسلام است از تعدیات دولت انکلیز ظاهر ساخت.
و خلاصه القول از تمادی اختلافات و کثرت شعب و طرق
و مذاهب اخیراً عبادات باطله در میان امت اسلام شائع شد
و عوائد و بدع متنوعه ظهور یافت از قبیل اذکار جهریه
و ضرب دف و رقص و ترنمات در تکایا و زوایا و اکل حیات
و افاعی و زجاجات و صیتر در احتفالات بموالید در میان اهل
تسنن و از قبیل شیه کردانی و تمثیل شهدا و سینه زنی

و تشکیل دسته و تیغ زنی و روضه خوانی و تلاوت زیارات
و امثالها در میان اهل تشیع. و بر هر عالمی معلوم است که این
عبادات و عوائد مبتدعه در صدر اسلام نبوده و در شریعت
نبویه مقرر نگشته و در کتاب و سنت از آن ذکر و خبری
و اجازه وارد نشده است. بل فقط محض جلب قلوب
و اختصاص مذاهب و یاندکار حوادث سابقه تاسیس نموده
اند و بامید ثواب و شفاعت معمول میدارند تا اینکه عاقبت
اهمیت این بدعتها بدرجه رسید است که میل و اقبال ناس
باین اعمال زیاده از فرائض و سنن اصلیه کشته لابل چنانکه
بر هر منصفی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مخیر از
اصول فرائض و سنن اسلامیه جز اسمی و از قرآن شریف
جز خواندن و تفهیمیدن ذکر و باقی نمانده است و انتظار ناس
تماماً باین بدعتهای موبقه معطوفست و همتها جمیعاً باز دیاد آن
یوماً فیوماً مصروف

و از این جمله که عرض شد انحصار مذاهب اسلامیه
باهل تسنن و شیعه امامیه اثنی عشریه و شیعه زیدیه و شیعه
اسمعیلیه و شیعه امویّه و خوارج اباضیه و فرقه و هابیه من
حیث الاصول و بمذاهب حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه
و جعفریه من حیث القروع و بشعب صوفیه من حیث الطرق

ظاهر و معلوم گشت . و چنانکه مذاهب مختلفه یهود کل بر این مسئله متفقند که آخرین شارع حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی بشاری جز حضرت موسی معتقد نیستند و ابداً اصحاب مذاهب مذکوره ادعای شریعتی تازه و کتابی تازه ننمودند . کذاک مذاهب مختلفه نصاری بشرحی که دانستی جمیعاً بر خاتمیت حضرت عیسی و کتاب انجیل مقدس متحد و متفقند و بکتابی تازه و شریعتی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند . همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعاً بر حقیقت قرآن مجید و خاتمیت حضرت رسول متفقند و جمیعاً منتظر ظهور مهدی موعودند و هیچیک از خلفا و ائمه و رؤسای مذاهب و مشایخ طرق بکتابی آسمانی جز قرآن معتقد نشدند . و چنانکه اطلاع یافتی ظهور اختلافات و حدوث مذاهب نظر باختلاف مقاصد سیاسیه بود و یا باختلاف افهام در مسائل علمیّه و اگر در کتب هنود و یا بودیه نظر نمائی عیناً اختلافات آن ادیان را مانند اختلافات یهود و نصاری و اسلام بینی و ظهور عبادات باطله را در ادیان چین و هند مانند ظهور بدعتها در این ادیان نگیری و تابع حوادث و ادوار را در جمیع شرائع و ادیان بربک نهج مشاهده نمائی و اگر چه کلام در کیفیت تشریع ادیان و حدوث مذاهب

بطول انجامید لکن نظر باهمیت آن چاره نبود زیرا که نازل و هبوط علم و قلت معارف در بلاد شرق خاصه بین المسلمین بمحدّه است که غالباً از حوادث ماضیه که ممرات امور آتیّه است بیخبرند و غالباً فرق فیما بین دین و مذهب را تمیذاند و از سبب حدوث مذاهب آگاهی ندارند

اینست که بخلاف نهی صریح قرآن هر فرقه خود را حق و دیگر را باطل میدانند و ظهور قائم و عود را مانند یکی از مذاهب اسلامیّه و یا یکی از مشایخ صوفیه و مدعیان مهدویت نوعیه گمان میکنند . لهذا برای بیان فرق و فهم جواب شیخ الاسلام لازم بود که کیفیت انشقاق مذاهب و طرق معلوم شود تا فرق بین الحق و الباطل آشکار گردد .

— رجوع بجواب جناب شیخ —

چون بر سنیل اجمال بر اصول ادیان و کیفیت انشقاق و حدوث مذاهب اطلاع حاصل آمد اکنون بجواب ایراد حضرت شیخ الاسلام رجوع نمائیم . و حاصل ایراد ایشان این بود که اگر اهل بها بنفوذ و غلبه استدلال نمایند و یا بقدا کردن جان و مال ماعیناً آنرا در مذاهب و ادیان باطله میبینیم . و خلاصه جواب ایشان اینست که اما قیاس جناب شیخ این امر اعظم را بمذاهب اسلامیّه که باعتقاد خود آنرا

باطل دانسته اند قیاسی است مع الفارق زیرا که رؤسای مذاهب اسلامیة هیچیک ادعای ظهور جدید و کتاب جدید و شریعت جدید نمودند کل مفتخر باسم اسلامند و جمیع مدعی نصرت شریعت حضرت سید الانام . و چنانکه در مبحث دلیل تقریر شناختی آنچه را حق جل جلاله بحکم آیه کریمه **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** و آیه مبارکه **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ** و آیه شریفه **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** و عده ابطال و منع نفوذ فرموده است این است که نفسی بکذب بدون اذن خداوند تبارک و تعالی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریع نماید و کلامی را خود گوید و بحق جل جلاله نسبت دهد و آنرا وحی آسمانی شمارد و رؤسای مذاهب اسلامیة عموماً چنانکه دیدی و شناختی نه ادعای وحی نمودند و نه کتاب خود را کتاب آسمانی دانستند و نه شریعت جدیدی تشریع کردند. بل فقط اختلافاتشان در کیفیت تأسیس خلافت اسلامیة بود و یاد مسائل علیہ . و کسانی که در دوره اسلام از رؤسای طرق و مشایخ صوفیة ادعای مهدویت نمودند هم ادعای مهدویت نوعیه بود نه مقام شاریعت و تشریع دیانت جدیدی چنانکه از شعر مولوی

جلال الدین رومی در کتاب مثنوی مستفاد داشتی . بل جمیع فرق صوفیة با اینکه رؤسای خود را قطب امکان و مهدی وقت و غوث اعظم میدانند کل منتظر ظهور مهدی موعودند و مدعن باصالت و ربوبیت آن مظهر امر حضرت معبود . و از این جمله که ذکر شد در یافته آمد که بقا و نفوذ هر یک از مذاهب اسلامیة در حقیقت بقا و نفوذ و غلبه اصل دین اسلام است امر تازه نیامورند که نفوذ آن منافی دیانت اسلامیة باشد و نه شریعت جدیدی که مغایر شریعت نبویه کتاب کل قرآن است و شریعت کل شریعت خاتم پیغمبران خواه خلافت حق صدیق باشد یا مرتضی و یا امامت با جمعیل بن جعفر منتهی شود و یا موسی . پس بر ارباب درایت و بصارت معلوم شد که قیاس این امر اعظم بمذاهب مختلفه اسلامیة قیاسی است باطل و غیر منطبق که ناشی است از عدم علم و عدم اطلاع کافی بر حقائق شرایع و کیفیت انشعاب و تفرق مذاهب . و کسی که مأخذ علم او در این مسائل فی المثل کتاب زینة التواریخ و مقالة النملہ و جنات الخلود و امثالها باشد و خود پس از تفحص تام و تصفح کتب معتبره این فن عقاید هر ملتی را از علمای آن ملت استفسار نماید عجب نباشد اگر در ورطه و هم فرو

(۲۳۰)

ماند و باین شبهات واهیة گرفتار آید . و لکن این عبد پس
از آنکه کتب معتبره تاریخیة مذاهب و ادیانرا بدقت مطالعه
نمود از قبیل کتاب ملل و نحل امام شهرستانی که اشهر مصنفات
این فن است و کتاب مسعودی و شرح مواقف عضدی
و سوسنة سلیمان طرابلسی و در فارسی دبستان المذاهب مع
ذلك چون ملاحظه نمود که کاهی رؤسای اهل تصنیف در
مذاهب سازه علماً او سهواً بخلاف واقع تکلم کرده اند
و نسبتهای غیر لایق یکدیگر داده اند لذا بحتویات کتب آنها
اعتماد ننمود و در ایام مسافرت باروسای جمیع ادیان و مذاهب
خود بنفسه مقابل شد و عقائد هر یکرا از افاضل آن ملت
استماع داشت تا بحقایق عقائد هر مائتی پی برد و باو هام
و ظنون اعتماد ننماید و چون یوم انتشار معارف و تعمیم
مدنیّت است چیزی که من بعد مورد انتقاد و ایراد ارباب
سداد گردد در رسائل و مصنفات خود ننکارد . و اما ایراد
جناب شیخ در خصوص ادیان و قیاس ایشان این امر اعظم را
بدیانت و وثیقه که با اعتقاد خود آنرا باطل دانسته اند جواب
این مطلب نیز چنانکه در دلیل تقریر شتاختی ظاهر است
زیرا که اصول دیانات که من بعد بلسان مؤرخین بارسم و وثیقه
شهرت یافت از قبیل دیانت صابئین و بودیه و برهمنیه جمیاً

(۲۳۱)

باذن حق جلّ جلاله تشریع شده و عبادت تمایل از قبیل
بدعتی است که برای تذکار و یا فوائد و همیه باهتمام علما
و فلاسفه ایشان تأسیس یافته و در دین آلهی داخل شده .
یا ایها الناس یا اهل الانصاف حق جلّ جلاله در قرآن مجید
بصوت عالی جهانگیر میفرماید لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسْكَاهُمْ
نَاسْكَوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ عِنْدِي بِرَأْيِ هَرَامَتِي طَرِيقِ
عبادت و شریعتی قرار دادیم که اکنون بآن عاملند پس نباید
باتو در امر اسلام منازعه کنند و مقصود خداوند تعالی
اینست که چنانکه برای جمیع امم شریعتی تشریع فرمودیم که
خداوند را بان اکنون عبادت میکنند لذا برای این امت نیز
میخواهیم شریعت اسلام را مقرر داریم پس چرا باتو در
این امر منازعه میکنند معذک جناب شیخ الاسلام دیانت
چینا را دیانت مجعوله تصور نموده و شارع آنرا غیر حق
جلّ جلاله دانسته است آیا اهل چین که بقول خود شیخ
چهار صد میلیون نفوس دارند داخل لفظ لکل امة نیستند
آیا جماعت هنوز که مؤرخین عدد ایشان را صد و شصت
ملیون شمرده اند از امم محسوب نمیشوند آیا فتنیه که
عدد ایشانرا از کثرت هنوز بالتحقیق ندانسته اند از امم نباید
دانست آیا زردشتیه که ملت فرس اولی و اکامره عجم

بودند باید داخل امم نشمرد . و عجب اینست که خداوند تعالی در همین سوره حج که آیه اولی از آن است شهادت دهد در موضع دیگر نیز فرموده است وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لَّذِكْرُهَا اِسْمَ اللَّهِ . و اگر در قرآن مجید رجوع فرمائی میبینی که حق جل جلاله در مواضع کثیره بصراحت فرموده است که خداوند تبارک و تعالی برای هر امتی شریعتی تشریع فرموده و بهر قومی پیغمبری فرستاده و در هر زمان و هر حین ابواب عنایت را بر صالحین آن امم مفتوح داشته است .

باشد که ارباب درایت دریابند که تشریع شرائع و بقای ادیان و بسط مناسک در قدرت و اقتدار احدی نیست جز او جلّت عظمت و جات قدرته . و صاحبان قلوب منوره را تلاوت این آیه منیره کفایت مینماید که حق جل جلاله در سوره نحل میفرماید وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ و این کلمات مبارکه بصراحت کافل است مطالب سابقه را که حق جل جلاله ابواب عنایت را بر جمیع امم علی حدّ سوا مفتوح داشته و هیچ قوم را مهمل نگذاشته و فیها

کفایه للمتّصّرين و ذکرى و موعظة للمتّقين . بلی شك نیست که عبادت اوئان و احترام تماثیل از عبادات باطله است و لکن دخول آن در دیانت بودیه و هود از قبیل دخول عبادات باطله است در دین اسلام و یہود که در اصل از احکام شریعت آلهیه نبوده و بعد بطول زمان بسبب تذکار حوادث ماضیه و احترام رؤسای دینیه اختراع شده . و اینکه جناب شیخ نوشته اند که در ملک ختا روزی است که بت بزرگرا از معبدی بمعبدی دیگر با طنطنه و اجلال نقل میدهند و چند نفر خود را در زیر چرخهای آن فدامیکنند . اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینه یزد بودند و میدیدند که وقتی که اهالی بلد حتّی اعضای حکومت قریب ده هزار نفس و زیاده در میدان مسجد میر چغاق جمع میشوند و نخل بزرگرا از میدان مزبور بمیدان شاه با طنطنه فوق العاده حرکت میدهند ابدآ فرقی فیما بین عمل اهل ختا و این اعمال مبتدعه نمیدیدند و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته اند و هر ضلع آن تقریباً ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل معمول رازینت میکنند و بصور و رسوم ائمه علیهم السلام میآرایند و با ازدحامی فوق العاده و تلاوت اشعار و ترنمات و تسبیحات آنرا حرکت میدهند و در جمیع

بلدان ایران در آن ایام تکایار با انواع زیتها از صور و تمایل میآریند و مآت والوف دسته میشوند و کفن میوشند و سرهارا با خنجر میشکافند و کثیری از این جراحات تلف میشوند . و خلاصه القول اگر جناب شیخ این حوادث را بچشم خود میدیدند ابد از افعال اهالی ختا تعجب نمیکردند و خطای اهل ختارا در ثواب اهل صواب مشاهده نمیدادند . و كذلك اگر در مصر احتفال بموالید مشایخ را میدیدند بر امور محدثه قبیحه مطلع میکشند و بچگونگی دخول عبادات باطله در ادیان الهیه ملتفت میشدند و ما و خود را از نوشتن این مطالب که نزد اهل علم از بدیهیات است آسوده و معاف میداشتند . با آنکه هنوز از بدو نشاء اسلام زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال نگذشته و مثل ادیان عتیقه بودیه و هنوز بسه هزار و چهار هزار سال امتداد نیافته است معذک اینهمه بدعتها در آن ظاهر شده و عبادتهای مجعوله اختراع یافته اگر قائم آل محمد ظاهر نمیشد و اجل اسلام بدو هزار و سه هزار سال امتداد مییافت معلوم است که انوقت عبادات باطله تا بچه درجه انتشار میکرفت و معنی وثیت چگونه با کمال وجوه متحقق میکشت (جناب شیخ نوشته اند که حدوث این حوادث از نتائج رسوخ عقائد است نه تابع صحت براهین

و دلائل .) بلی شك نیست که ثبوت واستقامت در مصائب از نتائج عقائد راسخه است لکن فرق است فیما بین عقائد راسخه تقلیدی که معتقد بدون دلیل مأخوذ داشته و بطول زمان از مسموعات از آبا واجداد و هم مذهبانش در قلب او راسخ گشته و عقائد کسبیه اجتهادی که معتقد تا غایت سعی را در فهم مأخذ و دلیل آن نکند هرگز بر صحت آن اذعان ننماید و از قیص دین سابق که خلع آن اصعب از هر صعبی است برهنه و مجرد نکردد . لهذا در بیان عقائد وراثیه آیه اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ اٰمَةٍ وَاِنَّا عَلَىٰٓ اٰثَارِهِمْ لَمَقْتَدُونَ نازل شده و در بیان عقائد اجتهادی کسبیه آیه الَّذِیْنَ جَاهَدُوا فِیْنَا لَنَهْدِیْهُمْ سَبٰلًا وَاَرَدَ کُشْتُهُ تَا اَهِلَّ بِصِیْرَتٍ فَرَقَا بِشَنَاسَنَدٍ وصال را از مهتدی بدانند . و این حکایت هم که نسبت آنرا جناب شیخ باهل ختا داده اند خطائی دیگر است چو این حادثه از حوادث هند است نه ختا زیرا که عادت هندو در مدینه (جکن نات) چنین بود که بتی را که باین اسم مسمی بود بر نهجی که شیخ نوشته است در یومی مخصوص از مکانی بمکان دیگر نقل میدادند و برخی خود را در زیر چرخهای آن فانی میکردند و این بت صورت یکی از اوتاران هندو است که در

از منزه سابقه . در میان آن گروه ظاهر شده و اهل هند
 اورا بمنزله یکی از انبیا و مظاهر امر الله می‌شمارند . و اکنون
 ما را با جناب شیخ بحث تاریخی نیست که چراهند را بختا
 تبدیل کرده بل مقصود فقط ذکر مشابهت و مماثلت عوائد
 امم و ادیان است نه اثبات جعل این و آن چه کسی که فرق فیما
 بین خون شهدا و دماء اشقیاء را نفهمد عجب نباشد اگر شر قرا
 از جنوب فرق نهد و هند را از ختایان باز نداند .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که (واضح تر از این
 بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی بندهای عام ما را مخاطب
 کرده بگوید که ای ملت اسلام وای ملت نصاری وای
 ملت یهود وای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت
 گرفته اید و چرا راه مستقیم حقانیت سالک نمی‌شوید مگر
 نمی‌بینید که امروز چه قدر عبده اوئان روی زمین را گرفته است
 و نمی‌دانید که هیچیک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد
 نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض
 چین چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر بقوت
 همان غلبه تام باطنی و تسلط عام منوی که در نفس نفیس مؤسس
 ما بود (الی آخر قوله) خلاصه مقصود جناب شیخ این است
 که اگر نفوذ و بقای دین دلیل باشد و وثیه همانرا بر حقیقت

دین خود ورد ما استدلال نمایند چه جواب گوئیم . لهذا
 این عبد نیز در کمال وضوح و بصوت عالی فصیح خدمت
 ایشان معروض میدارد که بلی اگر این ایراد را بر شما اهل
 اسلام موجه دارند ابدآ جواب آنها را نمیتوانید گفت
 و هیچ وجه بطلان ایشان و حقیقت خود را ثابت نمیتوانید کرد
 زیرا که محال است امتی که دین حقی را منکر شدند بتوانند
 از عهده اثبات حقیقت دین خود بر آیند . و من این مسئله را
 مشروح میدارم تا بر مطالعه کنندگان مطلب واضح شود .
 آیا جناب شیخ در جواب چینیان چه خواهند گفت خواهند
 گفت که دین شما باطل است بدلیل اینکه احترام تمثال
 و عبادات باطله در آن هست لابد آنها در جواب جناب
 شیخ خواهند گفت که این عوائد باطله بطور اقیع در
 دین شما نیز هست آیا جناب شیخ مشاهده فرمودند
 و مسموع نداشتند که امر او و ولای دولت بهیئ روسیه این
 عادات قبیحه را از عشق آباد و بلاد قفقازیه بجهت اینکه
 منافی مدنیّت و انسانیت است منع نمودند و مرتکبین این
 شائعرا زجر و ردع فرمودند . و اگر جناب شیخ چینیان
 بفرمایند که دین ماحق است بدلیل اینکه پیغمبر ما دارای
 معجزات ظاهره بود قطع نظر از اینکه آنها این ادعا را بصریح

آیات قرآن رد میکنند عیناً در جواب میگویند که پیغمبران
مانیز دارای این معجزات بودند و اگر شیخ باور ندارند
و کتب بودیه و هندو را ندیده اند لا اقل بکتاب دبستان
مذاهب رجوع نمایند و معتقدات هندو و زردشتیه را در
معجزات ائمه و رؤسای دین خود ملحوظ دارند و اگر بآنها
بفرمایند که دین ماحق است بدلیل اینکه کتابی مانند قرآن
مجید داریم آنها نیز عیناً جواب خواهند گفت که کتب
سماویّه در دین مانیز موجود است و اگر بفرمایند کتاب
ماودین مباحثی بر شرائع ادبیه است که موجب تربیت
امت و تمدن ملت است چینیان در جواب خواهند گفت
شرائع ادبیه و مدنیّه ما بیشتر و بهتر است و سابقاً عرض
شد که کتب شرعیّه کنفو سیوس شارع چینی را افضل
اروپا بالسنه فرسای و انگلیسی و جرمنی و غیرها ترجمه
نموده اند و شرائع و احکام ادبیه او را بغایت تمجید کرده اند
و خلاصه القول بوجهی از وجوه ایشانرا جواب نتوانید گفت
و حقیقت خود و بطلان آنها را ثابت نتوانید داشت مگر
بهمان قول فارغ بی معنی که صرف ادعائی است بدلیل
خود را خوشوقت دارید و آن این است که در آخر
این سؤال و ایراد نوشته اید (والحال ان بطلان هذا الدین

اظهر من الشمس و این من الشمس) و اینقدر ملتفت نیستید
که همین قسم که بطلان دین آنها نزد شما اظهر من الشمس
است كذلك بطلان دین شما نزد آنها این من الشمس است
بلی یکدلیل معتبر داشتید که بآن همواره علمای اعلام
حقیقت اسلام را بر سایر ملل اثبات میفرمودند و بر خصم
غالب میشدند و آن دلیل تقریر و نفوذ و غلبه و بقای اسلام
بود و لکن چون منکر این ظهور اعظم شدید و غلبه و نفوذ را
دلیل ندانستید اینست که محال است بعد از این بتوانید
حقیقت دین خود را بر سایر ملل اثبات کنید و یا بتوانید
نفسی را بحجّت و برهان مدّعی بحقیقت اسلام نمائید و لکن
اگر بت پرستان این ایراد را بر ما که اهل بها هستیم وارد
آورند و جواب طلب نمایند در جواب ایشان میگوئیم بلی
حق جلّ جلاله محض رحمت و عنایت جمیع ملل را بار سال
رسل و انزال کتب و تشریع شرائع مفتخر و سرافراز فرمود
و سبیل نجاح و فلاح را بر کلّ امم بعدل و بدون تفاوت مفتوح
داشت و لکن چون شما بطول زمان راه راست را گذاشتید
و عبادت او ثبات و صور و تمثال را که عندالله اقبح از هر قبیح
و شرک بخداوند است با عبادت او ممزوج نمودید و سنن اصلیه
حسنه را با عوائد مخترعه قبیحه مخلوط کردید لذا حق جلّ

جلاله بارسال انبیا و مرسلین از قبیل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلوات الله علیهم اجمعین بر خلق منت نهاد و هر يك با قدرت و غلبه که بایشان عنایت فرموده بود قطري از ارض را از عبادت اوئان و عوائد باطله مطهر فرمودند و باب معرفت و عبادت حق جل جلاله را وحده بر خلق مفتوح داشتند و هر يك امت خود را بظهور موعودي که شام منتظر او هستید بشارت دادند و بورود يوم الرب و يوم الملکوت امیدوار فرمودند که بظهور آن وجود مبارك عالم بالکل از عبادت اوئان مطهر گردد و عوائد باطله زائل شود و عداوت و اختلاف امم بمودت و اتفاق مبدل گردد اکنون میعاد تحقق این وعود فرارسیده و آن وجود مبارك ظاهر شده برهان او عیناً همان برهان انبیای گذشته است و حجت و دلیلش حجج و ادله ظهورات سابقه و نفوذ و غلبه امرش بر طبق نفوذ و غلبه شرائع ماضیه بل حجتش اقوی و دلیلش اتم و سیلش اقوم لا مانع لحکمه ولا رادع لحنه ولا مقاوم لنفوذ امره تلك حجة الله قد اتهم بفتة فلا يستطيعون ردّها ولا هم ينصرون

چون مسائل سابقه و ضوح یافت اکنون در این مسئله سخن کوئیم که حق جل جلاله در کتاب مستطاب ايقان

شهادت شهدا را دلیل حقیقت و برهان صدق و حجت صحت ایمان ایشان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است و شهادة شهدا را مثبت حقیقت ایشان شمرده و بذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته و بعبارة اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی البصائر اتم و اکمل جمیع اصناف شهادات است کان لم یکن انکاشته . و این عبد در این مقام در معنی تحقیقی شهادت و علو و سمو و رفعت آن سخن نمیگوید و باقامه دلیل حلی مقال را بسط نمیدهد چه در صورتیکه بیانات رشیه و عبارات لطیفه کتاب مستطاب ايقان که در فوائد و آثار شهادت سید الشهداء علیه اطیب التحية و الثنا و کذلك فوائد و آثار دماء مستفوکة سائر شهدا نازل شده است مکابر معاندرا کفایت ننماید و خاموش نکنند این عبد دیگر چه گوید و چه نکارد لذا از دلیل حلی صرف نظر نموده باقامه دلیل الزامی میپردازیم و خدمت اهل انصاف معروض میداریم که حق جل جلاله در قران مجید در سورة اعراف باین آیه کریمه بر صدق ادعای حضرت رسول استدلال فرموده است که میفرماید أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ الَّذِي نَذِيرُ مُيُنْ وَ كَيْفِيَّت

استدلال آلهی براینگونه است که آیا فکر نمیکنند کفار که در حضرت رسول جنون و دیوانگی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را در معرض خطر نیاندازد و ادعائی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جمیع خلق عالم است نمیکند پس اینکه آن حضرت با وجود عقل اینهمه خطر و مشقت را تحمل فرمود و عالی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق قول اوست که از جانب حق جلّ جلاله مامور است و تحمل این مشقات فوق الطاقه ناچار و مجبور. اکنون از اهل بصارت انصاف میطلبیم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ايقان است چیست اگر تحمل مشقت بدون شهادت دلیل حقیقت حضرت رسول باشد چرا او بچه وجه و بکدام انصاف تحمل این مشقت با شهادت برهان حقیقت و صدق ادعای حضرت باب اعظم نکردد. آیا اگر جناب شیخ در زمان حضرت رسول بودند عیناً همین ایراد را بر آنحضرت وارد نمیاوردند و آیا همین ایرادشان که بذل جان و مال و تحمل صدمات و بلیات دلیل صدق ادعا نمیشود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همینهارا متحمل شده اند عیناً بر قرآن وارد نیست فاعتبروا یا اهل الانصاف. و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات اخیر اینست

که آتش شبهه نیفروختند جز آنکه دخان مظلمش اول افق منیر اسلام را تاریک کرد و سهم ایرادی نینداختند الا آنکه پیش از مقصد صدور ائمه هدی راهدف نمود و کلوله از مدافع مدافعت صادر نمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت. و نیز در اصحاب عاشر انجیل متی نظر فرما که حضرت عیسی بتلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود میفرستاد میفرماید هَا اَنَا اُرْسِلُكُمْ كُنْتُمْ فِي وَسْطِ ذُنُوبٍ فَكُونُوا حُكَمَاءَ كَالْحَيَّاتِ وَبُسْطَاءَ كَالْحِمَامِ وَلَكِنْ اخْذُوا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُمْ سَيَسْأَلُونَكُمْ إِلَى مَجَالِسٍ وَفِي مَجَامِعِهِمْ يَجْلِدُونَكُمْ. وَتَسَاقُونَ أَمَامَ وِلَاةٍ وَمُلُوكٍ مِنْ أَجْلِ شَهَادَةٍ لَهُمْ وَلَا تَمُوتُوا. یعنی اینک من شمارا مانند اغنام بمیان کرکان میفرستم. پس چون حیات دانشمند و مانند کبوتران بیخنده باشید و لکن حذر کنید از مردم زیرا که شمارا بمجالس خواهند کشید و در مجامع خود شمارا تازیانه خواهند زد و بجهت اسم من شمارا نزد امرا و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امتها. اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه السلام تازیانه زدن و بمجالس کشانیدن و حبس و زجر اصحاب خود را

شاهد حقیقت ایشان و دلیل صدق دین ایشان مقرر داشته است پس چگونه حبس و قتل و حرق و اسیر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی عمر اسمها و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیقت ایشان نباشد و شاهد صدق قولشان نکردد . و شخص هر قدر فاقد البصیره باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهره دماء مسفوکه فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را میتواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ابدآ موجب انبات نکردد و اثری بر آن مترتب نشود . و لکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذرطیب است که موجب انبات سبع سنابل فی کلّ سنبلة مائة حبة کردد و سبب از دیاد نفوس و غلبه کله آلهیه شود . مثلاً اگر نهده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از و ثلثیان در زیر چرخ آهین و یا از مسلین در تیغ زنی و دسته کردانی جانهای خود را فدا کنند ابدآ احدی داخل دین ایشان نکردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فسدان آن مقدار از نفوس شود و از هیئت جامعه بکاهد بخلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انباه یابند و بر عدد ارباب ایمان و ایقان بیفزایند و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع عليم .

و از مواضعی که مقتضی دقت نظر است این موضع است که چون مناظر بهائی در جواب جناب شیخ گفته است که مذاهب باطله در عالم یافت شد و اضحلال یافت . جناب شیخ این قول مناظر خود را مثبت خیالات باطله خود دانسته و این امر اعظم را نیز قیاس بآن مذاهب باطله نموده و قبل از تحقق اضحلال آنرا مضحّل شمرده و زبان بشکروثنای باری جلّ شأنه کشوده اند که (الحمد لله الذي اجري الحق على لسان الخصم واثبت بدليله ما ندعي ثبوته ووقعه) یا شیخ بطلان فرق اسمعیلیه و یا کیسانیه و یا زیدیه نه از جهت اسمعیلی بودن و زیدی بودن و کیسانی بودن است بل سبب صرف تفرق و اختلاف و تشیع است که بحکم آیه کریمه قرآنیة إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاءً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أُمُورُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و آیه مبارکه وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاءً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ از حقیقت جامعه بی بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حق جلّ جلاله از آن نهی صریح فرمود داخل گشتند . و در این حکم جمیع فرق اسلامیة اعم از اینکه سنی باشد یا شیعی یا اسمعیلی و زیدی و غیرهم

(۲۴۶)

کل شریکند و در صفوف فرق مختلفه داخل . این است که ما اهل بها جمیع فرق اسلامیة را بهر اسمی که سَمی باشند همین قدر که بوحدانیت خداوند تبارک و تعالی و نبوت حضرت خاتم الانبیاء مدعن بودند و با حکام قرآن عامل تظهور نقطه اولی که ظهور قلم آل محمد است جمیع آنها را در تحت کلمه اسلام داخل میدانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فرق مذکور در اوقوف و منوط باراده حق جل جلاله میشناسیم و خلاصه مقصود این است که سبب بطلان فرق کیسانیه و غیرها صرف تفرقت و اختلاف است که کل در آن شریکند نه اسم مخصوص و فرقه مخصوصه . زیرا که حق جل جلاله در آیه اولی بحضرت خاتم الانبیاء میفرماید کسانی که دین خود را متفرق کنند و طایفه طایفه کردند از توبه نداشتند امرشان با خداوند است و بعد ایشانرا با نچه میکنند متنبه و آگاه میفرماید و در آیه ثانیه با اهل اسلام میفرماید مباحثید از مشرکین که دین خود را تفرقه کردند و فرقه فرقه و طایفه طایفه شدند و هر فرقه بمعتقدات خود خوشنود و فرحناک گشتند . و از صریح آیند و آیه کریمه که ابداً تاویل بر نمیدارد اهل بصارت تواند فهمید که هر یک از فرق اسلامیة که خود را فرقه حقّ گویند و دیگر را فرقه

(۲۴۷)

باطله از حقیقت جامعه محمدیه بی بهره و محجورند . و در عداد احزاب موصوفه در آیه مبارکه مندرج و مذکور زیرا که دیانت اسلامیة حقیقت جامعه نورانیة بود که کاملاً بر حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله اطیب التحیه و البهاء نازل شد و آن حضرت نیز کاملاً و تماماً بخلق ابلاغ فرمود احدی تظهور قائم موعود حقّ تغییر سنتی از سنن او را نداشت و احدی مأذون در تفرقه و اختلاف امت نبود و هر کس سبب تفرقه و اختلاف گشت از ادراک حقیقت محروم ماند و در صف احزاب مرده داخل گشت . و این است مقصود آنعارف بالغ که فرمود

جنك هفتا دودو ملت همه را عذرتنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در اینصورت معلوم گشت که اعتراف مناظر بهائی را جناب شیخ نفهمیده مثبت خیالات فاسده خود دانست و بسراب و هم خود را مسرور و خوشوقت داشت . بلی از مسائل متفق علیها این است که لازال مدعیان صادق و مدعیان کاذب در دنیا بوده اند و خواهند بود . و مقصود از مدعیان کاذب رؤسای مذاهب مختلفه نیست از قبیل زیدیه و یاسمعیلیه و یا کیسانیه و غیرها زیرا که مذاهب چنانکه دانستی جمیعاً

در حکم مساوی است و رؤسای مذاهب هیچک ادعای استقلال نمودند و مدعی وحی سماوی نشدند . بل مقصود از مدعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادعای مستقل نماید و مدعی نزول وحی سماوی گردد و شریعت جدیدی مستقله تشریع نماید . در این صورت بمدعی صادق مشتبّه گردد و دخان شبهات قضای امر را تاریک گرداند و مانع استبصار اهل ارباب شود و راه القاء شبهه و تشکیک مفتوح گردد . و اگرچه در هر زمان اینگونه اشخاص یافت شده اند چنانکه توارنج بدان ناطق است ولی غالباً در اوان ظهورات حقّه اینگونه مدعیان کاذب بسیار میشوند و موجب ظلمت افق امر میگردند . چنانکه یهودی سوری و یهودای جلیلی در قرن ظهور حضرت عیسی علیه السلام ظاهر شدند . و مسیله کذاب و طلیحه اسدی و سباج در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیا علیه السلام مدعی مقام نبوت و رسالت گشتند و در این قرن نیز جمع کثیری از قبیل سید علاء و در عراق و حاجی ملا هاشم بن مرحوم فاضل تراقی و احمد کرمانی و خفّاش یزدی و غیرهم مدعی مقام ظهور کلی شدند . و سبب ظهور اینگونه اشخاص این است که چون بعضی از مغرورین تشریع شرائع را از نتایج عقول

بشریه می شمارند و ادعای مقام شاریعترا امری سهل میندارند و العیاذ بالله حق را غافل و زاهل گمان میکنند و مظاهر امر الله را چون خود انسانی تصور مینمایند لهذا در مقام ادعا بر میآید . و بعقل ناقص خود شریعتی تأسیس میکنند و راه ایراد و انتقاد و شبهه امثال جناب شیخ را بر امر الهی و داعی حق مفتوح میدارند . و لکن حاشاتم حاشا که قدرت الهیه بگذارد که باطل غالب گردد و کلمه کاذبه نفوذ یابد و نه پنجاه و چهل سال بل ده سال در عالم باقی ماند . و خلاصه القول چون در علم الهی متحقق بود که اینگونه اشخاص ظاهر خواهند شد و بجهت امتحان و تمییز خلق و تمیز بین الحیث و الطیب موجب شبهه و ارباب خلق خواهند گشت . لهذا حق جلّ جلاله در جمیع کتب سماویه از این گونه حوادث اخبار فرمود و تمثیلاً و تصریحاً فارق بین الحق و الباطل را چنانکه در مقاله ادله ذکر نمودیم مبین و معلوم داشت . و اعجب از کلّ شیء که دلیلی واضح است بر بی اطلاعی و قلت علم جناب شیخ بادیان و مذاهب بل باحادیث و اخبار بل بقران و تفسیر اینست که جناب ایشان شهادت نقطه اولی و تفرق اصحاب ایشانرا دلیل بطلان شمرده و امر ظهور کلی جدید را بمذاهب متفرقه قیاس نموده اند

و شهادت و قتل و اسر و حرق و صبر در بلا یارا که از ادله حقیقت است ایشان برهان بطلان گرفته اند . یا جناب الشیخ آیانه در قران وارد شده است که رجع مانند بدا باشد و بحکم آیه کریمه کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اخْتَضُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ فِي ظُهُورِهِمْ فَرِيقًا مَّوْعُودِينَ نَزَلَ بِحُكْمِ اجَازَةِ شَیَاطِیْنِ اِنْسِ و علمای وقت مظالم و تعدیات سابقه تجدید یابد . و آیانه در حدیث متفق علیه بین اهل التشیع والتسنن وارد بود که آنچه در ائم سابقه وقوع یافت در امت اسلام نیز واقع و متحقق گردد . و آیانه اصحاب حضرت عیسی پس از صعود آن جمال معبود از ظلم یهود در جمیع بلاد متفرق گشتند و در هر بلد مورد ظلم و قتل و حبس و اسر یهود و رومیان بودند و مدت سیصد سال در نهایت ذلت و پراکنندگی بشر امر الهی پرداختند . و آیانه در انجیل مقدس وارد است که اینگونه حوادث بل اشد در ایام نزول ثانی انحضرت تحقق یابد و آثار بدا در رجع عود کند . و آیانه در احادیث کثیره وارد است که اصحاب قائم ذلیل کردند و اتباع انحضرت بقتل و حرق و انواع ظلم

مبتلا شوند و مظاهر شیطان ایشانرا سب و لعن و طرد نمایند . بلی یا سیدی الشیخ حق جل جلاله فرموده است (لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ .) آنچه را شما قتل و سب و طرد و تفرقه و ذلت و عذاب می بینید ماعین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت میدانیم و سبب نفوذ امر الله در دنیا و بلوغ بانفس الرغائب در عقبی می شمریم . و لکن این مقام عالی را جز بصائر نیره نه بنید و این حقائق را متوهم مکفوف البصر ادراک نماید .

(رحم الله الکاتب الادریسی حیث قال)

أَتَحْسِبُنَا إِذَا قُلْنَا بَلِيْنَا * بَلِيْنَا أَوْ يَرُومُ الْقَلْبُ لِيْنَا
نَعْمَ لِلْمَجْدِ نَفْتَحِمْ الدَّوَاهِي * وَنَحْسِبُ خَامِلٌ أَنَا ذَهِيْنَا
تَاوُسْنَا فَفَهْرُهَا خُطُوبُ * تَرَى لَيْثَ الْعَرِينِ لَهَا قَرِينَا
سَوَاءٌ حَرْبُهَا وَالسَّلْمُ إِنَّا * أَنَا قَبْلَ هُدًى هَدِينَا

(واستمع نشید الادیب شیرازی فی هذا المقال)

دل داده ام بیاری عاشق کشتی نکاری

مرضیه السجایا محموده الخصائل

منصور بر سردار این نکته خوش سراید

از شافعی مهر سید امثال این مسائل

وَقَدْ عَلِمَ أُولَا الثَّغَى أَنَّ الْمَصَائِبَ وَالرَّزَايَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِحَرْمِ مَوَاجٍ وَقَامُوسٍ مَتَلَا طَمَّ عَجَاجٌ يَهْرُثُ مِنْهُ بَنُو الدُّنْيَا وَلَا
يَقْرَبُ إِلَيْهِ أَهْلُ الْهَوَى وَلَا يَصِلُ إِلَى شَوَاطِيهِ إِلَّا أَهْلُ الْبِهَاءِ
أَصْحَابُ السَّقَيْنَةِ الْحَمْرَاءِ وَالرَّايَةِ الْمُقَدَّسَةِ الْبَيْضَاءِ الَّذِينَ نَصَرُوا
اللَّهَ بِدِمَائِهِمْ وَأَعْلَوْا كَلِمَتَهُ بِمُحَجِّهِمْ وَنُفُوسِهِمْ وَحَيَّرُوا الْمَلَلَ فِي
مَوَارِدِ الشَّدَائِدِ يَسْكُونُهُمْ وَقَرَارِهِمْ وَأَذَقُوا الْأُمَّمَ فِي هُجُومِ
الْخَطُوبِ بِثُبُوتِهِمْ وَاصْطِبَارِهِمْ كَمَا أَخْبَرَ عَنْهُمْ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ عَلَى بْنِ مَهْزِيَارٍ بِقَوْلِهِ (خَصَّمَهُ اللَّهُ
بِاحْتِمَالِ الضِّمِّ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمَلَهُمْ إِنْ سَاعَ الْعَزَّ فِي دَارِ الْقَرَارِ .
وبالجملة چون این مسائل منفصلاً معلوم گشت وحق
از باطل چون شمس از ظل امتیاز یافت اکنون در این مسئله
سخن گوئیم که جناب شیخ از مناظر خود کثیراً بمزور و منافق
تعبیر فرموده و این عبد متحیر و متفکر که آیا جناب مناظر
چه حیلۀ بکار شیخ غیر مزور برده است که او را از منهج
قویم ادب بیرون برده و بنوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است
چه اهل بها نزد کافۀ ملل بصدافت موصوفند و در جمیع بلاد
بنزاهت معروف و در اثبات این دعوی همین نکته
کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت

این قوم را خلافاً لسائر الاقوام بدون قسم مقبول میدارند
و این دلیل است بر اینکه ایشانرا در قول متهم نمیشمارند .
تا اینکه در صفحه هجدهم و نوزدهم رساله مطبوعه جناب
شیخ باین سرّ مکنون بر خوردم و بر موجب این شکوه
و شکایت بل افترا و تهمت مطلع گشتم و اجمال آن این است
که چون در کتاب مستطاب ایتقان در معنی غلبه و نصرت
نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمه الله و غلبه امر
الله است و احاطه روحانیه و سلطنت دینیّه که همواره از
خصایص انبیا و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین
بوده نه غلبه ظاهره و سلطنت دنیویّه و تقلبات ملکیه
و در اثبات این معنی بمظلومیت سید الشهداء و شهادت آن
حضرت استشهاد فرموده که با آنکه آن حضرت از اعظم
جنود الهیه محسوب بود و بحکم آیه کریمه إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ بغلبه و نصرت موعود معدّلك در غایت مظلومیت
رتبه شهادت یافت و لکن نزد اهل بصیرت این مظلومیت
مثبت سلطنت حقیقه الهیه گشت و این شهادت موجب
اثبات کلمه الله و ثبوت و رسوخ و قوت دین الله در عالم شد
و معنی غلبه امر الله که مقصود حقیقی الهی است واضح
و هویدا گشت و جناب شیخ در رساله اولی چنانکه عیناً

عبارات ایشانرا نقل نمودیم جواب گفته اند که کشته شدن دلیل حقیقت نمیشود و بذل مال و جان و صبر و استقامت در بلایا برهان صدق ادعا نمیکردد. زیرا که از اتباع معاویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات مطالب خود بذل مال و جان نمودند. و كذلك و ثانیاً و هم اصحاب مذاهب باطله در سیل مقاصد خود بذل مال و جان مینمایند و از هیچگونه فداکاری مضایقه نمیکند. و لهذا نمیتوان گفت که اینگونه مطالب دلیل حقیقت است بل حقیقت را دلیلی ظاهر و برهانی قاهر لازم است. و اگر چه مقصود جناب شیخ در غایت وضوح است که خواسته است دلایلت شهادت و مظلومیت نقطه اولی را بر حقیقت آن حضرت رد نماید و لکن غافل ماند که این فقره منتهی بر نفي دلایلت شهادت سید الشهداء بر حقیقت آن حضرت هم خواهد شد و صریح در رد جمیع علمای اسلام که شهادت آن حضرترا ادلّ دلائل حقیقت او گرفته اند خواهد بود. زیرا که جمیع محققین علمای اسلام من اهل التشیع والتسنن متفق گشتند بر اینکه خلفای امویّه بغض اهل البیت را که بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین اِنِّیْ تَارِکُ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابُ اللهِ وَ عَرَّتِیْ مَرْجِعُ وَمَا بَ مسلّمین بودند در قلوب اهل اسلام داخل کردند و سب و لعن

ائمه هدی را از سنن معموله مؤکده مجری داشتند. و بیم آن بود که امت یکباره از مرجع حقیقی خود غافل و از مبین کتاب الهی معرض و محروم گردند و در شرک جاهل و ضلالت فرومانند. و لکن شهادت حضرت سید الشهداء موجب آگاهی و انباده امت شد و مثبت ضلالت امویّه و حقیقت عتره طاهره کشت و حقیقت اسلام از شهادت آن حضرت الی یوم القیام محفوظ و محروس ماند. و چون ایراد و شبهه جناب شیخ که کشته شدن و بذل مال و جان دلیل حقیقت نمیشود بخطّ مستقیم منافی این اصل اصیل بود و بصراحت دلالت شهادت را بر حقیقت شهید انکار ورد مینمود. لهذا جناب مناظر بهائی ایشانرا باین نکته در غایت ادب تنبیه نموده که عجب است که جناب شیخ شهادت شهدارا پاکشته شدن اشقیا در یکرتبه گرفته اند و هیچیک از بذل مال و جان اصحاب سید الشهداء و اتباع یزید را دلیل حقیقت و بطلان ندانسته اند و در حقیقت دلیلی را که مسلم کافّه محققین علما بود مردود شمرده اند. جناب شیخ چون این انتقاد را در غایت استحکام و سداد یافته و ابداً خود را قادر بر ردّ این ایراد نیافتند لهذا در پناه مغالطه کریخته و بحجل خشونت و زشت کوئی آویختند. غافل که زشت کوئی و دشنام

سلاح مردم نادان است و مقاله طریق فرار عاجزان از اقامه دلیل و برهان . و این عید عین عبارت ایشانرا ذکر مینماید و حکم بین الطرفین را پس از جواب بارباب الباب وامیکندارد

جناب مناظر بهائی نوشته اند

مال و جان و عیال فدا کردن حضرت سید الشهداء در کربلا در کتاب ایقان ذکر شده که در راه خدا بود و آن حضرت جند آلهی بوده اند. حال جناب شیخ آمده اند و این ایراد را در مقابل آن ذکر نوشته اند که یعنی جان نثار نمودن آن حضرت را و حضرات دیگر را نمیتوانیم بگوئیم در راه خدا بود و دلیل بر حقیقت است و ذکر معاویه و یزید و تابعانش را میآورند که آنها هم در راه حقانیت خودشان این نوع جانفشانی کردند (انتهی)

جناب شیخ در جواب ایشان نوشته اند

میبینید که چه قسم افک و تقلب و تزویر را جرئت میکند بعد از این بنده او را همیشه مناظر مزور خواهم نامید . زیرا که عبارات رساله بنده که عیناً مسطور گردید ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که وجه نوشته اعتراض کرده ام . اما مناظر مزور روی کلام ما را تقلباً

بجانب دیگر بر تافته میکوید که گویا بنده همین ذکر را در مقابل فدا کردن جان و مال حضرت سید الشهداء در کربلا نوشته ام و گویا تفاوتی میان یزیدیان و تابعان آن حضرت ندانسته ام . و میخواهند باین حیل بازی و تقلب کاری خود را طر فدار مذهب شیعی و مسلم و بنده را مخالف و متهم بنمایند غافل از اینکه آنانکه تا بحال ایشانرا درست نشناخته بودند و از مندرجات موهوم کتاب ایقان مطلع نبودند حالا بواسطه رساله بنده خوب شناختند و بواجبی دانستند . سبحان الله هیچ شرم نمیکند از اینکه در عقیده سخیفه خودشان آنچه از ضروریات دین اسلام و متفق علیه کل اهل ایمان است انکار میکنند و یا تغییر و تبدیل مینمایند . مانند ختمیت حضرت رسول و صوم شهر رمضان و حج و غیره و معذک باز در ظاهر اظهار اسلام و طر فدار مذهب شیعه مینمایند این رفتار و گفتار حقیقه صفت منافقین است بشر المنافقین بَانَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا يَهْدِ لَهُ سَبِيلًا وَكَذا در آئین کلام و عبارات خودشان نام مبارک حضرت رسول و حضرات ائمه طاهرين را توقیر آمیزند و در باطن میخواهند دین و مذهب

(۲۵۸)

ایشانرا از بن برکنند *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَاءُ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ* (انتهی کلام الشیخ)
 جناب شیخ نوشته است که ارباب معرفت دیدند که این ایراد رادر مقابل که وجه نوشته اعتراض کرده ام بلی یا شیخ هر نفسی میفهمد که شما این اعتراض رادر مقابل بایه نوشته اید و مقصود شما این بود که شهادت حضرت باب اعظم و بذل مال و جان نمودن اصحاب آنحضرت دلیل حقیقت ایشان نمیشود. ولیکن از این نکته غافل ماندید که این کلام شمار در دلیلت شهادت سید الشهدا و اصحاب آنحضرت را هم میکند کلام شما حاضر است و هیچگونه مغالطه ستر نمیشود. بلکه کلام شما اعتراض بر قران مجید هم هست چنانکه در اول این مناظره عرض شد. اگر منصفی در این آیه شریفه نظر نماید که حق جل جلاله فرموده است *قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*. در کمال وضوح میبیند که این اعتراض شما که بخیال خودتان بر ایقان وارد آورده اید عیناً بر قران مجید وارد است. و شأن نزول این آیه کریمه این است که چون یهود در زمان حضرت خاتم الانبیا

(۲۵۹)

با اصحاب آن حضرت مفاخرت میکردند که ما شعب مقدس و مخصوص بشریت کامله و ولایت و محبت الهیه هستیم لهذا تبکیتاً لهم و اثباتاً لبطلان دعواهم بحضرت رسول از حق جل جلاله فرمان آمد که بگو بقوم یهود اگر کمان کرده اید که شما اید اولیای الهی سوای سایر ناس پس تمنای موت کنید اگر راست میگوئید. و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیای الهی از غیر ایشان تفضیل موت است فی سبیل الله بر بقا و ترک دین چنانکه از اولیای الهی در اوان ظهورات کلیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام مشاهده گشته. اکنون از اهل انصاف سؤال مینمایم که اینکه جناب شیخ نوشته اند که بذل مال و جان دلیل حقیقت نمیشود آیا اعتراض بر همین آیه مبارکه هست یا نیست. بلی مقصود جناب شیخ اعتراض بر کتاب مستطاب ایقان بود ولیکن من سوء الحظ عیناً اعتراض ایشان بر حضرت سید الشهدا و بر قران و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقاً عرض شد که محققین از علمای اسلام شهادت و مظلومیت حضرت سید الشهدا را مثبت حقیقت آنحضرت و بطلان یزید و امویّه دانسته اند. و در قران مجید هم ملاحظه فرمودید

که طالب موترافارق بین الحق والباطل مقرر داشته و در انجیل شریف هم دیدید که حضرت عیسی علیه السلام حبس و زجر و مظلومیت اصحاب خود را شاهد بر حقیقت ایشان قرار داده در این صورت کالتمس فی رابعة النهار واضح و روشن میشود که حق با مناظر جناب شیخ است که ایشان شهادت سید الشهدا و اصحاب آنحضرت را با کشته شدن اتباع معاویه و یزید در یک رتبه دانسته اند و هیچیک را مثبت حقیقت او نکرده اند . و لهذا سابقاً عرض شد که معارضین این ظهور اعظم کلوله از مدافع مدافعه صادر نمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم کرد و سبھی از کمان ایراد و انتقاد نینداختند الا آنکه اول صدور مطهره ثمة هدی را مشبک نمود . و بالجملة این مسئله در غایت وضوح است و عرض شد که هیچ گونه مغالطه و یا خشونت و زشت کوئی ستر نمیتوان نمود . و برآستی معروض میدارم که مقصود این عبد دفاع و طر فداری از جناب مناظر بهائی نیست . زیرا که جناب مناظر از صنف کسبه و اهل تجارت محسوبند نه از اهل علم و ادب و ارباب قلم . و ممکن است که این چنین شخصی مطلب حق واضح خود را بطریق اجمال مرقوم دارد و در این صورت مجال مغالطه بر خباب شیخ وسیع گردد

و خود را بوجه غالب تصور نماید . و لکن هیات که مطلب حق پنهان ماند و باطل بخشونت کلام و بذات قول غلبه یابد و لهذا از اهل انصاف سؤال مینمایم که آیا این چنین مناظر را که باین ملاحات سخافت و بطلان ایراد شیخ را واضح نموده باشد او را مزور توان خواند . و آیا شخص بهائی را که در کمال استقامت بر تعیین دین خود اعتراف مینماید مذنب توان گفت . جناب شیخ در طی رساله کلام خود را نوعی پرداخته اند که معلوم نشود ایشان از اهل تسنن هستند و یا از اهل تشیع که اگر از جهتی مجاب شدند راه گریز از سمت دیگر داشته باشند حتی اینکه مناظر ایشان مجبور شده است که از ایشان سؤال نماید که شما در چه طریقه مستقیم هستید . و عدلک جواب سؤال ایشانرا مصلحت ندیده اند که مرقوم دارند و این تذبذب ظاهر را از خود سلب فرمایند . و غافلند که حجت این امر اعظم بر جمیع فرق علی حدسوا قائم است و برهان ظهور جدید بر ملل عتیقه باجمع اغالب و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که اهل بها منکر ضروریات دینیّه اند از قبیل خاتمیت حضرت خاتم الانبیاء و صوم رمضان و حج و غیرها . چون جواب این مسئله در طی جواب شبهات ایشان مفصلاً خواهد آمد و بعون الله بصریح آیات

قرآن و احادیث صحیحہ ثابت خواهیم نمود کہ قائم موعود با شریعت جدیدہ و کتاب جدید و قضاوت سماویہ ظہور خواهد فرمود و تمسک بضروریات چنانکہ موجب اعراض یہود از حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء شد کذلک موجب اعراض متکبرین این امت از قائم موعود خواهد گشت . لہذا در این موقع از شرح این مسئلہ صرف نظر مینمایم و جواب این مطلب جناب شیخ را میگوییم کہ نوشتہ است اہل بہا در طی کلام اسم مبارک حضرت رسول و ائمہ طاہرین را ظاہراً در غایت احترام مذکور میدانند و در باطن میخواہند دین و مذهب ایشانرا از بن برکنند . عجب در این است کہ جناب شیخ هنوز ملتفت نشدہ اند کہ بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین سیّاتی زَمَانٌ عَلٰی اُمّی لَا یَبْقٰی مِنْ الْاِسْلَامِ اِلَّا اِسْمُهُ وَلَا مِنْ الْقُرْآنِ اِلَّا رِسْمُهُ از دین اسلام جز اسمی باقی نماندہ است . مدّتها است کہ از تطاول علماء سوء کہ شرح حالشان در ذیل این حدیث شریف مذکور است از دین مقدّس اسلام و بنیان رفیع حضرت سید الانام جز شمائر مدروسہ و اعلام منکوسہ و معارف مطموسہ و احکام مغلوبہ و اطراف منہوبہ و قوای مغلوبہ چیزی باقی نیست کہ بایہا از بن برکنند و منہدم

و ویران نمایند . ویرانہ را کہ ویران کند و برہنہ را کہ مسلوب دارد . بل ویرانہ را عمار جدید کنند و برہنہ را جامہ نو پوشانند یا اولی البصائر المنیرہ یا اصحاب القلوب المدرکہ در زیادہ از پانصد حدیث از طرق اہل تسنن و اہل تشیع نظر نمایند کہ حضرت خاتم الانبیاء و ائمہ ہدی علیہم اطیب التحیۃ و الثناء علامم آخر الزمان و حالات امت اسلام را بصراحت بیان فرمودہ اند و جمیع آنچه را اکنون بچشم خود مینبید از ضعف اسلام و مغلوبیت مسلمین و تفرق مذہب و تشتت قلوب مبین داشتہ اند و در اکثر این احادیث تصریح نمودہ اند کہ سبب ضعف اسلام و اختلال حال امت علما و فقہا و رؤسای ایشانند کہ از سیل مستقیم تقوی منحرف کردند و طالب ریاست و اکتساب مناصب دنیویہ باشند و از شہوات دنیہ اجتناب نمایند و باہل ظلم تقرّب جویند . چنانکہ در ہمین حدیث کہ صدر آن ذکر شد میفرماید ففہاء ذلک الزمان اشرُّ الفقہاء تحت ظلِّ السماء منهم خرجت الفتنة و الیہم تعود یعنی علمای آنروز کار بدترین علمائی ہستند کہ در زیر آسمان نمودار شدہ اند فتنہ و فساد از ایشان زاید و شرّ آن بدیشان راجع گردد . و نیز از احادیثی کہ شایستہ است کہ اہل اسلام

قدری در آن تأمل فرماید این حدیث شریف است که
 مرحوم مجلسی در باب علامات از مجلد غیت بحار میفرماید
 عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْإِنصَارِيِّ قَالَ حَجَّجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِجَّةَ الْوُدَّاعِ . فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ مَا اقْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَجِّ أَتَى مُؤَدَّعًا الْكَعْبَةَ فَلَزِمَ
 حَلْقَةَ الْبَابِ وَنَادَى بِرَفْعِ صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ فَاجْتَمَعَ أَهْلُ
 الْمَسْجِدِ وَأَهْلُ السُّوقِ . فَقَالَ اسْمَعُوا فَإِنِّي قَائِلٌ مَا هُوَ بَعْدِي
 كَأَنِّي قُلَيْلٌ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ . ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى بَكَى
 لِبُكَائِهِ النَّاسُ . فَلَمَّا سَكَتَ مِنْ بُكَائِهِ قَالَ ااعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ
 إِنِّ مِثْلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَمِثْلِ وَرَقٍ لَاشَوْكَ فِيهِ إِلَى أَرْبَعِينَ
 وَمِائَةِ سَنَةٍ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ وَوَرَقٌ إِلَى مَا تَمَى
 سَنَةٍ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ لَا وَرَقَ فِيهِ حَتَّى لَا يُرَى
 فِيهِ إِلَّا سُلْطَانُ جَائِرٍ أَوْ غَنِيٌ مُجِيلٌ أَوْ عَالِمٌ رَاغِبٌ فِي الْمَالِ أَوْ
 فَتِيرٌ كَذَّابٌ أَوْ شَيْخٌ فَاجِرٌ أَوْ صَبِيٌّ وَفِجٌّ أَوْ امْرَأَةٌ رَعْنَاءٌ .
 ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ
 وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ . فَقَالَ يَا سَلْمَانُ
 إِذَا قَلَّتْ عِلْمَانُكُمْ وَذَهَبَتْ قُرْآنُكُمْ وَقَطَعَتْ زَكَوَاتُكُمْ وَأَظْهَرْتُمْ

مُنْكَرَاتِكُمْ وَعَلَتْ أَصْوَاتُكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ وَجَعَلْتُمُ الدُّنْيَا
 فَوْقَ دُورِكُمْ وَالْعِلْمَ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَالْكَذِبَ حَدِيثَكُمْ
 وَالغِيَةَ فَالْكَهْنَكُمْ وَالْحِرَامَ غَنِيمَتَكُمْ وَلَا يَرْحَمُ كَبِيرُكُمْ صَغِيرَكُمْ
 وَلَا يُوقِرُ صَغِيرُكُمْ كَبِيرَكُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْزِلُ اللَّغْنَةُ عَلَيْكُمْ
 وَيُجْعَلُ بِأَسْمِكُمْ يَنْكُمُ وَبَنَى الدِّينِ يَنْكُمُ لَفْظًا بِالنَّسْتِكُمْ .
 فَإِذَا أُوتِيتُمْ هَذِهِ الْخِصَالُ تَوَقَّعُوا الرِّيحَ الْحُمْرَاءَ أَوْ مَسْخَا أَوْ
 قَذْفًا بِالْحِجَارَةِ وَتَصَدِّقْ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
 عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
 أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذَيِّقَ بَعْضَكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ الْفَارُ كَيْفَ
 نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ . خلاصه ترجمه حدیث شریف
 این است که جابر بن عبد الله انصاری که از مشاهیر اصحاب
 حضرت خاتم الانبیا است روایت نموده است که در سفر حجّه
 الوداع در خدمت حضرت رسول حج نمودیم چون آن حضرت
 از اعمال مفروضه حج فراغت یافت برای وداع بیت بنزد کعبه
 آمد و حلقه باب کعبه را بکرفت و بصوت بلند ندا فرمود
 ایها الناس پس اهل مسجد و اهل سوق مجتمع شدند و آن
 حضرت فرمود بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من
 وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما که حاضر

(۲۶۶)

و شاهد است بآنکس که غائب است تبلیغ نماید . پس آن حضرت بگریست تا آنکه مردم از بکای وی بگریه در آمدند . پس چون از گریه ساکت شد فرمود بدانند خداوند شمارا رحمت فرماید هر آنیه مثل شما امروز مانند اوراقی است بدون خار تا مدت یکصد و چهل سال . پس خار و برک با هم مختلط گردد تا مدت دویست سال . پس چون این مدت بسر آید زمانی رسد که جز خار نماند تا آنکه دیده نمیشود در آن زمان الا سلطان جائری یا غنی بجای یا عالمی که راغب در جمع مال باشد یا فقیر دروغ کوی یا پیر فاجر یا کودکی بيشرم یا زنی بیعیا . و دیگر بار آنحضرت را گریه فرو گرفت . پس سلمان فارسی بر خاست و عرض کرد یا رسول الله خبرده مارا که آنچه فرمودی چه وقت وقوع خواهد یافت . فرمود یا سلمان وقتی که علما کم شوند و قرآن از میان بروند و زکوة از میان شما قطع شود و چون منکر اتر اظهار نمایند و اصوات خود را در مساجد بلند کنند و دنیا را فوق رأس خود گیرند و علم را در زیر پانهد و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت نقل مجلس شما گردد و حرام نزد شما غنیمت و باز یافت باشد و بزرگ شما بر خورد رحم نکند و خورد شما بزرگ را توقیر ننماید .

(۲۶۷)

پس در اینوقت لعنت بر شما نازل شود و آسیب شما در میان شما افتد و دین در میان شما محض لفظ بر زبان شما باشد . پس چون این خصصها در میان شما پدید شود منتظر باشید که بادر سرخ بر شما وزد یعنی بلیه قتل عمومی گرفتار گردید و یا مسخ شوید و یا سنک بر شما بارد و تصدیق این وعید در کتاب رب مجید این آیه مبارکه است (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ) یعنی بگو اوست خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از تحت اقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه و مختلف المذهب نگاهدارد و بعضی را از باس و سختی بعض دیگر بچشاند بین و نیک نظر فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبین میداریم و تکرار میفرمایم شاید ایشان بفهمند و در یابند (انتهی) و از علمای اهل سنت و جماعت شیخ حسن العدوی الحزای در کتاب مشارق الانوار در اشراف ساعت صغری یعنی قیام مهدی فرموده است وَمِنْهَا رَفَعُ الْأَسْفَلِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ أَسْعَدُ النَّاسِ

بِالدُّنْيَا لِكَعْبِ بْنِ لُكْعٍ وَمَا مِنْ عَالِمٍ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرُّ مِنْهُ
 حَتَّى تُلْقُوا رَبَّكُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا فُلَّتْ
 أُمِّي خَمْسَةَ عَشَرَ حُلَّ بِهَا الْبَلَاءُ قِيلَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ
 إِذَا كَانَ الْمُفْتَنُ دُولًا وَالْأَمَانَةُ مَقْتَمًا وَالزُّكُوفُ مَقَرَّمًا وَأَطَاعَ الرَّجُلُ
 زَوْجَتَهُ وَوَعَقَ أُمَّهُ وَجَفَأَ بَاهُ وَأَرْتَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي السَّاجِدِ وَكَانَ
 زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرَذَلَهُمْ وَأَكْرَمُ الرَّجُلِ خُفَاةَ شَرِّهِ وَشَرِبَتْ
 الْحُمُورُ وَلَيْسَ الْخَرِيرُ وَاتَّخَذَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَارِفُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ
 الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا فَلْيَرْتَبِعُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرَاءَ أَوْ مَسْحًا أَوْ خُسْفًا
 (وفي الحديث) وَتَلْعَمُ الْعِلْمُ لِغَيْرِ الدِّينِ وَسَادَ فَاسِقُهُمْ وَكَانَ
 زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرَذَلَهُمْ. (وفي الحديث) إِنْ اللَّهُ لَا يَبْضُ الْعِلْمُ
 انْتَرَاعًا وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعُلَمَاءُ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ
 رُؤُسَاءَ جَهَالًا فَأَقْتُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا (انتهى)
 یعنی از علامات قیامت صغری بزرگی یافتن اسافل ناس است
 حضرت رسول علیه السلام فرموده است ساعت قیام
 نخواهد نمود تا اینکه نیکبخت ترین مردم بدینا لکعب بن
 لکعب باشد. ولکعب در عربی لثیم واهق را گویند. و هیچ
 عالمی نخواهد آمد الا آنکه عالمی که بعد از او آید شریرتر
 و بدتر از اول باشد تا وقتی که پرور دکار خود را ملاقات

کیند. و نیز رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده است
 وقتی که امت من پانزده امر را مرتکب شوند بلا بر ایشان
 نازل خواهد شد. گفتند چیست آن یا رسول الله فرمود
 وقتی که غنائم را خاصه دول شناسند و امانت را غنیمت و زکوٰۃ را
 خسارت شمرند و مرد مطیع زن گردد و بامادر مخالفت
 کند و پدر را جفا نماید و اصوات در مساجد ارتقاع یابد
 و بزرگ قوم رزل ترین ایشان شود و شریر از خوف شرارتش
 محترم گردد و وقتی مسکرات را استعمال نمایند و حریر پوشند
 و زنان مغنیه گیرند و آخرین امت اولین راست و لعن
 نمایند. چون این امور واقع شود مترقب نزول بلاء از
 قبیل ریح حمراء یعنی قتل عمومی یا مسخ یا خسف باشند. و در
 روایت دیگر فرموده است وقتی که تعلم علم برای غیر دین
 باشد و فاسق این علم ریاست یابد و ازل قوم رئیس ایشان
 گردد. و در حدیث وارد است که خداوند تبارک و تعالی
 علم را قبض نخواهد فرمود که یکبار از میان بردارد بلکه
 چون علما وفات نمایند و عالمی باقی نماند مردم جهال را رئیس
 خود نمایند و ایشان بدون علم فتوی دهند و خود کمره شوند
 و مردم را نیز کمره کنند (انتهی) و خلاصه القول اگر این
 عبد احادیثی را که در اسباب ضلالت امت وضعف ملت

و شرارت اصحاب ریاست وارد شده است بخواید ایراد نماید باید بتألیف کتابی بزرگ مشغول شود . ولکن از این جمله که ذکر شد اهل بصیرت توانند دریافت که آنکه دشمن اسلام است کی است و سبب ضعف دین چه . و اگر شخص متفرس بدقت نظر نماید در غایت وضوح میفهمد که مثل این مدعیان دوستی اسلام و حضرت خاتم الانبیا بعینه مثل یهود است در ادعای دوستی شریعت تورا و حضرت موسی . بلی لاشک یهود حبّ حضرت موسی و شریعت تورا را راسخ و ممکن در قلوب خود نموده اند و عدم جواز نسخ و تغییر احکام تورا را از قیل حفظ سبب و ذبیحه و حج بیت المقدس و صوم و اعیاد مخصوصه از ضروریات دینیه خود میدانند و الی یومنا هذا در حفظ این شریعت تحمل جمیع شدائد و آلام را بر خود واجب و لازم و متحتم دانسته اند . ولکن بینیم که آیا این حب بقدر ذره عند الله مقبول گشت و حبّ حقیقی واقعی محسوب شد . و یا آنکه حبّ حقیقی حضرت موسی را اصحاب حضرت عیسی داشتند که بتغییر احکام فرعیه راضی شدند ولکن حبّ انحضرت را در قلوب جمیع اهل اروپا راسخ و ثابت و متمکن داشتند . چه امری ظاهر است که جمیع اهالی اروپا قبل از

ظهور حضرت عیسی وقتی بودند و ابداً اعتراف بحقیقت نبوت حضرت موسی نداشتند ولی پس از ظهور آن حضرت و غلبه دیانت نصرانیت بر اروپا بتصدیق حضرت عیسی بر حقیقت نبوت حضرت موسی نیز اعتراف نمودند و کتاب تورا را کتاب الله دانستند و حبّ انحضرت را وسیله تقرب الی الله شمرند و همچنین است امروز حال مدعیان دوستی اسلام و حال اهل بها . و هر قدر شخص فاقد البصیره باشد و نتواند فوائد کتاب مستطاب ابقا را بفهمد که مفتاح معضلات کتب سماویه است و مبین غوامض آیات الهیه اینقدر را تواند فهمید که از تلاوت همین کتاب مبارک نفوس کثیره از زردشتیان که ابداً معتقد بحضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السلام نبودند اکنون معتقد شدند و در جنت ایمان داخل گشتند . و هکذا جمعی کثیر از یهود که بغض حضرت عیسی و حضرت رسول آمیخته بادل و جان ایشان بود اکنون از قوت بیان کتاب ایتان بغض ایشان بحبّت و کفر ایشان بهدایت تبدیل شده و لسان هر یک مانند طیر مغرّد بدلائل و براهین حقیقت حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی ناطق و گویا گشته و ذلک فضل الله يؤتیه من یشاء

و خلاصه القول از آنچه عرض شد جواب جمیع ایرادات جناب شیخ بر امر مبارک حضرت باب اعظم واضح و معلوم گشت و کیفیت تشریع ادیان و انشقاق مذاهب و حدوث اختلافات که از مسائل مهمه علمیه و تاریخیه است روشن و هویداشد. و در غایت وضوح ثابت و مبرهن گشت که اصول ادیان و شرائع جمیعاً من عند الله بوده و مذاهب و ثبیه بدعتهای باطله است که لازماً در ادیان الهیه داخل شده اند. از اینکه این وثئیت و بت پرستی قبل از حضرت نوح باشد یا بعد از نوح از حکمای یونان و رومان باشد یا از افاضل ایران و ترکستان. و کذا. بعض مغالطات جناب شیخ با مناظر ایشان معلوم گشت. و اگر این عبد بخواد جمیع مغالطات جناب شیخ را در جواب مناظر خود که این یک از بابت اینکه از اهل تألیف و تحریر بنوده مطالب حق خود را مجمل بیان کرده و آن یک از عدم فهم مقصود مجال مجادلت را فسیح و وسیع شمرده در این رساله ایراد نماید بنابر مثل مشهور (مثنوی هفتاد من کاغذ شود). و چون مقصود محاکمه فیما بین مناظرین نیست بل مقصود دفع ایرادات و شبهات جناب شیخ است از کتاب مستطاب ایقان و هم فرصت زیاده بسط و تطویل نیست اکنون از جواب سایر تطاولات بموقع جناب شیخ

بر مناظر خود صرف نظر مینمائیم و بجواب باقی شبهات ایشان بر کتاب مستطاب ایقان میپردازیم. و اگر خداوند تبارک و تعالی معاونت فرماید در فرصت دیگر یا وقت طبع این کتاب سائر اغلاط جناب شیخ معروض خواهد شد و بر سبیل ملحق و حاشیه بر اصل کتاب الحاق خواهد یافت

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند که اکنون بیایم باد تعالی جناب بها اگر بالفرض مقام و ادعای آنجناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که بعقیده جمیع ملت اسلام نبوت ختم است. یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد. بلی اگر چه صاحب کتاب ایقان بتأویلات چند در وجود هر یک از مظاهر قدسیه چونکه محل تجلی صفات الله است اولیت و ختمیت را جمع می شمارد چنانکه در این عبارت میگوید اگر جمیع (یعنی انبیا) ندای انا خاتم النبیین برآورند حق است زیرا که جمیع حکم یکذات و یک روح و یک جمیع و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و احزیت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقیند (انتهی) اولاً ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد. زیرا که

این صفت ازلیت وابدیت خداوند یرا میفهماند که مختص
 یکذات است وهو الاول والاخر والظاهر والباطن و برای
 صدق مظهریت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیه در
 وجود مظهر تجلی و ظاهر گردد . و ثانیاً فرض کنیم که همه
 مظهر کل صفات الله اند . والله هیچ شکی نیست در اینکه
 این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد یعنی یکیغمبری
 ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین
 کتب اولین خواهد شد و فرض کنیم که کسی باین
 صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد
 از مدتی کسی خروج کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش
 در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبه
 باینگونه دلایل شده بگوید ای خلائق مشبه مشوید در اینکه
 بنی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر
 بدیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یکذات
 و یکجسد و یکروح و یک امر داریم . در اینصورت لازم آید که
 قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض
 است قرین صواب بوده مسلم داریم حرف او را و تصدیق
 بکنیم نبوت او را . فالدلیل الذي یفرض الی تصدیق الکاذب
 لا یصلح ان یکون دلیلاً (انتهى)

جواب

در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک
 و تعالی در جمیع کتب سماویه عموماً و در قران مجید خصوصاً
 وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزمان
 دوند ارفاع خواهد یافت و دو وجود مبارک بامر الله
 قیام خواهند فرمود . و در احادیث صحیحیه که مبین قران
 است علی اختلاف المصطلحات بین احادیث اهل السنه والشیعه
 از ظهور اول بظهور مهدی و یاقائم تعبیر شده و از ظهور
 ثانی بقیام روح الله و یا ظهور حسینی معبر گشته . و از این
 جمله در کمال صراحت مستفاد تواند اشد که معتقد اهل
 بها این است که ظهور حضرت بهاء الله جل ذکره و عن
 ائمه ظهور ثانی موعود در قران و احادیث صحیحیه است .
 و لهذا اینکه جناب شیخ کمان فرموده اند که شاید ادعای
 ایشان ادعای نبوت باشد محض وهم و کمان خود جناب شیخ
 است و هر کس با اهل بها معاشر و یا از کتب این طایفه
 مطلع باشد میداند که نه در الواح مقدسه ادعای نبوت
 وارد شده و نه بر السنه اهل بها لفظ نبی بر آنوجود
 اقدس اطلاق گشته . و سبب این است و سابقاً هم عرض

(۲۷۶)

شد که القاب خاصه مظاهر امر الله همانی است که خود باذن الله تعالی بآن تنصیف نمایند بر مقامشان آتی که خود تأسیس فرمایند نه آنچه امم قبل کمال کرده اند و یا مصطلحات و همیه خود ساخته اند مانند (کلمه الله و روح الله) در ظهور حضرت عیسی و (رسول الله و خاتم النبیین) در ظهور حضرت خاتم الانبیا و (باب اعظم و نقطه اولی) و (جهاء الله و جمال ایهی) در ایند و ظهور اقدس اعلی

و اما اینکه فرموده اند (اگر بالقرض مقام و ادعای آنجناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است). حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادعای ایشان نبوت باشد مخالف اجماع مسلمین است زیرا که جمیع ملت اسلام متفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریع نخواهد شد. آفرین بر این استدلال آیا عجزی و ضعیفی فوق این تصور میشود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقائد اصولیه خود بدلیلی از ادله عقلیه و یبائی از آیات قرآنی و یا بحدیثی از احادیث صحیحیه استدلال نماید. و باجماع و اتفاق که هرگز در این مقامات دلیلیت ندارد و طرف مقابل آنرا مقبول نمیدارد مستدل گردد. یا اولی البصار المنیر و الاذان الواعیه آیا یهود

(۲۷۷)

در زمان ظهور حضرت عیسی بهمین اجماع در رد آن حضرت متمسک نشدند. و آیا مجوس در رد سه شارع اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السلام بهمین اجماع متمسک نجستند و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریع ندانستند و بهمین اطمینان که ادعای حضرت رسول مخالف ضروریات دینی و اجماع مآت نصرانیّه بل مخالف صریح انجیل مقدس است آن حضرت را رد نمودند. و آیا پس از آنکه دیدیم که امم عظیمه و ملل کبیره باین جبل موهون متمسک شدند و در بحر ضلالت فرو رفتند شایسته است که عاقل باین دلائل باطل متمسک جوید و از بشارات کتب کریم و نبی عظیم غافل ماند و از طریق مهلك آرا و ظنون بام هالکة ملحق گردد. بلی شک نیست که این وبای عام دینی (که دین ماهر کز تغییر نخواهد کرد و شریعت ماهر کز نسخ نخواهد شد) اهالی جمیع مذاهب را احاطه نموده و این سبات عمیق و کابوس ثقیل کافه امم و قبایل را فرو گرفته است. و لکن آیه کریمه أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكَبَرْتُمْ عَاقِلٌ بَصِيرٌ را میفهماند که هرگز ظهور مظاهر امر الله بر وفق هوی و خواهش امم نکشته و کلام بطرس رسول که فرموده

(۲۷۸)

است (لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةً قَطُّ بِمَشِيئَةِ إِنْسَانٍ) شخص طالب را کفایت مینماید که هرگز نبوتی برفیق مشیت و میل احدی ظاهر نشده . و چون معلوم شد که ادعای جمال اقدس ابهی ادعای ظهور موعود است نه ادعای نبوت و یا وصایت و نیابت بصریح دلیل عقلی توان دانست که مصدر و مظهر امر الله مجبور باجر ای شریعت سابقه نیست چه این مقام مقام شاریت است و رتبه شاریت که رتبه سلطنت مطلقه الهیه است باقیید هرگز معقول نباشد و چون مقتضیات قرون و اجیال بر حسب ناموس تقدّم و ارتقا و یا تأخر و انحطاط که از مقتضیات حرکت جوهریه طبعیه عالم است متغیر و متفاوت میشود البته مظهر امر الله و قائم باذن الله بر حسب مقتضیات وقت تشریع شرائع و وضع سنن و قواعد فرماید نه بر حسب آنچه ملائم از منته سابقه باشد و یا موافق امیال و اهواء عبده هوی گردد . و چون ادراک این دقائق خارج از قدرت ابصار مکفوفه است و فهم این حقائق فوق طاقت صاحبان احلام ضعیفه و در فضایی معارف علمای وقت را فوق این رتبه مجال نظر و قوت طیران نیست که شئون صاحب امر را از احادیث ماضیه استنباط نمایند و مشیتهای لاحقه الهیه را از بشارات سابقه ادراک فرمایند

(۲۷۹)

لهذا در کمال ادب و غایت احترام خدمت جناب شیخ الاسلام معروض میدارم که یا سیدی الشیخ ماوشما خبر ظهور موعود را از نزد آبا و اجداد خود یا وردیم و بعقول خود بلزوم تجدّد عالم بایند و ظهور محمود ملتفت نشدیم بل خدا و رسول از آن خبر دادند و عهد آنرا در کتاب کریم و احادیث صحیحه از ما مأخوذ داشتند . پس در این مسئله که اکنون فیما بین ما و شما محل اختلاف است که آیا ظهور موعود ظهور نیابت و امامت و خلافت است یا ظهور ربوبیت و شاریت و اصالت بهتر آن است که بقرآن کریم و احادیث صحیحه رجوع نمائیم و حکم خدا و رسول را بهترین فاصل بین الحق و الباطل شناسیم . و بعبارة اوضح در قرآن که موصوف بوصف فیهِ تَبَيَّنُ كُلُّ شَيْءٍ است و در احادیث که مبین قرآن است نظر کنیم که آیا ظهور قائم موعود و قیام روح الله از قبیل ظهور یکی از ائمه طاهرین و یا خلقای راشدین است که مروج شریعت نبویه بوده اند و قدرت بر تشریع شرع جدید نداشته اند یا از قبیل ظهور حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام است که صاحب قدرت مطلقه و سلطنت الهیه بوده اند و قدرت بر تشریع شرع جدید و ایجاد امر جدید داشته اند

اما آیات قرآن مجید فوق آن است که در این مختصر درج شود و مفسر آید چه بر هر بصیریه که عالم بکتاب کریم باشد روشن است که یکثلث قرآن لا اقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علائم این ظهور کریم . لهذا از انجمله بتلاوت چند آیه اکتفا مینمایم و ما بقی را بالواح مقدسه و یا کتب استدلالیه اهل بها محول میداریم .

از جمله در سوره مبارکه البقره فرموده است هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی آیا منتظرند جز اینرا که بیاید خداوند ایشانرا در سایه‌های ابر یا ملائکه و امر متقضی شود و امور بخداوند راجع گردد . و این آیه مبارکه تماما مطابق است با آنچه در انجیل مقدس وارد شده که حضرت عیسی فرمود که آن حضرت در ابرهای آسمان نازل خواهد شد و ملائکه خود را با صورهای بلند آواز باقطار ارض خواهد فرستاد و خلاصه مقصود این است که آیه کریمه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول است نه آنچه اهل وهم گمان کرده اند و بهوایی خود تفسیر نموده اند . و همچنین در سوره نبا فرموده است يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ

وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا و این آیه مبارکه نیز بر وفق آیه سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الرب که در آنروز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید و نفوس مقدسه بر اعلای امرش قیام نمایند و بغیر ما اذن الله تکلم نکنند . و كذلك در سوره ق فرموده است وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ . خداوند تبارک و تعالی بحضرت رسول میفرماید کوشدار و مترصد باش روزی که منادی امر ندا میفرماید از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه و ندا را بحق و راستی آنروز است روز خروج . و در مقام دیگر میفرماید يَوْمَ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ بِعَظْمٍ آيَاتِ رَبِّكَ و میفرماید وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و در مقام دیگر میفرماید يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ . و خلاصه القول از این قبیل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کل از ظهور بعد باین الفاظ عالیه و عبارات رفیعہ تعبیر شده که کل صریح است بر مراتب علو و سمو و رفعت و جلالت ظهور و اعظمت آن از ظهورات سابقه و امور ماضیه . و این مسئله در غایت وضوح است

که چون ذات غیب الهی مقدس است از جمیع مایاتعلق
بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول و تشبیه
و حلول و علو و دنو و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمه
(یاتیم الله) (وجاء ربك) (و یوم یاتی ربك) و امثالها محمول
است بر محیی مظهر امر الله و قیام روح الله و ظهور موعود
و ورود شارع محمود . و این جمله صریح است بر اینکه این
چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت
نیست بل ظهور کلی الهی است و مقام شاریعت و سلطنت
الهیة . و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب
عظیمه کافی بود مع ذلك از برای اعلام و تنصیص بر اینکه در
این یوم عظیم دیانت متحد خواهد شد و شریعت جدید
ظهور خواهد نمود این آیه مبارکه که نزول یافت که میفرماید
يَوْمَئِذٍ يُوقِظُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ یعنی در آن روز حق جل جلاله
دین حق را وافیاً بخلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت
وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده
فرموده است که بخلق عنایت فرماید دین اسلام نیست
زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول علیه السلام
وافیاً نازل شد و آنحضرت کاملاً بخلق ابلاغ فرمود بل
مقصود شریعت جدید است که کافل حقوق جمیع ام

باشد و موافق مقتضیات وقتیّه و رافع اختلافات دینیّه از جمیع
اهل عالم تا این عداوتها و منافرتها و ضغائنی که در صدور
امم بر ضد یکدیگر متمکن و راسخ شده است زائل گردد
و بجای خار منافرت ازهار لطیفه اخوت و محبت از اراضی
قلوب بروید . و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن
بدیشان است دریابند که چنانکه علمای یهود و سایر ملل
بشارات کتب سماویّه را تحریف کردند یعنی بخلاف آنچه
مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و باین سبب
امترا از معرفت و ایمان بحضرت عیسی و حضرت رسول
ممنوع داشتند . كذلك بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را
بر غیر مقاصد اصلیه تفسیر نموده و افق منیر کتاب الهی را
بآرا و اهو او ظنون باطله خود بغایت مظلم و تاریک کرده اند
چندانکه معانی حقیقیه آیات الهیه بر غیر ارباب بصائر نیره
مخفی گشته و عالم بحقایق کتاب مطرود هر ظالم بیبایک
شده . مثلاً مولانا جلال الدین اسیوطی که از مشاهیر
علمای تفسیر است در تفسیر آیه فَاسْمَعْ يَوْمَ يَتَادِي الْمُنَادِ
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ که در تعیین محل ارتفاع ندای ظهور آن
استشهاد شد در بیان معنی لفظ (قریب) چنین فرموده است که
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَخْرَةٌ يَنْتِ الْمَقْدَسُ أَقْرَبُ

مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ . باینکه مقصود در غایت ظهور است که مراد قرب اراضی مقدسه است بجلّ نزول آیه مبارکه یعنی مکّه معظمه . کویا معارف مولا نادر علم فلك و علم رسم الارض یعنی جغرافیا بایندرجه بالغ بود است که ممکن است باعتقاد ایشان نقطه از نقاط ارض با فلك موهومه سابقین اقرب باشد . و اگر مقصود بیان ارتفاع ارض بیت المقدس است از سطح بحر چنانکه عادت جغرافین است آن نیز باطل است زیرا که ارتفاع ارض مدینه قدس نسبت بسایر بلاد سوریه و جزیره العرب غیر مذکور است تا چه رسد بسایر اراضی مرتفعه مانند اراضی واقع در جبال اراراط و جبال حمایا و غیرها که شهبوق و ارتفاع آن کالشمس فی رابعة النهار نزد اهل علم مشهور است و در کتب علمیه این فن ثابت و مسطور . و باینکه اختلال تفاسیر در غایت ظهور است نفسی بکان نماید که این عبد بکزاف سخن میگوید و از قبل خود بدون مستند علمای تفسیر را میهم میدارد .

نظر فرماید در این خطبه بلیغه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه من التحیات اطیها و از کجا که در کتاب نهج البلاغه مندرج و مذکور است . قَالَ وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنْ

الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ . وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْمَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا اتَّفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ . فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حِمْلَتَهُ وَتَنَسَّاهُ حَقَظَتَهُ .

فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ يَوْمُئِذٍ طَرِيدَانِ مِنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَجَبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوُ . فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَه لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا . فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْقَةِ وَاقْتَرَفُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَانَهُمْ أُمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَهُ وَزَبْرَهُ . وَمَنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَسَمَوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَةً وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُمُومَةَ السَّيِّئَةِ . وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَيُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِرَةُ وَتَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالتَّقَمُّهُ (انتهى)

ای ناظر در این اوراق خدمت جناب شیخ جسارت نمیکند زیرا که در مذاق ایشان شهادت شیرین نصیحت در غایت ناگواری و مرارت است و شمیم لطیف موعظت در مشامشان در

نهایت نفور و سمیت لذا از تودرنهایت تواضع رجا مینمایم که
 حتی از شاهی کبریا و تجر فروتر آئی و قدری بنظر امعان
 و تبصر در این خطبه بلیغه ملاحظه فرمائی شاید از مسیل
 هلاکی که برای متکبرین و کرد نکشان امت محتوم است
 کناره گیری و از دار هلاکت و بوارى که رؤسای جاهل
 برای امت غافل آماده و مهیا داشته اند نجات یابی. و این
 خطبه از جلائل خطب علویه است که از علمای امامیه
 السید الرضی و از علمای اهل تسنن القاضی الفاضل الشیخ محمد
 المصري بر صحت آن تصریح فرموده اند. و بالجملة آن
 حضرت میفرماید هر آنیه بزودی پس از من بر شما زمانی
 خواهد آمد که در آن زمان چیزی مخفی تر از حق نباشد و نه
 آشکارتر از باطل و نه زیاده از کذب بر خدا و رسول او.
 و در نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب نباشد چون
 براسی تلاوت شود و متاعی از کتاب رواج تر نباشد چون
 از مواضع خود تحریف یابد. و در آن زمان چیزی از نیکی
 متروکتر و چیزی از بدی معروفت تر نباشد زیرا که حاملین
 کتاب آنرا بدورا فکندند و حفاظ قرآن آنرا فراموش
 کنند پس کتاب و اهل او آنروز دو مطرود و دو منفی
 باشند و دو صاحب و رفیق سالک یک طریق شوند که نفسی

ایشانرا نپذیرد و مأوی ندهد. پس قرآن و اهل قرآن در
 آن زمان در میان مردمند و لکن در حقیقت در میان خلق
 و با خلق نیستند. زیرا که کراهی با هدایت موافقت نماید
 اگر چه بایکدیگر مجتمع باشند پس جمع کردند قوم بر
 اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتفاق و جماعت.
 گویا ایشان ائمه و پیشوایان کتابند نه کتاب امام ایشان.
 پس نمائند از کتاب نزدشان مکر نام آن و نشانند مکر
 خط و نوشته آنرا یعنی از فهم مقاصد اصلیه قرآن بی بهره
 کردند و از حقایق مودعه در آن محروم مانند چنانکه
 امروز ملاحظه میفرمائی که اگر یکی از اهل ایمان تفسیر
 حقیقی آیتی از آیات قرآن را بر ایشان معروض دارد از غایت
 بسم و محرومیتی که از حقایق قرآن دارند در غایت جرئت
 انکار نمایند و از فقدان بضیرت و اعوجاج بصر آنرا پیچ پیچ
 و معوج شمارند. و بالجملة میفرماید و از پیش با صالحان
 و نیکوکاران هر گونه شاعت و اذیت را وارد آوردند و صدق
 ایشانرا کذب و افترای بر خدانا میدند و در پاداش نیکی
 عقوبت زشتی مقرر داشتند. یعنی از حالات ائم قبل
 آزموده اید که هر وقت خداوند یکی از مظاهر امر را مبعوث
 فرمود قوم با صالحان انوقت که از اهل ایمان و تصدیق بودند

هرگونه عذاب و اذیت وارد آوردند و ایشانرا در و غکوی
و مفتري شمرند چنانکه فرعون بانی اسرائیل و یهود
با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم الانبیا
و این ناچار است که در میان شانیز وقوع یابد و آثار قبل
راجع و متحد گردد . پس میفرماید و هر آنیه هلاک شدند
آمتهای پیش از شما بسبب طول آمال و معلوم نبودن مدت
و آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد کسی که عذر
درا و پذیرفته نمیشود و بسبب او توبه مرتفع میگردد و بلایا
و نقات با او فرود میآید . یعنی سبب هلاکت آمتهای سابقه
از قبیل عاد و ثمود و مجوس و یهود و غیرهم من اصحاب الکفر
و الجحود این بود که بامل باطل نعمت استقلال و عوائد
خود را ابدی میدانستند و از اجل و مدتی که برای هر امتی
مختوم و مقرر است غافل ماندند تا آنکه ناگاه موعودی
که بدون ظهور او بر هیچ امتی نعمت و هلاکت حتم نیکشته
بر ایشان نازل شد و باب توبه و اعتذار بر ایشان مسدود
ماند . و خلاصه القول این خطبه مبارکه کافل و شامل جمیع
مطالبی است که این عبد معروض داشته و کسی گمان نماید که
آن حضرت انداز امت را باین خطبه کفایت فرمود حاشا
بل اکثر خطب علویه و احادیث نبویه و آیات قرآنی حاوی

این انذارات است و مصرح بنزول بلیات و نکبات و لکن
این الاذان الواعیه و البصائر الکاشفه و القلوب الفاهمه و النفوس
الزکیه و الانفس الطیبه الطاهره حتی تسمع نداء الله و ترى
آثار الله و تدرك غوامض امر الله و تحجب نداء الداعي الى الله
و تتخلص من القارعة المحتومة النازلة على اعداء الله .

و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلال مقام موعود
از آیات قرآنی اطلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از
طرق اهل تسنن و اهل تشیع سخن گوئیم و بینیم که آیا قائم
موعود باقتضای ربوبیتی که حق جلّ جلاله در کتب سماویه
حضرتش را بآن وصف فرموده قادر بر تشریع شریعت جدیده
هست و یا آنکه باقتضای منصب نیابت و امامتی که علمای
اسلام بآن حضرت بخشیده اند قادر بر ایجاد دین تازه
و تشریع شریعت جدیده نیست . و از جمله احادیثی که
دلالت صریحه دارد بر علو مقام حضرت موعود و متحد
شریعت بظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیع
این حدیث شریف است که مجلسی در بحار در باب سیر
و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت نموده است إنه قال
سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول لو قد خرج قائم آل محمد
عليه السلام لنصره الله بالملائكة السوميين والذين نزلين والمردين

وَالْكُرَّوَيْنَ يَكُونُ جِبْرَائِيلُ أَمَامَهُ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ
وَإِسْرَافِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَالرُّعْبُ مَسِيرَةُ شَهْرِ أَمَامَهُ وَخَلْفَهُ
وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ حِذَاهُ أَوَّلُ مَنْ
يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ الثَّانِي وَمَعَهُ مُحْتَطِرُ يَتَّبِعُ اللَّهُ لَهُ الرُّومُ وَالصِّينُ
وَالْتُرْكُ وَالدَّيْلَمُ وَالسِّنْدُ وَهِنْدُ وَكَابُلُ شَاهُ وَالْخَزَرُ . يَا أَبَا هَمزة
لَا يَقُومُ الْقَائِمُ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ وَزَلْزَلٍ وَقَتَّةٍ وَبَلَاءٍ
تُصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفٍ قَاطِعٍ بَيْنَ الْعَرَبِ
وَإِخْتِلَافٍ شَدِيدٍ بَيْنَ النَّاسِ وَتَشَتَّتٍ فِي دِينِهِمْ وَتَغْيِيرٍ مِنْ
حَالِهِمْ حَتَّى يَتِمَّنِيَ الْمَوْتُ صَبَاحًا وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى
مَنْ كَلِبَ النَّاسِ وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَخَرُوجُهُ إِذَا خَرَجَ
عِنْدَ الْيَاسِ وَالْقَنُوطِ . فَيَأْطُوهُ مَنْ أَدْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ
وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ خَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ
(ثُمَّ قَالَ) يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى
الْعَرَبِ شَدِيدٍ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ وَلَا يَسْتَنْبِئُ أَحَدًا وَلَا
تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنَّهُمْ . خلاصة ترجمه حدیث شریف
این است که ابو حمزه ثمالی روایت نموده است که شنیدم
از حضرت ابی جعفر که میگفت چون قائم آل محمد علیه

السَّلام خروج فرماید هر آینه خداوند نصرت خواهد فرمود
اورا بملائکة مسوومین و منزلین و مردفین و کرویین در حالی که
جبرائیل پیش روی او و میکائیل از یمن و اسرافیل از یسار
او و رعب باندازه یکماه راه از امام و خلف و یمن و یسار
او باشند و ملائکة مقررین در برابر او . اول کس که
متابعت کند آن حضرت را محمد صلی الله علیه و آله و سلم
باشد و دویم علی علیه السلام . و با او سیف قاطعی است که
خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل
و خزر را فتح میفرماید . یا ابا حمزه قیام نمیفرماید قائم مگر
باخوف شدید و ترزل و قته و بلائی که بمردم میرسد
و طاعونی پیش از آن و شمشیر قاطعی در میان عرب و اختلاف
شدیدی میان مردم و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغیر
در حالشان تا بآن حد که تمنا کنند در هر صبح و شام
تمنای مرگ کند از بس مراسم در ندکی و شرارت خلق را
بزرگ بینند که یکدیگر را بخورند یعنی بر یکدیگر ظلم
کنند و از قتل و سبی و اکل اموال یکدیگر مضایقه و کوتاهی
نمایند . و خروج آن حضرت در زمان یأس و ناامیدی
باشد (چندانکه متمصبانی مانند ابن خلدون و محبین او بالکل
خلافت او و سوله اخبار و بشارات ظهور مبارکش را منکر شوند

و پیگردان دیگر این زخارف قول را بپذیرند. (پس خوشا حال کسی که ظهور آنحضرت را دریابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرمان او را نپذیرد و از اعدای آنحضرت باشد. پس فرمود که قائم بامر جدید و سنت و آداب جدید و قضاوت و حکم جدیدی که بر عرب شدید و دشوار است قیام میفرماید و شأن او جز قتل نباشد و کسی را نائب و جانشین خود نمیفرماید و از ملامت و سرزنش خلق از قیام بامر الله باز نمیاند (انتهی) اکنون از اهل ادراک سوال منیام که این چنین ظهور را که باین عظمت در حدیث که تماماً مطابق آیات قرآن است وصف فرموده است میتوان آنرا ظهور نیابت و وصایت و خلافت خواند و باین صراحت که فرموده است اول متابعین حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام میباشند و فرموده بامر جدید و سنت جدید و قضاء جدید ظاهر میشود آیا میتوان بخرافات الهی قبل حضرتشرا انکار نمود مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ و از این کلمه که فرموده است و با آن حضرت سیف قطاعی است که خداوند برای او فتح میفرماید روم و چین و ترك و ديلم و سند و هند و كابل و خزر را بكان نزود که مراد سیف معبود نزد خلق است

زیرا که يك شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که اینهمه ممالك و اسعه را بان تواند مفتوح نماید. بل مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیه و وحی سماوی است که لازال باین سیف قطاع حق جل جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمه الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است. چنانکه آیه کریمه يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ بر این مطلب دلالت صریحه دارد. و در مواضع عدیده لفظ سیف الله المسلول در بیانات انبیا و ائمه هدی استعاره فی غایة الفصاحه بر کتاب الهی بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده. و كذلك مجلسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار از ابو بصیر روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود قَوْلَ اللَّهِ لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ. یعنی قسم بخدا که گانه میبینم او را که میانه رکن و مقام بامر دم مباحثت مینماید بامری تازه و کتابی تازه و قضائی جدید از جانب آسمان و این حدیث اصرح است که منصب امامتی که علمای امت از برای آنحضرت تعیین فرموده اند حضرتش با آن راضی نخواهد

شد و بلا واسطه احدی صاحب حکم سماوی خواهد کشت.
 و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم ایضا از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام روایت میفرماید که فرمود یَقُومُ الْقَائِمُ
 بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ
 لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا بِالسَّيْفِ لَا يَسْتَنْبِ أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ
 لَوْمَةٌ لَأَنَّهُمْ و پس از روایت این حدیث بلا فاصله سه حدیث
 از حضرت ابی عبد الله باین مضمون روایت نموده است که
 میفرمود مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ قَوْلَ اللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا
 الْغُلَظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشَبُ وَمَا هُوَ إِلَّا بِالسَّيْفِ وَالْمَوْتُ تَحْتَ
 ظِلِّ السَّيْفِ . یعنی چه شتاب میکنید بخروج قائم قسم
 بخدا که نیست جامه او مکر درشت و نه طعام او مکر طعام
 غلیظ بی ادام و انهم یافت نخواهد شد مکر بسیف و موت
 در ظل سیف . و مقصود این عبد از ذکر این حدیث اینست
 که ارباب ادراک دریابند که این او هام که قائم با غلبه ملکیه
 و سلطنت ظاهره خروج خواهد فرمود از او هام قدیمه است
 که لازال در قلوب اهل هوی راسخ بوده و ائمه هدی نظر
 بمراتب امتحان و تمحیص که از سنن حتمیه الهیه است غالباً از حقائق
 ظهور موعود کشف نقاب نمیفرموده اند الا نزد قلیلی از

مؤمنین که دارای احلام رزینیه و نفوس امینه و صدور
 منشرحه و قلوب طیبه طاهره بوده اند و انهارا نیز امر بستر
 و کتمان میفرموده اند این بود که طمع خام غلبه نام در قلوب
 اکثر انام راسخ بود و مکرر در ظهور موعود تعجیل مینمودند
 و از علامت و آثار ظهور استفسار میکردند و لهذا نادراً دفعاً
 لا و هامهم اینگونه اجوبه از مصادر امر ظاهر میشد و ایشانرا
 باین نکته که قائم بر وفق مأمول خلق ظهور نخواهد فرمود
 آگاه میفرمود و بر صعوبت امر و حوادث خطیره که دران
 جز مؤمن خالص صبر نتواند نمود مستحضر میداشت
 تا اگر لفظ سیف گاهی در احادیث مشاهده نمائی فریفته
 او هام باطله نکردی و پس از کشف حجاب مقصود ائمه هدی را
 بلا ارباب دریایی . و نیز در کتاب مذکور در باب سیر
 و اخلاق قائم از حضرت ابی عبد الله روایت نموده است که
 فرمود کَيْفَ أَنتُمْ إِذَا ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْقَسَاطِيطَ فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالُ الْمُسْتَأْنَفُ
 أَمْرٌ جَدِيدٌ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ . یعنی چگونه خواهید بود شما
 هنگامی که اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند پس بیرون
 آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه
 و جدید و بر عرب دشوار و شدید . و این حدیث مخبر است

از حالات جناب باب الباب و جناب ملا علی بسطامی و غیر ایشان از کبار اصحاب که پس از صعود حضرت سید رشتی الی جوار الله تعالی نظر بعقیده معروفه شیخیه که هر نفسی که وفات نماید و حجت زمان خود را نشناسد موت او موت جاهلیت باشد و نظر بتصریحات حضرت سید که کرا را شفاهاً مسموع داشته بودند از قرب میعاد ظهور موعود لهذا در مسجد کوفه خیمه زدند و بصوم و اعتکاف در آن مکان شریف مشغول شدند و در غایت تضرع و ابتهال ادراک ظهور را از حق متعال مسئلت نمودند تا آنکه بشرحی که در توارخ معتبره ثبت است بشرف ملاقات نقطه اولی عز اسمعلا علی مشرف گشتند و بادراک مثال مستأنفی که حدیث شریف از آن مخبر است افتخار یافتند . و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی بصیر روایت نموده است أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ . فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَأْنَفَ دَعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ . یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت ابی عبد الله سوال کردم از معنی قول امیر المؤمنین

علیه السلام که فرموده است که اسلام در اوّل بحالت غریبی و یکسوی شروع شد و زود باشد که رجعت نماید بحالت غریبی مانند اوّل پس خوشا بحال غریبان . فرمود یا ابا محمد چون قائم علیه السلام قیام فرماید دعوتی تازه از سر گیرد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله دعوت فرمود . و این حدیث در غایت صراحت است که دعوت قائم دعوت اصلیه باشد نه دعوت نیابت و باین سبب اهل ایمان که آن حضرت را تصدیق نمایند غریب و یکس و بدون معاون و نصیر باشند و بهمت اختراع دین تازه مطرود و مردود خلق کردند . و این حدیث شریف در غایت مطابق است با آیه مبارکه کَمَا بَدَأْتُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ . خداوند تبارک و تعالی بامت اسلام میفرماید چنانکه شما را در اوّل تأسیس فرمود همان قسم عود خواهید نمود کروهی هدایت یابند و کروهی بضالات مخصوص کردند بعد تعلیل میفرماید ضالات قسم ثانی را باینکه سبب کراهی ایشان این است که آنها شیاطین را دوستان خود گیرند و در عین ضالات خود را از اهل هدایت شمرند . و معنی شیاطین در آیه مبارکه در غایت ظهور است و كذلك غریبی و بی معینی اهل ایمان نیز

بنایت واضح و غیر مستور. و فی اصول الکافی فی باب الأحادیث
 المرویه عن موسى عليه السلام قال سأل الرّاهب عن موسى
 ابن جعفر عليهما السلام أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت
 فبقي في الأرض منها أربعة وبقي في الهواء منها أربعة على
 من نزلت تلك الأربعة التي في الهواء ومن يفسرها . قال
 ذلك قائمنا فينزل الله عليه فيفسرها وينزل عليه ما لم ينزل على
 الصديقين والرسل والمهتدين . یعنی راهبی از موسی بن جعفر
 علیه السلام سؤال نمود که خبر ده مرا از هشت حرفی
 که چهار حرف آن بر زمین نازل شده و چهار دیگر نازل
 نکشته است بر که نازل گردد و که آنرا تفسیر نماید . فرمود
 آن قائم ما است که خداوند تعالی حروف مذکوره را بر او
 نازل خواهد فرمود و آنرا تفسیر خواهد نمود . و هر آینه
 خداوند بر او نازل فرماید آنچه را که بر صدیقین و رسل
 و مهتدین نازل نفرموده است و این عبارت اخیره حدیث نیز
 بنایت موافق است با وعده صریحه آیه کریمه خلق الإنسان
 من عجل سائرکم آياتی فلا تستعجلون . و این خلق غافل
 آنکونه قرار فراموش کرده اند که کانه بر غیر این امت نازل
 شده و یا چیزی در آن ترک گشته است که بایستی بضروریات

مجموعه متمسک گردند و در مسئله که اهم مسائل اصولیه است
 باتفاق امت استدلال نمایند و وعده باین صراحت را که
 میفرماید انسان از عجله و شتاب آفریده شده است زود
 باشد که بنایم بشما آیات خود را پس تعجیل منماید کان لم یکن
 انکارند .

و شیخ ابن الحجر الهیثمی که از کبار علمای اهل سنت
 و جماعت است در کتاب صواعق محرقه در احادیث وارده
 در تفسیر آیه کریمه (وانه لعلم للساعة) که در بشارت
 موعود نازل شده فرموده است روى الحاکم فی صحیحہ
 یحل بأمّتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع
 بلاء أشد منه حتى لا یجد الرجل ملجأ فیبعث الله رجلاً من
 عترتی اهل یتیمی بلاء به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً
 وجوراً . والطبرانی المهدی من اهل الیت یمت الدین به
 كما فتح بنا . یعنی حاکم در کتاب صحیح خود از حضرت
 رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده است که آن
 حضرت فرمود وارد خواهد شد بر امت من در آخر
 الزمان بلاء شدیدی از قبل سلطان ایشان که شنیده نشده باشد
 بلائی اشد از آن چندانکه انسان ملجأ و پناهی نیابد . پس

(۳۰۰)

مبعوث خواهد فرمود خداوند مریدی را از عتره و اهل بیت من و بسبب او زمین را پراز عدل و داد خواهد فرمود چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و طبرانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود مهدی از ما اهل الیت است باودین اسلام ختم شود چنانکه بما فتح شد (انتهی) و این حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی موعود اقتضای اجل دیانت اسلامی است . و الشیخ حسن العدوی در کتاب مشارق الانوار نیز از آن حضرت روایت نموده است که فرمود الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْيَتِّ يُخْتَمُ بِهِ الدِّينُ كَمَا فَتَحَ بَنَّا . و در بعض نسخ کتاب صواعق خبر طبرانی را مقدم بر خبر حاکم باین عبارت روایت نموده است که حضرت رسول فرمود الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْيَتِّ يُخْتَمُ الدِّينُ بِنَا كَمَا فَتَحَ بَنَّا و مقصود آن حضرت این است که چنانکه دین اسلام بما اهل الیت فتح شد بما اهل الیت نیز ختم خواهد شد . و کسی که از قوانین لغت عربیت بی بهره نباشد میفهمد که آن حضرت این کلمه را بر سبیل افتخار فرموده است یعنی چنانکه نخر تشریع این دین بما اهل الیت راجع شد کفلاک افتخار ختم این دین و تشریع دیانت جدیده نیز بما اهل الیت راجع خواهد شد . و لکن این نکته را کسی تواند دریافت

(۳۰۱)

که مقام رفیع شاریت را بشناسد و علو و سمو و رفعت این قدرت قویه را بفهمد نه کسی که مانند یهود دست اقتدار الهی را از تشریع شریعت جدیده بسته داند و افضل نم الهیه را که تجدد عالم و تقدم امم منوط باواست انکار نماید و یا مثل یخردان این زمان تشریع شرائع را امری سهل و از نتایج بیکاری شمارد و سعی در تحصیل معیشت را بر تکمیل دیانت ترجیح دهند .

و مولانا علی القاری الهروی که از ائمه حنفیه است در کتاب اوصاف مهدی میفرماید وَمِنْهَا كَمَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِي فِي الْأَوْسَطِ مِنْ طَرِيقِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا الْمَهْدِيُّ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَلْ مِنْ بَنِي بَنِي يَخْتَمُ اللَّهُ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ بَنَّا وَبَنَّا يُسْتَنْقَذُونَ مِنَ الشِّرْكِ وَبَنَّا يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الْقِتْنَةِ كَمَا أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الشِّرْكِ ، و لعمری الله طلاوت این عبارات لطیفه و رشاقت این بیانات شریفه بنفسها شهادت میدهد که از مصدر نبوت و رسالت صادر شده و از سماء علم و حکمت الهیه نازل گشته و ترجمه حدیث شریف این است که امیر کبیر از رسول مجید پرسید که آیا از ما است مهدی

(۳۰۲)

و یا از غیر ما فرمود بلی از ما است . بما خداوند ختم خواهد فرمود دین اسلام را چنانکه بما فتح نمود و بما از دام شرک نجات یابد و از خطر کمراهی رستگاری جویند . خداوند قلوب عباد را پس از ظهور عداوت افتان و تفرق بما تألیف خواهد فرمود چنانکه در اول پس از عداوت شرک و بت پرستی بما تألیف نمود . یعنی عداوت اختلافات مذهبی در ظهور مهدی بسبب ما اهل البیت زایل خواهد شد چنانکه اختلافات و عداوت های وثقه در آغاز تشریع اسلام بما اهل البیت زایل گشت . و این عبارات صریح است که ظهور مهدی سبب ختم اسلام و فتح شریعت و دیانت جدیده باشد تا سبب تألیف و ارتباط قلوب ملل متفرقه گردد . و امام شرانی چون احادیث داله بر این مسئله را در غایت قوت و صحت یافته لذا در کتاب یواقیت و الجواهر در ذکر عدم موافقت احکام مهدی با احکام علای اسلام بنقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده است قال یُخَالَفُ فِي غَالِبِ أَحْكَامِهِ مَذَاهِبُ الْعُلَمَاءِ فَيَنْقَبِضُونَ مِنْهُ لِظَنِّهِمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا يَقِي يُحَدِّثُ بَعْدَ أُمَّتِهِمْ مُجْتَهِدًا . یعنی حضرت مهدی موعود در غالب احکام با مذاهب علما مخالفت خواهد فرمود و باین

(۳۰۳)

سبب علما از آن حضرت متقبض و دلگیر خواهند شد زیرا که کجای ایشان این است که خداوند تعالی باقی نگذاشته است مجتهدی که بعد از ائمه ایشان ظاهر گردد . وَ فِي الصَّوْاعِقِ اَيْضًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِيَذْرَكَنَّ الْمَسِيحَ أَقْوَامٌ إِنَّهُمْ لَكُلُّكُمْ أَوْ خَيْرٌ ثَلَاثًا وَلَنْ يَخْزِيَ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوَّلُهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا . یعنی حضرت رسول فرمود باصحاب خود که البته البته دریابند مسیح علیه السلام را اقوامی که مثل شما باشند یا بهتر از شما بسه مرتبه و خداوند رسوا نخواهد فرمود امتی را که من اول ایشان باشم و مسیح آخر ایشان . و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن گشت بطلان این قول فاسد باطل که شریعتی دیگر بعد از شریعت اسلامیة تشریع نخواهد شد و باب ظهور مظاهر امر الله که اعظم بانی است از برای نجاح و فلاح و تقدم امت مسدود خواهد ماند . و اعجب تناقضی که در عقائد و اقوال منکرین و مکذبین مشاهده میشود این است که از یکطرف کلمه مبارکه خاتم النبیین را بر این معنی حمل مینمایند که رسولی و نبی دیگر بعد از حضرت رسول علیه السلام ظاهر نخواهد شد و از طرف

(۳۰۴)

دیگر جمیعاً متفقند که حضرت عیسی علیه السلام بشخصه
و جمیع اوصافه الشخصیه در آخر الزمان قیام خواهد فرمود
و این تناقضی است در کمال ظهور و سفسطه است بغایت
واضح و غیر مستور چه اگر حضرت عیسی بشخصه و باوصافه
السابقه نزول فرماید البته او نبی باشد که پس از حضرت
رسول از برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت
بر عالم مبعوث گشته دیگر کلمه (لَا نَبِيَّ بَعْدِي) معنی نبشد
(و کلمه خاتم النبیین) باین معنی که کوته نظران گمان کرده اند
معقول نباشد. بلی بعضی از علما باو هام فاسده خود دفعاً
لهذا التناقض گفته اند که حضرت عیسی علیه السلام پس
از نزول بشریت اسلامیة حکم خواهند فرمود. باینکه اگر
از ایشان سؤال نمائی بچه دلیل و بکدام برهان بر این معنی
اعتماد کرده اید و باین خیط ضعیف باطل متمسک گشته اید
جمیعاً در جواب عاجز بینی و مستند شانرا فقط بر هوس
و اتفاق هم مذهبان خود ایشان مقصور و منحصر یابی معذک
معروض میداریم که علی فرض المحال که آن حضرت
بشریت اسلامیة حکم فرماید آیا وصف نبی الله و روح الله
و کلمه الله هم از آن حضرت محو گردد قَاتِلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ
و حال آنکه بصراحت مشاهده نمودی که حضرت خاتم

(۳۰۵)

الانیا و ائمه هدی علیهم آلاف التحیه و البهاء که بظهور مهدی
موعود و قیام روح الله بشارت داده اند بمصراحت تفصیل
فرموده اند که آیند و ظهور اقدس بشریت جدیده قیام
خواهند فرمود و بکتاب جدید بر عالم غالب و منصور خواهند شد
و بقضاء جدید سماوی جمیع امم را متفق و مرتبط خواهند
داشت. و هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته است که (ماهر کز
مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیّت و آخریّت ذات
ذات اقدس باشد) ناشی از جبل او بوحده ذاتیه روح قدسی
است که در مرایای وجودات مقدسه مظاهر امر الله تجلی
نموده و تفرد حقیقی روح الامین که بر قلوب صافیه انبیا
و مرسلین نازل گشته. چه اگر شیمی از تحت معطره آیه
لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بِمَشَامِ اُورْسیده بود اشارتی باین
ایراد دارد نمینمود و اگر بارقه از بوارق کلمه. وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا
وَاحِدٌ كَلِمَةٍ الْبَصَرِ بِرِقَابِ او مشرق گشته بود لب باین
انتقاد سخیف نمیکشود. زیرا که بر اصحاب قلوب مطهره از
دنس شرك واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت
صور شرائع و ادیان الهیه باشد کثرت آن در غایت وضوح
است و اگر احکام و حدود باشد تعدد آن در نهایت ظهور

(۳۹)

و اگر اتحاد اجساد و مشخصات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان
 من حیث الاسم والزمان والمكان والنسب والعادات در کمال
 وضوح . در این صورت و ما امرنا إلا واحد معنی نجسد
 الا آنکه مراد حقیقت مقدسه روح قدسی الهی باشد که
 مانند شمس واحده است که در مریای متکثره انطباع یافته
 و از مشارق متعدده طالع گشته ولا تفرق بین احد من
 رسله صادق نیاید جز آنکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسر
 آید که از افتده مظاهر امر تجلی فرموده و از اکلیل مطالع
 حکم متثلاً گشته . اینست که بسبب این وحدت ذاتیه
 مظاهر امرش حکم یکذات و یکروح و یکجسد گرفته اند
 و در عین تفرقه اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت
 حقیقه الهیه گشته اند. و این ایراد جناب شیخ در حقیقت نه
 تنها بر کتاب مستطاب ایقان است و بس . بل این ایراد
 اولاً بر انجیل مقدس وارد است نظر فرما در آیه (۱۷) از
 اصحاح اول مکاشفات یوحنا که میفرماید فَلَمَّا رَأَيْتُهُ سَقَطْتُ
 عِنْدَ رِجْلَيْهِ كَمَيِّتٍ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيَمْنَى عَلَيَّ قَائِلًا لِي لَا تَخَفَ أَنَا هُوَ
 الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ . یعنی چون حضرت عیسی علیه السلام را دیدم
 مانند میتی در نزد قد مهای آنحضرت افتادم پس دست
 راست خود را بر من نهاد در حالی که میفرمود مترس منم

او که اول است و آخر . و در آیه { ۱۲ } از اصحاح بیست و دوم
 همین کتاب میفرماید وَهَذَا أَنَا آتٍ سَرِيعًا وَأُجْرَتِي مَعِيَ
 لَا جَازِي كُلِّ وَاحِدٍ كَمَا يَكُونُ عَمَلُهُ أَنَا الْأَلْفُ وَالْيَاءُ الْبَدَائِيَّةُ
 وَالنِّهَايَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ یعنی آن حضرت فرمود که من
 بزودی میآیم و اجر من با من است تا هر نفسی را بروفق عمل
 او جزا دهم منم الف ویا و بدایت و نهایت و اول و آخر . و فی
 الحقیقه اگر نفسی در این آیات که ذکر شد تدبر نماید
 و معنی روح الله را که اسم سماوی حضرت عیسی علیه السلام
 است بفهمد و اذعان نماید که این کلمه مبارکه از لسان الهی
 نازل شده و بکراف و مجاز بر آنحضرت اطلاق نشده البتّه
 بر صحت آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است
 شهادت دهد و حقیقت مقدسه واحده را در جمیع مظاهر
 و مریایا ظاهر و متجلی یابد . زیرا از داهل علم محقق است که
 اگر مقصود از الفاظ أَنَا الْأَلْفُ وَالْيَاءُ الْبَدَائِيَّةُ وَالنِّهَايَةُ الْأَوَّلُ
 وَالْآخِرُ امور جسمانی و مشخصات خارجیّه باشد هرگز این
 کلمه تمام نیاید و این ادعا معقول نباشد چه ظاهر است
 که مظاهر امر الله قبل از ظهور آن حضرت و بعد از صعود آن
 حضرت باسم عیسی و اوصاف مشخصه او موسوم و موصوف

(۳۰۸)

نبودند. پس معلوم است که مقصود از حضرت چنانکه مفضلاً ذکر شد حقیقت مقدسه روح اقدس است که حقیقت واحد است من جمیع الجهات و برایا و مظاهر متعدد و متکثر نکرد و زوال و فنا و تحدید او را در نیابد او است روح الله و کلمه الله و وجه الله الباقی بعد فناء الاشیاء و اکابر مفسرین کلمه مبارکه یُریدُونَ وَجْهَ اللَّهِ را که در قرآن مجید در حق اصحاب صفة نازل شده بر وجه مبارک حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله آلاف التحية والهناء تفسیر نموده اند و این امری ظاهر است که از برای خداوند تبارک و تعالی وجهی جز این وجود مضیئه منيرة و اضحه مشرقه متصور و معقول نیست کُلُّ مَنْ عَلَيَّاهُ فَانْ وَبَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ . و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه طنجیه که حضرة سید اجل آنرا شرح فرموده اند میفرماید اَنَا الْكَلِمَةُ الَّتِي يَهْتَمُّ الْأُمُورُ وَذَهَبَتْ الدُّهُورُ . و هم در این خطبه فرموده است الْأَوَّلَى وَنَحْنُ الْأَوَّلَى وَنَذُرُ كُلَّ زَمَانٍ وَأَوَّلَ بِنَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَنَحْنُ مَنْ نَجَا وَنِزْ فِي هَذَا الْخَطْبَةِ فرموده است اَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ أَنَا الْبَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ . و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مدلل گشت که قول

(۳۰۹)

جناب شیخ که فرموده اند ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد ناشی از عدم اطلاع ایشان است از بیانات مظاهر قدسیه بل از عدم معرفت بحقائق توحید و سایر مسائل روحانیه . و اینکه نوشته اند ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند و البته هیچ شکی نیست در اینکه این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد . یعنی یکپیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد (الی آخر قوله) در غایت غرابت است . کویا جناب شیخ کمان کرده اند که آنچه نزد ایشان مسلم است باید نزد دیگران هم مسلم باشد و بدون شک بپذیرند و بلا دلیل مقبول دارند . ندانستم جناب شیخ بکدام دلیل عقلی و یا نقلی مسلم داشته اند که حکماً باید پیغمبری ظهور نماید که دین او آخر ادیان و کتب او آخر کتب و شریعت او آخر شرائع باشد . بلی شک نیست که این اعتقاد بصریح آیه کریمه (كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) و بحکم حدیث متفق علیه (لَتَسْلُكُنَّ سُنَّ مَنْ قَبْلَكُمْ) بوراثت از یهود و مجوس و سایر ملل عتیقه باین مات رسیده است . چه نزد ارباب علم و درایت ظاهر است که امت موسی همین اعتقاد را در

حق آنحضرت و شریعت توراۃ دارند و امت مجوس شریعت زردشتیه را آخر شرائع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیه می‌شمارند . و امت نصاری همین مسئله را بطریق اکل و اتم در حق حضرت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل مقدس ثابت و واضح و مسلم میدانند . لذا عجب نیست اگر امتی که حضرت امیر علیه السلام در وصف ایشان فرموده است **كَانَتْهُمْ اُمَّةٌ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ اِمَامَهُمْ** از کتاب الهی چشم پوشند و در سبیل امم ماضیه مشی نمایند . و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را آخرین ورق کتاب تشریع بشمارند .

ولکن از مثل جناب شیخ که از اهل علم و اجتهاد ندشایسته است که مسلیات خود را بر دیگران حجت ندانند و ادعای خود را بدلیلی متفق علیه مبرهن و مدلل گردانند . زیرا که ما اهل بها قدرت الهیه را محدود ندانیم و اراده غالبه حق جلّ جلاله را تابع اراده و امیال باطله خود نشماریم و بر خداوند تبارک و تعالی حکم ننماییم و نعمت ظهور مظاهر امر الله و انزال کتب و تشریع شرائع را که فضلی اعظم از آن نیست حجد و انکار نکنیم . و بر انسان بصیر که بصر فؤاد او را غبار غلیظ تقاید مکدر ننموده باشد روشن است که هر يك از این ملل که دین خود را ختم ادیان و کتاب سماوی آن دین را آخرین

ورق کتب پیشینیان شمرده اند لابد و ناچار ببارتی از عبارات کتاب خود متمسک گشته اند و این مسئله* سخیفه را که دین ماهر کز تغیر نخواهد کرد از آن عبارت مستفاد داشته اند چنانکه بر متبعین در ادیان این مطلب واضح و معلوم است . مثلاً اگر از امت توراۃ پرسی بکدام دلیل دین خود را آخر ادیان و شریعت خود را شریعت غیر منسوخه میدانی جواب خواهد گفت که در توراۃ نظری فرما که حق جلّ جلاله این شریعت را شریعت ابدیه خوانده و حضرت موسی علیه السلام زمین و آسمان را شاهد گرفته و بر تغیر دهنده این شریعت لعن فرموده است . و هکذا اگر از امت انجیل همین مسئله را مستفسر کردی عیناً همین قسم جواب شنوی که حضرت عیسی علیه السلام در مواضع عدیده خود را آخرین نقطه ظهور مظاهر الهیه خوانده و چنانکه در آیه (۳۵) از اصحاح (۲۳) انجیل متی مذکور است زوال آسمان و زمین را ممکن و زوال دین خود را محال و ممتنع شمرده است . بل چنانکه در اوّل مکتوب غلاطیان مصرّح است بر هر کس بشارتی جز انجیل بیاورد اگر خود ملائکه آسمان باشد لعن فرموده است در اینصورت عجب نیست اگر فقهایی مآت اسلام نیز بکلمه مبارکه خاتم النبیین

و حدیث لَانَّبِيَّ بَعْدِيَّ که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن کردند و بایم ماضیه ملحق شوند . و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامی را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید . زیرا که بر مطلقین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کل بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار میفرمودند و رؤیای صادقانه خود را الهام الهی تعبیر مینمودند . چنانکه کتب این پیغمبران بر رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیال موصوف است و همچنین در امت نصاری الهامات یوحنا قدیس بر رؤیای یوحنا معروف چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شائع گشت . پس چون جفر سعادت از افق بطحا طالع شد و علامت انقضای لیل الیل بظهور بجز مال ظاهر و هویدا گشت ظلمت لیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرار سید لذا بوجود اقدس خاتم الانبیا باب نبوت یعنی نزول الهام

بر رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیه که بر انبیای بنی اسرائیل بر رؤیا افاضه میشد بر ائمه اسلام علیهم السلام بر رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث لَانَّبِيَّ بَعْدِيَّ و حدیث صحیح علماء اُمّی اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِیَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ واضح و مکشوف شد و بجای (کَذَا رَأَيْتُ فِي الرُّؤْيَا) که در کلمات اولین مذکور بود (کَأَنِّي أَرَى وَكَأَنِّي أَشَاهِدُ) در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت . و خلاصه القول اگر نفسی در این آیه کریمه که در سوره مؤمن فرموده است تأمل نماید بر مقدار بعد قوم از حقایق قرآنی شهادت میدهد قال جل ذکره وَجَلَّتْ عَظْمَتُهُ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ یعنی او است خداوند رفیع الدرجات ذو العرش که القا خواهد فرمود روح مقدس وحی را از عالم امر بر هر که میخواهد از عباد خود تا آنکه در یوم تلاق نذیر قوم گردد و خلق را از عذاب و سخطی که مترقب است اندازد و تخویف فرماید . و هر کس از قواعد عربیت مطلع و مستحضر باشد میفهمد که کلمه یلقى الروح بلفظ مستقبل

(۳۱۴)

نازل شده یعنی بشارت بحادثه آتی است نه اخبار از امور
ماضیه و صریح است بر اینکه انزال روح الامین و بعث نذیر
مبین منوط باراده و مشیت او است که هر وقت اراده
فرماید نذیری مبعوث خواهد فرمود و هر زمان که
مقتضی باشد بشریعت جدیده عالم را تازه و جدید خواهد
نمود **سَنَۃَ اللّٰهِ الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ يَّجِدَ لِسَنَۃِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا**
و كذلك در سوره اعراف فرموده است **يَاۤاَيُّهَا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اِنَّمَا یَاۤتِیْکُمْ الرُّسُلُ مِّنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ**
رُسُلٌ مِّنْکُمْ یَقْصُوْنَ عَلَیْکُمْ اَیَّاتِیْ فَمَنْ اِنْتَهٰی وَاَصْلَحْ فَلَا خَوْفٌ
عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و این آیه مبارکه در غایت صراحت
است که اخبار از مستقبل است زیرا که لفظ یا تیکم را بنون
تأکید مؤکد داشته و یا تینکم فرموده است یعنی البته خواهند
آمد بر شمار سولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت
و قرائت خواهند نمود پس هر که پر هیز کار شود و نیکوکار
باشد خوفي و حزنی بر او وارد نیاید تا اهل تحریف
نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را بر
انبیای گذشته محمول دارند چنانکه تفسیر سوره مبارکه
لَمْ یَكُنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ رَا حَرَفٌ داشته
و کلمه **(حَتّٰی تَاۤتِیْکُمُ الْبَیِّنَةُ)** را که صریح در استقبال است

(۳۱۵)

بمعنای **(حَتّٰی اَتَاکُمْ)** تفسیر نموده اند و حمل بر ماضی کرده
اند . زیرا که معنای ماضی هرگز بنون تأکید مؤکد نشود
بل بلفظ **(اِمَّا)** هم مصدر نکردد و فی ذلک کفایه لاولی
الالباب و من له بصیره فی الکتاب . و چون ثابت و محقق
گشت که اینکه جناب شیخ نوشته اند **(هیچ شک نیست**
که پیغمبری مبعوث خواهد که دین او ورق آخرین کتب
اولین باشد) و هم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام
فاسده سابقین است . اکنون نظر در این مسئله نمایم که
نوشته اند **(و فرض کنیم که کسی باین صفت بیاید و دین**
و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدتی کسی خروج
کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض
خلاف و باطل باشد اما متشبث باینگونه دلیلها شده بگوید
ای خلاق مشتبّه مشوید در اینکه بنی پیشین خود را ختم
رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدیّت و ختمیت
و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یکذات و یک جسد
و یک روح و یک امر داریم . در این صورت لازم آید که
قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض
است قرین صواب بوده مسلم داریم و تصدیق بکنیم نبوت
او را فالدلیل الذی یفرض الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون

(۳۱۶)

دلیلاً بل یكون تزويراً وتدليساً

و در رساله ثانیة مطبوعه نوشته اند ❦

حال میخواهم در این رساله ایراد خود را قدری واضح تر از سابق بیان نمایم . یعنی ظهور مظهر حق و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب را نه اینکه در زمان قبل و بعد حتی هر دورا در یک زمان فرض نمایم مثلاً موافق تأویل و تفسیر کتاب ايقان که در معنی ختمیت اشاره کرده اند فرض کنیم که یکذاتی با ادعای مظهریت در بلده مکّه و یا عکّه ظاهر گردید و ادعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفة آخرین کتب اولین باشد . و در عصر خود او هم یکی مثلاً در اقصای بلاد هند و یا افریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد اما متمسک شود بدلائل صادق که برادر او در میان گذاشته است . یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادعای اولیت و آخریت و بدیّت و ختمیت نمایند حق است . زیرا که ما جمیعاً حکم یکذات و یکروح و یک امریم و در ظاهر متعدد و در باطن یکیم . و هر نوع ایرادی که ما بآن کاذب بگوئیم او در جواب بگوید این ایرادها را در حق پیشینیان هم کرده اند اگر میخواهید آیات و بیانات مرا ببینید یا ایند نر دمن بشما عیان و بیان گردد

(۳۱۷)

در اینصورت ما بچارگان روی زمین چکنیم و حقیقت این و آن را با چه وسیله بدانیم . بدرگاه کدامین از اینها بشتایم . بعه که برویم یا بپند بکدام قدرت و وسیلت و استطاعت برویم صادق کی است و کاذب کدام است . پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ايقان برای اثبات حقیقت خود دلیل آورده است بغایت واهی و ضعیف و در نهایت علیل و سخیف و هم موجب تصدیق کاذب و مزور است و همچنین در مقابل اعتراضات وارده اعتذار باینکه اینگونه ایراد ترا در حق پیشینیان هم کرده اند و دعوت کردن خلایق بدرگاه مدعی مظهریت برای دیدن حقیقت خصوصاً در صورت مفروضه اخیره خارج از دائرة عقل و شرع بل از قبیل تکلیف بحال و باعث تحیر بندگان خدا در امر دین است . فافهم ولا تکن من المناظرین المعاندين الخادعين . فان الحق والعدا والخدمة والفساد من خطوات الشیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المتقین

جواب

اول اشتباهی که جناب شیخ در مطالعه کتاب مستطاب ايقان نموده اند اینست که فرق فیما بین حلّ شبهات و ادله

(۳۱۸)

اثبات را فهمیده اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسئله در ان کتاب مبارک ایشان از جواب اعظم ادله ساکت و دفع شبهات سائر ملل را مطرح مباحثه نموده آنرا دلیل حقیقت ظهور انکاشته اند . و برای ایضاح و تبیین این مطلب خدمت اولی الالباب معروض میدارم که شك نیست که هر امتی که ظهور نبی بعد را منکر شدند و العیاذ بالله اورا کاذب و مفتري دانستند این انکار و تکذیب غالباً ناشی از شبهاتی است که مانع از معرفت ایشان شده و تمسک با آن شبهات میسر شد . فیما بین اقوام و ایمان و اذعان ایشان گشته . و چون شخص بصیر در سبب اعراض ملل از انبیا تأمل نماید و در اقوال و مستندات ایشان در رد انبیا و مرسلین بدقت تفتحص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد (شبهه اولی) که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجوده اعم از بودیه و هند و یازرد شتی و نصاری و یهود هر یک شارع دین خود را اخر شارع ادیان الهیه میدانند و شریعت و کتاب خود را آخرین ورق شرائع و کتب اولین می شمارند بحدی که ممکن است زوال آسمان و زمین را معقول و متصور و ممکن دانند ولی تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمی دانند و نسخ و تغییر شریعت خود را از

(۳۱۹)

محالات اولیه می شمارند و بقا و ابدیت آنرا از بدیهیات و ضروریات ثابتة دینی می شناسند . و اگر نفسی در صدق این قول شك کند این ملل مذکوره غالباً در اکثر بلاد بل قری موجودند و با خلق مختلط و محشور میتوانند سؤال نمایند و بر صدق و کذب این ادعا آگاه گردند (شبهه ثانیه) علامات و امارات است که در کیفیت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسک بطواهر غیر معقوله آن همواره سبطریق ایمان ارباب و هم و کجاست گشته . و این علامات و امارات غالباً در کتب سماویه یک لهجه و یک نوع نازل و وارد شده است . مثلاً چنانکه در قرآن شریف از علامت محتومه ورود قیامت و قیام قائم و روح الله بانقطاع سما و ظلت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و قیام اموات و تجدید سما و ارض و قوت و قدرت و غلبه و سلطنت موعود و انخزال و مقهوریت و زوال و اضمحلال منکرین و مکذبین او تعبیر شده کذا در انجیل مقدس عیناً همین عبارات مذکور و همین علامات مأثور گشته است و همچنین در کتب انبیای بنی اسرائیل عیناً همین علامات و همین عبارات در حوادث ظهور مسیح موعود وارد و نازل شده است و هکذا در سایر ادیان و سائر کتب و اگر نفسی در این مسئله شك دارد بکتب ملل مذکوره که امروز

(۳۲۰)

بفضل الله در هر جا ممکن الحصول است رجوع نماید (شبهه ثالثه) اخبار از رجعت بعض از سابقین است که این يك نیز در جمیع ادیان موجوده . اثور است و در کتب سماویة هر ملت مذکور . مثلاً امت زردشتیه متظرنند که بعض اکابر ماضیه فرس از قبیل کیخسرو و بشوتن در ظهور موعود رجعت نمایند و حضرتش را در جمیع اقطار عالم بقوت غالبه نصرت کنند و کذلک امت برهمنیه چنانکه در کتب ایشان مذکور است معتقدند که باید بعض او نارائ ایشان رجعت کنند و با شخصهم بر نشر دین الهی قیام فرمایند . و هکذا یهود منتظر اند که بنص صریح خداوند تبارک و تعالی در اصحاب چهارم کتاب ملاکی ایلیای پنمبر یعنی الیاس که باعتقاد یهود و نصاری و مسلمین باسمان صعود نمود قبل از ظهور مسیح از آسمان نازل شود و خالق را بقرب ظهور آن حضرت بشارت دهد و این مسئله چندان نزد یهود ضروری و مؤکد و مسلم بود که چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود از آن حضرت سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا اول ظهور نفرمود حضرت عیسی علیه السلام جواب گفت که بلی آمد ولی اورا نشناختند و با آنچه خواستند وارد آوردند و مراد او یحیی بن زکریا علیه السلام بود

(۳۲۱)

و این فقره در فصل هفدهم از انجیل متی بصراحت مذکور است . و هم در آیه (۱۳) از فصل یازدهم همین انجیل مسطور است که حضرت عیسی در حق یحیی فرمود و ان اردتم ان تقبلوا فهذا هو إلیاء المزمع ان یأتی من له اذن ان للسمع فلیسمع یعنی اگر قبول کنید این همان ایلیای بنی است که آمدن او ضروری بود هر کس کوش شنوا دارد بشنود . ولیکن یهود از این تأویل چندان استبعاد نمودند و بر حیرت و از جا رافزودند که جناب شیخ از تفسیر آیه مبارکه ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و آیه کریمه ذق انک انت العزیز الکریم . زیرا که یهود منتظر بودند که ایلیا بشخصه نازل شود نه اینکه دیگری متولد گردد و حضرت عیسی علیه السلام اورا بدون مناسبت اسمی و صورتی و نسبی ایلیا خواند و الی یومنا هذا یهود بر این عقیده باقیند و نزول ایلیا را بشخصه منتظر . و همچنین امت نصاری منتظرند که حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان نازل شود و نظر بتصریحات و تأکیدات آن حضرت در اصحاب (۲۳) انجیل متی و غیر این موضع هر کس جز آن حضرت بیاید البتہ باطل و کاذب باشد و لهذا امت نصاری الی یومنا هذا در رد دیانت اسلامیة

(۴۱)

(۳۲۲)

و تکذیب شارع این دین مبین در غایت وثوق و اطمینانند
و بصدق عقیده خود و صحت آن در نهایت اصرار و اذعان.
و هکذا از امت اسلام اهل تسنن منتظرند که بعد از ظهور
مهدی موعود حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان
نزول فرماید و بر عالم حکمرانی نافذ القول و سلطانی مسموع
الکلامه گردد و لکن بحکم فقهای این ملت آن حضرت مأذون
نیست که بغیر شریعت اسلامی حکمی فرماید و بمجزقه
حنفیة قضاوتی تأسیس نماید. و اهل تشیع منتظرند که حضرت
محمد بن الحسن العسکری علیه السلام باسم قائم موعود
و حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام باسم ظهور
حسینی بشخصهما رجوع فرمایند و اهل عالم را بمذهب تشیع
متفق و متحد گردانند. و خلاصه القول این مسئله رجوع
اشخاص معینه در جمیع ادیان ثابت و وارد است و ابتلائی هر
امتی باین نکته دقیقه ظاهر و واضح. و از آنچه عرض شد
ثابت و مدلل گشت که پیوسته حاجب و مانع ملل از تصدیق
مظاهر امر الله همین شبهات ثلثه بوده است که عبارتست
از عدم جواز نسخ و تغییر ادیان و عدم ظهور علامات و عدم
رجوع موعود بشخصه و چون تمسک باین شبهات مذکوره
موجب تکذیب حق بل متهی بابطال جمیع ادیان حقّه الهیه

(۳۲۳)

میشد لهذا حق جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان جزء
اعظم این کتاب را بجل شبهات مذکوره تخصیص فرمود و جزء
اخیر این کتاب مبارک را بذکر ادله و براهین مخصوص داشت
و از بحث ادله و براهین حقیقت ظهور مبارک تقریباً بیست
صفحه کتاب را بذکر اعظم ادله که عبارت است از آیات
الهیة و وحی سماوی مخصوص داشته و حجیت کتاب الله را بر
جمیع من علی الارض ثابت و مبرهن فرموده. و جناب شیخ
از این نکته غافل گشته و حلّ شبهه را دلیل انکاشته و ایراد
خود را که تماماً فرض موهوم و غیر محقق الوقوع است باین
عبارت مذیل داشته که (فالدلیل الذي یفرض الی تصدیق
الکاذب لا یصلح ان یکون دلیلاً) و لکن غافل ماند از اینکه
این شبهات اکثر محل اعتبار باشد موجب ابطال ادیان حقّه
سابقه گردد و متمسک بآن بامم هالکه ملحق شود (فالطریق
الذي یفرض الی ابطال الحق لا ینبغی ان یتخذ مسلکاً وسیلاً)
جناب شیخ چنان کرده اند که اینکه جمال اقدس ایمی جلّ
ذکره و عزّ اسمہ فرموده اند که مظاهر امر الله کل مظاهر
حقیقت واحده اند باین عبارت بر حقیقت خود
و یا نقطه اولی عزّ اسمہ استدلال فرموده اند. لا یاسیگی
الشیخ این وجود اقدس ایمی و ظهور الطیف اعلی چنانکه در

مقاله اولی عرض شد باریت وحی سماوی ظاهر شده
و با اعظم آیات الهیه که هر دینی بآن قائم و برپا است قیام
فرموده و با سیف قطاع کلمه الله تسخیر افئده و قلوب نموده
و با قضیب لمیع کتاب الله خاطف ابصار اهل مکارت و انکار
گشته تا بشارت کتاب مقدس که فرموده است (يَضْرِبُ
الْأَرْضَ بِقَضِيبٍ فِيهِ وَبَيَّتُ الْمُنَافِقَ بِنَفْحَةِ شَفِيَّتِهِ) تمام آید
و قول ابی جعفر علیه السلام که فرمود (لَهُ مُحْتَطٌّ يَفْتَحُ اللَّهُ
لَهُ الرُّومَ وَالصِّينَ وَالتُّرْكَ وَالدَّيْلَمَ وَالسِّندَ وَالْهِنْدَ) کاملاً متحقق
شود . و اینکه معانی حقیقه انظار شما و تجدید ارض و رجوع
حقایق و غیرها را مبین داشته است از برای دفع شبهاتی است
که لا زال امم هالکه را از تصدیق مظاهر امر الله محروم
کرده و جهل باین حقایق امت مجوس و یهود را بر تکذیب
حضرت عیسی و حضرت رسول دلیر و جسور داشته .
واقلاً فائده که از این بیانات الهیه در عالم ظهور یافته و تاثیر
آن کالتور علی شاهی الطور ظاهر و باهر و هویدا گشته
اینست که بسبب همین کتاب مستطاب و بسبب حل همین
شبهات نفوس کثیره از یهود و مجوس که بغض حضرت
عیسی و حضرت خاتم الانبیا در قلبشان مکن و راسخ بود بجای

این بغض حبّ ایندو وجود مبارک را در قلب خود راسخ
داشته اند و کفر و ضلالت را بسبب این بیانات واضح و بایمان
و هدایت تبدیل کرده اند . و اگر رؤسای ضلالت و قواد
جیوش جهالت قدری تدبّر میکردند هر آینه باین نکته ملتفت
میشدند که علما و افاضل امت اسلام بعد از انقضای ایام الله
هدی در مدّت هزار سال و اکثر نتوانستند یک نفر از مجوس
و یهود را برضا و رغبت و قوت برهان و حجت در دین اسلام
داخل کنند و نفی رابدون اکراه و اجبار و طرق ذنیّه که از
ایشان معهود و معلوم است بحقیقت شریعت عزّا و ملت بیضا
معترف نمایند . و لکن این فقه با مظلومیت و احاطه مصائب
کثیره و عدم عزّت و قدرت و مکتب ظاهره آلف از این
نفوس بعیده زردشتیه و یهود و سائر ملل را بقوت برهان
و بیانات رشقه لطیفه کتاب مستطاب ایقان در شریعه ایمان
داخل کرده اند و بعبودیت جمال اقدس ایمی و حضرت
خاتم الانبیا و حضرت عیسی روحنا و روح العالمین لحقیقتهم
المقدسه فدا در غایت ثبوت و رسوخ معترف و موافق داشته اند
و چگونه اعتراف و ادعائی که سیوف اعدا از قطع جبل المتین
ایمانشان قاصر گشت و سیل بلایا از اطفاء نار محبت
و ایقانیشان عاجز آمد . و لهذا مقام امتاز فیه الموقن عن

عن المريب وقطعت جبهة قول كل خطيب وتم فيهم شعر ذاك
الشاعر اليب

وَكُلُّ يَدْعِي وَصَلًا بِلَيْ * وَلَيْ لَا تُقَرُّ لَهُمْ بِذَاكَ
إِذَا تَجَسَّتْ دُمُوعٌ مِنْ خُدُودِ * تَيْنٌ مَنْ بَكَى مَنْ تَبَاكَ
و خلاصة القول اگر این اشخاص که از هر فضلی بلفظ
تنها اکتفا کرده اند باین اثر باهری میگردند بر مقدار فضل
حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب اقبال ملتفت
میشدند و حلّ این شبهه ترا که چندین هزار سال اقوی
مانع هدایت و اقبال ام بود قدر میدانستند و یاس این موهبت
عظمی و عطیه کبری بشکر و سپاس حق جلّ جلاله و جلّ
احسانه زبان میکشودند . و لکن هیات که قلوب قاسیه از
این فتحات لطیفه باهتر از آید و افتده مظلّه از بغض و حسد
باین انوار باهره روشن و مستضیء گردد .

پریشان شود کل بیاد سحر

نه هیزم که نشکافدش جز تبر

و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادعا خواهد
فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله
و انبیا و مرسلین و اولیا و مقدسین است که از قبل ظهور
فرموده اند در احادیث اهل بیت طهارت مصرح و منصوص

و در کتب معتبره مندرج و مأثور است . نظر فرما در حدیث
مشهور منزل بن عمر که مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت
بحار و حضرت شیخ اکبر طیب الله تربته در شرح زیارة
روایت فرموده اند که حضرت صادق فرمود و یظهر سیدنا
القائم مسنداً ظهره الى الکعبه و یقول یا معشر الخلائق الا
وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشَيْتَ فِيهَا أَنَا آدَمُ وَشَيْتُ
أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَوَلَدِهِ سَامٍ فِيهَا أَنَا نُوحٌ
وَسَامٌ أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِيهَا أَنَا
إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ
فِيهَا أَنَا مُوسَى وَيُوشَعَ أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى
وَشَمْعُونَ فِيهَا أَنَا عِيسَى وَشَمْعُونَ أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٍّ فِيهَا أَنَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ أَلَا وَمَنْ
ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فِيهَا أَنَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
أَلَا وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَنْثَةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فِيهَا أَنَا
الْأَنْثَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (الى آخر الحديث) خلاصة ترجمه
حدیث شریف این است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ظهور خواهد فرمود آقای ما حضرت قائم در حالی که

پشت بکعبه فرموده و خواهد گفت یا معشر الخلائق آگاه باشید هر که خواهد آدم و شیث را ببیند اینک منم آدم و شیث و هر کس خواهد نوح و فرزند او سامرا ببیند این منم نوح و سام و هر که خواهد ابراهیم و اسمعیل نظر نماید این منم ابراهیم و اسمعیل و هر کس خواهد موسی و یوشع را ببیند این منم موسی و یوشع و هر که خواهد عیسی و شمعون را ببیند این منم عیسی و شمعون و هر کس خواهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام را نظر نماید این منم محمد و علی و هر که خواهد حسن و حسین علیهما السلام را ببیند این منم حسن و حسین و هر که خواهد ائمه هدی را از نسل حسین علیهم السلام ببیند این منم ائمه هدی و یکیک نام ائمه را مذکور دارد و خود را حقیقت ایشان شمارد (انتهی) اکنون ای ناظر در این صحیفه قدری در این حدیث شریف تأمل فرما و بین که آنچه که در کتاب مستطاب ایتان نازل شده است که مظاهر امر الله کل مظهر حقیقت واحده اند و کل حکم یکذات و یکروح و یکجسد دارند مطابق است با بشارات ائمه هدی علیهم السلام و یا مخالف. بلی چیزی که محقق است این است که جمیع حوادث این ظهور اعظم در کتاب مجید و اخبار اهل بیت طهارت بصراحت

وارد و مذکور است و لکن از اعین غیر بصیره و افتده غیر طاهره مخفی و مستور فائنه لا تمنی الابصار و لکن تمنی القلوب التي فی الصدور. اگر ممکن بود که کاذبی باین حقائق مقدسه ملتفت شود و بکشف ایند قائق لطیفه قدرت یابد و تفسیر و تبیین این غوامض مسائل الهیه را از امارات حقیقت خود شمارد هرگز حضرت رسول و ائمه هدی بآن بشارت نمیدادند و از علائم قائم موعود و خصائص ظهور آن طلعت معبود نمی شمردند و اغرای بجهل نمیزمودند و خلق را بضالات نیافکندند. و اگر این جهال و مکابرین که بسعی باطل غیر مثر میخوانند انوار نیز بازغ مشرق را بنیوم شبهات و ضباب تشکیکات مخفی و مستور دارند عشر این بشارات صریحه را در بشارت بظهور حضرت رسول در تورا و انجیل می یافتند عالم را پر از ولوله و شور میکردند و جهانی را بشورش یوم نشور میافکندند و لکن چه باید کرد که غفلت و تعصب قلوب را از روح حیوة بی بهره داشته و بصر را از بصارت محروم کرده اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و انا انک هم الغافلون. و بالجملة سخن در این بود که جناب شیخ حلّ شبهات را

از ادله و بینات امتیاز نداده اند و حل شبهه را دلیل انکاشته و بتوهمی ظاهر البطلان بر جمال رحمن اعتراض نموده اند. و چون محال است که مکابر بسهولت ملزم گردد مثالی در این خصوص معروض میدارم تا عالم و عامی از آن بهره یابند و بر مغالطه مکابرین مستحضر گردند. مثلاً بر کسی که از علم قرآن شریف بی بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیقت خود بآیات کتاب و ایجاد شریعت مقدسه اسلامیّه و نفوذ کلمه الهیه استدلال فرموده اند و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب مجید ثابت و مبین نموده اند. و چون امت نصاری نظر بنصوص انجیل ایراد نمودند که اگر آن حضرت ظهور بنی موعود است چرا ملائکه بالو نازل نشدند تا بر وفق نصوص کتاب بانذار اتم قیام نمایند و باعلام ملل او را نصرت کنند چنانکه آیه کریمه لَوْلَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِ مَلَكًا وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَكَ لَتُضَيَّ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ مشعر بر این انتقاد است و آیه مبارکه وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَا كُلُّ الطَّعَامِ وَيَمَيِّسِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا مبین این شبهت و ایراد و چون این ایراد و انتقاد

تکرار یافت این جواب از لسان عظمت نازل شد وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ و خلاصه مقصود آیه مبارکه این بود که ظهور روح قدسی جز در هیكل بشری معقول و ممکن نباشد و ذات مجرد جز در پیکر آخشیجی تجلی ننماید و چون روح قدسی در صورت انسانی تجلی نمود جمیع عوارض بشریت نیز بر او عارض گردد و کافه مقتضیات جسمانیّه از اکل و شرب و نوم و بقیظه و جلوس و مشی و غیرها از او ظاهر شود حال نمیتوان گفت که حضرت رسول حل این شبهه دقیقه را دلیل حقیقت خود مقرر داشت و اعظم دلیل آنحضرت را که کتاب مجید است کان لم یکن انکاشت. و بر عوام بیچاره مشتبه نمود که دلیل آنحضرت فقط محصور بر دفع این شبهات است و گویا خالی از جمیع ادله و براهین و بینات. پس چون بر این حقائق ثابته واضحه اطلاع حاصل نمودی در کمال وضوح توانی فهمید که آنچه را جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند که لاشک پیغمبری بیاید که دین او ورق آخرین کتب اولین باشد و بعد فرض نموده اند که کسی باین صفت بیاید و شریعت او استقرار یابد و ثانیاً فرض نموده اند که نفسی محقق البطلان بیاید و باین دلیل که ماهمه مظاهر

(۳۳۲)

بکحقیقت و یکذات و بیکرو حیم بخواید دینی دیگر بر پا کند
این دلیل کافی نباشد بجهت اینکه موجب تصدیق کاذب گردد
کل از فروض و همیه جناب شیخ است و از تصوّرات خیالیّه
ایشان که ابدأً تحقق نداشته و هرگز نخواهد داشت . زیرا که
ثابت و محقق کشت که نه جمال اقدس ابھی دفع این شبهات
را دلیل صاحب امر گرفته اند و نه اتحاد مظاهر امر الله را
برهان حقیقت ادعای نقطه اولی عن اسمہ الاعلیٰ شمرده اند
و نه لفظ خاتم النبیین دلالت دارد که شریعتی دیگر بعد از
شریعت نبویه ظاهر نگردد و نه کلمه لانیّ بعدی مشعر
براینکه صاحب امری بعد از حضرت رسول ظاهر نشود
بل بعکس ما توّم الشیخ و فرض آیات قرآن و احادیث صحیحه
ثابت و واضح و مدلل کشت که حق جلّ جلاله و حضرت
رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم تصریح و تنصیص فرموده اند
که ظهور قائم موعود و قیام روح الله ظهور کلّی ربوبیت
و اصالت و شارعیّت است نه ظهور و صایت و خلافت و نیابت
و بایند و ظهور اقدس اعلیٰ شریعت جدیده در عالم تشریع
شود و دیانت حقیقیه الهیه ظاهر آید و سموات ادیان عتیقه
و غماً لتکذیب المکذبین و انکار الکابریّن کل منظومیه
و مظموس و زائل گردد .

(۳۳۳)

و چون جواب رساله سابقه جناب شیخ واضح و مبین
کشت اکنون نظری در ایراد رساله ثانیه ایشان نمایم که
بکمان خود قدری و اختصار نوشته اند و خلاصه آن این بود
که فرض نموده اند دو نفس در یکزمان ظاهر شوند و یکی
حق و دین و کتاب او و ورق آخرین کتب اولین باشد
و دیگری کاذب و لکن بادلّه مدّعی صادق مستدلّ و متمسک
گردد . و پس از این فرض واهی باطل عجز از تفریق بین الحقّ
و الباطل را که هرگز عالم عاقل بان راضی نشود طریق
فرار از امر پروردگار کان نموده و نوحه مسکنت و بیچارگی
سروده اند که در اینصورت ما بیچارگان روی زمین
چکیم و حقیقت این و آنرا بجهت وسیله بدانیم بدرگاه کدامین
از اینها بشتایم (الی قوله) از این عبارات جناب شیخ اول
چیزی که مستفاد میشود اینست که کانه خداوند تبارک
و تعالیٰ فارق بین الحقّ و الباطل را که اهمّ مسائل دینیّه است
بیان نفرموده و با صریح فیہ تبیان کلّ شیء و ما فرطنا فی
الکتاب من شیء این مسئله مهمه را در قرآن مجید العیاذ
بالله مهمل و غیر منحل گذاشته است و یا آنکه لا سمح الله
حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی علیهم اطیب التّحیّه و البهائه
در ابلاغ آن قصور فرموده اند و علامات و امارات و موقع

(۳۳۴)

و محلّ و میعاد ظهور حق را بیان نموده اند و این بیچارگان و این مسکینان و این فقیران روی زمین را حیران و سرگردان و بیدلیل و بی برهان واکذاشته اند تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ علواً کثیراً . چه اگر اعتقاد جناب شیخ این بود که این مسئله مهمه در قرآن شریف مذکور است و در احادیث صحیح اهل الیث وارد و ماثور همان فارق را بیان مینمودند و نوحه و ندبه مسکنت و بیچارگی نمیسروند . و لکن این عبد خدمت ایشان معروض میدارد که یاسیدی الشیخ هیچ جای حیرت و تشکیک نیست کتاب الله مجید ما بین ما و شما حاکم است و فصل الخطاب الهی بین الحق و الباطل موجود و قائم . نزد اهل بصیرت حق از باطل چون شمس از ظلّ ممتاز و معلوم است و صدق از کذب نزد ارباب ذوق چون سگر از خلّ واضح و مفهوم . باطل هرگز بحجّتی که مخصوص بحق است مستدلّ نکردد و ابداً کاذب بوحی سماوی و بقا و نفوذ قول که از خصائص داعی صادق است مؤید نشود و هرگز بشارات و امارات انبیا و مرسلین در باره مفتری تمام نیاید . و چون دلیل حقیقت حق و بطلان باطل مشروحاً در مقاله اولی ذکر شد احتیاج نیست که مکرراً در این مقام ایراد شود و بلا فائده کلام بطول انجامد . چیزی که

(۳۳۵)

هست اینست که غافلین و عود الهیه را فراموش کرده اند و اندازات ربّانیه را کائن لم یکن انکاشته اند و چنانکه حضرت رسول و حضرت امیر فرموده اند قرآن شریف را متروک داشته اند . و در صورتیکه برای مناصب دنیویه و یا تجارت و منافع شخصیه در کمال شوق و میل متحمل اسفار بعیده میشوند برای فهم دین و تمیز بین الحق و الباطل و تألیف قلوب امت و ازاله اختلاف فیما بین ملت که اهمّ فرائض ارباب غیرت و حمیت است از مسافرت اظهار ملات مینمایند و مرثیه عجز و مسکنت میخوانند . تشکیک راجحت کجاست میکنند و اعتراف بعجز را با عدم عجز معذرت مقبوله تصور مینمایند . حاشا و کلاً که این فروض و اوهام در حضرت عزیز غلام مقبول آید و هیئات که این اعتذارات بارده عبد را در پیشگاه حضرت احدیت از مسئولیت معاف دارد . و بر فرض اینکه داعی در واقع هم کاذب باشد چون مجاهد لله قیام نمود و برای طلب حق از وطن هجرت کرد لاشک از اجر مهاجرت الی الله و مجاهده فی سبیل الله بی بهره نماند و بحکم کریمه الذّین جاهدوا فینا لنهّیهم سبلاً بهدایت حقیقه و معرفت اجتهادیه که افضل رغائب و مواهب الهیه است مهتدی و مستبصر گردد .

یا اولی البصائر در آیایی که ندای روانبخش حضرت خاتم انبیا از جانب یثرب ارتفاع یافت و دعوت ضعیفه مسئله کذاب نیز مانند طنین ذباب مسموم میشد با آنکه مسافرت در غایت صعوبت بود و از حدود ایران و بلاد خزر لا اقل ششماه مسافر تحمل مشقات فوق العاده مینمود این اعتذارات بارده مفید نیامد و از صد ملیون نفوس فارس و ترک یک نفر سلمان فارسی باین خزعظم نائل شد و ما بقی که در خانه نشستند و بندای الهی اعتنا نمودند و شکوک را حجت و عجز را معذرت تصور کردند حکم موت و کفر و غفلت و هلاکت در حقشان نازل گشت تا چه رسد با امروز که بسبب سکک جدیدیه و سفن بخاریه و سائر وسائط تسهیلیه مسافرت در نهایت سهولت است و هجرت الی الله در غایت امنیت و راحت حاشا که حق جل جلاله این اعذار معموله را مقبول دارد و قاعدین در بیت و هم و شک را از طلب فهم و یقین معاف فرماید مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِنَفَرٍ أَوْ كَافَّةً قُلُوبًا نَفَرٍ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. یا اولی البصائر در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میفرماید که آن حضرت فرمود إِذَا رَأَيْتُمْ

الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ خَرَجْتَ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأَتَوْهَا وَلَوْ جَبُوا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ یعنی هنگامی که دیدید که علمای سیاه از خراسان خروج نمود بشتابید بجانب او اگر چه باسینه باشد بر روی برف زیرا که در آن خلیفه الله المهدی است و این حدیث در کتب معتبره شیعه هم از طرق مقبوله وارد شده است. حال ملاحظه فرمایند که حضرت رسول فقط بظهور یک علامت امت خود را امر به هجرت و مسافرت میفرماید اگر چه باسینه بر روی برف باشد. و جناب شیخ با ظهور همه علامات و احتیاج بکافه بینات از مسافرت در غایت راحت اظهار عجز مینمایند و بفرضی موهوم و شکی معلوم خود و خلق را از هجرت الی الله معاف می شمارند. و سبب این است که حضرت خاتم الانبیا میدانست که کاذبی باین علامات و آیات باهره ظهور نتواند نمود و لکن این علم از اهل ظن و شک مسلوب است و بقاء در حالت تردد و تشکیک نزد اهل هوی بغایت مطلوب و مرغوب. و کذاک در غیبت بحار الانوار نظر نمائید که از حضرت باقر روایت میفرماید که آن حضرت فرمود لَا بُدَّ لَنَا مِنْ أَذْرَبَاجَانَ مَا لَا يَفُومُ لَهَا شَيْءٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ

(۳۳۸)

يُؤْتِكُمْ وَالْأَبْدُوا مَا أَلْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُحَرِّكَ فَاسْمَعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ
 جَوًّا . وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ
 النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ . يَعْنِي نَاجِحًا اسْتَ
 كَامَةً مَارَادَرِ آذَرِ بَايْحَانَ حَادِثَةٍ . بَيْسَ آيِدٍ كِه هِيچ چيز بَا آن
 پایداری واستقامت نکند پس چون این حادثه وقوع یابد
 ملازم بیت خود باشید و اما ساکن باشیم ثنائی سکون اختیار
 ننمائید پس چون محرک حقیقی بحرکت آید بشتابید بسوی
 او اگرچه باسینه باشد . قسم بخدا که گانه میبینم او را بین
 الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ که با مردم مبايعت میفرماید بکتابی جدید که
 بر عرب دشوار است و شدید . و این حدیث شریف مشعر
 است بر حادثه شهادت نقطه اولی عز اسمہ الی علی و قتن مظلمه
 آن ایام که نفسی در امر الله پایداری واستقامت ننمود جز
 نفوس قلیلی که قلوبشان بنور هدایت الهیه مهتدی و منور
 بود و این وجودات مقدسه ساکن و صابر بودند تا آنکه
 ندای الهی از مدینه منوره عکاً ارتفاع یافت و محرک قلوب
 و منور افتاده و صدور ظهور فرمود وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا
 وَعَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . وَخِلَاصَةً مَقْصُودِ
 این است که اولی الالباب که غبارشك و حسد ابصار شازرا

(۳۳۹)

تاریک ننموده است ملاحظه نمایند که حضرت رسول و ائمه
 هدی علیهم السلام بچه مقدار عباد را محض رؤیت علامتی
 و یا تحریک محرکی بهجرت و مسافرت امر و تحریر نموده اند
 و ابداً باین تشکیکات واهی که فرض کنیم دو نفر مدعی
 شدند و ما بیچارگان بدرگاه کدام بشتابیم و حق را از باطل
 چگونه تمیز دهیم و بکدام استطاعت سفر کنیم خلق را
 معاف نفرموده اند و باین فروض و همیه و شکوک مضحکه
 و کلمات بارده تعطیل در امر الله را رواند داشته اند . و سبب
 همان است که کراراً عرض شد که انبیا و مرسلین صلوات
 الله و سلامه علیهم اجمعین میدانستند که حق هرگز باطل
 مشتبّه نشود و کاذب نجات نیابد و مقتدی نافذ القول نکردد
 و کلمه خبیثه باقی و ثابت نماند اِنَّه لَا یُصْلِحُ عَمَلُ الْمُفْسِدِیْنَ

یا اصحاب النظر والادراك قدری در فصل شانزدهم
 انجیل متی تدبیر و تأمل فرمائید تا یقین مین در یابید که این
 تشکیکات جناب شیخ نه تنها منافی ایتقان شریف و قران مجید
 است بل منافی جمیع کتب سماویه است و مخالف کافه اصول
 الهیه . در سفر مذکور میفرماید وَجَاءَ إِلَيْهِ الْقَرْنِیْسُونَ
 وَالصَّدُوقِيُّونَ لِيَجْرِبُوهُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً مِنَ السَّمَاءِ .

فَاجَابَ وَقَالَ لَهُمْ إِذَا كَانَ الْمَسَاءُ فَلْتُمْ صَحْوِلَانَ السَّمَاءِ مُحْمَرَّةً
وَفِي الصَّبَاحِ الْيَوْمِ شَتَاءَ لَأَنَّ السَّمَاءَ مُحْمَرَّةً بِعَبُوسَةٍ يَأْمُرُ آوُونَ
تَعْرِفُونَ أَنْ تُمَيِّزُوا وَجْهَ السَّمَاءِ وَأَمَّا عَلَامَاتُ الْأَزْمَنَةِ فَلَا
تَسْتَطِيعُونَ . جِيلٌ شَرِيذٌ فَلَسَقَ يَلْتَمِسُ آيَةً وَلَا تُعْطَى لَهُ
آيَةٌ إِلَّا آيَةُ بُنْيَانِ النَّبِيِّ . ثُمَّ تَرَكَهُمْ وَمَضَى . يَعْنِي فَرِيسِيَانِ
وَصَادُوقِيَانِ كَمَا دُوْفِرَقَةُ مِنْ عِلْمَائِ بْنِ إِسْرَائِيلَ بُوْدُنْدُ نَزْدَ
حَضْرَتِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدُنْدُ . وَبِزِ سَبِيلِ اِمْتِحَانِ مِنْ
آنَحَضْرَتِ خَوَاشِشِ نَمُودُنْدُ كَمَا مَعْجَزَةُ آسْمَانِ بَرَايِ اِيْشَانِ
ظَاهِرٌ فَرَمَايَدُ . جَوَابِ فَرَمُودِ كَمَا چُونِ شَامِ شُودِ كُوْنِيْدُ
هَوَا خُوشِ خَوَاهِدُ بُوْدُ زِيْرَا كَمَا آسْمَانِ سَرِخِ اسْتِ وَدِرِ صَبَاحِ
كُوْنِيْدُ كَمَا اَمْرُوْزِ هَوَا نَاخُوشِ خَوَاهِدُ بُوْدُ زِيْرَا كَمَا آسْمَانِ
شَدِيْدَةُ الْحُمْرَةِ وَتِيْرِهِ وَكُوفَةُ اسْتِ اِيْ مَزُوْرَانِ رُوِيْ فَلَكَ رَا
تَمِيْزِ مِيْتُوَانِيْدُ دَاْدُ وَعِلَامَاتِ اِيْنِ عَصْرِ رَا نَمِيْتُوَانِيْدُ تَمِيْزِ دَاْدُ
طَبَقَةُ شَرِيْرِ فَاَسَقِ خَوَاشِشِ مَعْجَزَةِ مِيْنَامِيْدُ وَسَوَايِ مَعْجَزَةِ
يُوْنُسَ بَنِيْ هِيْجِ مَعْجَزَةُ بُوِيْ دَاْدَةُ نَاخَوَاهِدُ شُدُ . پَسِ اِنْهَارَا
بِكُذَّاشْتِ وَبِكُذَّاشْتِ . حَالِ قَدْرِیْ دِرِ اِيْنِ بَيَانَاتِ تَفَكَّرْ نَمَائِيْدُ
وَبِيْنِيْدُ كَمَا اَكْرَايْنِ تَشْكِيْكَاتِ وَفَرُوضِ وَهَمِيَّةِ جَنَابِ شَيْخِ قَابِلِ
اَعْتَابَا شُدُ وَعِنْدَ اِلَهِ اِيْنِ اَعْتِدَارَاتِ بَارْدَةِ مَقْبُولِ اَقْدَمِ بِيْچُنْدِ دَرِ جِهَةِ

این ایرادات بر کتاب انجیل از ایقان و قرآن وارد تر باشد .
چه لابد جناب شیخ در مقابل آن حضرت می گفتند که بلی
علامات زمان محقق و معلوم است . ولیکن فرض کنیم در همین
زمان دیگری نیز در هند و یادر افریقا بهمین ادعا قیام نمود
و عین همین مطالب شمارا در میان نهاد و هر کس از او مجزّه
طلبد او را فاسق و شریر خواند و فقط بصرف زمان و علامات
او را محوّل نمود . در اینصورت مایه چارگان مامسکینان مافقران
بدرگاه کدام بشتاییم با کدام استطاعت سفر کنیم صادق
کیست کاذب کدام است (الی آخر بیاناته المضحکه و تشکیکاته
المدهشه) ولیکن عاقل بصیر میداند که این بیانات مبارکه
و براهین نورانیّه حضرت عیسی علیه اطیب التّحیّه و الثّناء
اکل بیانات و اتقن براهین است زیرا که مبني است بر امتیاز
حق از باطل مانند امتیاز آفتاب از ظلّ . چه هرگز آن
نورانیّت و مهابت و بقا و نفوذ و غلبه و قدرت که در حق
و آثارا و است در باطل نباشد و شجره طیّبه بشجره خبیثه
مشبه نشود . مثلاً یهودای سوری و یهودای جلیلی نیز در
قرن ظهور حضرت عیسی مدّعی مقام اعلی شدند ولیکن
بحکم آیه کریمه و مثّل کلمه خبیثه کَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ اَجْتَسَتْ مِنْ
فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ و در اندک وقت بقلیل مصادمه زائل

وزاهق کشتند کسی متعرض اصحاب و احباب ایشان شد
 و نه کتاب و آدابی از آنها باقی ماند و نه احدی کتابی در رد
 ایشان نوشت . بلکه ندای ایشان چندان ضعیف و وجودشان
 قلیل الاهیه بود که اگر بالتبع ذکر شان در کتاب عهد جدید
 مذکور نمیشد احدی نام ایشان را نمیدانست و بالعکس امر مبارک
 حضرت عیسی علیه السلام که کلمه طیبه الهیه بود بظلم
 و قتل و تشنیت اتباع و تفرق در بلاد زوال نیافت و بکتب رذیه
 یهود و وثنیة رومانیة ضعیف نکشت . بل هر قدر ظلم یهود
 و رومیان شدید تر شد و کتب ایراد و انتقاد بر ضد امر
 مبارک زیاده تألیف و تصنیف یافت نفوذ کلمه الهیه شدید
 تر گشت تا آنکه عالم را فرو گرفت و حق ثابت و باطل زائل
 شد . و همچنین در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام
 مسئله کذاب و سجاح تمییه و اسود عنسی و غیرهم نیز داعیه
 شاریت بر پا نمودند و لکن بمرور و هبوب اندک عاصفه
 قدرتی زوال یافتند . و هکذا در این ظهور اعظم و طلوع
 انجم برخی از بیخردان که تشریع شرائع را از نتائج عقول
 بشریه میدانستند نه از مواهب الهیه بخیال محال احداث
 امری افتادند و بعضی از ایشان از اهل علم و فضل بودند
 و لکن بدون مزاحمت دولت و یا معارضه اصحاب علم و فقاها

مفقود و زائل گشتند . و اگر نفسی بصیر در افکار فاسده
 ارغون خان مغول و سعد الدوله یهودی در ایران و علاء الدین
 خلجی در هندوستان و فلاسفه ثورت سنه (۱۷۹۳) در
 پاریس و فرنگستان نظر نماید که هر یک از این ملوک و امرا
 و فلاسفه و علما با کمال قدرت و مکت و بدون هیچگونه
 مانع و مزاحم قصد تشریع شریعتی و ایجاد دیاتی نمودند
 و بصرف قدرت الهیه خائب و خاسر گشتند بر تفریق
 حق از باطل بصارت تواند یافت و بر تمیز فیما بین کلمه طیبه
 و کلمه خبیثه قادر تواند گشت . این الثری من الثریا و این
 الضلالة من الهدی هل تشبه الظلمة بالنور و الغدير بالبحر المسجور
 الاعلی الاعلی و فاقد البصيرة والحجی لا و ربی الا بهی ان فی ذلك
 لآیات لا ولی النهی .

و ایضاً جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند
 شبه دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر قول یکی از مظاهر
 قدسیه بر بانی که تکلم و افاده فرموده اند عقلاً و لغه شروطی
 چند معتبر است (اولاً) اینکه باید از قانون آن لسان تجاوز
 نکرد (ثانیاً) جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری
 استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و اراده معانی
 متناسبه را قرینه مقالیه و یا حالیه بوده باشد بدون قرینه

استعمال يك كلمه در غير ماوضع له روانيست (ثالثاً) در وقت اراده معاني ديگر بايد شاهد آن معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نه از قول و زبان ديگر (رابعاً) آن تفسير و تأويل لامحاله باقول يکی از مفسران بايد مطابق آيدنه اينکه بجمع مفسران مخالف افتد. مثلاً هرگاه يکی از انبيای سلف مانند کلیم الله و یاروح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچکس از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطا رفته اند و رایحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البته این قسم ادعا عند العقلا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد. و بفرض تسلیم بر مدعی لازم است که شاهد مدعای خود را از کلام و زبان آن بنی بیاورد نه اینکه از قول و لغت دیگران. بناء علیه تعجب دارم از تفسیر و توجیه صاحب ايقان آياتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده اند. این اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را بتلامذ خویش اشاره فرمودند اصحاب آنحضرت استدعا و سؤال کردند که علامت رجعت

چيست و چه وقت اين رجعت ظهور خواهد کرد. آن حضرت فرمود بعد از تنگي ایام که همه مردم را احاطه میناید شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور بازماند و ستاره های سما ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد. در این وقت ظاهر می گردد نشانه های پسرانسان در آسمان و در انوقت جميع قبیلها که در ارض ساکنند نوحه مینمایند و میدینند که پسر انسان می آید از آسمان در حالي که سوار بر ابراست (آیه این است که مبینید و هی کما تري تدل علی الرجعة الخاصة للمسیح فقط بقرينة الحالية والمقالية لاعلی الرجعة العامة لساير المظاهر. مع هذا صاحب کتاب ايقان جميع کلمات مستعمله را بطوری تفسیر و معنی کرده است که آن معانی از ذهن قائل هم خطور نکرده است. و احدی از مفسران انجیل شریف از زمان ظهورش تا بحال که قریب بد و هنر ارسال است چنان معانی و تأویلات را اراده فرموده اند. و گویا بعقیده صاحب ايقان کلاً مراد آن حضرت را نفهمیده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند. اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی و یا زبانی که متکلم بآن بود بیاورد متمسک میشود بکلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشانرا نشنیده اند و بلکه

اصل و فرع این دین را کذب و باطل می‌شمارند. مثلاً صاحب ایقان می‌گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است بدلیل اینکه در دعای ندبه این الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ وَابْنُ الْأَقْفَارِ الزَّاهِرَةُ فرموده اند. کیرم باینگونه استدلال فرقه شیعه را که بصاحب این کلام شریف قایل و معتقد هستند بنوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد. ولا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه بایشان تأثیر میکند. باوجود آنکه هر مؤسس و مقتدی که با دعای عام بیاید چونکه خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت میدانند باید خطابات و اثبات حقیقت خود هم عام و تمام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الکل شامل آید. نه اینکه از ملل مسکونه ارض و از فرق متعدده یکفرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بتنیکی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید. و بجای یایها الناس یا ایها العرب و یایها الفرس گفته باحادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام بآن معتقد نیستند استدلال برود (انتهی کلام الشیخ)

جواب

چون این بحث از اهم مباحث دینیّه است لذا تسبیلاً للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدمه معروض میداریم و بعد فقره بفقره جواب ایرادات و شبهات جناب شیخ را مینگاریم

مَطْلَبَ اَوَّل

اینکه در جمیع کتب مقدسه تورا و انجیل و قرآن تصریحاتی هست و نصوصی موجود است که دالّ است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیه قادر تواند شد و هر قافی بادراك معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت و بعبارة اصرح معانی مقصوده اصلیه کتاب الهی چندان سهل المأخذ نیست که هر کسی بفهمد و بادراك آن فائز آید. مثلاً در اصحاح ششم کتاب اشعای بنی میفرماید که خداوند فرمود اَذْهَبْ وَقُلْ لِهَذَا الشَّعْبِ اسْمَعُوا سَمْعاً وَلَا تَهْمُوا وَابْصُرُوا ابْصَاراً وَلَا تَعْرِفُوا. غَلْظَ قَلْبَ هَذَا الشَّعْبِ وَقَلَّ أُذُنُهُ وَاطْمَسَ عَيْنُهُ لِثَلَاثِ بَصُرَ بَعِيْنِهِ وَاسْمَعَ بِأُذُنِهِ وَبِهِمْ بَقْلُهُ وَرَجَعَ فِشْقِي فَقُلْتُ إِلَى مَتَى أَيْهَا السَّيِّدُ فَقَالَ إِلَى أَنْ تَصِيرَ الْمَدُنُ خَرِبَةً بِلَا سَاكِنٍ وَالْيُوفُ بِلَا إِنْسَانٍ وَتَحْرُبَ

الْأَرْضُ وَتَقَرَّ وَبَعِدَ الرَّبُّ الْإِنْسَانَ وَيَكْثُرُ الْخَرَابُ فِي وَسْطِ
الْأَرْضِ . یعنی خداوند فرمود بر دو باین قوم بنی اسرائیل
بگو که کوش می دهید اما نفهمید و بنیید بچشم خود اما
ادراک نمائید دلهای این قوم را بغفلت و سختی گذار و کوشهای
ایشانرا ثقیل و کران نما . و ابصار ایشانرا کور و مطموس
فرما تا نه بینند و نشنوند و نفهمند مبادا رجوع نمایند
و شفا یابند . گفتیم ای خداوند تا کی و تا چند . فرمود تا وقتی که
شهرها غیر مسکون و خانها بدون انسان و اراضی مقدسه
خراب و ویران ماند و خداوند آدمیانرا دور نماید و در میان
زمین اراضی متروکه بسیار گردد (انتهی) و این آیات در وقتی
نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدسه بعزت ساکن
بودند و مانند مسلمانان در این ایام نعمت ملک و استقلال را برای
خود ابدی و بلا زوال میدانستند و نصائح ناصحین و انذارات
منذرين را تلخ و لغو و بلا ثمر می شمردند حتی قضي الله عليهم
والحقهم بالهالكين و جعلهم عبرة و ذکری للآخرين . و كذلك
در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال بنی میفرماید . و اما انت
یا دانیال فَاخْفِ الْكَلَامَ وَاخْتِمِ التَّنْفِرَ إِلَى وَقْتِ النَّهَاةِ یعنی
ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقدس را مختموم نما
تا روز انجام و نهایت . و این نکته واضح است که از صدور

این امر مبهم بدائیل بنی مقصود این نبود که الفاظ و صور
آیات کتابرا مخفی دارد بل مقصود این بود که معانی اصلیه
و مقصود حقیقی الهی مخفی و مختموم گردد که تا یوم آخر
احدی از اقوام بر فهم معانی حقیقیه کتاب فائز نگردد .
چنانکه باز در همین اصحاح میفرماید . فَقَالَ اذْهَبْ یَا دَانِیَالُ
لَآنَ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَةً وَمُخْتَوَمَةً إِلَى وَقْتِ النَّهَاةِ كَثِيرُونَ
يَطْهَرُونَ وَيُبَيِّضُونَ وَيُحْصُونَ أَمَّا الْأَشْرَارُ فَيَفْعَلُونَ شَرًّا وَلَا
يَعْلَمُونَ أَحَدًا الْأَشْرَارُ لَكِنَّ الْفَاهِمُونَ يَعْلَمُونَ . یعنی فرمود ای دانیال
راه خود پیش گیر زیرا که کلمات تا با خیر الزمان مخفی و مختموم است
بسیاری از تحصیل و امتحان پاک و مطهر خواهند کشت
و شیران بجهت اعمال شیرانه احدی از ایشان بفهم کلمات
فائز نخواهد شد و لکن دانشمندان فهم خواهند نمود (انتهی)
در سنه (۱۳۰۶) هجریه که نکارنده اوراق از مدینه کاشان
عبور نمود بر حسب میل بعض مشایخ و افاضل بنی اسرائیل
مجلس بحث و تحقیقی انعقاد یافت و محفل مذکور بوجود جمعی
از اکابر مسلمین و یهود مزین بود از جمله علمای قوم سه نفر
که اشهر علمای بنی اسرائیل بودند حضور داشتند و در طی
بحث و مناظره الفاظ شمس و قمر و مصالحت ذئب و غنم و احیاء

اموات و سایر بشارت را بر ظاهر حمل مینمودند و در عدم صدق این بشارات بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام و ظهورات بعد اصرار بلیغ میکردند . نکارنده روی برد خای که شیخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت که آیا این عبارات را که در یوم ظهور موعود شمس و قر تار یک کردند و اموات زنده شوند و کرک و بره در یک موضوع چنان نمایند شما . تنها حمل بر معانی ظاهره مینماید یا جمیع بنی اسرائیل از عالم و عالمی و آسیای و اروپای چنین میفهمند . گفت جمیع بلا اختلاف بر معانی ظاهره حمل مینمایند . ولذا تحقق آنرا در ظهور یشوع و محمد نفی و انکار میکنند . کفتم یا شیخ در صورتیکه دو پیغمبر بزرگ از جانب خداوند یکی مأمور بختم قلوب و سمع و ابصار شما کرد و دیگری مأمور بختم و اخفاء معانی کتاب و کلمات شود چگونه عاقل را بر این فهم اعتماد ماند و بکدام دلیل این تفسیرات شما مقبول ارباب بصیرت و رشاد آید . وی در جواب فروماند و کیفیت این مناظرت که زیاده از سه ساعت با رعایت شرایط ادب و محبت امتداد یافت در مدینه مزبوره شهرت گرفت و نزد ارباب فضل و نباهت از اهالی کاشان موقع قبول و استحسان پذیرفت . و در انجیل مقدس نیز از

این قبیل تصریحات بسیار است . که حضرت عیسی علیه السلام غالباً مطالب را در پرده رمز و ستر بیان میفرمود چنانکه در اصحاح (۱۳) متی فرموده است هَذَا كُلُّهُ كَلِمَ لَهُ يَسُوعُ الْمَسِيحُ بِأَمْثَالٍ وَيَدُونِ مَثَلٍ لَمْ يَكُنْ يَكْلَهُمْ بِكَيْ يَتِمَّ مَا قِيلَ بِالنَّبِيِّ الْقَائِلِ سَأَفْخُ بِالْأَمْثَالِ فِيهِ وَأَنْطِقُ بِمَثَلَاتٍ مُنْذُ تَأْسِسَ الْعَالَمُ . یعنی عیسی همه این مطالب را در امثال میفرمود و بدون مثال هیچ بایشان تکلم نمینمود تا کامل گردد آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود که میگفت لب خود را در مثالها خواهم کشود و با سراری که از آغاز بنای عالم مخفی بوده است تکلم خواهم نمود (انتهی) و این عبارت بصراحت غموض معانی و مقاصد اصلی عبارات نبویه را میفهماند و براینکه مقصود غیر ظواهر است شهادت میدهد حتی بعض بیانات مبارکه حضرت عیسی علیه السلام را تلاطمی از حضرت که نقیصه امت و هدایه امت بودند و در قرآن شریف از ایشان بمرسلین و انصار الله تعبیر شده امت نیز ادراک نمینمودند و از آنحضرت مستدعی بیان و تفسیر میشدند . و اصرار از کل نص صریح شمعون الصفا ملقب ببطرس رسول است که در مکتوب عام ثانی خود

فرموده است وَعِنْدَنَا الْكِتَابُ النَّبِيُّ وَهِيَ اثْبَتُ الَّتِي
تَعْمَلُونَ حَسَنًا إِنْ أَنْتَبَهْتُمْ إِلَيْهَا كَمَا إِلَى سِرَاجٍ مُنِيرٍ فِي مَوْضِعٍ
مُظْلَمٍ إِلَى أَنْ يَنْفَجَرَ النَّهَارُ وَيُطْلَعَ كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِي
قُلُوبِكُمْ . عَالِمِينَ هَذَا أَوْلَى أَنْ كُلَّ نُبُوَّةِ الْكِتَابِ لَيْسَتْ مِنْ
نَفْسٍ خَاصَةٍ . لِأَنَّهُ لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةٌ قَطُّ بِبَشِيَّةِ إِنْسَانٍ بَلْ
تَكَلَّمَ أَنَا اللهُ الْقَدِيسُونَ مَسْوُقِينَ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ .
یعنی و نزد ما کلمه نبویه در غایت ثبوت هست و شما را
می‌نماید که با و اعتنا می‌کنند اگر با آن متنبه گردید که چون
چراغ در ظلمت می‌درخشد تا هتکایی که روشنی فجر بدمد
و ستاره صبح در قلوب شما طالع گردد . و اینرا نخست بدانید که
هر نبوت و خبر کتابی را شرح مخصوصی نیست . زیرا که
خبرهای پیشین هرگز باراده مردم نشد بلکه مردان
خدا بقوت روح القدس متحرک گشتند و سخن گفتند (انتهی)
و این عبارت که می‌فرماید بشارات کتابی را شرح مخصوصی
نیست و اینکه هرگز اخبار سابقه و نبوت‌های کتاب بر فوق
میل و اراده خلق ظاهر نشد صریح است بر اینکه هر نفسی
بر فهم مقاصد انبیا علیهم السلام قدرت نیابد و نبوت‌های کتاب
محمول بر ظواهری که جهال گمان می‌کنند نباشد . و در قرآن

مجید اصرح از کل است که می‌فرماید لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ
و نیز می‌فرماید بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ .
یعنی بل تکذیب کردند و افترا دانستند قرآن مجید را بسبب
آنکه معانی مقصوده آنرا ندانستند و بر مقاصد اصلیه آن
احاطه نمودند . و حال آنکه هنوز تأویل آن برای ایشان
نیامده است . و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه قرآن
شریف را معانی و مقاصد اصلیه حقیقیه است غیر از
ظواهر که هنوز بیان آن نازل نشده است و معانی اصلیه
آن ظاهر نگشته

مطلب ثانی

اینکه تأویل راجع بجزء مخصوصی از کتب مقدسه است
زیرا که صحف سماویه و کتب مقدسه الهیه مشتمل بر سه
قسم از مطالب است قسمی در احکام و شرائع و سنن و آداب
و فرائض . و این قسم از کتاب خواه تورا و یا انجیل و یا قرآن
بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابدآ
ماؤل نکردد و الا منتهی باختلال دیانت الهیه و نزول شریعت
مقدسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت

منوط باوست فاسد و مختل شود . و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقایع ماضیه و قصص انبیا و رسل در اتم خالیه که من باب انذار و نصیح در کتاب الهی وارد شده است . و این قسم نیز غالباً محمول بر ظاهر است تا فائده نصیح و انذار از آن مستفاد گردد . و موجب ابتباه ارباب بصارت و استعداد شود . قسم ثالث در ذکر حوادث آیه از قبیل بشارت بظهور بعد و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیوة و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سما و تبدیل ارض و امثالها و بالاتفاق آیات ما و له که محتاج بنزول تأویل است این قسم از آیات کتاب است . زیرا نظر بمراتب افستان و تخصیص که باتفاق جمیع ادیان از سنن حتمیه الهیه است حق جلّ جلاله بهمین عبارات خبیث را از طیب جدا مینماید و فهم را از غبی و مهتدی را از غوی ممتاز مینماید .

چنانکه یهود را بشارات وارد در تورا در ظهور حضرت عیسی علیه السلام امتحان فرمود و خبیث را از طیب و موحد را از مشرک ممتاز نمود . و در حق قرآن مجید نیز فرموده است يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ و قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا حکمای عصر و رواقین مصر و کذاک فلاسفة یونان و رومیة و سوریه

بسة علم و فلسفه و تقدّم و تمدّن معروف بودند و همچنین علمای هند و فلاسفة برهمیه . و هر يك از این طبقات بسبب اذعان بتناسخ ارواح در عقائد دینیّه و انحلال و فانی صرف در معتقدات مادیّه بشارات وارده در کتاب از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها را انکار مینمودند و تجویز وقوع این حوادث را از قبیل اوهام و اکاذیب احلام میشمردند و از دائرة امکان و تجویز عقل خارج میدانستند و این عقائد فاسده در میان عرب و ثنیّه بسبب قرب جوار بامصر و یونان و تجارت باهند از طریق بحر احمر انتشار یافت و در اذهان سگان جزیره العرب ثابت و راسخ گشت . پس چون فجر هدایت از افق بطحا طالع شد و حقائق وارده در کتب مقدسه از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و زلزله ارض در قرآن شریف نیز نازل گشت رؤسای عرب که مانند نوهوسان این زمان فریفته تمدّن و معارف یونان و رومان و هندوستان بودند بر این عقائد تمسخر و استهزا نمودند و وقوع آنرا خارج از امکان و تحقق دانستند و تجویز آنرا العیاذ بالله از قبیل تهویل و تضلیل میشمردند . لذا آیه مبارکه بَلْ كَذَّبُوا بِآلَمِ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ نزول یافت و اهل درایت

وبصارتا براین نکته که مقاصد حقیقیه بشارات الهیه غیر از ظواهر لفظیه است که جهال کمان نموده اند مطلع و آگاه فرمود

مطلب ثالث

اینکه این آیات عظیمه که مکرراً ذکر شد از قبیل ظلمت شمس و قمر و انفطار سما و زلزله ارض و تجدید سما و تبدیل ارض و سقوط کواکب و غیرها در کتب مقدسه تورا و انجیل و قرآن یک نهج و یک عبارت و یک وضع نازل شده است. مثلاً چنانکه در قرآن مجید از این آیات عظیمه در سوره انفطار عبارت

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَثَتْ تعبیر شده و در سوره تکوین

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ و در سوره انشقاق

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و در سوره زلزله

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا و در موضع دیگر

إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ و در مقام دیگر از تبدیل ارض و سما عبارت

يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبُرْزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و از ظهور غمام عبارت

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ و از نزول رب در ظلال غمام

بعبارت هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام الى كثير من امثالها مما هو معلوم عند اهل العلم كذلك در انجیل مقدس در اصحاح (۲۴) انجیل متی چنانکه سابقاً مذکور شد اخبار از ظلمت شمس و قمر و تیرگی نجوم و انفطار سما و نزول رب در ظلال غمام وارد شده است و در رساله ثانیه بطرس رسول در اصحاح ثالث از انعدام سماوات و ظهور سما جدید و ارض جدید و انحلال عناصر و در اصحاح (۲۱) مکاشفات یوحنا نیز از طی سما و تبدیل ارض بسما و ارض جدید اخبار فرموده است. و همچنین در کتب عهد قدیم یعنی تورا و مقدس و رسائل انبیای بنی اسرائیل در غایت مطابقت از این آیات عظیمه اخبار وارد شده است. مثلاً در آیه (۱۷) از اصحاح (۶۵) سفر اشعیاى نبی در اخبار از تجدید سما و ارض و خلق اورشلیم جدید و انقضای آلام بنی اسرائیل میفرماید

لَأَنِّي هَا أَنَا خَالِقُ سَمَوَاتٍ جَدِيدَةٍ وَأَرْضًا جَدِيدَةً فَلَا تُدَكِّرُ الْأَوَّلَى وَلَا تَخْطُرُ عَلَيَّ بَالٌ. بَلْ إِفْرَحُوا وَابْتَهِجُوا إِلَى الْأَبَدِ فِيمَا أَنَا خَالِقُ لَأَنِّي هَا أَنَا ذَا خَالِقُ أَوْ رَشَلِيمَ بِهَجَةٍ وَشَعْبَهَا فَرَحًا فَابْتَهِجُ بِأُورُشَلِيمَ وَأَفْرَحُ بِشَعْبِي وَلَا يَسْمَعُ فِيهَا بَعْدُ صَوْتُ بُكَاءٍ وَلَا صَوْتُ صُرَاخٍ و همچنین در آیه (۲۲)

از اصحاب (۶۶) همین کتاب میفرماید لِأَنَّهُ كَمَا إِنَّا
السَّمَوَاتِ الْجَدِيدَةِ وَالْأَرْضِ الْجَدِيدَةِ الَّتِي أَنَا صَانِعٌ تَبْتُ
أَمَامِي يَقُولُ الرَّبُّ هَكَذَا يَبْتُ نَسْلُكُمُ وَاسْمُكُمْ (انتهی)
و کذاک در سفر صغیای بنی فرموده است قَرِيبُ يَوْمِ الرَّبِّ
الْعَظِيمِ قَرِيبٌ وَسَرِيعٌ جَدًّا صَوْتُ يَوْمِ الرَّبِّ يَصْرُخُ
حِينَئِذٍ الْجَبَّارُ مَرًّا . ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمُ سَخَطِ يَوْمِ ضَيْقِ
وَشِدَّةِ يَوْمِ خَرَابٍ وَدِمَارِ يَوْمِ ظَلَامٍ وَقَتَامِ يَوْمِ سَحَابٍ
وَضَبَابٍ . یعنی نزدیک است یوم ربّ عظیم قریب
و شتابنده است ندای یوم الربّ در آن هنگام پروردگار
جبار بتلخی ندا خواهد فرمود آن روز روز سخط است
روز تنگی و سختی است روز خراب و دمار است روز تاریکی
و ظلام است روزا برومه و غبار است . و کذاک در اصحاب
ثانی از سفر یوئیل وارد شده است قَدَامَهُ تَرْتَعِدُ الْأَرْضُ
وَتَرْجِفُ السَّمَاءُ . الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَظْلَمَانِ وَالنُّجُومُ تَحْجُزُ لِمَعَانِهَا .
یعنی پیش روی پروردگار در یوم موعود زمین میلرزد و آسمان
مضطرب میشود شمس و قمر تاریک میکردند و نجوم از
اعطاء نور باز میانند . و نیز در همین اصحاب فرموده است
تَحْوَلُ الشَّمْسُ إِلَى ظُلْمَةٍ وَالْقَمَرُ إِلَى دَمٍ و در اصحاب ثالث

این سفر فرموده است الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَظْلَمَانِ وَالنُّجُومُ
تَحْجُزُ لِمَعَانِهَا . و در اصحاب ثانی این سفر فرموده است اَتَقْبَحُوا
الصُّورَ فِي صِهْيُونَ صَوْتُوا فِي جَبَلِ قُدْسِي لِيَرْتَدَّ جَمِيعُ سَكَّانِ
الْأَرْضِ لِأَنَّ يَوْمَ الرَّبِّ قَادِمٌ قَرِيبٌ يَوْمٌ ظَلَامٍ وَقَتَامٍ يَوْمٌ
غَيْمٍ وَضَبَابٍ . یعنی بدمید صور را در صهیون ندا کنید در
جبل قدس من زیرا که یوم پروردگار آینده و نزدیک است
روز تیرگی و تاریکی است روزا برومه و غبار است .
و مقصود از جبل قدس در این آیه جبل مقدس کرمل است که
حیفا و یافا و اورشلیم و مدینه منوره عکاد در حول آن واقع است .
و در اصحاب ثانی از سفر حجی فرموده است لِأَنَّهُ هَكَذَا قَالَ
رَبُّ الْجُنُودِ هِيَ مَرَّةٌ بَعْدَ قَلِيلٍ فَأَزْلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْبَحْرِ
وَالْبَاسَةِ وَأَزْلُ كُلِّ الْأُمَمِ وَيَأْتِي مُشْتَهَى كُلِّ الْأُمَمِ فَأَمْلَأُ
هَذَا الْبَيْتَ مَجْدًا . یعنی زیرا که رب الجنود چنین میفرماید که
هنوز وقت قلیلی است که من آسمانها و زمین و دریا و خشکی را
متزلزل میفرمایم و جمیع اعم را مضطرب مینمایم و مرغوب
و مطلوب تمامی اعم خواهد آمد پس این خانه را پر از مجد
و بزرگواری خواهم نمود (انتهی) و از این جمله که ذکر شد
انسان بصیر که بر مندرجات کتب سماویّه خیر باشد ادراک

میناید که مقصود از این آیات عظیمه که حق جلّ جلاله در
 جمیع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحده است
 که بتغییر لغات متغیر نمیکرد و بتبدیل ادیان متبدل نمیشود
 و بطول زمان حق جلّ جلاله وفای باین وعود را فراموش
 نمیفرماید. خاصه اگر نفسی باین نکته ملتفت شود که قرآن
 شریف بیان صحف اولی است و حاوی حقائق تورات و انجیل
 و کتب سایر انبیاء است. قال تبارک و تعالی و قالوا لولا یا تنبأ بآیه
 من ربّه اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَیِّنَةٌ مَّا فِی الصُّحُفِ الْأُولَى . و قال فی
 سورة الشعرا و اِنَّهُ لَنَنْزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ
 عَلَی قَلْبِکَ لِتُکَوِّنَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ و اِنَّهُ لَفِی
 ذُبُرِ الْأَوَّلِینَ . و این معلوم است که اینک فرموده است قرآن
 بیان صحف اولی است و یا مندرج در کتب انبیاء مقصود
 مناسک و احکام و عبادات اسلامیّه نیست . زیرا که این
 مناسک و احکام با این هیئات و خصوصیات و مشخصات
 ابداً در شرائع سابقه نبوده و در کتب سلف ذکر نشده
 و کذا مقصود حوادث تاریخیّه نیست . زیرا که اطلاع بر
 تواریخ سلف از آیات نبویه و معارف و علوم لدنیّه و احاطه
 قوه قدسیّه محسوب نتواند شد چه هر قدر شخص امّی

باشد میتواند حوادث ماضیه را از غیر مسموع دُرد و در
 کلام خود مندرج نماید. بل مقصود بیان ورود یوم الله و موقع
 و محلّ ظهور و کشف از آجال امّ و انقراض مال و رموز
 حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلت شمس و قمر و سقوط
 نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلك و غیرها است که
 از حوادث آتیه است و از آیات صدق دعوت نبویه که
 نه تنها امّی عامی از معرفت آن محروم و عاجز است بل
 علمای اعلام و فلاسفه عظام از بیان آن قبل الوقوع عاجزند
 و از فهم آن و درج آن در کتب خود قبل از بلوغ اجل
 و ورود موعود محروم و قاصر . چنانکه پس از این آیات
 مذکور در سورة شعرا فرموده است اَوَلَمْ یَكُنْ لَهُمْ آیَةٌ
 اَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِیْ إِسْرَآئِیلَ یعنی آیا برای کفار قریش
 این آیتی و نشانه نیست که علمای بنی اسرائیل میدانند که در
 قرآن شریف حقائق و معارفی نازل شده است که در تورات
 مقدس نیز سابقاً نازل و وارد گشته چه علم باین حقائق
 مکتومه و معارف مکتونه خاصه برای امّی غیر متعلّی ممکن
 نیست جز آنکه نازل از حضرت احدیت باشد و مشرق از
 شمس حقیقت . و خلاصه القول اگر نفسی بصیرت او منور
 باشد بانوار تنزیل میبیند که جمیع آنچه در قرآن شریف نازل

(۳۶۲)

شده است از اخبار از حقائق آیه عیناً و بلا تفاوت در انجیل و در تورات نیز نازل شده و لکن لا یعلم الا اولو الالباب و من عنده علم الكتاب.

مطلب بیع

آنکه در جمیع کتب سماویة تورات و انجیل و قرآن بل و احادیث اهل بیت طهارت صریحاً وارد شده است که معانی اصلیه این آیات در یوم الله و یوم الرب ظاهر میشود و بعبارة اصرح معانی مقصوده آنرا قائم موعود ظاهر میفرماید و تاویل کتاب در آن یوم مشهود مکتشف میگردد. و قبل از ظهور موعود معانی اصلیه مقصوده نزد انبیا و ائمه هدی مکنون و مکتوم و کتاب الهی بنحتم و اخفای مظاهر امر الله مخزون و محتوم بوده و آنچه علمای ملل با فهم و اجتهادات خود نوشته اند اوهام مضله است و در حقیقت تحریف کلمات الهیه. و در یوم ظهور نیز هر نفسی از حریق مخنوم بهره نخواهد یافت و بر فهم معارف حضرت قیوم قادر نخواهد شد بل اختیار و ابرار از آن بهره ور شوند و مکابرین و اشرار از آن کما فی السابق بی نصیب و محروم گردند

(۳۶۳)

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. مثلاً ملاحظه فرما در این آیه کریمه که در سورة قیامة فرمود است فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ و در این آیه مبارکه حق جل جلاله بیان قرآن مجید را بر خود مقرر داشته است و بر اهل فؤاد ظاهر است که بیان الهی جز بنزول وحی ممکن نباشد و این فقره جز در ظهور بعد متحقق نگردد.

قال شیخ الاشرافین. صاحب الهیا کل قدس الله روحه فی آخر هذا الكتاب. و يجب علی المستبصر ان یتقصد صحته النبوات و ان امثالهم تشير الی الحقائق كما ورد فی المصحف (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ) و كما انذر بعض النبوات (إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَفْتَحَ فِيَّ بِالْأَمْثَالِ) فالتنزيل موكول الی الانبیاء و التأویل و البیان موكول الی المظهر الاعظمی الانور الاریحی الفارقیط كما انذر المسیح حيث قال إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى أَبِي وَأَيُّكُمْ لِيَبْتَغِ لَكُمْ الْفَارْقِطَ الَّذِي يُنْبِئُكُمْ بِالتَّائِيلِ) و قال (إِنَّ الْفَارْقِطَ الَّذِي يُرْسِلُهُ أَبِي بِأَسْمِي لَيُعَلِّمُكُمْ كُلَّ شَيْءٍ) و قد اشیر الیه فی المصحف (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ) و ثم للتراخي و لا شك ان انوار الملكوت نازلة لا غائة للمهوفين و ان شعاع القدس ینبسط و ان طریق الحق ینفتح كما اخبرت الحفظة ذات البریق

(۳۶۴)

لَيْلَةً هَبَّتِ الْهَوَجَاءُ كَمَا قَالَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا
 بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (انتهی) واین بیان متین صریح است که
 تفسیر حقیقی کلمات نبویّه کل در یوم ظهور موعود ظاهر
 خواهد شد و تأویل تنزیل در انتضای دره اسلام و قیام
 روح الله نازل خواهد گشت . و این نکته مخفی نماند که
 نهال وجود این عالم فاضل صاحب هیاکل که اکنون اورا
 بشیخ اشراق و سید فلاسفه موصوف میدانند و کتب اورا
 انفس کتب اسلامیّه می شمارند در ایام سلطنت صلاح الدین
 ایوبی از هیجان زوابع تعصب اصحاب فقاہت در عین نصرت
 و طراوت فرو شکست و شعله نورانیّه فضائل و معارفش از
 هبوب عراضف جهل ارباب ریاست چنانکه خود بآن اشارت
 فرموده است در عین شباب فرو نشست . نادر یافته آید که
 همواره اعداء علم فقهای جاهل بوده اند و دشمنان فضل
 رؤسای باطل سنّه الله فی خلقه ولن تجد لسنة تبدیلا .
 و اصرح از آیه مذکورہ این آیه کریمه است که در سورۃ
 یونس فرموده است بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
 تَأْوِيلُهُ و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه سبب تکذیب
 قرآن این بود که معانی مقصوده آنرا ندانستند و باو هام فاسده

(۳۶۵)

خود بر ظواهر غیر ممکنه حمل نمودند و بانکار و تکذیب
 مبادرت کردند و حال آنکه هنوز تأویل آن نازل نشده است
 و معانی اصلیه مقصوده معلوم نگشته . و این وعده صریح است
 بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیه واضح
 و ظاهر خواهد گشت . و مجلسی در باب رجعت از مجلد
 غیبت بحار از زراره بن اعین روایت میفرماید أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعَظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ
 وَأَشْبَاهِهَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يُجِبْهُ أَوَّاهُ وَقَدْ
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
 تَأْوِيلُهُ . یعنی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال نمودم
 از این امور عظیمه رجعت و امثال آن پس آن حضرت
 فرمود اینرا که شما میپر سید و فهم آنرا میطلبید هنوز وقت
 آن نرسیده است و هر آنیه خداوند فرموده است که تکذیب
 کردند قرآن را بسبب اینکه معنای آنرا ندانستند و هنوز
 تأویل آن نازل نشده است و این حدیث صریح است بر اینکه
 تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقیّه آن در ظهور قائم معلوم
 و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آنحضرت . اگرچه آیه
 مبارکه خود در غایت صراحتست و بدون احتیاج بحدیث

(۳۶۶)

ظاهر و صریح است در توقف فهم قرآن بظهور قائم و رجعت.
و اصرح از دو آیه سابقه این آیه کریمه است که در سوره
اعراف فرموده است وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
وَهْدَىٰ وَرَحْمَةٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ
يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ تَسُوهُ مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا
بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُعْمَاءٍ فَيَسْمَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي
كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ . و این
آیه مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تأویل قرآن در
یوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن یوم مشهود
ظاهر و واضح خواهد گشت . و در انجیل مقدس در آیه (۲۷)
از اصحاب سادس انجیل یوحنا وارد است که حضرت عیسی
علیه السلام بقوم فرمود اَعْمَلُوا لَا لِلطَّعَامِ الْبَائِدِ بَلْ لِلطَّعَامِ
الْبَاقِي الْحَيَاةِ الْآبَدِيَّةِ الَّتِي يُعْطِيكُمْ ابْنُ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ اللَّهَ الْآبَ
قَدْ خَتَمَهُ . یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیق
نبرید . بل برای طعام باقی که حیوة ابديه و زندگي جاويد است
و آنرا پسر انسان بشما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آنرا
مختوم فرموده است . و این آیه صریح است بر اینکه
معارف الهیه که موجب حیوة ابديه است بامر الله مختوم است

(۳۶۷)

تا وقتی که روح الله الحق از آسمان نازل شود و بارباب
استعداد و استحقاق از آن مائده سماویه مبذول فرماید
و سر آیه کریمه يُسْتَفْهَمُونَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ خَتَمُهُ مُسْكٌ وَفِي
ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ظاهر و باهر و هوید آ کردد .
و نیز در آیه (۱۲) از اصحاب شانزدهم این انجیل وارد است
که فرمود إِنْ لِي أُمُورًا كَثِيرَةً أَيْضًا لِأَقُولَ لَكُمْ وَلَكِنْ
لَا تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَحْتَمِلُوا الْآنَ وَأَمَّا مَتَىٰ جَاءَ ذَٰكَ رُوحُ الْحَقِّ
فَهُوَ يُرْسِدُكُمْ إِلَىٰ جَمِيعِ الْحَقِّ . یعنی بسیار چیزها دارم که
بگویم ولكن شما امروز متحمل آن نمیتوانید شد اما روزی
که آن روح الحق بیاید اوشمارا بجمع حقائق ارشاد فرماید .
و اگر انسانرا دلی نورانی و بصری روشن باشد از این عبارت
حضرت عیسی علیه السلام تواند ادراک نمود که در صورتیکه
اصحاب انحضرت که نقبای ارض و انوار ظاهره و نجوم
زاهره عالم بودند قبل از بلوغ وقت و انقضای اجل مستی
از ادراک حقائق بیانات الهیه قاصر باشند و فریفتگان بمناسب
و مفتونان بزخارف چگونه بر فهم مقاصد الهیه قادر گردند
و بر ادراک حقائق مختومه توانا شوند هیئات هیئات
مالا لثراب و رب الأرباب این الذباب من مطار العقاب .

واماً در کتب عهد عتیق اگرچه این نکته در غایت وضوح است لیکن منصف بصیر را عبارات اصحاب دوازدهم کتاب دانیال نبی که سابقاً نقل شد کفایت مینماید. زیرا که در این موضع پس از اخبار از ورود یوم موعود و حوادث و علامت و آثار آن در آیه چهارم فرموده است اَمَّا اَنْتَ يَا دَانِيَالُ فَاخْفِ الْكَلَامَ وَاخْتِمِ السَّفَرَ إِلَى وَقْتِ الْنَهَايَةِ. و در آیه نهم فرموده است اِذْهَبْ يَا دَانِيَالُ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ تَحْقِيقَةً وَتَحْتُمُومَةً إِلَى وَقْتِ الْنَهَايَةِ. و این دو آیه صریح است بر اینکه معانی اسرار الهیه و حقائق بیانات نبویه ناورود یوم موعود از جمیع اظهار مخفی و مکتوم است و بختم ربانی و صون یزدانی مصون و مختم. و در یوم ظهور موعود نیز چنانکه صریحاً در این سفر فرموده است ابرار و اخیار بفهم آن فائز خواهند شد و غلبه و اشرار کما فی السَّابِق از فهم و ادراک آن محروم خواهند گشت. زیرا که طعام خجّار از فریغ و زقوم است و شراب اخیار از ریح ختم و بالجملة چون بر مطالب مرقومه که بمنزله ارکان و اصول و مقدمات است از برای فهم و ادراک مطالب و نتائج آتیه اطلاع حاصل فرمودی معروض میدارم که چون افتده

و قلوب ارباب استعداد بحسب تأثیر شرائع وادیان الهیه بلوغ یافت و قوّه عالم مقتضی ظهور اعظم شد و میعاد وفا بوعود الهیه فرارسید و جمال اقدس ایهی عزّ اسمّه الاّ علی بر امر الله قیام فرمود و مقرّ اقدس بشرحی که در تواریح ثبت است مدینه دار السلام گشت و سپس اراده الهیه مقتضی انتقال بصقلاب و از صقلاب بسوریه شد در طی این انتقالات و ضمن این حوادث و تغییرات رؤسای ملل غالباً بحضور مبارک مشرف شدند و از معضلات مسائل و غوامض عقائد دینیّه خود استفسار نمودند و هر یک از رشحات بحر اعظم سرشار و مستفیض گشتند. از جمله در مدّت اقامه در دار السلام یکی از اجلاء سادات فارس که علو و سمو و اصالت و نجابت و طهارت عائله شریفه اش کاشمیس فی رابعه النهار بر اهالی ایران واضح و ثابت است برای زیارت مشاهده مشرقه عزیمت عراق فرمود و در بغداد بتوسط سید فاضل عالم الحاج سید جواد الطباطبائی الکربلائی بحضور اقدس ایهی مشرف گشت. و پس از شرفیابی بحضور سؤالاتی چند از علامّ ظهور نمود و مستدعی جواب گشت. و اگرچه جواب مسائل او که عین شبهات ملل اخیری است سابقاً در الواح عربیه نزول یافته و معانی طلوع شمس از مغرب و ظلمت

شمس و قمر و سقوط نجوم و سلطنت و غلبه موعود و غیرها
 من الوعود معلوم و مکشوف شده بود معذک نظر بر جای
 آن سید جلیل کتاب مستطاب ایقان نازل شد و بستان فارسی
 فصیح غوامض این مسائل که التیام و اتفاق ملل بجل آن
 منوط و مربوط است واضح و مکشوف گشت . ختم
 رحیق محتوم بید قدرت حی قیوم گشوده شد و وجوه
 حوریات مستوره فی قصور الایات بکشف حجاب اشارات
 و استعارات باسم و متهلل گشت . اقوی مانع ارتباط و اتحاد
 ملل و قبائل زوال یافت و اتم و سائط ایتلاف و اتفاق امکان
 پذیرفت . زیرا که ثابت و مدلل گشت از مطالب مذکوره
 سابقه که مانع یهود از تصدیق حضرت عیسی علیه السلام
 نشد الا عدم معرفت همین آیات و کذلک مانع سائر ملل
 نکشت از تصدیق حضرت رسول الا عدم فهم همین
 علامات . بل اگر عاقل بصیر بدقت ملاحظه نماید میبند که
 اگر این کتاب مستطاب و سایر الواح مقدسه نازل نمیشد
 و معانی معقوله و مقاصد اصلیه این علامات و بشارات واضح
 و معلوم نمیکشت هرگز شبهات فلاسفه و طبعیین بر شرائع
 و ادیان دفع نمیشد و انتقادات ایشان بر عدم امکان تحقق این
 وعود و علامات زوال نمیافت . چه هرگز نزد فلاسفه

و طبعیین متصور و معقول نیست که این آفتاب ظاهری
 از مغرب طلوع نماید و یا این شمس و قمر بظاهر بینور
 گردد و کواکب غیر متناهیة العدد که کوچک تر آن از
 ارض بچندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده
 و منتشر گردد و با این حال عالم کون منتظم ماند و جنس بشر
 بقایا بدو عذاب و ثواب خلد تحقق پذیرد . چنانکه همین شبهات را
 در کتب باطله خود درج نموده و باقی عبارات ایراد کرده
 و در اکثر عواصم اروپا و آسیا مطبوع و منتشر داشته اند .
 چندانکه العیاذ بالله وعود الهیه را از قبیل خرافات دانسته اند
 و دیانت و اعتقاد بخدا او رسل را غرور و جهالت پنداشته اند
 و تمسک با حکام شرائع و ادیان را اقوی مانع تمدن و حضارت
 انگاشته اند . و اگر ملاحظه اختصار نبودی برخی از مناظراتی را
 که فیما بین نکارنده و اکابر طبعیین و مادیین اتفاق افتاده
 در این مقاله مندرج میداشت تا سبب انکار این قوم از شرائع
 الهیه معلوم گردد و سبب انبیا مردمان آگاه بر مقدار فضل
 حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح
 مقدسه گردد و قال الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
 ان هدانا الله

رجوع بجواب شبهات شیخ ص

چون بر جمیع مطالب سابقه استحضار حاصل شد اکنون جواب شبهات جناب شیخ را معروض میداریم که چون جمال اقدس ابهی عز اسمہ الاعلیٰ در ایقان شریف علامم ورود قیامت و ظهور قائم و قیام روح الله را از قبیل انفطار سما و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثاله بر این معانی معقوله تفسیر فرموده اند که مقصود از لفظ سما در کلمات نبویہ سما دیانت و سما امر الله است و از شمس و قمر و نجوم در مقامی قائم بامر الله و اولیای او در ظهور دیانت جدید و در مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و قتهای دیانت سابقه یعنی ظهور قائم وقتی باشد که سما دین سابق منقطر گردد و ارکان آن مضطرب و متزعزع شود و شمس و قمر آن سما که عبارت از ارکان و احکام سابقه است نور نجشند و شرائع و آداب آن از اثر باز مانند و نجوم سما آن دیانت بسبب اعراض از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت رب العزت مظلم و تاریک کردند و از سما عزت و مجد ساقط و هابط شوند و خلق عالم از جهت ضیق معارف دینی در غایت تنگی و سختی باشند و اهل ظنون و اوهام بسبب تجدد شرائع و احکام بولوله و اضطراب آیند و بسبب عدم فهم

کلمات الهیه و شدت تمسک به قائد و همیه از قائم موعود و جمال معبود معرض کردند چنانکه امت نصاری در ظهور حضرت خاتم الانبیا بسبب عدم فهم آیات انجیل از آن حضرت معرض شدند و بشارتی را که بصراحت منطبق بر ظهور موعود است از انجیل معبود مصروف داشتند و آن بشارت این است که در انجیل متی در اصحاح (۲۴) فرموده است وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضِيقِ تِلْكَ الْاَيَّامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطِي ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقَوَاتُ الْأَرْضِ تَرْجَحُ حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُتَوَحَّحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرَوْنَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمُجَدِّ كَبِيرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ (انتهی) و پس از تطبیق این عبارات بر ظهور مبارک حضرت خاتم الانبیا و سایر ظهورات مقدسه مظاهر امر الله بسبب اتحاد امر و وحدت حقیقه مظاهر آن فرموده اند که اطلاق این الفاظ بر معانی مقصوده در بیانات اتمه هدی وارد شد چنانکه در دعای ندبه فرموده اند اَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ اَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ اَيْنَ النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ و بالجمله چون شرح این مطالب در کتاب ایقان از قلم رحمن در کمال

بسط و تفصیل مبرهنه و واضحاً در غایت رقت و لطافت نازل شده جناب شیخ الاسلام نظر بجمودت قرینت و عکوف بر ظواهر عبارت چنانکه عادت اصحاب فتوی و فقاہت است کماں کرده اند که این تفسیرات منافی آداب علیہ است و مخالف قواعد لغویہ و لہذا باینکونہ ایراد کرده اند کہ (اولاً) باید از قانون آن لسان تجاوز نکرد (ثانیاً) جمع کلمات وارده را باید در معنی ظاہری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمہ ہا اخذ و ارادہ معانی متناسبہ را قرینہ مقالہ و یا حالیہ بودہ باشد بدون قرینہ استعمال یک کلمہ در غیر ما وضع لہ روانیست (ثالثاً) در وقت ارادہ معانی دیگر باید شاهدان معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نہ از قول و زبان دیگر (انہی) و جواب آن اینست کہ بلی استعمال لفظ در غیر موضوع لہ حقیقی در کل السنہ و لغات موجود است و در بیانات جمیع انبیا و مرسلین و فصحا و بلغا و خطبا و متکلمین وارد و مشہود زیرا کہ باب مجاز و استعارہ و تشبیہ باین است واسع از برای فصحا و کل عالم و خطبا و بلغای جمیع امم و در جمیع السنہ سابقہ و موجودہ اطلاق لفظ سما بمناسبت رفعت بر ہر شیء رفیع استعارہ وارد شدہ و الفاظ شمس و قر و نجوم بر شرائع و بر انبیا و ائمہ و علما بل بر ملوک و خلفا اطلاق یافته است و اگر

جناب شیخ بر این مسائل مطلع نباشند ہم سبب آن انفطار سما دیانت اسلامیہ است و سقوط و ہبوط علما کہ نجوم این سما رفیعند از اوج معارف دینیہ و ظاہریہ و بعبارت اصرح اینکه جناب شیخ کماں کردہ اند کہ تفسیر این کلمات بر اینوجہ مخصوص خارج از قانون لسان است سبب بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسہ سماویہ بل از قواعد علوم ظاہریہ و اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از کتب مقدسہ سماویہ اینست کہ در این کتب در مواضع کثیرہ لفظ سما و شمس و قر و نجوم بر ادیان و شرایع و مظاهر امراللہ و ائمہ و علما اطلاق شدہ و در کمال صراحت وارد کشتہ است مثلاً ملاحظہ فرما در اصحاح (۲۸) از سفر توراۃ مثنی کہ خداوند تبارک و تعالی پس از تشریع شریعت مقدسہ بنی اسرائیل را مخاطب داشتہ و ایشان را در صورت استقامت در دین الہی بنزول برکات کثیرہ امید وار فرمودہ و در صورت مخالفت و تہاون بشریعت اللہ بنزول لعنات و نکبات ہاللہ انذار نمودہ است و از جملہ در آیہ (۲۳) میفرماید وَتَكُونُ سَمَاءُكَ الَّتِي فَوْقَ رَأْسِكَ تُحَاسًا وَالْأَرْضُ الَّتِي تَحْتُكَ حَدِيدًا وَيَجْعَلُ الرَّبُّ مَطَرًا أَرْضَكَ غُبَارًا وَتَرَابًا يَنْزِلُ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى تَهْلِكَ يَعْنِي آسمانی کہ فوق

راس تو است از مس خواهد شد و زمین تحت تو از حدید و خداوند
 با رانی را که از آسمان بر ارض نازل میفرماید غبار و تراب
 خواهد فرمود تا آنکه هلاک کردی و نابود شوی. و نفسی که
 بر مقدار صعوبت دیانت حالیه یهود و صلابت قلوب و ردائت
 معارف ایشان مطلع باشد بر مراتب بلاغت این بیانات
 سماویه و حسن استعارات نبویه آگاه گردد. و نیز در اصحاح
 رابع از کتاب ملاکی بنی در بشارت ورود حضرت موعود
 چنین فرموده است. **فَإِذَا يَأْتِي الْيَوْمَ الْمَتَّقِينَ كَالنُّورِ وَكُلُّ**
الْمُسْتَكْبِرِينَ وَكُلُّ قَاعٍ عَلَى الشَّرِّ يَكُونُونَ قَشًّا وَيَحْرِقُهُمُ الْيَوْمُ
الْآتِي قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ فَلَا يَبْقَى لَهُمْ أَصْلًا وَلَا فَرْعًا. وَلَكُمْ أَيُّهَا
الْمُتَّقُونَ إِسْمِي تَشْرِقُ شَمْسُ الْبَرِّ وَالشِّفَاءُ فِي أَجْنَحَتِهَا
فَتَخْرُجُونَ وَتَنْشَأُونَ كَجُحُولِ الصُّبْرِ. وَتَدُوسُونَ الْأَشْرَارَ
لِيَكُونُوا رَمَادًا تَحْتَ بُطُونِ أَقْدَامِكُمْ يَوْمَ أَقْبَلُ هَذَا قَالَ رَبُّ
الْجُنُودِ أَذْكَرُوا شَرِيعَةَ مُوسَى عَبْدِي الَّتِي أَمَرْتُ بِهَا فِي
حُورِيبَ عَلَى كُلِّ إِسْرَائِيلَ الْقَرَائِصَ وَالْأَحْكَامَ. هَآ أَنَا ذَا
أَرْسَلُ إِلَيْكُمْ إِلَيَّا النَّبِيَّ قَبْلَ مَجِيئِي يَوْمَ الرَّبِّ الْعَظِيمِ وَالتَّخَوُّفِ
فَيَرُدُّ قَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى الْآبَاءِ وَقَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى آبَائِهِمْ فَلَا آتِي
وَأَضْرِبُ الْأَرْضَ بِلَمَعٍ. وَخِلَاصَةُ تَرْجُمَةِ هَذِهِ آيَاتِ هَذِهِ

میفرماید اینک روزی که مانند تنور افروخته است خواهد
 آمد و تمامی متکبران و شیران آگاه خواهند گردید و ربّ
 الجنود میفرماید روزی که میآید ایشانرا خواهد سوزانید
 بنوعی که از بر ایشان نه ریشه و نه شاخه و نخواهد گذاشت
 اما از برای شما که از اسم من میترسید آفتاب نیکوئی و شفا
 در اشعه و پرتوهایش طلوع خواهد نمود و شما بیرون آمده
 مانند عجول پرواری نشو و نما خواهید نمود و شیران را بائمال
 خواهید کرد زیرا که حضرت ربّ الجنود میفرماید که
 روزی که اینرا بجا میآورم ایشان در تحت اقدام شما خا کستر
 خواهند شد. تورات بنده من موسی را بیاد آورید که آنرا
 با فرائض و احکام بجهت تمامی اسرائیل در حوریب مأمور داشتم.
 اینک بسوی شما پیش از ورودیوم عظیم مهیب خداوند ایلیای
 پیغمبر را خواهم فرستاد. و او قلب پدرانرا پیسران و قلب پسرانرا
 پدران مائل خواهد گردانید مبادا که آمده زمین را بلعنی
 مضروب گردانم. (انتهی) حال در آیه دوم این اصحاح
 که فرموده است (وَلَكُمْ أَيُّهَا الْمُتَّقُونَ إِنَّمَا تَشْرِقُ شَمْسُ الْبَرِّ
 وَالشِّفَاءُ فِي أَجْنَحَتِهَا) ملاحظه فرمائید که بصراحت لفظ
 شمس را استعاره بر مسیح موعود اطلاق فرموده است.
 و این اصحاح از جمله بشاراتی است که یهود و نصاری متفقند

(۳۷۹)

حکیم و دانشمندان و لکن عمل صالح را نمیفهمند نظر کردم
بارض و آنرا خراب و بسموات و آنرا بینور یافتم نظر کردم
بجبال و آنرا مرتعش دیدم . و در آیه (۲۸) همین اصحاب
فرموده است مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تَتَوَخَّ الْأَرْضُ وَتُظْلَمُ السَّمَوَاتُ
مِنْ فَوْقٍ یعنی باین سبب زمین نوحه خواهد نمود و سموات
اعلی مظلم و تاریک خواهد شد . و در این آیات جزاینکه
سموات را بر دیانت و شرایع موسویّه تعبیر نماید چاره ندارند
زیرا که سموات ظاهره در حادثه بخت النصر تاریک نشد
بل شریعت مقدسه تاریک گشت و دیانت الهیه بسبب ظلم
و کفر و جهل و ثنیّه مظلم و بینور شد . و کذاک در آیه نهم
از اصحاب پانزدهم همین سفر فرموده است غُرِبَتْ شَمْسُهَا
إِذْ بَعْدَ نَهَارٍ . خَزِيَتْ وَخَجَلَتْ . أَمَّا بَقِيَّتُهُمْ فَلِلَّسَيْفِ أَذْفَعُهَا
أَمَامَ أَعْدَائِهِمْ يَقُولُ الرَّبُّ . یعنی پروردگار میفرماید آفتاب
او در حالی که روز است غروب مینماید خجل و شرمسار
میکردد و بقیّه ایشانرا در مقابل دشمنانشان بشمشیر خواهم
سپرد . و مقصود از این آیه اخبار از غروب شمس عزّت
و سعادت یعنی شمس حقیقت است از میان بنی اسرائیل
و طلوع از در امت نصاری . و همچنین نظر فرماید در اصحاب

(۳۷۸)

براینکه مبشر بظهور مسیح موعود است . و بسبب همین
اصحاب یهود منتظرند و معتقد که باید قبل از ظهور مسیح
ایلیا نبی بشخصه از آسمان نازل شود و خلق را بظهور موعود
بشارت دهد . و این همان اصحاب است که چون از حضرت
عیسی علیه السلام سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح
موعودی پس چرا ایلیا یعنی یاس از آسمان نازل نشد و آن
حضرت جواب فرمود که بلی نازل شد و او را نشناختند
و شهید کردند و او یحیی بن زکریّا علیهما السلام بود و یهود
از این جواب و تفسیر انگونه مندهش و متعجب شدند که
جناب شیخ از تفسیر آیه وَتَرَوْنَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى
سَحَابٍ السَّمَاءِ بظهور حضرت خاتم النبیین و از تفسیر آیه
ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ بشخص کریم بن ابراهیم .
و ایضاً در آیه (۲۱) الی (۲۳) از اصحاب چهارم سفر
ارمیای نبی ملاحظه فرما که در اخبار از خرابی قدس شریف
و آلام وارده بر بنی اسرائیل در واقعه بخت النصر فرموده است
هُمْ حُكِمَ فِي عَمَلِ الشَّرِّ وَلِعَمَلِ الصَّالِحِ مَا يَفْهَمُونَ . نَظَرْتُ
إِلَى الْأَرْضِ وَهِيَ خَرِبَةٌ وَإِلَى السَّمَوَاتِ فَلَا نُورَ لَهَا . نَظَرْتُ
إِلَى الْجِبَالِ فَإِذَا هِيَ تَرْتَجِفُ . یعنی بنی اسرائیل در عمل شر

ثلاثین از سفر اشعیا بنی که در این اصحاب اولاً از حلول مصائب و آلام بر بنی اسرائیل خبر میدهد و پس از آن از ظهور موعود اخبار میفرماید. از جمله در آیه (۲۶) این اصحاب میفرماید وَ يَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ وَ نُورُ الشَّمْسِ يَكُونُ سَبْعَةَ أَضْعَافٍ كَنُورِ سَبْعَةِ أَيَّامٍ فِي يَوْمٍ يُجْبَرُ الرَّبُّ كَسَرِ شَعْبِهِ وَلِيَشْفِي رَضَّ ضَرْبِهِ یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و جراحت ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت باره مضاعف مانند نور هفت روز خواهد گشت. و این آیه مبشر است بر اینکه در یوم ظهور انوار مشرقه از شمس حقیقت بهفت مرتبه از ظهور قبل افزوتر خواهد گشت و اشعه ساطعه از قر ولایت که فرع منشعب از اصل قدیم است مانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت خواهد بود. و این آیات مذکوره در اسفار مقدسه را هرگز هیچ عاقل نمیتواند بر شمس و قر ظاهری حمل نماید چه که منتهی بجمع بین التقیضین میشود زیرا که ممکن نیست در یوم ظهور موعود هم شمس و قر مظلم و تاریک شود و هم نور قر مانند نور شمس و نور شمس بهفت مرتبه

مضاعف گردد. لذا نزد اشخاصی که قلوبشان مطبوع و مظالم و مقسوبات نیست در غایت وضوح ثابت است که در یوم ظهور موعود شمس و قر دیانت سابقه مظلم و تاریک و منسوخ خواهد شد و شمس و قر سماء دین جدید در غایت اشراق و سطوع طلوع خواهد نمود. چنانکه هر نفس نیک بخنی که مرثیه بیچارگی و فقیری و عدم قدرت بر مسافرت نخواند و بهجرت الی الله قیام نمود بمشاهده همین انوار باهره فائز کشت و از اشعه این نیر مشرق صدر و فؤادش منشرح و منور شد. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. در این مقام از احباء الله رجا مینمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و بنظر تحقیق بنکند که نیر مشرق بازغ ساطع النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا زیاده از دو هزاراد و پانصد سال قبل بعبارت وَ يَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ وجود مبارک شراستوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم بقوله جلّ و علا وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَهَا بوجود مسعودش قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معبودش را باین عبارات عظیمه رهیه بیان نموده است ناقضین عهد الله و نا کشین میثاق الله بمساعی باطله و دسائس دنیه خود میخوانند خلق را از توجه بوجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند

و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در
ظلمت ضلالت طائر آیند تا هر یک در تفسیر کتاب مفسری
مطاع الرأی کردند و در دین حضرت رب الارباب مجتهدی
نافذ الحکم شوند (زهی تصوّر باطل زهی خیال محال) . اگر
معانی و مقاصد اصلیه در این آیات کریمه و بیانات عظیمه بر امثال
جناب شیخ بسبب بُعد از مشرب انبیا مشتبّه ماند باری بر اهل
بها و اصحاب سفینه حمر که از مشرب عذب ابقان آشا میسده
و از رشحات بیان رحمان سرشار گشته اند مشتبّه نشود و تخلیط
و تمویه ناقضین و نا کثین پس از تفسیر و تبیین معانی شمس و قمر
در ابقان شریف و سایر الواح مقدسه بر احدی مخفی و مستور
نماند و نیز بازغ بکلام واهی فارغ زائل و آفل نکردد
و هبني قلت ان الصبح لیل * ایعنی العالمون عن الضیاء
ولکن این نکته بر احباء الله مخفی نماند که مقصود حق
جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر بیان مراتب تجلی حقیقت
مقدسه است در مراتب ظهور و بطون آن حقیقه الحقایق
برای تأسیس شریعت و ابقاء دیانت الی امد معلوم و اجل مسمی
والا نظر بوحده حقیقه ذات اقدس چنانکه در ابقان
شریف در بیان مقامات جمع و تفصیل مظاهر امر الله مفصلاً
نازل شده است جز یکذات واحده در مرایای عدیده متجلی

نباشد و تعدّد مرایا موجب تعدّد آن حقیقت واحده نکردد
و از فهم این نکته مقامات مظاهر امر واضح و معلوم شود .
باری عنان قلم از دست رفت و روی سخن از ردّ معترضین علی
الله بتبکیت ناقضین میثاق الله منصرف شد . باصل مسأله راجع
شویم و موارد استعمال الفاظ شمس و قمر و نجوم را معروض
داریم . و در اصحاح (۳۲) از کتاب خزّیل نبی که در قرآن شریف
از وی بذی الکفل تعیر فرموده است در باره مصر و غلبه
کلدانیان بر فراعنه فرموده است (۷) وَعِنْدَ اَطْفَائِیْ اِیَّاكَ
اَجْبُبُ السَّمَوَاتِ وَاُظْلِمُ نَجْمَهَا وَاُغْشِی السَّمْسَ بِسَحَابٍ
وَالْقَمَرَ لَا یُضِیْ ضَوْؤُهُ وَاُظْلِمُ فَوْقَكَ کُلَّ اَنْوَارِ السَّمَاءِ الْمُنِیرَةِ
وَاَجْعَلُ الظُّلْمَةَ عَلٰی اَرْضِكَ یَقُولُ السَّیِّدُ الرَّبُّ . یعنی و هنگامی
که ترا منطفی میگردانم آسمانها را محجوب خواهم ساخت
و ستارگان را تاریک کرده آفتاب را بنام خواهم پوشانید
و ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت . سید پرور دکار
میفرماید تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برایت تاریک گردانیده
و بر زمین ظلمت خواهم نهاد (انتهی) و کسی که بر تاریخ
غلبه بابلیان بر مصر مطلع باشد میداند که هیچیک از این
حوادث در آن آیام بظاهر وقوع نیافت لذا پس از تفاسیر

سابقه فهم مقصود بر اهل ادراک مشکل و دشوار نخواهد بود. و در سفر میخای بنی که تمام آن خبر از مصائب وارده بر بنی اسرائیل و ظلمت دین ایشان و ظهور موعود است در آیه ششم از اصحاح سیم میفرماید: **لَذَلِكَ تَكُونُ لَكُمْ لَيْلَةٌ بَلَا رُؤْيَا ظَلَامٌ لَكُمْ بَدُونِ عِرَاقَةٍ . وَتَغِيبُ الشَّمْسُ عَنِ الْآنِيَاءِ وَيُظْلَمُ عَلَيْهِمُ النَّهَارُ فَيَخْزِي الرَّاوُونَ وَيَحْجِلُ الْفَرَافُونَ وَيَعْطُونَ كُلُّهُمْ شَوَارِبَهُمْ** . لَأنَّهُ لَيْسَ جَوَابٌ مِنَ اللَّهِ . یعنی باین سبب بر شما شب شده رؤیائی نخواهد بود و ظلمت شمارا احاطه نموده تقال نخواهید نمود. و آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده روز بر ایشان سیاه خواهد کردید و بینند کار رؤیا شرمنده و قال کیران منفعل گردیده تمای ایشان شاربهای خود را خواهند پوشانید بعلت اینکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود (انتهی) و در سابق عرض شد که بنی در اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدسه نفسی است که الهامات الهیه در رؤیا برا و نازل شود لذا در این وحی میفرماید که احکام دینیّه شریعت موسویّه چندان بی اثر و منسوخ خواهد شد که موجب تفاوت قلوب و نورانیت صدور نخواهد گشت لذا نبوت و الهام و تقال و استعمال بالکل از بین ایشان زایل خواهد

شد. و در کتاب عاموس نبی در اصحاح هشتم فرموده است: **قَدْ أَقْسَمَ الرَّبُّ بِخَيْرٍ يَعْقُوبَ أَنِّي لَنْ أُنْسِيَ إِلَى الْأَبَدِ جَمِيعَ أَعْمَالِهِمْ . أَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ هَذَا تَرْتَعِدُ الْأَرْضُ وَيُتَوَحُّ كُلُّ سَاكِنٍ فِيهَا وَتَظْمُو كُلُّهَا وَتَقِضُ وَتَنْصَبُ كَنِيلٍ مِصْرَ . وَيَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَقُولُ السَّيِّدُ الرَّبُّ إِنِّي أَغَيْبُ الشَّمْسَ فِي الظُّهْرِ وَأَقْتِمُ الْأَرْضَ فِي يَوْمٍ نُورٍ . وَأُحَوِّلُ أَعْيَادَكُمْ نُوحًا وَجَمِيعَ أَعَانِكُمْ مَرَاتِي وَأَصْعِدُ عَلَى كُلِّ الْأَحْقَاءِ مُسْحًا وَعَلَى كُلِّ رَأْسٍ قَرْعَةً وَأَجْعَلُهَا كَمِنَاحَةِ الْوَحِيدِ وَآخِرُهَا يَوْمًا مَرًّا** یعنی خداوند بعزت یعقوب قسم یاد نموده که تمام اعمال ایشانرا هرگز فراموش نخواهم کرد. آیا باین سبب زمین لرزان و تمامی ساکنانش نوحه نخواهند نمود و مانند رود نیل پر شده و جریان یافته و فرو نخواهند رفت. و خداوند پروردگار میفرماید که در آنروز واقع میشود که آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود و وعید های شمارا بحزن و سرور های شمارا بنوحه و ماتم مبدل خواهم کرد و نطق شمارا پلاس و سرهای شمارا اقرع خواهم فرمود و برای شما مثل ماتم فرزندیگانه و آخرش روزی تلخ خواهد بود (انتهی) و متمایل در این آیات در

نهایت وضوح میفهمد که مقصود از غیبت شمس و تاریکی
ارض در این کلمات غیبت شمس سعادت و ظلمات ارض
معرفت است و هرگز شمس سعادت هیچ قومی غارب
نشود الا بسبب تبدیل دیانت و زوال تأثیر شریعت و ظلمات
قلوب که معبر است بارض معرفت . و در انجیل و سایر
کتاب عهد جدید بر حسب اصطلاح نصاری از این قبیل
اطلاقات و استعارات فصیحی لطیفه فوق حد کجایش در این
مختصر است . مثلاً در آیه پنجم از اصحاح ثانی رساله بولس
رسول که بافسیان مرقوم داشته است ملاحظه فرما که
چگونه موت و حیات را بر کفر و ایمان و فلکیات را بر امور دینی
استعاره اطلاق فرموده است حیث قَالَ وَنَحْنُ أَمْوَاتٌ بِالْخَطَايَا
أَحْيَانَا مَعَ الْمَسِيحِ . بِالنِّعْمَةِ أَنتُمْ مُخْتَصِمُونَ وَأَقَامْنَا مَعَهُ وَاجْتَسْنَا
مَعَهُ فِي السَّمَوَاتِ فِي الْمَسِيحِ يَسُوعَ لِيُظْهِرَ فِي الدَّهْوَرِ الْآتِيَةِ
غَنَى نِعْمَتِهِ الْفَائِقِ بِاللُّطْفِ عَلَيْنَا یعنی و ما مرده بودیم در
خطایا و ما را با مسیح زنده فرمود و شما محض توفیق نجات یافته اید
و بر خیزانید و نشانید در فلکیات ما را با عیسای مسیح تادر
عوالم مستقبله نهایت فراوانی کرم خود را بسبب مهربانی بر ما
در مسیح عیسی آشکار نماید . و همچنین در اصحاح (۱۲)

از مکاشفات یوحنا فرموده وَظَهَرَتْ آيَةُ عَظِيمَةٍ فِي السَّمَاءِ
إِمْرَأَةٌ مُتَسَرِّلَةٌ بِالسَّمْسِ وَالْقَمَرِ تَحْتَ رِجْلِهَا وَعَلَى رَأْسِهَا
إِكْلِيلٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ كَوْكَبًا . یعنی و آیتی عظیم در آسمان
نمودار شد زنی پوشیده بود آفتاب را و قمر در تحت رجليه
او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره . و تفسیر این
سفر را این عبد در رساله (شرح آیات مورخه) مشروحاً
نکاشته است و در این مقام نیز فهم آن بر ارباب نباهت
دشوار نیست . و كذلك در اصحاح (۲۲) این سفر نیز
فرموده است أَنَا يَسُوعُ أَرْسَلْتُ مَلَائِكِي لِأَشْهَدَ لَكُمْ بِهَذِهِ
الْأُمُورِ عَنِ الْكَنَائِسِ . أَنَا الْأَصْلُ وَذُرِّيَّةُ دَاوُدَ كَوْكَبُ
الصُّبْحِ الْمُنِيرِ . یعنی منم عیسی که فرستادم فرشته خود را
تا برای شما شهادت دهم از این امور آینده از معابد . منم
اصل و ذریه حضرت داود منم ستاره در خشنده صبح
روشن . و بالجملة از آنچه ذکر شد ثابت و محقق گشت که
در کتب مقدسه تورا و انجیل کثیراً الفاظ شمس و قمر
و نجوم و سما و امثالها بر وفق آنچه در کتاب ايقان شریف
تفسیر فرموده اند وار ذشده است بلکه اطلاق این الفاظ
بر این معانی شایعتر و متداول تر بوده است . و تعجب جناب

شیخ از تفاسیر کتاب مبارک ايقان سبیش فقط بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسه سماویة و بعد از بیانات قدسیه نبویه . و اما آنچه جناب شیخ در خصوص لزوم قرائن نوشته اند این مسئله صحیحی است که استعمال الفاظ تشبیهاً و استعاره محتاج بقرائن حالیه و بامقالبه است و لکن فهم این قرائن و ادراک این شواهد موکول و محمول بصاحبان احلام رزینہ و صدور منشرحه و قلوب منوره و بصائر منیره است چه اگر فهم آن در امکان هر نفسی بودی هرگز آیه مبارکه وَلَا يَلْمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ تمام نیامدی زیرا که مقصود از تأویل جز معانی اصلیه مستفاده از الفاظ آیات نیست و این معلوم است که مراد معانی غیر ظاهریه است و دقائق استعارات نبویه مثلاً در تفسیر آیه بَارَكَةُ وَبُرِّ مُعْطَلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ از حضرت امیر علیه السلام منقول است که فرمود أَنَا الْبُرُّ الْمُعْطَلَةُ و در تفسیر آیه کَرِيمَةٌ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لَيَالِيًۖ وَآيَآمًا آمِنِينَ صادق آل محمد علیهم السلام فرمود نَحْنُ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ و از این تفسیر بصراحت مستفاد گردد که مقصود از قرای مبارکه شمس حقیقتند

در یوم بطون چنانکه مقصود از قرای ظاهره و سائط ایصال فیوضات الهیه اند بمؤمنین یعنی ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین . حال اگر تصریح حضرت امیر و حضرت صادق علیهما السلام نبودی هرگز اهل ظاهر از بُرِّ مُعْطَلَةٍ و از قُرًى ظَاهِرَةٍ معانی مذکوره را مستفاد نمیداشتند و مانند آخوندزاده رایت مکارب میافراشتند . و از این قیل است اکثر تفاسیر ائمه اهل البیت کما هو معلوم عند اولی الالباب و من عنده علم الکتاب . و اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد علمیه زده اهل علم ظاهر تر و روشتراست زیرا که سائل که از اشراف و سادات مسلمین بوده و کتاب مستطاب ايقان در جواب مسائل ایشان نازل شده است از سه مسئله سؤال نموده (اول) از علامات ظهور قائم از قیل نفخ صور و قیام من فی القبور و طلوع شمس از مغرب و تکویر شمس و انفطار سما و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها . (دویم) از رجعت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام و سایر ائمه هدی باشخاصهم و سلطنت و غلبه ایشان (سیم) از عدم جواز تغییر و تبدیل شریعت اسلام . و این معلوم است که در صورتیکه سائل مسلم باشد و از معانی نفخ صور و قیام اموات و تکویر شمس و سقوط نجوم و امثالها که

(۳۹۰)

در قرآن شریف واحادیث اسلامیّه وارد شده است سؤال نماید البتّه بیانات ائمّه اسلام که هر يك وارث رسول و مبین کتاب و افضل واعلم امتدبر او حجت باشد و مثبت مقصود گردد . لذا واضح و معلوم است که در این مقام استدلال بعبارت دعای نذبه که فرموده است **أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِمَةُ** **أَيْنَ الْأَقْفَارُ الْمُنِيرَةُ** نزد اولی الابصار استدلالی است در غایت متانت و اعتبار و نهایت مطابقت با قواعد مرعیّه عند العلماء الاخیار . سائل از نصاری و یهود و یابودیه و هندو نبود که کلام ائمّه اسلام برا و حجت نشود و صاحب کلام نیز العیاذ بالله از آخوندهای اسلام و سفله ایام نبوده که احتجاج بکلام او نزد ارباب استبصار از درجه اعتبار ساقط باشد .

و سبب اینکه در کتاب مبارک ايقان استشهاد بآیات انجیل مقدّس فرموده اند این است که سائل را متنبّه و آگاه فرمایند که تمسّک بهمین علامات موجب ضلالت سابقین و تکذیب حضرت خاتم النبیین شد و عدم فهم و ادراک معانی حقیقه همین آیات سبب مجانبیت و منافرت سابقین از لاحقین گشت . و این نیز از قواعد متینّه مرعیّه بین العلماء است که اگر شبهه موجب ضلالت قومی گردد و تمسّک بآن منتهی بتکذیب صادق شود عیناً متمسّک بآن شبهه را

(۳۹۱)

بجالات سابقین متنبّه فرمایند و بحکم کریمه **كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ** اورا از سلوک در این مسلک مهلك تخويف و تحذیر نمایند . پس از آنچه نگاشته شد واضح و معلوم گشت که جناب شیخ دو اشتباه نموده اند یکی آنکه کجایان کرده اند که استدلال بعبارت دعای نذبه برای اثبات معانی آیات انجیل است برای نصاری . و حال آنکه برای اثبات معانی قرآن است برای اهل اسلام .

دیگر آنکه ملتفت نشده اند که مقصود از آیات عبارات انجیل اثبات این مسئله است که نصاری در عدم قبول امر حضرت خاتم الانبیا متمسّک بظواهر همین علامات شده اند و رجعت حضرت عیسی راجع بر رجعت شخصی انحضرت نموده اند و اگر الفاظ سما و شمس و قمر و نجوم در انجیل بر معانی ظاهره حمل شود و رجعت انحضرت مقصود و رجعت شخصی خصوصی باشد بالقطع العیاذ بالله بتکذیب حضرت خاتم الانبیا منتهی گردد و موجب ابطال دین اسلام شود . و سنزید هذه المسئلة بیاناً و توضیحاً بعنایه ربنا البهیّ الابهی و تأیید ملیکنا العلی الاعلی . بلی چنانکه مقدّمه در مطالب اربعه ثابت و مدلل داشتیم که قرآن شریف بینة صحف اولی است و جامع حقائق مکنونه در

توراة وانجیل و کتب سائر انبیا . و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع صحف سماویة از این الفاظ اخبار از حقیقت واجده است و بیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی حقیقه آن واضح شود و تاویل آن نازل گردد . لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایتقان نازل شد و ختم رحیق محتوم بانامل حی قیوم انفکاک یافت و تفاسیر اصلیه این آیات بنایت مالک الارضین و السموات معلوم گشت بدین سبب دفع شبهات و کشف حجیات اهالی سایر ادیان نیز بر اهل ایمان سهل و آسان شد و توفیق فیما بین ملل و احزاب بنایت حضرت رب الارباب سهولت یافت . و بعبارة اوضح اهل ایمان بسبب نزول ایتقان و سایر الواح حضرت رحمان وارث علم توراة و انجیل و قرآن شدند و عباد این ظهور اعظم بنایت مالک قدم بر کشف غوامض و فک اختام جمیع انبیا از آدم تا خاتم قدرت یافتند . چنانکه ملاحظه شد که این عبد با آنکه علماً و عملاً و فضلاً احقر عباد این ظهور اعظم است چگونه فیما بین کتب الهیه تطبیق نمود و طریق جمع و توفیق نصوص صحف سماویة را که عدم فهم آن در قرون کثیره سبب مخالفت و منافرت امم عظیمه بود متین و معلوم داشت . و اگر خود ستائی نوعی از دعوت نبودی شهادتی را که اکابر قس و فلاسفه

اروپا و امریکا در تصدیق علم و احاطه این عبد بر حقائق کتب مقدسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد مینودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایتقان اطلاع یابند و برانهار معارفی که از این بحر اعظم جریان یافته است مطلع و آگاه گردند . و زود است که این مآثر جلیله وضوح یابد و آنچه را حجاب غلیظ ظلم مخفی داشته است هویدا گردد

سَبِّدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتُ جَاهِلًا

وَيَا تُنَيْكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزِدْ

و اما آنچه جناب شیخ نوشته اند (و هذ عین عباراته) رابعاً آن تفسیر و تاویل لاحاله باقول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه بجمیع مفسران مخالف افتد . مثلاً هرگاه یکی از انبیای ساف مانند کلیم الله و یاروح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هنر ارسال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارة را هیچیک از علمای تفسیر و یانصاری تفهیم نده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطا رفته اند و راثحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البتّه این قسم ادعا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد

(۳۹۴)

(انتهی) خلاصه مقصود جناب شیخ این است که مثلاً هرگاه حضرت موسی علیه السلام بشارتی فرمود باید پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود بیاناتی را که میفرماید بایکی از تفاسیر یهود موافق باشد والا ادعای حضرت عیسی مقبول نخواهد شد. و هکذا هرگاه حضرت عیسی علیه السلام بشارتی فرمود باید پس از آنکه حضرت رسول علیه السلام ظهور فرمود بیانات آنحضرت بایکی از تفاسیر انجیل مطابق باشد والا ادعای آن حضرت مقبول نخواهد شد. و هکذا در ظهور حضرت بهاء الله. و این تأسیس جناب شیخ از چندین وجه غلط است بل مخرب جمیع ادیان است و موجب انحطاط و تقهقر الی الهمجية و الحمران (وجه اول) آنکه این تأسیس جناب شیخ مخالف نصوص نفس کتب سماویه است زیرا که ملاحظه فرمودی که در کتب عهد عتیق حق جلّ جلاله تصریح فرموده است که اسفار الهیه مخفی و مختوم است تا یوم آخر. حال اگر مراد خداوند را از یوم آخر یوم ظهور حضرت عیسی علیه السلام محسوب دارند بالضروره تفاسیر آن حضرت با تفاسیر یهود مخالف خواهد بود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور حضرت رسول علیه السلام شمارند بالبداهه بیانات آن

(۳۹۵)

حضرت با بیانات یهود و نصاری موافقت نخواهد نمود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور قائم و قیام روح الله شناسند البته بر وفق نص کتاب آن حضرت برخلاف افهام یهود و نصاری و اسلام کتب الهیه را تفسیر خواهد فرمود. و آیه مبارکه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ وَآيَةُ كَرِيمَةٍ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ در غایت صراحت است که تأویل قرآن بر خلاف آرا و افهام مأولین و مفسرین ظاهر خواهد شد و معانی حقیقه آن در یوم مخصوص معلوم و مفهوم خواهد گشت. و ادرای این نکته از کتب الهیه ثابت مینماید که آنچه جناب شیخ گفته اند باید چنین شود و باید چنان بفرماید تحکمی است بارد و جافی و علیل و ادعائی واهی و بلا دلیل. کویا کمان کرده اند که ظهور مظاهر امرالله که هریک بحکم آیه کریمه أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده اند واجب است که موافق امیال باطله ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیه مبارکه يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ است ناچار باید تابع آراء فاسده پیشینیان باشد. چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تأمل و تدبر نماید

که هر يك قبل از ظهور احكامی چند براي قائم موعود نوشته اند
و آن حضرت را برا و امر باطله خود مأمور و مجبور داشته اند
متخیر خواهد شد و از غفلت و جرئت ایشان مندهش
خواهد گشت . زیرا که هیچيك از این قوم کتابي تالیف
نموده است الا آنکه در مواضع عدیده نوشته است که قائم
باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار
نماید . گریا انوجود اقدس را قائم با امر ملاها دانسته اند نه
قائم با امر الله و یا آنکه انحضرت اداعي الی الفقها شمرده اند نه
داعي الی الله . و اعجب از کل این است که چون مناظر
جناب شیخ ایشانرا باین نکته متنبه نموده است که مظاهر
امر الله که خود جاعل حدود و شارع شرائع و مقنن قوانینند
باین حدود محدود و باین اوهام محکوم نمیشوند جناب
شیخ مطلب را نفهمیده کلام او را حمل بر تجویز خروج از
قواعد لغویة نموده اند و قیاساً علی عادتہم در رساله مطبوعه
خود بمقتضای شر است طبیعت فقیه آنچه توانسته اند در
اظهار طغیان و نکارش هذر و هذیان فر و کذا رنفر موده اند
و لاَ غَرْوَ فَاِنَّ كُلَّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ . (وجه دویم) آنکه
اگر این تأسیس جناب شیخ الاسلام صحیح و متین باشد
بالضرورة و بالبداهه منتهی بجلال دین اسلام شود . زیرا که

جمیعاً در قرآن مجید خوانده و دیده اند که در این کتاب از
 قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است وَبَشَرًا
 بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَدَنِي اِسْمُهُ اَحْمَدُ . یعنی آنحضرت فرمود
 که من بشارت میدهم شمارا برسولی که بعد از من میآید
 واسم او احمد است و كذلك در موضع دیگر فرموده است
 النَّبِيُّ الْاُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانْجِيلِ
 وجميع مفسرين انجيل بالاتفاق نوشته اند و گفته اند ولى
 يومنا هذا ميكنيد كه چنين ذكرى در انجيل نيست نه
 بشارت بظهور پيغمبري در انجيل مسطور است و نه اسم
 احمدي مذکور . و چون شخص مجاهد محقق در انجيل اربعه
 نظر نمايد زياده از دو موضع ذكر ظهورى جديد نميابد يعنى
 در بيانات حضرت عيسى زياده از دو كونه اخبار از ظهورات
 آتیه یافت نمیشود (قسم اول) همین عبارات وارده در
 اصحاح (۲۴) انجيل متی است و مثل آن در سائر اناجيل كه
 فرموده است وَمِنْ بَعْدِ ضَيِقٍ تِلْكَ الْاَيَّامُ تُظَامُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
 لَا يُعْطِي ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تُتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ (الى آخر العبارة)
 و این بشارت را جمال اقدس الهی جل ذکره در کتاب مبارك
 ایتقان بر ظهور حضرت رسول علیه السلام تفسیر و تطبیق

فرموده اند و لکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجب و استغراب هم نموده و بر ظهور و رجعت شخصی حضرت عیسی علیه السلام محمول داشته اند. در این صورت این بشارات باعتبار جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود (قسم ثانی) عباراتی است که از آمدن فار قلیط و یا روح الحق و یامسلی و معزی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است. چنانکه در اصحاب شانزدهم انجیل یوحنا فرموده است: *إِنَّ لِي أُمُورًا كَثِيرَةً أَيْضًا وَلَكِنْ لَا اسْتَطِيعُونَ أَنْ تَحْتَمِلُوا الْآنَ وَأَمَّا مَتَى جَاءَ ذَاكَ رُوحُ الْحَقِّ فَهُوَ يُرْسِدُكُمْ إِلَى جَمِيعِ الْحَقِّ لِأَنَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ مِنْ نَفْسِهِ بَلْ كُلُّ مَا يَسْمَعُ يَتَكَلَّمُ بِهِ وَيُخْبِرُكُمْ بِأُمُورٍ آتِيَةٍ*. یعنی بسیار چیزها دارم که بشما بگویم و لکن الآن شما متحمل آن نتوانید شد. اما چون او که روح حق است بیاید او شمارا بجمع آنچه حق است ارشاد خواهد نمود. زیرا که از پیش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه میشنود تکلم خواهد نمود و شمارا از امور آینده اخبار خواهد فرمود. و این عبارت انجیل را علمای اسلام برای اثبات آیه و مبشرا بر رسول یاقی من بعدی اسمه احمد خواسته اند که بر اخبار

از ظهور حضرت رسول حمل نمایند. و لکن مفسرین انجیل متفقاً این تفسیر را رد نموده اند و بر وفق آنچه در اول باب دوم کتاب اعمال رسل وارد است آیات مزبوره را بر نزول روح القدس بر حواریین مفسر داشته اند و این آیه را نیز جناب شیخ نمیتوانند بر ظهور حضرت رسول حمل نمایند زیرا که مخالف رای جمیع مفسرین انجیل است بل خلاف آراء جمیع معتقدین بآن کتاب جلیل. در این صورت بر وفق این اصلی که جناب شیخ زحمت کشیده مؤسس داشته اند خبر ظهور حضرت رسول در انجیل وارد نشده و بدلیل اینکه چون موافق تفسیر مفسرین انجیل نیست در خاطر صاحب انجیل هم خطور نکرده است. و چون بر این جمله اطلاع حاصل فرمودی در غایت وضوح توانی فهمید که این عبارت شیخ الاسلام که شرط کرده است که تفسیرات ظهور بعد باید لا محاله با تفسیر یکی از مفسرین قبل مطابق باشد والا از درجه اعتبار ساقط گردد بجه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مکذب حضرت سید الانام. در این مقام از علمای اعلام و افاضل اسلام خواهش میکنم و در غایت احترام رجا مینمایم که قدری در این عبارات شیخ الاسلام تأمل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است اینگونه رکن اعظم دین

اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآن را بکمان خاصمت باطائفه بابیه بر معاندین دیانت اسلامیة سهل و آسان کند .
 آیا جناب شیخ نوشته اند (رابعاً آن تفسیر و تاویل لا محاله باقول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه بجمع مفسران مخالف افتد) و آیا بعد مثال زده اند که (مثلاً هرگاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچ یک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً بخطارفته اند البته این قسم ادعا عند العقلا خیلی بزرگ است و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد) آیا در این صورت افاضل علمای نصاری نخواهند گفت که یا حضرة الشیخ حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام اموری و اخباری در زبان عبری فرموده اند و تقریباً پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمد آمده است و میگوید خبر ظهور من در تورات و انجیل هست و هیچ یک از علمای شما نفهمیده اند و بحکم لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بها از ادراک مقصود محروم گردیده اند آیا باین تأسیس شما این کلام از درجه اعتبار

ساقط است یا نه . و كذلك در مقابل آیه مبارکه یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا آیا نمیگویند که چگونه است این همه علمای یهود و مفسرین تورات در مدت دو هزار سال و علمای نصاری و مفسرین انجیل در مدت ششصد سال محرف بودن کتب مقدسه را نفهمیدند و بر صحت آن متفق گشتند و لکن محمد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم بحرف بودن آن نمود آیا بحکم تأسیس شیخ الاسلام کدما میک قابل اعتبار است و محل اعتماد ارباب استبصار . كذلك یخربون بیوتهم باید بیهیم ویسقطون حجتهم بافواههم و لا یعرفون ما لهم مما علیهم ذلك مبلغهم من العلم فاعبروا یا اولی الابصار . و ما اهل بهابنایت حضرت باسط الارض و رافع السماء ثابت خواهیم نمود که بعض کبار مفسرین انجیل الفاظ شمس و قمر و سما و نجوم را بر غیر معانی ظاهریه حمل نموده و بر تعییرات کلیه که در امت یهودیه حاصل شد و صدماتی که بر رؤسای ملکیه و دینیّه ایشان وارد آمد تفسیر و تعییر کرده اند . و لکن جناب شیخ ابداً ثابت نمیتوانند نمود که یکی از مفسرین انجیل عبارتی از عبارات مذکوره را بر بشارت ظهور پیغمبری تفسیر نموده باشد . و این عین عبارت تقولا غبریل رئیس مکتبه انجیلیه است که در تفسیر آیات مذکوره انجیل متی نوشته است قال

(٤٠٢)

وأما المفسرون فقريق منهم يذهب الى أن هذا الكلام مجازي وفريق آخر يذهب الى أنه حقيقي وها أنا مود لك بعض اقوال كل فريق بالحرف الواحد حسب الطلب . قال القس البرث بارس الانكليزي في تفسيره المجلد الأول صفحة (٣٤٣) لا تؤخذ ظلمة الشمس والقمر الى آخره على معناها الظاهري لان كتبة الكتاب المقدس الملهمين كانوا يستعملونها غالباً للدلالة على حدوث مصائب الية وحوادث عظيمة وكما أن ظلمة الشمس والقمر وسقوط الكواكب تحسب مصائب كبرى هكذا صار يعبر عن الضيق وانقلاب الممالك والمدن وخلع الملوك والامراء بظلمة الشمس والقمر او ببعض اضطرابات عظيمة في العناصر الطبيعية كما ترى في النبوة على خراب مدينة بابل وصور نبوة اشعيا اية (١٠) من اصحاح (١٣) وآية (٢٣) من اصحاح (٢٤) . وقال الدكتور آدي في كتابه الكنز الجليل المجلد الأول المطبوع سنة (١٨٨٦) رأى بعض المفسرين ان كلام المسيح هنا مجاز اشار به الى امرين الاول التوازل التي تحمل باليهود بعد خراب مدينتهم (اورشليم) كطردهم من الارض المقدسة وبيعهم عبيداً للامم والثاني سقوط الممالك الوثنية والانقلابات السياسية المشار اليها باظلام الشمس الى آخره والحق أنه لا يستطيع احد ان يقطع بتعيين

(٤٠٣)

الامر الذي اشار اليه المسيح . ولكن اكثر المفسرين اعتقدوا ان المسيح تكلم بهذا العدد الى نهاية الاصحاح على محييه العظيم للدينونة . وقال العلامة الأسقف يوحنا زيل في كتابه كنز التفسير في انجيل لوقا البشير المطبوع في القاهرة سنة (١٨٩١) صفحة (٥٥٨) ان النبوة في هذا الفصل ليست بنبوة مجازية تدل على امور معنوية . بل تدل دلالة واضحة على امور وحوادث حقيقية ولذلك يرجح أنها ستم حرقاً قليل ظهوره الاخير وفي حينه (انتهى)

وقال العلامة اسكندر الاميركاني في كتابه الذي ترجمه يوحنا من الانكليزية الى العربية وسماه بدليل الصواب الى صدق الكتاب صفحة (١٦٣) في الفصل الحادي عشر (ثالثاً) تنبى بان تكون عاقبة خراب هيكل القدس تفرق اليهود بين جميع القبائل وتنام اقراض دولة اليهود تشير اليه الاستعارات النبوية بان الشمس تظلم والقمر لا يعطي ضوءه وتساقط النجوم من السماء وذل اليهود ودعوة الامم وقيام انبياء ومسحاء كذبة واتساع هذه الاحكام على شعب اليهود ودامها مع شيء من اللوائح لرجوعهم (انتهى) واز اين جملة كه ذكر شد اهل علم توانند مستفاد داشت كه مفسرين انجيل در فهم معاني مقصوده از اين آيات چه مقدار اختلاف نموده اند واكر

باقوال جمیع مفسرین رجوع شود مقدار عظم اختلافات علما در فهم این آیات معلوم گردد و این نکته خود بر خفای معانی حقیقه آن برهانی ظاهر و دلیل باهر باشد و از این درغایت وضوح ثابت گردد که اینکه جناب شیخ کجایان کرده اند که مفسرین انجیل کل الفاظ شمس و قمر و سما و نجوم را بر معانی ظاهریه حمل نموده اند و تفسیر کتاب مستطاب ایقان مخالف جمیع است فقط از بی اطلاعی جناب شیخ است از تفاسیر انجیل چه ملاحظه نمودید که از چهار نفر کبار مفسرین انجیل یکی عبارات مذکوره را حمل بر معانی ظاهریه نموده و باقی حمل نموده اند بر استعارات نبویه و حوادث ملکیه و دنییه. و یعلمی جناب شیخ در معارف الهیه و بی اطلاعی ایشان از کتب سماویه جای هیچ گونه عجب و استغراب نیست زیرا کسانی که کتاب خود را فراموش نمایند و از معرفت قرآن شریف که مبانی دین ایشان است بی بهره باشند چگونه از ایشان توقع معرفت تورات و انجیل تواند داشت و چگونه بکتابی که بدان معتقد نیستند و محرف و غیر اصلی میدانند مطلع و خیر و یا متمحص و بصیر توان انگاشت. بل جای تعجب و استغراب این نقطه است که نقوسی که در جمود قرائح و ضیق معارف ضرب المثل دور و نزدیک

و روم و تازیانند با فارسان مضمار تفسیر در مقام مناقشت بر آیند و اشخاصی که از فهم ظواهر تنزیل قاصرند در دقائق تأویل باب مناظرت کشایند و اگر اهل ایمان در جوابشان مساهلت و رزند راه معاندت گیرند و از طریق سفاهت در آیند و یاوه نکارند و سب و شتمه که آیین جاهل عاجز است پیش آرند. رجوع فرما بر ساله مطبوعه شیخ تا خصائل غریبه بینی و مخائل عجیبه نکری
 أَعْجَبِي الدَّهْرُ فِي تَصْرِفِهِ * وَكُلُّ أَطْوَارِ دَهْرٍ نَاجِبٌ
 و بالجملة این تفاسیر که اسامی آن ذکر شد بل جمیع کتب که در این کتاب عبارات آن استشهاد شده سوای کتب شیعه در مدینه قاهره مصر موجود و منتشر است خصوصاً در کتب خانه عامه خدیویه و مدارس متعدده انجیلیه امیر کانیه و انگلیزیه و مدارس یسوعیه فرانسویه و طلیانیه (وجه سیم) اینکه اگر مخالفت تفاسیر ظهور بعد با تفاسیر مفسرین ظهور قبل دلیل بطلان ادعای مدعی باشد چنانکه شیخ کجایان کرده اند ناچار اینگونه دلیل منتهی با بطلان جمیع ادیان و موجب رجوع و تقهقر به حقیقت و توحش خواهد شد. زیرا که بر مطلعین بعقائد و مصطلحات ادیان واضح است که بتمامه عقائد و تفاسیر مسلمین مخالف عقائد و تفاسیر نصاری است چه در

توحید و تثلیث وجه در جواز نسخ و تبدیل وجه در معانی حشر و ملکوت و غیرها حتی در مقام حضرت عیسی علیه السلام که مسلمین آن حضرت را نبی از انبیا می‌شمرند و نصاری او را ابن الله بل اقنوم ثالث اله می‌دانند. و این معلوم است که اختلاف در عقائد ناشی از اختلاف در تفاسیر کتب الهیه است و متسبب از تفاوت افهام در ادراک کلمات نبویه. و هکذا تفاسیر نصاری بتمامها مخالف است با تفاسیر علمای بنی اسرائیل زیرا که علمای نصاری حتی حواریین و کتاب انجیل جمیع بشارات وارده در تورا و سایر کتب عهد عتیق را بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام حمل نموده اند و علمای یهود تمام بشارات مذکوره را از آن حضرت مصروف داشته و ابداً منطبق با ظهور عیسوی نمی‌دانند. و اگر نفسی در تفاسیر نصاری که بر کتب مقدسه عهد عتیق نوشته اند نظر نماید و کتاب تلود یهود و کتاب امانات و اعتقادات سعیدین یوسف معروف بسعدیای فیومی را که در محروسه لیدن طبع شده است بنکرد بر مقصود این عبد و مقدار بُعد تفاسیر یهود از نصاری مطلع و آگاه گردد. و این حال اختلاف تفاسیر مسلمین و نصاری و یهود است که بالا جمال مسئله متفق علیها می‌باشد مثل حقیقت رسالت حضرت موسی

علیه السلام دارند. فکلیف حال عقائد و تفاسیر زردشتیه و بودیه و برهمیه که ابداً و مطلقاً در هیچ نقطه از نقاط عقائد و هیچ مسئله از مسائل دینی با اهل کتاب متفق نیستند در این صورت واضح است که اگر نفسی موافقت تفاسیر را شرط صحت دیانت داند بترك جمیع ادیان موجوده و رجوع بعالم هجیت و توحش ملزم و ناچار گردد. زیرا که تفاسیر علمای ادیان ابداً بایکدیگر موافقت ننماید و عاقل نیز هرگز ترجیح بلا مرجح را جایز نشمارد. و اگر جناب شیخ از قواعد علیه استحضار داشتی ابداً در تفاسیر مناقشه نمودی و بجای اینکه در این مسائل که کاشف از بی علمی ایشان است مناقشه و تکلم نماید و زحمت تألیف و تصنیف بر خود نهد در اصل دلیل و برهان که مبطل و مثبتی جز آن نیست تکلم نمودی تا فائده اتم و ثمره اعظم باشد و حق از باطل و ثابت از زائل ممتاز گردد. و بالجمله چون از وجوهی که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شیخ معلوم گشت که در تفسیر کتب سماویه شرط نموده بودند که باید لا اقل با تفاسیر بعض مفسرین ساف مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری ننمایم که کلام وارد در انجیل را که فرموده است وَمِنْ بَعْدِ

ضيق تلك الأيام (الى آخره) جناب ایشان حمل بر رجعت
خاصه حضرت مسیح علیه السلام نموده اند بلکه بعبارت
(وہی کما تری تدل علی الرجعة الخاصة للمسیح) رؤیت
وشہادت مقلدین خود را دلیل صحت اعتقاد خود گرفته اند
واز تفسیری کہ جمال اقدس امہی در کتاب مستطاب ایقان
فرمودہ وبشارت ظهور حضرت رسول علیہ السلام گرفته اند
بغایت تعجب واستغراب نمودہ اند و بر عدم صحت تفسیر
کتاب مستطاب ایقان باین دلیل استدلال کردہ اند کہ
احدی از مفسرین انجیل این معنی را از بیانات مذکورہ
مستفاد نداشته اند و ہذا عین عبارتہ الشیخ (واحدی از مفسران
انجیل شریف از زمان ظهورش تا بحال کہ قریب بدو ہزار
سال است چنان معانی وتاویلات را ارادہ فرمودہ اند . وکویا
بعقیدہ صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را تفہیمہ اندودر
ضلالت و گمراہی مانده اند) زہی دلیل وزہی فہم وادراک
اگر تفسیر مفسرین انجیل صحیح است وباعتقاد جناب شیخ
درست فہمیدہ اند پس چرا جناب شیخ در دین اسلام
باقی مانده اند و چرا خود را شیخ الاسلام نامیدہ اند . زیرا
بر ہر نقسی کہ بقدر ذرۃ شعور وادراک داشتہ باشد
روشن وواضح است کہ سبب اینکہ امت نصاریے امر

حضرت رسول را نپذیرفتند وبدون شك وتردید العیاذ باللہ
آن حضرت را کاذب ومفتري دانستند والی یومنا هذا کہ
زیادہ از ہزار وسیصد سال است در تکذیب آن حضرت
واقق ومتفقند ہمین عبارات اصحاب (۲۴) انجیل متی است
کہ حضرت عیسی علیہ السلام اولاً در غایت تاکید امت
خود را متنبہ فرمودہ است کہ زہار کسی شمارا بہیج وجہ
تفریبد زیرا کہ مسیحان کاذب وپیغمبران دروغ کوی بسیار
خواہند آمد وجمعی را خواہند فریفت لکن آنکہ تا
آخر کار صبر کنند نجات خواہد یافت . واین مسئلہ را
چندان مؤکد فرمودہ است کہ مزیدی بر آن متصور
نیست حتیٰ اینکہ در آیہ (۲۵) ہمین اصحاب فرمودہ است
ہَا اَنَا قَدْ سَبَقْتُ وَأَخْبَرْتُكُمْ فَإِنْ قَالُوا لَكُمْ هَا هُوَ فِي الْبَرِّيَّةِ فَلَا
تَخْرُجُوا هَا هُوَ فِي الْخَادِعِ فَلَا تُصَدِّقُوا یعنی اینک من قبل از
وقوع شمارا خبر دادم پس ہر گاہ گویند اینک پیغمبری در
صحراست بیرون مروید ویا در خلوت خانہ نشسته است باور
منمائید وخلاصۃ القول چون امت نصاری این بیانات مؤکدہ را
ملاحظہ نمودند و آیات ومن بعد ضیق تلك الأيام الى آخرہا را
نیز مانند جناب شیخ الاسلام بر رجعت خاصہ حضرت عیسی علیہ

(٤١٠)

السلام حمل کردند . لهذا در ظهور حضرت رسول الله عليه السلام بدون شك و تردید بر تكذيب آن حضرت يكدل و متفق شدند و بر صحت نظر خود واثق گشتند و العياذ بالله ان حضر ترايكي از انبياي كذبه كه حضرت مسيح از ظهور آنها اخبار فرموده است دانستند . والي يومنا هذا اين معارضت و مناقضت بين النصارى والمسلمين باقى و دائم است و امواج فتن و مصائب كه موجب غرق سفين ممالك كبيره و اهراق دماء كثيره گشت بين الامتين هائج و متلاطم . و علماي اسلام چون از فهم مقصود حقيق عيسى عليه السلام عاجز شدند ناچار براي دفع ايراد نصارى بحجل تحريف كتب مقدسه كه او هن من جبال المنكبوت است متمسك گشتند و باين كلام واهي باطل كه اين انجيل و توراة موجود كتب اصلية الهية ينست بل مخلق و مخترع است متشبث شدند . ولي بر عاقل ليب مخفي ينست كه نه خود توانستند اين ادعارا بدليل متقن ثابت كنند و نه شهادة ادله عقليه و كتابيه و تاريخيه را بر صحت كتب مقدسه سماويه رد نمايند . و حال آنكه وقوع تحريف در كتب مقدسه بنهجي كه علماي اسلام كمان کرده اند هم در اين موضع ايشان را نفع نميبخشد . زيرا كه بشارات همين اصحاب كه كنون محل بحث است مصدق

(٤١١)

است بقران مجيد چه جميع آنچه در اين اصحاب وارد شده طبقاً بلا تفاوت در قران شريف نيز نازل گشته است و بصريح آيه وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَآيَةٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ بشارات مذكوره از آيات محتومه مصدقه بجمع كتب سماويه است و از علامات حتميه در اوان ظهور مظاهر الهية در اين صورت كالشمس في وسط السماء واضح است كه مخرج از اين مسأله معضله فهم معاني اصليّة اين آيات است نه تمسك بحجل واهي شبهات و تشبث بذيل تحريف كلمات . بلي اكر مقصود علماي اسلام از تحريف كلمات تحريف در ترجمه و غلط و خبط در تفسير و سوء تعبير در نقل بمعنى باشد امرى صحيح بل واقع است چنانكه مفهوم آيه مباركهُ وَقَدْ كَانُوا فَرِيقَ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ بر آن دلالت مينمايد و اكر مقصود شان از تحريف محو آيات كتب الهية است و ابطال و عود و بشارات صحف سماويه است اين امرى غير معقول است و فرضى غير ممكن الحصول . زيرا كتاب الهى حجت باقيه است و بينه ناطقه كه هراقتى بدان محاسب آيند و بان مجاز كردند و باطاعت و مخالفت او عزت و ذلت يابند . ولذا در تحت صون الهى محفوظ و بطحاظ مراقبت يزداني ملحوظ باشد تا آنكه دوره متجدد گردد و آم الكتاب

(٤١٢)

ظاهر شود وحکم من الیه المآب صادر آید . و هَذَا مِنْ
 الْمَسَائِلِ الْمُبْرَهَنَةِ بِالْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَةِ وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا أُولُو
 الْأَبْصَارِ وَالَّذِينَ اعْطَاهُمُ اللَّهُ الْبَصِيرَةَ الْكَاشِفَةَ فِي الْكُتُبِ
 وَالْآثَارِ . أَكُنُونَ حَالِ جَنَابِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ أَزْدَ وَقَسَمُ يَبْرُونَ
 نَيْسَتْ يَا أَنْكَهَ فِي الْحَقِيقَةِ مِثْلَ سَائِرِ هَمْكِشَانِ خُودِ مَعْتَقِدِ
 بِصَحَّتِ تَوْرَةِ وَانْجِيلِ مُقَدَّسِ نَيْسَتْ وَبِمَلَا حِظَّةٍ مَقَامِ وَمَنْصَبِ
 خُودِ از بَسْطِ وَتَفْصِيلِ اِنْ مَسْئَلَهُ صَرْفِ نَظَرِ نَمُودِه اِسْتِ
 دَرِ اِنْصُورَتِ بَهْتَرِ اِنْ اِسْتِ كِه اِنْ غِشَايِ رَقِيقِ رِیَا اِز عَقِیدَةُ
 خُودِ بَر دَار دَتَا دَرِ اِنْ مَسْئَلَهُ مَذَاكِرِه نَمَایْمِ وَصَحَّتِ وَاعْتَبَارِ
 وَحِیَاهِ نَازِلُهُ دَرِ اِیْنِدُو كِتَابِ مُقَدَّسِ رَاثَابِ وَمَدَّلِ دَارِ اِیْمِ
 وَ اِکْرِ فِی الْحَقِيقَةِ بِهَمِیْنِ اِنْجِيلِ حَاضِرِ مَعْتَقِدِندِ وَ اَنْرِ اَصْلِی وَغِیْرِ
 مَحْرُوفِ مِیْدَانِندِ دَرِ اِنْصُورَتِ چَارَةُ نِدَارِندِ كِه یَا تَفَاسِیرِ نَازِلُهُ
 دَرِ كِتَابِ مُسْتَطَابِ اِیْقَانِ رَاحِقِ وَصَحِیحِ دَانِندِ وَ مَظَاهِرِ اَمْرِ
 اَللّٰهِ رَاكِلِ مَظَاهِرِ حَقِیْقَتِ وَ اَحَدَةُ قَدْسِیَّةِ شَهَادَتِ وَ چنانكه
 حَضَرَتِ عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ نِیْزَ تَصْرِیحِ فَرَمُودِه اِسْتِ كِه اَنَا
 الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَ اَلْبَدَايَةُ وَ اَلْاٰخِرَةُ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرَةُ . اَوَّلِ رَا عِیْنِ اَخْرِ
 وَ لَا حَقِ رَا عِیْنِ سَابِقِ شَنَاسِنْدِ . تَا صَحَّتِ رِسَالَتِ حَضَرَتِ
 رَسُولِ مُنْتَقَضِ نَشُودِ وَ آيَةُ مُبَارَكَةُ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الَّذِیْ یَحْدُوثُهُ
 مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ تَمَامِ آيِدِ . وَ اِکْرِ اِنْ

(٤١٣)

تفسیر را مقبول ندانند چنانكه بان تصریح بل تعجب واستغراب
 هم نموده اند ناچارند كه دین اسلام را باطل دانند و العیاذ بالله
 حضرت رسول الله را تكذیب نمایند زیرا كه مفسرین
 انجیل بالاتفاق كل بحكم همین اصحاب ان حضرت را تكذیب
 نموده اند و باعتقاد جناب شیخ الاسلام محال است كه مفسرین
 انجیل تقریباً در مدت دو هزار سال، كلاً بخاطر قه باشند
 و باعتقاد جناب شیخ كویا جمیعاً بصواب رفته و مقصود
 كتاب را درست فهمیده اند هذا غاية خدمتهم للدين و مبلغ
 علمهم بالكتاب

أَمْ مَوْضِعُكَ السَّهَاءُ مِنْهَا * وَيَكْفِي مِنْ عَوَاقِبِهَا اللَّيْبُ

و چون دانسته شد كه حق جلّ جلاله در تنزیل اِیقَانِ
 شَرِیفِ ختمِ انبیای سلف را بكَشُود و بابِ فهمِ آیاتِ مَحْتُمَةِ
 كِتَابِ مُقَدَّسِهِ را بَر عِبَادِ خُودِ مَقْتُوحِ فَرَمُودِ و باین سبب
 اَهْلُ اِیْمَانِ اِقْدَرَتِ بَخْشِیدِ كِه بِحَكْمِ كَرِیمَةِ وَ تَرَى كُلَّ اُمَّةٍ
 جَائِئَةٍ كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعَى اِلَى كِتَابِهَا بِاَهْلِ هَرِ كِتَابِی بَكِتَابِ اِیْشَانِ
 اِحْتِجَاجِ نَمَایْنْدِ وَ دَرِ مَقَامِ مَنَازِلَتِ وَ اِحْتِجَاجِ اَرْبَابِ مَكَابِرَتِ
 وَ لُجَاجِ را بَزَانُودِ اُورِند لِهَذَا اِحْتِیَاجِ بَاقِی نَمَایْنْدِ كِه دَر تَفْسِیرِ
 آیاتِ اِنْجِيلِ مُقَدَّسِ بَسْطِ مَقَالِ نَمَایْمِ وَ تَطْبِیْقِ اَنْرَا بَرِ ظُهورِ

مبارک حضرت رسول و سایر مظاهر حقّه الهیه واضح و مکشوف داریم زیرا که این تفسیر و تطبیق در کتاب مقدس ایقان با فصیح عبارت و اتقن برهان نازل شده و انوار معانی دقیقه از دراری منیره بیانات رشیده اش متلاً و لا و مشرق کشته لذا بهتر این است که باقی عبارات عجیبه جناب شیخ را بنکاریم و مقدار اهانتی را که بآنمه هدی روا داشته است مکشوف داریم . و هذا عین عباراته (اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی و یازبانی که متکلم بان بود بیاورد متمسک میشود بکلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشانرا نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل میدانند . مثلاً صاحب ایقان میگوید مراد از شمس و قر در قول مسیح شمس و قر معنوی است بدلیل اینکه در دعای ندبه این الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ وَ اِنَّ الْاَقْفَارُ الزَّاهِرَةُ فرموده اند (انتهی) چه از این عبارت جناب شیخ چنین مستفاد میشود که العیاذ بالله صاحب این کلام شریف را مثل یکی از آخوندهای این زمان تصور نموده است که باین استخفاف و اهانت نام برده و کلامش را قابل احتجاج و دلیلت نشمرده . بلی اگر مقام آنمه هدی عایهم السلام را میدانست و مقام احتجاج را

میفهمید و حجت دیانت اسلامیّه را بر سایر ادیان قائم و بالغ میشمرد خود بر مقدار سخافت این کلام ملتفت میشد و بر همتی که در انهدام بنیان دین اسلام مبذول داشته است آگاه میکشت و لکن نور بصیرت از ابصار اهل هوی مسلوب است و قوه استماع از آذن غیر واعیه مأخوذ لَقَدْ اَسْمَعْتُ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا * وَلَكِنْ لَّا حَيَاةَ لِمَنْ تُنَادِي اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءُ . همانا مثل جناب شیخ که از اجابت داعی الی الله و القائم بامر الله نکول میفرماید تا بیند که چگونه دعای ندبه بنصاری و سایر امم اولی تأثیر مینماید مثل علمای یهود است که چون تیر جمال عیسوی طالع شد و بلجن بدیع انجیل عامه بنی اسرائیل را بدخول در ظلّ لواء ربّ جلیل دعوت فرمود و ایشانرا بیهود مأخوذه بلصاف موسی و اشعیاء و سایر انبیا متذکر داشت این علمای زیرک هوشیار از اجابت حضرتش نکول نمودند و از قبول دعوتش اعراض جستند تا بینند کتاب اشعیاء و یرمیا برام یونان و رومان چگونه تأثیر میکند و لفظ (مسیح) که هرگز مسموع اهل اروپا نکشته بود بل کما افاده الشیخ اصل و فرع آنرا باطل میدانستند چه قسم ایشانرا ساکت و ملزم مینماید .

(٤١٦)

ولكن بر عاقل لیب ظاهر است که تا این علمای اعلام در این اندیشه متفکر بودند و در غمرات این شبهات مستغرق اروپائیان وارث نور انجیل گشتند و در ظل آن لواء جلیل داخل شدند و از پرتو آن نور بازغ عزت یافتند و عامه یهود که ابناء ملکوت بودند خارج افتادند و ذلیل و مهان گشتند و در افطار جهان پریشان و بی سامان شدند . و هکذا رجع الحكم في المآب كما اخبر به الله في الكتاب . و ما چون در سابق مذکور داشتیم و ثابت نمودیم که مقصود حق جلّ جلاله از استشهاد بکلام ائمه هدی علیهم السلام اثبات معانی حقیقه مقصوده از الفاظ شمس و قمر و کواکب و سما است که در آیات قرآن شریف وارد شده و در اعلام و ورود قیامت و ظهور قائم مذکور گشته و استشهاد بکلام انجیل مقدس از برای این نکته است که اهل نباهت ادراک نمایند که مال غتیقه نیز بقواهر همین الفاظ در ردّ حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام متمسک شدند و بعدم ظهور علامات متشبّث گشتند و هم ثابت نمودیم که بسبب کشف نقاب از حقائق مکنونه فی الكتاب ختم انبیای سلف کشوده شد و فهم کتب مقدسه بر اهل ایمان سهولت یافت و طریق اقامه حجّت و برهان بر اهالی سایر ادیان آسان گشت . لهذا در

(٤١٧)

این مقام لازم نیست که تکرار کلام نمایم و اتقان قانون کتاب مقدس ایقانا را در کیفیت اقامه یثقه و برهان مکشوف داریم و وهن و سخافت ایرادات جناب شیخ را که در غایت وضوح معلوم گشت واضحتر نمایم . ولیکن ارباب فضل را قدری بتأمل در این عبارت شیخ متوجه میداریم که نوشته اند (کیرم فرقه شیعه را که بصاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند بنوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لا سیاهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه بایشان تأثیر خواهد نمود) (انتهی کلامه العجیب) جناب شیخ در اوّل رساله ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته اند نوشته اند که این مسائل را حسبّه لله در میان گذاشته اند و لهذا اولاً از اهل انصاف سؤال مینمایم که فی الحقیقه نفسی که حسبّه لله در مسائل که جمع و تألیف دو ملت بان منوط است تکلم مینماید هرگز یا ینمقدار تعنت و تحامل در کلام خود مندرج میدارد کویا جناب شیخ اهل سنت و جماعت را منکر فضل و جلال و علو علم و معرفت ائمه هدی دانسته اند و این فرقه عظیمه مسلمین را که سواد اعظم امت اسلامیّه انداز اعدای اهل بیت طهارت شمرده اند

(٥٣)

شیخ التصاری و شیخ الیهود هم هستند و یا آنکه وکالتی از ملل
سائر دارند . این عبارت با ادعای اینکه حسباً لله این
مسائل را در میان گذاشته اند بغایت مباین و منافی است بل
دال بر غایت تحمل و تجافی . لذا در غایت ادب خدمت ایشان
معروض میداریم که یاسیدی الشیخ نه علم افاضل آیت نصاری
و یهود از شما کمتر است و نه قلمشان از قلم شما کند تر و نه
لسانسان از لسان شما قاصر تر شما اگر در دین خود شبهه دارید
بفرمائید و شبهات سائر ملل را بخود ایشان واگذارید و وکالت
از جانب سائر ملل نکنید و اندوه دیگر را نخورید تا آنکه
لا محاله بتعصب و تمسک منسوب نکریدید و ادعای حسباً
لله را فعلاً مصدق شوید . و چون ایرادات شیخ الاسلام در
این بحث فقره بفقره معلوم الحال کشت و قیت آن بر اهل
علم واضح آمد لذا از قرآء این اوراق رجا مینمایم که قدری در
این فقره آخر نیز تأمل فرمایند که نوشته است (باوجود آنکه
هر مؤسس و مقتنی که بادعای عام بیاید چونکه خود را مظهر
اظہر وجود مطلق و ذات بحت میدانند باید خطابات و اثبات
حقیقت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث
الکل شامل آید . نه اینکه از ملل متفرقه مسکونه و از
فرق متعدده یکفرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بتکنی

زیرا که فرقه شیعه را بلفظ معتقد نام برده اند و فحوی
بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقه اهل تسنن غیر
معتقدند . و حال آنکه امر بعکس متصور جناب شیخ است
جمع اهل تسنن بعلو مقام ائمه اهل البیت معتقدند و بوفور
علم و معارف ایشان معترف و افاضل علمای اهل تسنن در
فضائل اهل الیت کتب نفیسه تصنیف فرموده اند و وجوب
احترام و حفظ مقام ایشان را مبرهن و مدلل داشته اند . و اختلاف
در مسئله تأسیس خلافت مقتضی این نیست که اهل سنت
منکر فضل اهل الیت شوند و یا در عداد غیر معتقدین بمن
فرض القرآن حبه محسوب کردند . و خصوصاً در موارد
استعمال الفاظ عربیه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر
مظاهر الهیه که نفسی از اهل سنت در وفور علم و فصاحت
کلام و بلاغت بیان ائمه اهل الیت شک نموده . و لا شک
اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البتہ
ایشان را از اعظم بیوت فصاحت عربیه شمارد و در صحت
موارد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم قفقازیہ شناسد . و اما
اینکه نوشته اند (دعای ندبه چگونه بر نصاری تأثیر
خواهد نمود) اعجب از کل بیانات سابقه ایشان است
گویا جناب شیخ گمان کرده اند که چنانچه شیخ الاسلام هستند

معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و بجای یاینها الناس
یاینها العرب و یاینها القرس گفته با حدیث چند که دانستن صحت
و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام بان
معتقد نیستند استدلال برود (انتهی) گویا جناب شیخ بر
خود متحکم داشته اند که هر چه بر قلم ایشان میگذرد بنویسند
خواه معنی داشته باشد یا نداشته باشد اصول ادیانرا منهدم
کند یا نکند بر انبیای گذشته علیهم السلام وارد آید یا نیاید
با اینکه در قرآن شریف وارد است که لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ
رُسُلِهِ و در ایقان شریف مصرح که کل مظاهر بحقیقتند
و کل حکم یکذات و یک روح و یک جسد دارند معذک
حضرت موسی علیه السلام جز بر بنی اسرائیل مبعوث نشد
و حضرت عیسی علیه السلام که فرموده است أَنَا الْأَلْفُ
وَالْيَاءُ الْبِدَايَةُ وَالنَّهْيَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ جز بنی اسرائیل را که اقل
از جمیع فرق عالم بوده هستند مخاطب نداشت و در انجیل
مقدس وارد است که حضرت عیسی علیه السلام رؤیت
خدای غیر مرئی است و هم وارد است که در زیر آسمان
جز اسم مبارکش نجات دهنده نیست با وجود چنین ادعای
مظهریت کبری احدی بایشان ایراد نمود که چرا فقط بنی
اسرائیل را مخاطب داشته و بموم خلق خطاب و استدلال

نفرمودی . و سبب جز این نبود که خلق اینقدر شعور
داشتند و میفهمیدند که مدعی چنین مقامی محدود و محدود خلق
نکردد و خود بمصالح وقت اعلم و بمقتضیات خطاب دانا تر
باشد . بناء علی ما ذکر ایراد جناب شیخ اولاً بر حضرت
موسی و حضرت عیسی علیهما السلام وارد تر است زیرا
کتابی از ایشان جز تورا و انجیل موجود نیست و در این دو
کتاب خطابی جز بر بنی اسرائیل مشهود نه . و اما ایراد
ایشان قطع نظر از اینکه بالاصل واهی و باطل و مبنی بر وهم
و خیال فاسد است مع ذلک بر این ظهور اعظم بهیچ وجه وارد
نیست . چه که مثل ایشان که ایقان شریف رادیده و سائر
الواح مقدسه را ندیده اند مثل کسی است که از قرآن مجید
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ كُنْتُمْ رَاغِبِينَ إِلَيَّ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ رَا
بیند و بدون اطلاع از باقی قرآن ایراد کنند که چرا حضرت
رسول علیه السلام تنها بنی اسرائیل را مخاطب داشته و چرا
خطاب خود را عام و شامل کل اهل عالم نفرموده است .
زیرا که بر مطلقین بر کتب و الواح نازل از علم اعلی حتی افضل
نصاری و اکابر اروپا مخفی و پوشیده نیست که قطع نظر از اینکه
بر حسب استدعای علما و رؤسای ملل موجوده کتب متعدده
و الواح متکثره باسم فرد فرد از ملل مذکوره نازل گشته است

علاوه الواح عدیده خطاب بمعوم اهل عالم موجود است و الواح مذکوره در اکثر عواصم و بلاد کبیره حتی عواصم اروپا منتشر و مطبوع. و از همه گذشته کتاب مستطاب عهد که در سنین اخیر از قلم اعلی نازل شده و در این لوح مقدس محمد جمیع موارد فلاح و نجاح را بیان فرموده اند خطاب بمعوم اهل عالم است و شامل کافه امم و هذا بعض عباراته الرشیقه و بیاناته الانیقه نوردها زینة للکتاب و دفعاً لاوهم اهل الارتياب (قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ) ای اهل عالم شمارا وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف تثبث کنید. راستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است و او را بکفتار زشت میالائید عفی الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمائید از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمائید. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی بمثابة آسمان لذي الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق

منيرة مضيئه مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان هر مقبلي اليوم عرف قیص را یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود و از اهل بها در صحنه همراه مذکور خذ قَدْحَ عَنَّا يَئِي بِأَسْمِي ثُمَّ أَشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است و او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و عت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده. و لکن جهال ارض چون مربای نفس و هو سند از حکمتهای بالغة حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهم ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هَذَا أَمْرُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ وَعَصَمَهُ مِنْ حُكْمِ الْحَوِ وَرَيْنَهُ بِطَرَاظِ الْأَثْبَاتِ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (و کذلک در این لوح کریم فرموده است) راستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه

است . بکوبای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید
وعلت اتفاق را علت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بهار
بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند . و این کلمه علما
بمثابه آبت از برای اطفالی نار ضغینه و بغضا که در
قلوب و صدور مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این
کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند آنه يقول الحق
و یهدی السبیل وهو المقدر العزیز الجلیل (انہی) و در لوح
کیرری که در جواب سؤالات جناب مانکجی صاحب
زردشتی باسم اینعبد نازل شده است (میفرماید)
قُلْ يَا مَلَاَ الْأَدْيَانِ بَايَ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَبَايَ
بُرْهَانَ أَعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي اسْتَوَى بِهِ هَيْكُلُ الْقَدَمِ عَلَى
الْعَرْشِ الْأَعْظَمِ وَنَطَقَ مَنزِلُ الْبَيَانِ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ مَا تَزِينُ بِذِكْرِهِ
الزُّبُرُ وَالْأَلْوَا ح (وقال ايضا جل اسمه وعز ذكره) يَا أَبَا الْفَضْلِ
قُمْ بِإِسْنِي وَقُلْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ يَا مَلَاَ الْإِمَّاكَانِ تَعَالَوْا
لَأَقْصَّ لَكُمْ النَّبَاَ الْأَعْظَمَ الَّذِي تَزِينُ بِذِكْرِهِ الزُّبُرُ وَالْأَلْوَا ح .
تَعَالَوْا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لِأَرْبِكُمْ الْأَفْقُ الْأَعْلَى وَأَسْمِعْكُمْ نِدَاءَ
اللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ (انہی) وآیه مبارکه اولی که میفرماید
قُلْ يَا مَلَاَ الْأَدْيَانِ بَايَ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلِ اِلَى آخِرِهَا

تعلیم دلیل عقلی و برهان تالم الهی است که حجت هر
مکابری بآن قطع میشود و بصیرت هر منصفی بآن منور
و مفتوح میگردد . چه اگر هر نفسی از ملل موجوده بنظر
تحقیق نه تقلید در حجت دین خود نظر نماید و تفکر کند البته
بمعرفت اصل برهان و عرفان مظهر امر رحمان فائز شود
و اگر مکابر و مجادل باشد منجم و ملزم گردد . زیرا که
مظاهر امر الله چنانکه من حیث الذات مظهر حقیقت
واحد اند و کل حکم یکذات و یک روح و یک جسد دارند
کذلک برهان ایشان نیز واحد است و طریق معرفت ایشان
متحد . غایت ما فی الباب هر چه ظهور متاخر است نظر
بناموس تقدم و ارتقا حجت او اظهر است و برهان او اجلی .
و در قران مجید از این حادثه از حوادث يوم الله نیز اعلام
و اخبار فرموده است بقوله تعالى وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا
أَجَبْتُمْ الْمُرْسَلِينَ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ
یعنی روزیکه خداوند تعالی خاق را ندا میفرماید و میکوید
چگونه اجابت کردید پیغمبران را و قبول نمودید امر ایشانرا
پس اخبار بر ایشان پوشیده میماند و استفسار نیز منقطع
میشود . یعنی نه از حقیقت کیفیت اجابت رسل مطلعند
و نه از ادله ایشان آگاه و نه از اهل علم و اطلاع مستخبر .

این است که بر وفق آیه کریمه حق جلّ جلاله در الواح مقدسه و مواضع متعدده عموم اهل عالم را مخاطب فرمود و باین کلمه جامعۀ (بَآيِ حُجَّةٍ آمَنْتُ بِاللّٰهِ مِنْ قَبْلُ) کافه ام را مفهم و ملزم داشت . چه امری ظاهر است که عموم ملل از حقیقت برهان بیخبرند و غیر مطلع و بآنچه تقلید از آبا و امهات خود مسموع داشته اند متمسکند و مقتنع . و خلاصه القول اگر این عبد بخواهد جمیع خطابات عامه الواح مقدسه را در این اوراق مرقوم دارد باید اضعاف قرآن مجید را در این مقام مندرج نماید . ولیکن از برای کسانی که قلوبشان از نور انصاف منور است کفایت مینماید . و جناب شیخ در صفحه (۳۶) رساله مطبوعه خود نوشته اند که کتاب بیانرا ندیده اند در اینصورت ابداً حق چنین اعتراضی را نداشتند که بنویسند مدعی مظهریت تامه باید خطابات او عام باشد چه کسی که تمام کتب سماویه ملّی را ندیده چنین اعتراضی کند و بتعمیم و تخصیص خطاب باب ایراد و انتقاد کشاید این خود اعتراف بعدم مبالات و یاوه نکاری باشد . و حال آنکه عرض شد که نسبت کتاب مستطاب ایقان بسایر الواح نازله در این ظهور اعظم مثل نسبت يك آیه است در قرآن مجید بسوره

و بایک سوره بتمام قرآن . و چون دانسته شد که این ایراد جناب شیخ نیز مانند سایر ایرادات ایشان مبتنی بر وهم و عدم اطلاع بوده است اکنون در این عبارات ایشان نظر نمایم که نوشته اند . (باحادیثی چند استدلال برود که دانستن صحّت و سقم آن بسیار مشکل است و اکثر اهل اسلام بان معتقد نیستند) . اولاً از این بابت جناب شیخ مستفاد میشود که از کتاب مبارک ایقان هیچ نفهمیده اند زیرا که در این کتاب پس از حلّ غوامض کتب سماویه که اقوی حائل ملل عتیقه است در تصدیق مظاهر الهیه بادلّه چند در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عزّ اسمّه استدلال فرموده اند و اوّل واعظم از همه استدلال بآیات کذاب الهی است که دلیل باقی و برهان کافی و حجت بالغه الهیه است فیما بین بریه و جمیع ادیان موجوده بآن متعلق و منوط است و ثبوت آن وابسته و مربوط و این حجت در جمیع ادیان رتبه اولیه دارد و احادیث رتبه ثانویه . و چنانکه سابقاً هم بدین نکته اشاره شد حق جلّ جلاله در این مقام کلام را میسوط و مفصل و علو و سمو این جبل متین و برهان مین را واضح و مدلل داشته اند . قطع نظر از سائر ادله از قبیل دلیل تقریر و ثبوت و نفوذ که ممیز است بین الحقّ و الباطل و الثابت

(४२९)

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

کتاب میفرماید که مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سما نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا از تبدیل ارض تبدیل اراضی قلوب بارض معرفت و حکمت است . برای اثبات مدعای خود باید بیان فرماید که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می دهد باینکه سما بمعنی دین و انفطار بمعنی نسخ و بطلان بطریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است . و الا بدون استشهاد اخذ معانی مذکورده مسلم نمی گردد و هم باعث تسکیت واقعات قارئین نمیشود . و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روانیست بلکه کلام و خطابات هر ممتن بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد . ولذا قال عز من قال وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ (انتهی)

جواب

بر اهل علم مخفی نیست که باب استعاره و تشبیه از ابواب واسعة فصاحت کلام است که علمای عالم در جمیع لغات و السنه در آن مستوفی تکلم فرموده و فصحا و خطبای امم من کافه الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل بان مزین

داشته اند . و اگر چه این مسئله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و موضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیه است نه رسائل استدلالیه و لکن تا عوام آنحدود نیز بقدر مقدور بر این حقائق اطلاع یابند و از باب نباهت بر مقدار بیمای و بی اطلاعی مکابرین و مجادلین و معترضین علی الله ملتفت شوند بر سیل اختصار معروض میدارم که علمای علم بیان فرموده اند که اگر کاتب و یا خطیب شیئی را بشیء دیگر مماثل و مشابه داشت بسبب مناسبتی با اظهار ادوات تشبیه از قبیل لفظ مثل و کاف تشبیه در عربی و چون و مانند در فارسی آنرا (تشبیه) خوانند مثل زید کلاسد در عربی که زید را بمناسبت شجاعت باسد تشبیه نموده اند باظهار ادوات تشبیه که کاف باشد . و اگر کاتب و خطیب لفظی را بر معنائی اطلاق نماید بسبب مناسبتی بدون ادوات تشبیه آنرا (استعاره) گویند مثل اینکه گویند رَأَيْتُ أَسَدًا و مقصود رؤیت شخص شجاعی باشد که در حقیقت قاتل آن شخص را باسد تشبیه نموده و اکثفا کرده است بذکر مُشَبَّهٌ بِهِ بدون ذکر اسم مُشَبَّهٌ و ادوات تشبیه و اگر کاتب و یا خطیب قرینه تشبیه را در کلام مذکور دارد آنرا (استعاره تصریحیه) گویند مثل رَأَيْتُ أَسَدًا یرمی که لفظ یرمی قرینه است که

مقصود از اسد مرد شجاع است . و اگر قرینه را در کلام ذکر نکند آنرا (استعاره بالکنایه) گویند . (قال صاحب محیط المحيط) الاستعاره مصدر استعار وعند الیائین ادعاء معنی الحقیقه فی الشئ للمبالغة فی التشبيه مع . طرح ذکر المشبه من الین کقولک رأیت اسداً وانت تنی به الرجل الشجاع . ثم اذا ذکر المشبه به مع ذکر القرینة یسمی استعاره تصریحیه وتحقیقه نحو لقیبت اسداً فی الحلم . و اذا قلنا المنیة انشبت اظفارها بفلان فقد شبهنا المنیة بالسبع استعاره بالکنایه واثبات الاظفار لها استعاره تخلیه (الی آخر کلامه) و این قاعده مطرود است در جمیع لغات عالم و مرعی و معتبر است نزد فصحا و بانگای کل ائم و قران شریف محتوی است بر کثیری از استعارات لطیفه و تشبیهات دقیقه مثلاً در آیه مبارکه **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** . در این آیه مبارکه نور الهی را بمشکوة

تشبیه فرمود با اظهار اداة تشبیه و لفظ شجرة مبارکه را از برای مظاهر امر الله که مشارق این نور باهرند استعاره آورده . و این قاعده مطرود است بین انبیا و اولیا سلام الله علیهم که در هر ظهور نفس مظهر امر الله را باصل شجره و کبار اولیا را باغصان و مؤمنین را باوراق آن شجرة مبارکه تعبیر و تشبیه فرموده اند . چنانکه در حدیث علی بن مهزیار که مخبر بود از ظهور امر الله در حافات بحیره طبریه و در مقاله اولی ذکر شد ملاحظه فرمودی که فرموده است **فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَقَتْ أَفْئَانُ غُصُونِهَا فِي حَافَاتِ الْبُحَيْرَةِ الطَّبْرِیَّةِ وَحَضَرَتْ عِیْسَى چنانکه در باب (۱۵) انجیل یوحنا مذکور است فرموده أَنَا الْكَرَمَةُ الْحَقِیْقَةُ وَأَبِي الْكَرَامُ** . و هم در همین باب فرموده است أَنَا الْكَرَمَةُ وَأَنْتُمْ الْأَغْصَانُ . یعنی منم تالک انکور و پدرم باغبان و شما شاخهای آن تاکید . و در کتاب اشعای نبی در اصحاح یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده است **وَيَخْرُجُ قَضِيبٌ مِنْ جَزْعٍ يَشَاي وَيَنْبُتُ غُصْنٌ مِنْ أَصْوَاهِ وَيَحُلُّ عَلَيْهِ رُوحُ الرَّبِّ رُوحُ الْحِكْمَةِ وَالْقُوَّةِ رُوحُ الْمَشُورَةِ وَالْقُوَّةِ رُوحُ الْمَعْرِفَةِ وَمَخَافَةِ الرَّبِّ** . یعنی و نهالی از تنه یشای (پدر حضرت داود) بر

آمده شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید. و مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض داود است یعنی اراضی مقدسه که مغرس شجره طیبه است و منبت هایون غصن سدره مبارکه. و در اصحاح ششم کتاب زکریای نبی میفرماید وَ كَلِمَةُ قَاتِلًا هَكَذَا قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ هُوَ ذَا الرَّجُلِ الْغُصْنُ اسْمُهُ وَمِنْ مَكَانِهِ يَنْبُتُ وَيَبْنِي هَيْكَلَ الرَّبِّ یعنی وبا و بکو که رب الجیوش چنین میفرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد فرمود. و در آیه اول اصحاح چهارم کتاب اشعای نبی میفرماید فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَكُونُ غُصْنُ الرَّبِّ بَهَاءً وَمَجْدًا وَمَقْصُودُ اَيْنِ اَسْتِ که حق جل جلاله از مرکز میثاق قویم اخبار نموده و لفظ غصن را استعاره بفرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده یعنی در یوم موعود هایون غصن شجره طیبه بروید و برومند شاخ سدره منتهی قد برافرازد و انوار مجدت و عزت الهیه از وجه میفرش مشرق گردد و هیکل رب یعنی بیت

دیانت الهیه را مشید و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جمیع آفاق مشرق شود و ظلمات کفر و شرک و تقص و نکث یکسره زائل و باطل آید. و چنانکه در کتب سماویه کلمه طیبه و شجره مبارکه استعاره بر مظاهر امر الله اطلاق شده کذاک در کتب مذکوره کلمه خبیثه و شجره ملعونه بر اعداء الله و معارضین و معترضین بر مظاهر امر الله استعاره اطلاق شده است چنانکه در سوره بنی اسرائیل فرموده است وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي اَرَيْنَاكَ اِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طُغْيَانًا کثیرا و سبب نزول این آیه مبارکه این بود که حضرت خاتم الانبیا در رؤیا مشاهده فرمود که اشخاصی مانند قروود بر منبر مبارک بالا میروند و چون آنوجود مبارک بیدار شد خاطرش از این رؤیا مشوش گشت چه کسانی که از تعبیر رؤیا و تأویل احادیث باخبرند میدانند که رؤیت قروود در رؤیا منذر بخطر شدید است خاصه رؤیای انبیا علیهم السلام که در حکم وحی سماوی است و در اینحال که پریشانی خاطر آنحضرت را مشوش و مکدر داشت این آیه مبارکه نازل شد و از حق جل جلاله اعلام رفت که

فتنه شديده امت اسلاميه را احاطه خواهد نمود و خلافت نبويه که اوّل وسایط تربیت و تصلیح حال امت است باصل شجره خيسته یعنی بني امیه انتقال خواهد یافت و اوراق این شجره ملعونه که اتباع این فرقه خيسته اند بر منابر اسلاميه جالس خواهند شد و امت را بغضالات و هلاکت مبتلا خواهند نمود . و بحکم تاویل همین آیه کریمه در احادیثی که از حضرت رسول علیه السلام مأثور است و در کتب اهل تسنن و اهل تشیع مذکور وارد شد که در يوم ظهور قائم موعود که يوم رجعت آل محمد است نیز ریاست ملکيه و دينيه بسلسله سفیانيه خواهد رسید و اصول و فروع این شجره خيسته که رؤسا و تابعین اهل شرارت و مکابرت باشند در جميع بلاد بمعاندت و معارضت با اصحاب و اتباع ان حضرت قیام خواهند نمود . و شیخ کمال الدین دمیری که از افاضل اهل سنت و جماعت است در کتاب حيوۃ الحیوان پس از ذکر این حدیث و رؤیا میفرماید قَمَا رُؤِيَ النَّبِيُّ بَعْدَ ذَلِكَ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا إِلَى أَنْ مَاتَ یعنی پس از رؤیت این رؤیا و نزول این آیه آن حضرت خندان و مستبشر دیده نشد تا آنکه وفات یافت . و عماد الدین ابو الفدا نیز در ترجمه

المعتضد بالله العباسی و شرح فرمانی که صادر فرمود در طی فرمان فرموده است که علمای تفسیر اجماع و اتفاق نموده اند که مقصود از شجره ملعونه بني امیه است . و از این فقره مستفاد میشود که تا آزمان این فقره مابین علمای اسلام متفق علیه بوده است . و از استعارات معروفه لفظ ید الله است که کثیراً و شائناً من حیث الاستعاره بر قدرت الهیه اطلاق شده و در آیه بیعت تحت الشجره ید الله فَوْقَ أَيْدِيهِمْ استعاره برید مبارک حضرت رسول اطلاق یافته . و لفظ وجه الله را در آیه يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ بر وجه مبارک حضرت رسول اطلاق فرموده . و در آیه مبارکه وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ لَفْظ اغْلال را بر عقائد سخیفه و عبادات شافقه ملل غتیقه اطلاق نموده . و خلاصه القول مقصود این عبد از بیان این استعارات و تطویل کلام این است که مردم آن صفحات که بالکل از فهم قرآن دور افتاده اند قدری باستعارات قرآنیّه و تشبیهات نبویه مأنوس گردند شاید از اطلاق شمس بر مظاهر امر الله بمناسبت نورانیت و از اطلاق سما بر دین الله بمناسبت رفعت تعجب نمایند . و موارد استعمال ان در کلمات عرب بسیار است و سؤال جناب شیخ از موارد

استعمال این الفاظ نه تنها دلیل است ظاهر بر عدم اطلاع ایشان از تفسیر قرآن بل دلیل است بر عدم معرفت بعلم عربیت وقواعد فصاحت و بلاغت زیرا که اظهر مثالی که علمای علم بیان در مسئله استعاره وتشبیه تمثیل فرموده اند تشبیه انسان است بشمس بمناسبت حسن طلعت و یا رفعت شأن چنانکه فاضل محقق تفتازانی در شرح تلخیص المفتاح بعد تقسیم التشبیه بالحنسی والعقلی والمخالف فرموده است (والمختلف الذي بعضه حسی وبعضه عقلی كحسن الطلعة الذي هو حسی ونباهة الشأن الذي هو عقلی في تشبيه انسان بالشمس) ودر آیه مبارکه **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** ملاحظه نما که پس از آنکه در کتاب مجید از خداوند تبارک و تعالی بنور تعبیر نموده و در کمال صراحت فرموده است که خداوند نور آسمانها و زمین است چه جای شبهه باقی میماند که مشارق این نور ظاهر باهر انبیا و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین اند مگر آنکه جاهل مکابری انکار نماید و بگوید که این افتاب ظاهری مثلاً مشرق انوار الهی است والعیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا علیهم من الصلوات اکملها و ابهاها مشارق این نور ساطع و مطلع این شمس لا مع بنوده

و نیستند (**قَاتَلَ اللَّهُ الْأَجَهْلَ وَالْعَبَاوَةَ**) آیا جایز است که فصحا و بلغا سلاطین و امرا را بشمس و قمر و نجوم و امثالها تشبیه کنند و لفظ سمارا بر قصور و ممالك استعاره استعمال نمایند چنانکه خطب و رسائل و دو اوین ایشان پر است از این استعارات و تشبیهات و جایز نیست که انبیا علیهم السلام که افصح کل بشرند در بشارت بظهور بعد از مظهر امر الله بشمس و از آئمه نجوم و از دیانت بسما تعبیر نمایند و یا مظاهر نور لا مع ساطع الهی را بلفظ مشارق وصف کنند . اگر ملاحظه حسن ترتیب کلمات و لطائف محسنات نباشد و از استعارات لطیفه و تشبیهات بدیع و نکات دقیقه و جمل رفیع و حسن ترصیع و لطف تسبیح صرف نظر آید بچه مناسبت باید قرآن شریف را افصح کتب خواند و بکدام دلیل باید این سفر مجید را بلغ بیان دانست . و حال آنکه در نزد اهل نظر قرینه حالیه اقوی شاهی است که در مقام اخبار از حوادث آئیه و بشارت بورود یوم الله مقصود از الفاظ شمس و قمر و مشارق و مغارب و جودات مقدسه مظاهر امرند که از این انوار مشرقه لازال ظلمت کفر و ضلالت از آفاق عالم زائل شده وصولت جهل و همجیت باطل کشته . آیا در آیه مبارکه **وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَا** اگر لفظ

(٤٤٠)

شمس وقر بر روح الله النازل من السماء وفرعه المنتصب من
الدوحة العليا تفسیر شود بفصاحت قران انسب باشد یا بر
این شمس وقر ظاهری که در امور دینی مذکور نبوده
نیستند و آیه مبارکه رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ بر
مشرق و مغرب دو نور ساطعی مانند حضرت یحیی
و حضرت عیسی علیهما افضل التحیة والبهاء مفسر آید ببلات
قرآن اوفق آید باید و مشرق و مغرب خارجی که در انوقع
هیچ معنی نداشته و ندارند . این بیخبران که از حقیقت
فصاحت و بلاغت جز اسم آنرا ندانند اگر مطلع قصیده
شمس الشعرا سرور را بینند که فرموده است

صدر اعظم آفتاب است ونظام الملك ماه

آسمان آیند و کوكب آستان پادشاه

حسن استعاره آنرا پسندند و تمجید کنند و با آنکه

امثال آنان از ملوک و صدور فراوانند بغایت تحسین نمایند
و اگر شعر وزیر کاتب فقیه ابی القاسم بن الجعد رحمه الله را
در کتاب قلائد العقیان ملاحظه نمایند که سروده است

أَبَا عَامِرٍ أَنْصَفَ أَخَاكَ فَإِنَّهُ

وَأَيَّاكَ فِي تَحْضِ الْهَوَى الْمَاءِ وَالْخَمْرِ

(٤٤١)

أَمْثَلُكَ يَنْبِي فِي سَمَاءِي كَوْكَبًا

وَفِي جَوِّكَ الشَّمْسُ الْمُنِيرَةُ وَالْبَدْرُ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَهْوَى مِنَ الصُّفْرِ نُومَةً

وَقَدْ سَالَ فِي أَرْجَاءِ مَعْدِنِهِ التَّبَرُّ

از استعاره الفاظ شمس و بدر و تبر بر رسائل فصیح
و خطب بلیغه و اشعار رائقه و منشورات فائده بشکفت آیند
و اورا بغایت مجدت و رفعت بستانند و لکن از اطلاق شمس
و قر بر مطالع امر الله و مشارق نور الله تعجب کنند و غریب
شمارند و برهان طلبند و لجاج و احتیاج پیش آرند با اینکه این
انوار لامعه و شمس مشرقه که جهان از رویشان روشن است
و عالم از خویشان کلشن باین نعوت افرزند و باین محامد
انسب . و اگر بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ سما بر دین
و شمس و قر و نجوم بر ائمه هدی و خلفا چه قدر شائع
و مستحسن بوده است نزد فصیحایی عرب در قصیده مشهوره
کمیت بن زید الاسدی ملاحظه فرما که مطلع آن اینست
الْأَحْيَتْ عَنَّا يَا مَدِينَا * وَهَلْ نَأْسُ تَقُولُ مُسْلِمِينَ
و این قصیده را کمیت بن زید در آیام خلافت خلفای
امویه در فضائل قبیله (نزاریه) که اجداد حضرت رسول

(٥٦)

علیه السلام و سائر قریش بوده اند نظم فرمود و تزاریه را بر
قحطان تفصیل نمود و این قصیده معروف است بفصاحت
و بلاغت و در قوت فصاحت و تاثیر آن همین بس است که
بسبب نظم این قصیده چنانکه مسعودی در تاریخ مروج
الذهب و معادن الجوهر مشروحاً ذکر نموده است میان
تزاریه و قحطانیة معاندت واقع شد و جروب هاله بمان آمد
و اخیراً منتهی بزوال خلافت جاره امویة و تشکیل و تأسیس
خلافت عباسیة کشت . و در طی قصیده فرموده است
لَنَا قَمَرُ السَّمَاءِ وَ كُلُّ نَجْمٍ * نُشِيرُ إِلَيْهِ أَيْدِي الْمُهْتَدِينَ
لَنَجْعَلَ الْمُسْكَرِمُ خَالِصَاتٍ * وَ لِلنَّاسِ التَّقَا وَ لَنَا الْحِجَا
در شعر اول میفرماید از ما قبیله تزار ظهور یافت ماه
آسمان و همچنین هر ستاره که دست هدایت یا فتکاف
با و اشارت نماید . و این معلوم است که مقصود او از لفظ
قمر و سما و نجم قمر و سما و نجم ظاهری نیست زیرا که نسبت
این اشیا بنزاریه و قحطانیة متساوی است و تخصیص بطائفة
دون طائفة ندارند بل مقصود او از لفظ قمر وجود مبارک
نبوی است و از سما دیانت اسلامیة و از نجوم خلقای راشدین
و ائمه طاهرین که ظهور ایشانرا حق جل جلاله از قبیله

تزار مقرر فرمود و این سلسله علیہ را باین دراری منیره
مکرم و معظم داشت و بر جمیع قبائل شرف مفاخرت عطا
نمود . و کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر مسعودی
که این قصیده و حکایت در آن مندرج و مسطور است در
مصر در مطبعة امیری طبع شده و در مدینه عشق آباد
دو نسخه از این کتاب موجود است یکی طبع مصر و دیگر
قدیمی بخط ید . و مقصود از این ذکر این است که اگر
جناب شیخ از مسافرت و هجرت معذرت میطلبند و مرثیه
بیچاری میخوانند لا محاله تحصیل این کتب سهل است
بطلبند و ملاحظه فرمایند که استعمال لفظ سما در دین چه
مقدار نزد فصیحای عرب شائع و متداول بوده است . و همام
بن الغالب المعروف بالقرزدق در قصیده عینیه شهیره
فرموده است

أَخَذْنَا بِأَفَاقِ السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ * لَنَا قَمَرَاهَا وَالْجُجُومُ الطَّوَالِعُ
یعنی آفاق آسمان را بر بنی قحطان گرفتیم زیرا که آفتاب
و ماه این آسمان و نجوم طالعۀ آن از ما است و ظاهر است
که مقصود از سما در این شعر سما دیانت اسلامیة است
و مقصود از قرین شمس و قر است که استعارۀ اطلاق
نموده است بر شمس نبوت و قر ولایت و از نجوم کواکب

امامت و دراری خلافت و این شعر را شهاب الدین احمد بن عبد ربّه الاندلسی در کتاب المعقد الفرید در مجلد اول در باب نوادر نحو روایت فرموده است . و این قصیده از مشاهیر قصائد فرزّدق است و شریف رضی علیه الرّحمة در دیباجة نهج البلاغه باین شعر او از این قصیده استشهاد میفرماید

أُولَئِكَ آبَائِي فَجَنِّبْنِي مِثْلَهُمْ * إِذَا جَمَعْتُنَا بِجَرِيرٍ الْمَجَامِعِ
و این عبد باقتضای مقام بشعر دیگر آن متمثل میشود
و هو هذا

فَوَا اسْفَاحِي كَلْبٌ يَسْبُونِي * كَأَنَّ أَبَاهَا نَهَشَ أَوْ مَجَاشِعِ
و فضل الله الکاتب العراقی در حادثه سعد الدولة یهودی که در وزارت ارغون خان مغول در سنه (٦٩٠) هجریه وقوع یافت و سابقاً ذکر از آن مرقوم شد میفرماید
فَانْفَطَرَتْ سَمَائُهُمْ وَأَظْلَمَتْ أَرْجَائُهُمْ وَسَفِهَتْ أَحْلَامُهُمْ
وَزَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ وَطُمِسَتْ نَجْوَاهُمْ وَبَارَتْ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَنْبُتُ
فِيهَا إِلَّا شَوْكُ الْمَكْرِ وَخَسَكَ الْحَبْثُ بِمَا زُرِعَ فِيهَا مِنْ بَغْضِ
أَوْلِيَاءِ الدِّينِ وَعِدَاوَةِ النَّبِيِّينَ فَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (الی آخر کلامه) یعنی آسمان دین

ایشان انفطار یافت و اطرافشان تاریک شد و عقولشان ضعیف و نجومشان مکدر و اراضی قلوبشان باثر کشت چندان که نیروید از آن جز خار مکر و خسک خبث بسبب اینکه در اراضی قلوبشان بغض اولیای دین کشته شده و عداوت نبیین غرس یافته است فضربت علیهم الذلّة والمسکنة و بآوا بغضب من الله (انتهى) و خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را که سابقاً با ترجمه ذکر شد ملاحظه نمودی که فرموده است
وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَى التَّمَحِیصُ لِلْجَزَاءِ وَكُشِفَ
الْغَطَاءُ وَأَنْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأَزِفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمُ مِنْ
قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرٌ كَمِ كَامِلًا كَلِيلَةً نَمَّ . فَإِذَا
اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَا جَعُوا التَّوْبَةَ وَخَالَفُوا الْحَوْبَةَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ
إِنْ أَطَعْتُمْ طَالَعَ الْمَشْرِقُ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّغَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنْ
النَّكَمِ وَبَدَأْتُمْ الثَّقَلَ الْقَادِحَ فَلَا يَبْعُدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبَى الرَّحْمَةَ
وَفَارَقَ الْعِصْمَةَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .
و امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه مبارکه از حضرت موعود بنجم و قمر تعبیر فرموده و بلاد شرق و سماء دینرا افق طلوع و مدار سیر این بدر منیر معین نموده است .

و شیخ شرف الدین بوصیری صاحب قصیده برده مشهوره
در مطلع قصیده همزیه لفظ سما را استعاره بر نفس مقدس
حضرت رسول علیه السلام اطلاق نموده است قال
كَيْفَ تَرَقَّى رُقِيكَ الْأَنْبِيَاءُ * يَا سَمَاءَ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ

یعنی چگونه پیغمبران معلوم مقام تو بالغ شوند و بحمل
رفیع تو ترقی نمایند ای آسمانی که هیچ آسمانی بر تو غلبه
نجدید و چیرگی نیابد . و این قصیده نیز با شرح آن که
موسوم است بفتوحات احمدیه در مصر و بلاد شام و سوریه
بل کافه بلاد عربیه مطبوعاً شائع و منتشر است . و ابو الفضل
بدیع الزمان الهمدانی صاحب مقامات و رسائل که صیت
فصاحت و بلاغتش آفاقاً مطبق دارد در یکی از رسائل
خود که بحضرت عمید نوشته است میفرماید (وَقَوْلُ الْأُسْتَاذِ
نِعْمَةً لَوْ صَادَفَتْ أَرْضًا وَصَنِيعَةً لَوْ أَصَابَتْ مَوْضِعًا) و این
رساله در صفحه ۱۵۱ کتاب رسائل او که در مصر طبع
شده مندرج است و در این مقام در غایت صراحت لفظ
ارض را بر قلوب اطلاق فرموده و بدین استعاره لطیفه محل
نزول نم لفظیه را اراضی افنده مقرر داشته . و از این جمله
که ذکر شد ثابت و محقق و مبرهن کشت که استعمال

لفظ سما در دین و انظار در ضعف و سستی آن و شمس
و قمر و نجوم بر انبیا و ائمه و علما و ارض بر قلوب شائع و متداول
و از استعارات لطیفه شائعه الاستعمال بوده و الی یومنا هذا
در السنه جمیع فصحا و کتاب در جمیع السنه و ممالک شائع
و معمول است . و سبب استکار جناب شیخ هبوط علم است
در انحدود و ضیق معارف در آن اصقاع . و اگر عدم
فرصت مانع نبودی بعض از خطب و مقالات افاضل اروپا را
در این اوراق مندرج میداشتم تا اهل ادراک در یابند
که عیناً این استعارات در سائر السنه دار و معروف است
و بلطافت و حسن مذکور و موصوف . و از آیات نازله در
کتب انبیای بنی اسرائیل که در بحث سابق بآن استشهاد
شد نیز واضح و معلوم کشت که اطلاق لفظ سما بر دین
و ارض بر قلوب و تزلزل و اضطراب و ظلت و انقلاب
بر انهدام و انظار آن در السنه انبیای سلف علیهم السلام
نیز شائع و متداول بوده است . و خلاصه القول چون مقدار
علم جناب شیخ بکلمات انبیا و قواعد مرعیه بین الفصحاء و البلغا
بخوبی واضح و معلوم شد اکنون قدری در باقی تحقیقات
ایشان نظری فرما و بر مقدار معارف قوم مطلع و مستحضر
شو و در معنی کلام امیر المؤمنین علیه السلام که دائماً

میفرمود و میگریست (لَيْلِكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بِأَكْبَرًا)
تدبر نما

و هذا عين كلام الشيخ في رسالته الأولى
و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام
و در میان هر ملت روا نیست . بلکه کلام و خطاب هر
مقتن بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد .
ولذا قال عز من قائل وان كنتم في ريب مما نزلنا فأتوا
بسورة من مثله (انتهی کلام الشيخ)

جواب

اولاً تکلم و مناقشة جناب شیخ در مسئله فصاحت
و بلاغت کتاب مستطاب ایقان با اینکه حال ایشان در این
هنر معلوم است و اقوالشان در رساله مطبوعه واضح
و مشهود جای هزار گونه استغراب است و مقام نوحه و ندبه
بر فقدان علوم و آداب . يَا لَلْعَجَبِ بِالضِّيَاعِ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ .
لَقَدْ حَنَّ قَدْحُ أَيْسَ مِنْهَا . این عبد نمیگوید که جناب شیخ از
این معارف حظی و بهره ندارند بل رائحه از بلاغت بیان
و فصاحت کلام فارسی و عربی را استشمام نموده اند ولی
از اهل علم و ادب و مطلقین از دقایق فصاحت کلام فرس

و عرب رجا مینماید و ایشانرا بحق صدق و عدل و انسانیت
قسم میدهد که خالصاً لوجه الله در رساله مطبوعه جناب
شیخ نظری نمایند و ملاحظه فرمایند که مصنف چنان رساله
حق دارد که در فصاحت و بلاغت تکلم کند و قضاوت
نماید یا حق ندارد . چو این نکته در غایت وضوح است که
نفسی که نداند جائز است بمناسبت رفعت لفظ سما بر دین
الهی استعارة اطلاق شود و یا فصیحی در کلام خود از انبیا
و ائمه و علما بشمس و قمر و نجوم تعبیر نماید باشیوع این تعبیرات
و اطلاقات در جمیع السنه و لغات معلوم است که علم او
بقواعد فصاحت و بلاغت تاجه رتبه است و کلام او در
رشاقت و متانت تاجه درجه . بهتر این بود که جناب شیخ
باز هم در سائر مسائل علمیه که در آن نیز مقدار هنر و بهره
ایشان معلوم شد تکلم نمایند و جولان در مضمار فصاحت
و بلاغت را بفارسان این منازات و باسلان این مبارزت
و اکذرنند . ثانیاً چون جناب شیخ در این رساله و هم در
رساله ثانیه نتوانسته اند عبارتی از عبارات کتاب مستطاب
ایقان استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلاقی بقواعد
فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود
ایرادشان قابل جواب نبود زیرا که ادعای بلا دلیل

وانتقاد بلا استشهاده نظر بقوانین مرعیه بین العلماء هرگز قابل توجه واعتنا نیست چه ایرادات وهمیه غیر مؤیده بشواهد را علمای اعلام کلام فارغ گویند و گفتار یاهو را شایسته مناقشه و توجه نشمارند . ولکن چون این مسئله فصاحت و بلاغت کتب الهیه بنفسها اهمیت دارد این عید مناسب دانست که در این مقام نیز کلام را مبسوط و مفصل دارد شاید غمام این اوهام که بسبب تباین افهام در قرون عیدیده موجب مناقشات و مناظرات طولیه فیما بین امت نصاری و اسلام گشته از افق امر الله انقشاع یابد و ایرادات واهیه که بحکم کریمه کذلک نسأله فی قلوب المجرمین از منکرین قرآن بمنکرین بیان و ايقان بوراثت انتقال یافته است زائل شود . وما بیان این مسأله را نظر باهمیت آن در ضمن مقاله مخصوصه بانجام میبریم و توفیق و تأیید از حق جلّ جلاله مسألت مینمائیم آنه خیر موفق و معین .

✽ مقاله مخصوصه فی فصاحة الايات و بلاغها ✽

﴿ و بیان وجوه حجیتها ﴾

بر اولی الالباب والمستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علمای اسلام ملاحظه نمودند که حق جلّ جلاله در قرآن مجید بر حقیقت و اثبات صدق رسالت حضرت

خاتم الانبیاء علیه السلام بنفس همین کتاب مبارک استدلال فرموده و آوردن سوره مثل آنرا میزان تمیز صدق از کذب مقرر داشته است در بیان سبب حجیت قرآن اختلاف فرمودند . چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون میزنی قاطع و فارقی ظاهراً از سایر کتب هرگز حجت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود . جمعی از علما بشرحی که در کتب کلامیه مفصلاً مذکور است نفس سبک و سوق آیا ترا بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز آن دانستند و آوردن کلامی را باین سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند . و بعضی از علما اشتمال قرآنرا بر اخبار از امور آتیه که در حقیقت اخبار از غیب است سبب حجیت و اعجاز آن شناختند . و برخی دیگر از علما اشتمال قرآنرا بر حکم عالیه و خواص و فوائد نافعه که تاسیس آن فوق طاقت و قوت بشریه است سبب اعجاز و حجیت آیات الهیه تصور نمودند . و چون هریک از این وجوه مذکوره نزد محققین از علمای اسلام غیر کافی و ناکام مینمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علو مقام آیات قرآن مجید در مراتب فصاحت و بلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء

(٤٥٢)

اموات را معجزه خود قرار دهد و بآن تحدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و بلاغت برتبه باشد که احدی نتواند سوره چون او بیاورد و بآن تحدی فرماید و آنرا حجت خود قرار دهد . چه در هر دو صورت حجت بر خالق تمام باشد زیرا که مناط اظهار عجز خالق است از آیان بمثل و این در هر دو صورت حاصل است . و بالجملة این وجه اخیر شهرتی کامل یافت و اغلب علمای اسلام و خصوصاً متأخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآنرا سبب اعجاز آن شمردند . و بر مطلقین بر حقایق علوم معلوم است که این رأی در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکر از اینکه سبب حجیت قران فصاحت و بلاغت او است شائع و منتشر نبود . چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علیه مفتوح گشت و هم علمای آن قرون در صنوف ادب و صنعت انشا و ترسیل رتبه علیا یافتند و در فنون فصاحت و بلاغت متقدم و بالغ گشتند و در تألیف و تصنیف کتب نفیسه فصیحیه قادر و توانا شدند و اکثری در صف کتاب دار الخلافه و وزارت و امارت که آن زمان غالباً موکول و محمول بر باب علم و فضل بود

(٤٥٣)

مناصب عالی و مراکز مهمه یافتند . پس این علمای اعلام که غالباً در سعه عیش و ترفه و لذائذ جسمانیه و تنعم منعمس بودند و باستماع اغانی و انعام و قصص هیام و غرام متعود و در علوم ادب بغایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قران مجید و بلاغت بیان رب حمید را فوق حد خود دیدند و در لطائف استعارات و دقائق سوق و سبك آیات مستغرق گشتند و از روح فؤاد که شان منقطعین از عباد است غالباً بی بهره و بی نصیب بودند کمان کردند که سبب حجیت و دلیل قران مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجزه بودن آن عجز خلق از آیان بمثل و مجارات او . پس بر این وجه اعتماد نمودند و خلاصه اجرای این برهانرا بر صفت قیاس منطقی بر اینوجه تقریر فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلا شک بقرآن مجید تحدی فرمود و آوردن سوره چون او را بدون اذن الله محال و ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آنرا میزان و حید صادق و کاذب مقرر داشت و رؤسای قریش و امرای عرب که بفصاحت و بلاغت معروف و بنحوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمل هر گونه مشقت

وصعوبت نکول نمینمودند از آوردن سوره مثل قرآن عاجز شدند. چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند بمایر رسید و چون نرسید نیاوردند و نتیجه این مقدمات این باشد که امت عربیه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون بحزب عرب از مجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل بطریق اولی ثابت شود و حجیت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید. این خلاصه استدلال قوم بود در اثبات حجیت قرآن. ولیکن بر نفسی که فؤادش بنور علم حقیقی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال بوجوهی چند ناقص و ناکمال است (وجه اول) آنکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجت بر خلق عالم بالغ نشود و توصیف این کتاب مجید بآیه کریمه قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ تمام نیاید. زیرا که در این صورت فهم حجیت کتاب راجع بفصحای امت شود و در قوه علمای این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم بفصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند بتقلید و تبعیت نفوس قلیله علمای این فن راجع آید. و حال اینکه این مسئله در غایت وضوح است که تبعیت و تقلید در مسائل اصولیه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیه جایز نباشد.

و این هم در صورتی است که فصحا و بلغا متفق باشند و اختلاف نمایند و حال آنکه اکثر فصحای عرب در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام بمعجزه بودن قرآن اذعان نمودند و چنانکه جناب شیخ اکنون در فصاحت آیات مناقشه مینمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه مینمودند و چنانکه در نفس این کتاب شریف مصرح و منصوص است لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مَثَلًا هَذَا يَكْفَتُنْدُ وَخُطْبُ وَاشْعَارُ خود را افصح از آیات و کلمات او میدانستند بل بحکم کریمه آءَنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ العیاذ بالله خضر تشر اشاعری وضعی القدر و موهون مینخواندند. در اینصورت بر اینهمه خلق عالم از عجم و عرب و ترک و چینی و رومی و افریقی که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را بهیچوجه نمیشناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجت بالغ شود و معنی فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ تمام آید. و مولینا کاشفی در کتاب مواهب علیه که معروف است بتفسیر حسینی فرموده است که نصر بن الحارث که یکی از اکابر کفار قریش بود و اسم او در تواریخ و سیر در جمله معارضین و محاربین بار رسول الله علیه السلام معروف است و بتجارت

بایران مسافرت نموده بود بعضی از قصص قدیمه ایرانیانرا
بعربی ترجمه وتالیف نموده وبسبک قرآن بر قریش خواند
وگفت اینک من مثل قرآن محمد گفته ام بلکه شیرین تر
وبهتر آوردم و لهذا این آیه مبارکه در سوره انفال
نازل شد که میفرماید وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ
نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ یعنی چون
آیات الهیه بر ایشان تلاوت شود گویند شنیدیم اگر خواهیم
توانیم چون او بگوئیم ومانند این کلمات بیاوریم نیست این
آیات الا افسانه پیشینیان وقصص گذشتگان . واکبر
نصاری عرب الی یومنا هذا بمعجزه بودن قرآن من حیث
الفصاحه مدعن ومعتقد نیستند وچنانکه برخی از مناقشات
ایشان در این اوراق ذکر خواهد شد بر مواضع کثیره از
این کتاب مجید ایراد وانتقاد مینمایند با آنکه کبار کتاب
ومصنفین وفصحا وبلغای این قرن اکثر از امت نصاری
ظهور یافتند از قبیل شیخ ناصیف یازجی صاحب کتاب مجمع
البحرین وبطرس البستانی مؤلف کتاب محیط المحيط وبعقوب
افندی صروف مصنف مجله علیّه (المقتطف) الشهیره وشیخ
ابراهیم الیازجی کاتب مجله البیان والفضاء وخیل افندی

مطران مصنف کتاب (التاریخ العام) وجورجی زیدان
مؤلف (التاریخ الحديث) فی دول القراغه ومملوک
مصر ومصنف مجله (الهلال) وغیرهم من کبار الکتاب
والعلماء مؤلفات ایشان در جمیع مدارس عالیّه دولت علیّه
عثمانیه مقبول ومذکور است وضیت معارفشان در اکثر
اقطار منتشر ومشهور . واکر این عبد بخواهد اسامی مصنفین
وکبار علمای نصاری عرب را که در این قرن ظهور یافته وعالم
معارف رامدیون مصنفات خود نموده اند مبسوطاً ذکر نماید
البته این کتاب بآن وفانکند . ولکن بعید نیست که بخیبران
آن حدود هنوز نشنیده باشند که در میان عرب از امت
نصاری نفسی باقی است ویا مصنفی موجود است ویا احدی
از ایشان در عداد فصحا وبلغا محسوب ومعدود . و خلاصه
القول از این جمله واضح ومعلوم گشت که اگر سبب اعجاز
قرآن فصاحت آن باشد هرگز حجت بر جمیع امم موجوده
در عالم بالغ نشود ویقین بر صحت ادعای نبوت صاحب
کتاب از این طریق حاصل نیاید (وجه ثانی) اینکه اگر
سبب اعجاز وحجیت قرآن شریف فصاحت آن باشد تصدیق
نبوت حضرت خاتم الانبیا علیه السلام موقوف بتحصیل این
علم شود . زیرا که اذعان واعتقاد بفصاحت قرآن قبل از

معرفت اصل فصاحت از قبیل اذعان بشیء مجهول است و آن لغو صرف است . و حال آنکه احدی تصدیق انبیا و مظاهر امر الله را موقوف بتحصیل علوم متداوله ندانسته است زیرا که منتهی بخرج و تعطیل امر الله شود و وجوب معرفت و تصدیق امر الهی قبل از تکمیل این فن از مکلف ساقط گردد . مثلاً هرگاه جناب شیخ الاسلام یکی از نصاریی تقلیس را باسلام دعوت نماید او ناچار از جناب شیخ حجتی در اثبات این مدعا میطلبد . اگر جناب شیخ بمعجزات افترا حیه تمسک نمایند او انکار خواهد نمود و بیایات قرآن که صریح در رد این گونه معجزات است بر نفی آن استدلال خواهد کرد چنانکه کراراً این معنی مشاهده شده است . و اگر بکتاب تمسک جویند او البته در جواب خواهد گفت که کتاب چه حجتی دارد . مگر هر کس کتابی عربی تصنیف نمود پیغمبر میشود . در اینصورت جناب شیخ خواهند فرمود بهمان لهجه که در رساله خود هم نوشته اند که قرآن غایت الغایات فصیح است یعنی کسی نمیتواند مثل او بیاورد . او در جواب جناب شیخ اگر بگوید ینکو فرمودید لکن صبر نمائید تا من چندین سال درس عربی بخوانم و در معرفت فصاحت و بلاغت کلام

عرب قادر و توانا کردم تا بر صحت و سقم و کذب این برهان و استدلال شما واقف شوم و علی العمیا تصدیق نموده باشم . در این هنگام احتجاج جناب شیخ ساقط شود و او سخن بانصاف گفته باشد . و حال آنکه کثیری از نصاری و خاصه اهل اروپا عربی هم خواندند و در معرفت لغت عرب عالم شدند و در این اسات شریف کتب عیدیه تصنیف کردند و معذک بر این مسئله که قرآن مجید من حیث القصاحه معجزه است اذعان نمودند . و سبب این است که محسنات حسیه از قبیل حسن خط و حسن کلام و حسن صوت و حسن صنائع و امثالها حد محدودی ندارد که انسان حکم نماید که تا فلان حد در قوه بشر است و فوق آن در قوه خالق البشر . یعنی عالم بفن نمیتواند این حد را تحدید نماید ناچه رسد بجاهل بفن . و لهذا فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث القصاحه متفق نشدند و اکثری معجزه بودن آنرا ادراک نمودند و لو نشاء لقننا مثل هذا گفتند . و لکن عوام غیر فصیح مثل ابو ذر و سلمان فارسی و بلال حبشی حقیقت آنرا ادراک کردند و بکلام الهی بودن آن اذعان نمودند و ایمان آوردند . زیرا که ادراک حقائق روحانیّه منوط بتقدیس فطرت است و روح فؤاد نه تابع

(٤٦٠)

صناعت و حسن انشاد . بلی شک نیست که مظاهر امر
 الله در جمیع صفات از جمیع خلق افضل و اکملند نه تها در
 فصاحت کلام و بلاغت بیان . بل در جمیع محامد اوصاف
 و محاسن اخلاق از علم و فضل و وجود و عطا و جمال و بها و صبر
 و حلم و شجاعت و فصاحت و غیرها حق راشیهی بنوده است
 و نخواهد بود . ولکن آیاهر نفسی را آن بصیرت کاشفه
 و ادراکات سامیه هست که علو این اوصاف را ادراک
 نماید و حق را از باطل باین اوصاف و اطوار تمیز دهد .
 حاشا و کلاً اگر آن مراتب فصاحت را که افاضل اسلام در
 قرآن میبینند علمای نصاری نیز میدیدند هرگز فصاحت
 قرآن و بلوغ آن بحد اعجاز محل اختلاف نشدی و این مسئله
 در مدت هزار و سیصد سال مطرح قیل و قال و میدان
 نزاع و جدال فیما بین فصیحی دو امت عظیمه نکشتی . چنانکه
 امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که
 این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح
 مقدسه مشاهده مینمایند و آوردن يك آیه مثل آرا خارج از
 قوه بشر می شمارند البته محرومان از بصائر نورانی و گرفتاران
 باغراض نفسانی ادراک نمایند و آوردن مثل آرا سهل
 و آسان شمرند و مانند سابقین بگفتن کلمه لو نشاء لقلنا مثل

(٤٦١)

هَذَا وَكَلِمَةً سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَسَارَتِ وَرَزْدِ (وجه
 سیم) اینکه ابداً ذکر از اینک که آیات کتاب از جهت
 فصاحت و بلاغت حجت است در قرآن شریف وارد
 نشده است بلکه اشاره هم باین مطلب فرموده است
 کویا باعتقاد متأخرین العیاذ بالله حق جلّ جلاله در کتاب
 مجید احتیاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل
 فرموده است . و حال آنکه نزد بصیر واضح و مبین است
 که خداوند تبارک و تعالی چیزی را در این کتاب منیر فرو
 گذار فرموده و در احتیاج تقریط ننموده و حجج و بینات را
 من جمیع الوجوه واضح و مبین داشته است پس چون
 ذکر در کتاب در خصوص فصاحت و بلاغت آن نیست
 معلوم میشود که اعجاز و حجیت آن از اینراه نیست و الا
 ذکر از آن شده بود . بل اگر نفسی در احادیث نبویه
 و کلمات صحابه و تابعین و تبع تابعین نظر نماید میبیند که در
 اینوارد نیز اشارتی وارد نشده است که قرآن من حیث
 القصاحه مجزه است و از این نکته چنانچه سابقاً بدان اشارت
 شد توان فهمید که این قول زاده افکار متأخرین است
 و نتیجه اجتهاد بعید از مشرب عذب انبیا و مرسلین .
 و خلاصه القول از این وجوه ثلثه که عرض شد ثابت

و مدلل و مبرهن گشت که سبب حجیت کتاب الله فصاحت و بلاغت آن نتواند بود والا حجت بر عموم خلق بالغ نشود و ایمان جزء اعظم عالم بتقلید اعمی راجع آید . و مجدداً معروض میدارم که از این عبارات چنان مستفاد نداریم که العیاذ بالله قرآن شریف و سایر کتب سماویة و الواح الهیة مشتمل بر فصاحت و بلاغت سامیه نیست حاشا و کلاً احادی آیه چون آیات الهیة نتواند آورد و لکن هر نفسی قادر بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان نیست تا حجت بر کل از اینراه بالغ شود و وسیل معرفت دین الهی بر جمیع واضح آید . چه فصاحت و بلاغت از امور دقیقه و اوصاف خفیه غامضه است که غالب کتاب و ارباب تصنیف و تالیف از آن بی بهره اند تا چه رسد بعوام و عامه انام خاصه در قرون اخیر و اجیال قریبه که سقوط وضعه آثار و اشعار شان بالنسبه بآثار متقدمین بر این مطلب دلیلی باهر و برهانی متین است و رکاکت و انحطاط مؤلفات و مصنفاتشان بقیاس بمؤلفات و مصنفات سابقین در این قضیه شاهدهی امین . پس واضح و مبرهن است که کلام الهی را علامتی است که فهم آن بر کل سهل و آسان است و حجیت آن بر عرب و عجم و عالم و عامی و شرقی و غربی متساوی

و یکسان .

و اهل بها که بتعلیمات قلم اعلی از ورطه اوهام و ظنون رسته اند نفوذ و غلبه امر الله را ممیز فیما بین کلام حق و خلق دانند و این معنی را بمصطلحات خود بمخلاقیت و قاهریت تعبیر نمایند . زیرا که ظاهر و واضح است که ارسال رسل و بعث مظاهر امر الله برای تشریع شرائع و هدایت خلق است و چون تأثیر تام در ایجاد شریعت جدید و هدایت خلق از کتاب شارع که نسبت آنرا بحق دهد ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضد اهو و امیال جمیع ملل غالب و نافذ گردد لاشک این نفوذ و غلبه باراده الهیة و قوه قاهره غالبه غیبیه مرتبط و منسوب باشد و بعلة العلل منتهی گردد . و اگر نفسی از این برهان متین عقلی چشم پوشد و بسائر وسائط و وسائل متوسل گردد در ظلمات اوهام غیر متناهی فروماند و باضطراب علت و ایجاب فاعل و یا تسلسل علل که امور غیر معقوله است ملتزم گردد و اقل مفاسد آن چنانکه در مقاله اولی مبسوطاً ذکر شد این است که انکار این برهان منتهی بابطال جمیع ادیان شود و موجب تکذیب جمیع پیغمبران گردد . و سابقاً مرقوم شد که لازال حکمت الهیة اقتضا فرموده است که مظاهر امر خود را از امین

و غیر متعلمین در مدارس مبعوث فرماید و بفقر و مسکنت و معاندت ارباب جبروت و قوت مبتلا نماید و بعبارة اوضح سماء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و یا ثروت و مکننت و یا شوکت و عزت و سلطنت و امثالها مرفوع دارد تا اهل ادراک حتی فلاسفه و متبیین علل و فواعل در یابند که این قوت و قدرت و نفوذ و غلبه فقط بکلام الهی منوط است و بقوه غیبیه غیر منسوبه الی الاسباب الظاهره مربوط یزید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین و اگر اهل علم در آیات قرآن مجید تدبیر نمایند مشاهده خواهند نمود که در مواضع کثیره حق جل جلاله استدلال فرموده است بر حقیقت این کتاب باینکه او سبب هدایت خلق است و ابداً و لو در یکموضع استدلال فرموده است بر اینکه او افصح کتب است . چنانکه در سوره قصص فرموده است فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ مِنْ قُلُوبِنَا فَاتَّوَا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبَعَهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و تفسیر این آیه مبارکه در مقاله اولی در فصل استدلال بمعجزات عرض

شد . و مفسرین لفظ حق را در آیه مبارکه بعضی بر حضرت رسول و بعض دیگر بر قرآن تفسیر فرموده اند . و اهل تحقیق نظر بطون سبعة آیات شامل هرد و معنی که کتاب تکوینی و کتاب تدوینی الهی است دانسته اند . و خلاصه آن اینست که چون حق یعنی حضرت رسول و یاقران از نزد ما بر ایشان آمد گفتند که چرا باوداده نشده است آنچه بموسی داده شد . یعنی کفار مکّه می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند تعالی معجزاتی که بموسی عطا فرمود از قبیل قلب عصا بحیه وید بیضا و شق بجر و امثالها با و عطا نفرمود . پس در جواب ایشان میفرماید آیا کافر نشدند بانچه بموسی از قبل داده شد و گفتند محمد و موسی و قرآن و تورات دو ساحرند و یاد و باطنند معاون یکدیگر و ما هر دو کافریم . و بعد میفرماید بگو کتابی بیاورید از نزد خداوند هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آنرا متابعت کنم اگر راست میگوئید . ملاحظه فرما که فرموده است قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا و نفرمود قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَفْصَحُ مِنْهُمَا . و هکذا در اول سوره بقره فرموده است أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ

لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . وَنَقَرُوا ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ
فِيهِ أَنَّهُ أَفْصَحُ كُتُبِ الْعَالَمِينَ . وَهَجَّيْنِ در سورة عنكبوت
فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا أَنزَلْ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا
الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ . أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا
أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلُو عَلَيْهِمْ إِن فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةٌ
وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . وَنَقَرُوا فِي ذَٰلِكَ فَصَاحَةً
وَبَلَاغَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَكَذَٰلِكَ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ
مَوَاضِعِ سَبَبِ حُجَّتِ وَاعْجَازِ قُرْآنِ مجید را نفوذ کلمه الله در
هدایت خالق و نشر دین و اقامه شرع مبین و قهر و قطع
دابر کافرین مقرر فرموده است . و این اثری است ظاهر
و باهر که هر کسی از عرب و عجم و عالم و عامی از قرآن مجید
تواند در یافت بخلاف فصاحت و بلاغت که آنرا جز
نفوس قلیله که علمای این فن آند در نیابند و از اثبات آن بر
جزء اعظم اهل عالم عاجز و قاصر باشند . مثلاً ملاحظه
فرما که اگر بهر نفسی از عالم و عامی احتجاج نمائی که بسبب
دیانت اسلامی و شریعت بیضا که موجد و مثبت آن
قرآن مجید است یک قطر کبیر عالم از حدود چین
و شرق اقصیٰ الی آخر افریقیه و غرب اقصیٰ از شرک

و عبادت تمایل و لو ثبات نجات یافتند و بتوحید حق جلّ جلاله
و ایمان بحضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیاء علیهم
السلام فائز گشتند و این عین هدایتی است که جز برای
آن شرائع تشریع نشود و جز بظهور این اثر نبی نبوت
و رسول برسالت موصوف نکردد ابداً آن نفس این
اثر باهر را از دیانت اسلام انکار نتواند نمود . و لکن اگر باو
احتجاج نمائی که قرآن مجید در فصاحت بحمدی است که
احدی آیان بمثل آن نتواند نمود ناچار است که یا مثل علمای
مشرق در این ایام طوطی وار و تفهمیده علی العمیاء تصدیق
نماید و یا مانند علمای نصاری علی العمیاء و تکذیب کند
و یا آنکه متعلّق بتعلّم این فن شود تا صدق و کذب این ادعای
ادراک نماید . بلی بعض مکابرن و منکرین دین اسلام
مدعی شده اند که این دین مبین بسیف امرای عرب قتل
شده بتأثیر قرآن . و این انتقاد بغایت واهی است . زیرا که
قبل از هجرت که امر جهاد صدور نیافته بود جمعی کثیر
بشرف ایمان مشرف گشتند و بحجّت قرآن مدّعن شدند .
و آنکه همان سیوف نیز از اثر قرآن ایجاد شد چو اگر
قرآن نازل نشده بود همان سیوفی که در نصرت رسول
و اثبات توحید کشیده شد در نصرت کفار و تأیید شرک

کشیده میشد و لکن لا یعلم ذلك الا الو الالباب
وبالجملة چون غالب علمای اسلام از معرفت سبب
حقیقی حیث قرا، عاجز شدند و بمجمل فصاحت و بلافت
متمسک گشتند و این قول در میان متأخرین اشتهار یافت
لهذا علمای نصاری عموماً و پروتستانیة خصوصاً در کتب
و مصنفات خود غایت اهتمام را در ابطال این استدلال
مبدول داشتند و هریک از کبار مصنفین ایشان وجوهی
چند در مقام رد و انتقاد ایراد نمودند و این عبدایرادات یکی
از ایشانرا در این اوراق مذکور میدارد تا اهل انصاف
در یابند که لازال معترضین بر مظاهر امر الله بیک لهجه
تکلم نموده اند و پیوسته اعداء الله در یک طریق مشی کرده اند
نَشَابَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ . و اجمال آن
این است که یکی از علمای پروتستانیة که معروف بمجریس
صال انگلیزی است و در سنه (۱۷۳۶) وفات نموده پس
از آنکه مدتی از عمر خود را در معرفت لغت عرب و دین
اسلام و علم فقه مصروف داشته کتابی موسوم (بمقاله فی
الاسلام) در تاریخ حالات حضرت رسول علیه السلام
تصنیف نموده است و بر این کتاب (هاشم شامی) که او
نیز یکی از علمای نصاری است تزییلی در رد دین اسلام

افزوده و غایت وقاحت را در این کتاب اظهار نموده است
و جمیع دینیة امریکانیة در قاهره معزیه در نشر این کتاب
اقدام نمودند و در سنه (۱۸۹۱) در مصر آنرا مطبوع
و منتشر داشتند . پس چون بر این جمله اطلاع یافتی قدری
بمزخرفات او کوش ده و نغمه معترضین بر ایقان رامن دون
بنه و برهان از لسان معترضین بر قران باشد و برهان بشنو
﴿ قال صاحب التذیل فی الصحیفة الثانیة والسبعین ﴾

ثم ان للفصاحة في العربية قواعد واصولاً وضعوها هم انفسهم
وعدوا في جملتها سلامة الكلام من ضعف التأليف ومن
الغربة والتأخر ومخالفة القياس وستري ان في القرآن من
ذلك ما يخالف قواعدهم ونحن لا نذكر لك منه الا ما كانت
المخالفة فيه بيّنة لا نحتمل التأول . على علم منا ان المفسرين قد
تحلوا الكل من غلطاته تأولاً وعزب عنهم ان مجرد احتياجه
الى ذلك هو حجة عليه . ولو سلمنا لهم بما حاولوه من الحذف
والتقدير استر غلطه تارة وكشف معناه اخرى لم يبق ثم
من داع لوضع ما وضعوه من القواعد ولا صحيح كل لحن
وتأوله بل عده من انواع البديع ممكناً على طريقتهم (كما فعلوا
في تأول غلطه اذ قال قَابَ قَوْسَيْنِ والوجه قَابَيِ قَوْسٍ لَانَّ
القوس له قَابَانِ فعدوا هذه الغلطة من انواع البديع وهو

القلب الذي يتعب القلب .

واذ قد تقرر هذا فلنشرع في تعقب خطائه . قال في
سورة البقرة (آية ١٧٢) لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا
عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ . وكان الوجه ان يقول
والصَّابِرُونَ لانه عطف على قوله والموفون لكن المفسرين
قالوا انه نصب الصَّابِرِينَ على المدح ولا ادري لماذا استحق
الصَّابِرُونَ هذا المدح ولم يستحقه الموفون بعهدهم مع انهم
مقدمون في النسق على اولئك ومع ان السورة نفسها متقدمة
النزول على سورة براءة التي سن فيها نذ العهد وعلى سورة
التحریم التي احل فيها الحث بالایمان . ثم ان في هذه الآية
خطاء آخر في التركيب لانه قال لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ
الى آخرها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الى آخرها . وكان
الوجه ان يقول وَلَكِنَّ الْبِرَّ أَنْ تُوْمِنُوا وَتُؤْتُوا وَتُقِيمُوا الى
الآخر لان البر هو الايمان لا المؤمن ولذلك لجأ المفسرون

الى التقدير فقالوا ولكن البر الذي ينبغي ان يهتم به بر من
آمن بالله الى الآخر فلمل الكاتب اسقط ست كلمات
واذهب بذلك ما في القران من وضوح الدلالة فقدرها
المفسرون والا فالتركيب فاسد .

وقال في سورة النساء (آية ١٦٠) لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي
الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ . وكان الوجه ان يقول والمقيمون الصلوة كما
قال بعده والمؤتون الزكوة هذا ما تقتضيه القاعدة الا ان
المفسرين زعموا انه نصب المقيمين الصلوة على المدح ايضا
فلم يستحق هؤلاء المدح ولم يستحقه المؤمنون بالله واليوم
الآخر مع انهم احق به واولى . اذ كل مؤمن بالله واليوم
الآخر مقيم للصلوة ولكن ليس كل مقيم للصلوة مؤمناً بالله
واليوم الآخر اذ يحتمل ان تكون صلوته رياء او خوفاً او
طمعاً او لعل اخرى . وهي ايضا من الطاعات الظاهرة ولهذا
يحرص المراءون اشد الحرص على قضاء هذا الفرض اما
الايمان بالله واليوم الآخر فامر باطن لا يقدر الناس ان يعلموه
او يطلعوا عليه . وقصارى ما يقدرون عليه هو انهم اذا رأوا

(٤٧٢)

واحداً منهم يخون وينهب ويقتل الأسرى حتى يثخن في الأرض ساغ لهم ان يرتابوا في صحة ايمانه بالله واليوم الآخر .
وقال في سورة المائدة (آية ٣٧) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . وكان الوجه ان يقول وَالصَّابِئِينَ كما قاله في سورة البقرة (آية ٥٩) وسورة الحج (آية ١٧)

وقال في سورة الأعراف (آية ١٦٠) وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا فَاثْتَدَمَدُوا وَجَمَعَ الْمَعْدُودَ وَالْوَجْهَ التَّذْكِيرَ فِي الْأَوَّلِ وَالْأَفْرَادَ فِي الثَّانِي كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ .

وقال في سورة المنافقين (آية ١٠) وَأَتَقَفُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ . بجزم أَكُنْ والوجه وَأَكُونُ بالنصب .

وقال في سورة آل عمران (آية ٥٢) إِنْ مَثَلٌ عِيشِي عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ والوجه فكان لكن هذا يخل بالروى فآثر الإخلال بالمتى

(٤٧٣)

ليستقيم له الروى والآ فقد ساقه اليه ما لقيه لسانه حتى كثره في ستة مواضع من كتابه وذلك قوله كُنْ فَيَكُونُ لكن المعنى في تلك المواضع يقتضي الجزء الثاني من الجملة بصيغة المضارع وفي هذا الموضع يقتضيه بصيغة الماضي . ومما اخطأ فيه مراعاة للروى قوله سلامٌ عَلَى الْيَاسِينَ والوجه الْيَاسَ . وقوله وَطُورِ سِينِينَ والوجه سَيْنَاءُ . وما كان من المحتمل لولا الروى ان يقول عن حملة العرش اَهِمُّ ثَمَانِيَّةٍ لَا أَكْثَرَ وَلَا أَقَلَّ وما كان لولاه وجه لقوله مراراً جَبَّتَانِ وَزَوْجَانِ .

ومن خطئه في الضمائر قوله في سورة الحج (آية ٢٠) هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ والوجه اخْتَصَمَا فِي رَبِّهِمَا وقوله في سورة الانبياء (آية ٣) وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا والوجه وَأَسَرَّ النَّجْوَى . وقوله في سورة الحجرات (آية ٩) وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلَا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا والوجه اقْتُلَا أَوْ يَنْتَهُمُ .

ومن آياته بجميع الكثرة حيث يتعين جمع القلة وبالعكس قوله في سورة البقرة (آية ٢٢٨) وَالْمُطَلَّقَاتُ يَرَئِنَّ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ والوجه أَقْرَأُ أَوْ اقْرَأْ . وقوله فيها

(٦٠)

(آية ٧٤) لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً والوجه
مَعْدُودَاتٍ لَأَنَّهُمْ ارَادُوا قَلَّةَ الْأَيَّامِ . وقوله فيها (آية ١٧٩
و ١٨٠) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ والوجه ههنا مَعْدُودَةٌ لِأَنَّهُ
اراد أيام الصيام وهي ثلثون يوماً .

أما الكلام المبثور فهو في القرآن كثير جداً لكننا
نقتصر من أمثلته على القليل . قال في سورة الحج (آية ٢٥)
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِي . فهذه
الآية تعاب من وجهين أحدهما أَنَّهُ عطف فيها المضارع على
الماضي فقال إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ وَكَانَ الْأَقْعَدُ فِي
فِي هَذَا الْمَوْطِنِ أَنْ يَقُولَ وَصُدُّوا والثاني أَنَّهُ لَمْ يَأْتْ بِخَبَرٍ أَنَّ
فَلَمْ يَتِمَّ الْكَلَامُ بل بقي سامعه منتظراً شيئاً . ثم اردف هذه
الآية بقوله وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلَمْ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ
فهذا أيضاً كلام ناقص لِأَنَّهُ جَاءَ فِيهِ بِفِعْلٍ مُتَعَدٍّ وَهُوَ يَرِدُ
وَلَمْ يَأْتِ بِفِعْلٍ مَوْجُودٍ ثُمَّ قَالَ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ وَكَانَ الْمَقَامُ
يَقْضَى أَنْ يَقُولَ الْعَذَابِ الْآلِيمِ أَوْ عَذَاباً آلياً بِحذف من

البعضية . اللهم إلا أن يكون اراد التبعض فيصح حينئذ من
الكلام مبناه لكن يفسد معناه إذ تذهب النكتة المرادة به
وهي الوعيد الشديد لمن يريد فيه بالحاد يظلم فيقطع في أَنَّهُ
لَا يَصِيْبُهُ إِلَّا بَعْضُ الْعَذَابِ الَّذِي يَسْتَحِقُّهُ . وقال في سورة
القصص (آية ٤٦) وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مِمَّا تَأْتِهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ . فهذا
الكلام ناقص لا يفيد معنى ولذا قال المفسرون أن بين قوله
(وَلَكِنْ) وقوله (رَحْمَةً) فعلاً محذوفاً تقديره عَلِمْنَاكَ فَمَا
الَّذِي اضْطَرَّه إِلَى حذف هذا الفعل وليس فيما بقي من الكلام
دليل عليه إلا أن يقال هذا من البيان الذي يحجز عنه البشر
ويزيد معجزة القرآن وضوحاً . وقال في سورة البقرة مثلهم
كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ
بِنُورِهِمْ قَالَ الْمَفْسُورُونَ أَنَّ (الَّذِي) بمعنى الَّذِينَ واستشهدوا
لذلك لا يشاهد من كلام العرب بل بكلام القرآن نفسه إذ
قال وَخَصَّمْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَي كَالَّذِينَ خَاضُوا وهذا
احتجاج ضعيف فضلاً عن أَنَّهُ لو اراد بالَّذِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ
معنى الَّذِينَ لَقَالَ الَّذِي اسْتَوْقَدُوا كما قال الَّذِي خَاضُوا وَلَكِنَّهُ
قَالَ اسْتَوْقَدَ بِالْأَفْرَادِ فَبَقِيَ الْكَلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ نَاقِصًا لَا يَفِيدُ

وذلك لسقوط جواب لما إلا أن المفسرين لا يحجزهم شيء من التأويل قالوا أن الجواب محذوف للايجاز وامن اللبس فأي ايجاز اشد اخلافاً بالبلاغة من هذا الايجاز ام كيف يؤمن اللبس والسماع لا يدري ما هو المحذوف لعدم الدلالة عليه فيما بقي من الكلام . (وقد قرأنا البيان منهم ان مالا يفهم الا بذكره لا يجوز حذفه ولا سيما اذا كان هذا المحذوف مما يوقع في الكلام لبساً ويزيله عن معناه ويحيله الى غير المراد منه فان جاز تأويل المفسرين لم يبق رطانة ولا سفسفة الا ويمكن عدها من الفصاحة) .

وقال في سورة يوسف فلما ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابة الحب وأوحينا إليه لننبئهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون . قال المفسرون ان جواب لما في هذه الفقرة محذوف وتقديره فعلوا به ما فعلوا وعندى ان الواو الماطقة في قوله (وأوحينا) زائدة فان حذف استقام المعنى .

اما الكلام الزائد زيادة تحل بالبلاغة او تحيل المعنى الى غير مراد قائله فهو كثير جداً في القرآن لكننا تقتصر على القليل من امثله . فمن ذلك قوله في سورة القيامة لا أقسم بيوم القيامة ولا أقسم بالنفس اللوامة قال المفسرون ان

بحرف النني في الجملتين زائد فهو اذا لغو في كتاب حقه ان يكون مترهاً عن اللغو ولكن يلزم من زيادته هنا انه اقسم ولم يأت بجواب القسم فصارت الآية تعاب بالزيادة في اولها وبالنقص في آخرها . ومن ذلك قوله في سورة الحديد يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل لكم نورا تمشون به ثللاً يعلم أهل الكتاب أن لا يفتررون على شيء فالا في قوله ثللاً (والاصل لأن لا) زائدة لأن المفسرين يزعمون انه اراد ان يقول يعلم أهل الكتاب (الى اخرها) الا ان هذه الزيادة عكست معنى الكلام واحالته الى ضد مراد قائله . ثم ان في هذه الآية نكتة يحجز عن ادراك معناها من لم يكن من الراسخين في العلم وهي امره الذين امنوا ان يتقوا الله ويؤمنوا برسوله فلنهم ان كانوا حقيقة قد امنوا كما دعاهم فقد اتقوا الله وامنوا برسوله والا فنام بمؤمنين (الى اخر كلماته السخيفة)

اين جمله برخي از اعتراضات منكرين قرآن است ودر اين اوراق ذكر شد تا اهل نباهت و بصارت دريابند كه ايرادات و اعتراضات جناب شيخ بر ايقان شريف عيناً مثل ايرادات سائر ملل است بر قرآن مجيد . الا اينكه اين هاشم

شامی در اعتراض بر قرآن بمواضعی چند که باعتقاد او منافق و مخالف لسان عرب و مخجل بفصاحت و بلاغت است استشهاد نموده است ولیکن جناب شیخ ابدآنه در رساله اولی ونه در رساله ثانیة مطبوعه نتوانسته است بعبارتی از عبارات کتاب مستطاب ايقان استشهاد نماید که در آن امری مغایر لغت و یا مخجل بفصاحت و بلاغت باشد . کویا چندان خلق انحدود را غافل و عامی تصور نموده که کلام فارغ را مقبول دانند و ادعای بلا دلیل را قابل اعتنا شمارند . و حال آنکه اراده الهیه تعلق یافته است بر اینکه بسبب طلوع آفتاب حقیقی ظلمت شبهات بالکل از عالم زایل شود و هر بصری بر رؤیت حقایق امور قادر و توانا گردد . و لهذا تا ارباب ادراک بر مقدار ادب و علم و فضل جناب شیخ بخوبی استحضار یابند عبارات رساله ثانیة مطبوعه ایشانرا نیز در این مسئله فصاحت و بلاغت کلمات الهیه در این اوراق درج مینمایم و از تطویل کلام که الجاء بآن مبتلا گشته ایم از مطالعه کنندگان این صحیفه معذرت میطلبیم . و اجمال آن این است که چون جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز از قانون لسان جایز نیست مناظر بهائی ایشان جواب گفته بود که این ایراد ترا سایر ملل نیز بر مظاهر امر الله بکمان خود وارد

آورده اند و حال آنکه حق منیع را که جمیع قواعد و قوانین بکلمه او ایجاد شده باین گونه گفتگوها محدود نتواند داشت جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه (۵۲) نوشته اند
 - وهذا عين عبارة الشيخ في رسالته المطبوعة -
 دیگر در مقابل قول بنده (تجاوز از قانون لسان در هر دین و هر ملت جایز نیست و بلکه کلام و خطاب هر مظهر بزبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد ولذا قال عز من قائل وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ) چنین مقابله مینماید این نوع حجت و ایراد بر حق که شما گرفته و مینمایید مردم بازاری بر عاملین خود رواند آرند و آنها را محدود نسازند شما میخواهید حق منعی را که قواعد و قانونها بکلمه او ایجاد شده باین گفتگوها محدود سازید و ایراد بگیریید (انتهى) میدانم بسیاری از ادبای علم و کمال بنده خواهند گفت که کسیکه باینترتبه غالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ایشان حق و برجا است میخواهم باز چند کلمه در این باره عرض بکنم که تا جهالت و ضلالت مناظر بهممه

کس عیان و بیان کردد . میگوید که جمیع قواعد و قوانین
 بکلمه او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادعای مظهریت
 میکند میتواند از قانون لسان تجاوز کند چونکه موجد
 و واضع هر قانون و قاعده او است مثلاً در لغت عرب
 قانون لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف
 الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است . اما بکمان مناظر
 اگر مظهري از مظاهر بخلاف این قانون تقریر و یا تحریر
 نماید نه اینکه تقصیر و عیبی را وارد آید حتی گفته خود
 او را باید قانون شناخت هر چند بقول سیویه و یا اخفش
 غلط فاحش بل اخش هم باشد منشأ این کمان باطل و زعم
 فاسد از این است که مناظر مغرور تا بحال موجد قانون را
 نشناخته است کمان میکند که موجد قانون فلان نحوی
 و فلان عالم معانی و بیان است بناءً علیه بخلاف رأی و قول
 آنها حرف زدن و بر عکس قوانین مقررۃ ایشان رفتن هیچ
 خطا نیست . خیر بسیار سهو و غلط فهمیده است موجد
 قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل
 موجود و مستعمل است . و حضرات نحوین و صرفیون
 و معانیون متبّع و مستقر و جامع همان قوانینند که لسان
 خود ایجاد کرده است . مختصر لسان تابع قانون نیست بلکه

قانون تابع لسان و مأخوذ از آن است . پس اگر مظهري در
 میان قومیکه هزاران سال متکلم بزبان است و قانونش طبعاً
 و سلیقه بر ایشان معلوم است ظهور نماید و بخلاف قوانین
 آن لسان حرف بزند و بگوید که اینطور حرف زدن شما
 غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتی ادعا کند
 مثلاً معنی قَالَ و سَمِعَ گفت و شنید نیست بلکه خواند
 و نوشتست آنقوم نه اینکه مظهریت او را قبول بلکه
 مبتلای سفاقت و جنت خواهند دانست . بنابر این بود
 بنده کفتم که در هر دین و در میان هر ملت تجاوز از
 قانون لسان جایز نه و بنا بر اینست خداوند حکیم و علیم
 در قرآن شریف و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ
 و در مقام تعجیز فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فرموده اند فافهم
 هذه النکته الّتی قد کنتم عنها غافلين و اگر رتم بجهلها جاهلین
 { انہی کلام شیخ الاسلام }

جواب

اگر چه مطالبی که سابقاً در تبیین و تحقیق سبب حجیت
 و اعجاز کتب سماویہ علی الاطلاق نوشته شد مارا از تکرار
 کلام در جواب شبهات و تشکیکات بارده شیخ الاسلام

(٤٨٢)

مستغنی داشت . و هم از ذکر ایرادات مکذبین قرآن و تطبیق آن عیناً با انتقادات معترضین بر کتاب مسنطاب ایقان بحکم کلام معجز نظام عیسی علیه السلام (تُعْرِفُ الْأَشْجَارُ مِنْ أَمْثَارِهَا) اهل نباهت و ایمانرا بر مغرس و منبت شوك اعراض و اعتراض آگاه نمود معذک منیداً للتیین و توضیحاً لمبلغ معارف المکذبین معروض میدارم که اولاً اینکه جناب شیخ بسبب اطلاق لفظ (حق) و یا کلمه (حق منیع) بر مظهر امر الله جناب مناظر خود را بغلو نسبت داده و بلفظ غالی توصیف نموده اند و باین سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان بآیات قرآن و علم لغت و اجلی برهانی است بر غلو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت . اما جهل ایشان بلفظ زیرا که جناب شیخ کمان کرده اند که لفظ (حق) هر جا استعمال شده است مقصود حق مقابل خالق است که اسمی از اسماء الله باشد و از اینجهت اطلاق آن بر بشر اگرچه آن بشر از مظاهر امر الله باشد غلو است . و این غلط صرف است زیرا لفظ (حق) بر معانی عدیده استعمال شده چنانچه کثیراً بر معنای مقابل باطل اطلاق نموده اند مثلاً اگر گویند حضرت عیسی حق بود صحیح است در مقابل بطلان یهود

(٤٨٣)

و هکذا اگر اطلاق حق بر حضرت رسول نمایند درست است نظر بطلان وثیه و مجوس و همچنین است اگر امروز بنویسند صاحب امر حق است صحیح است نظر بطلان منکرین و مکابرین . قال صاحب القاموس الحق من اسماء الله تعالى او من صفاته و القرآن و ضد الباطل و الامر المقضي و العدل و الاسلام و المال و الملك و الموجود الثابت و الصدق و الموت و الحزم و واحد الحقوق (انتهى) . و قال صاحب محیط المحيط الحق مصدر و من اسماء الله تعالى او من صفاته و الحق ایضاً ضد الباطل و الامر المقضي و العدل و المال و الملك و الموجود الثابت و الصدق و الموت و الحزم جمعه حقوق (الى آخر کلامه) و از این جمله معلوم شد که چنانچه لفظ حق بر معنای مقابل خلق اطلاق شده کذاک بر مظاهر امر الله و کتب مقدسه و قول صدق و سایر معانی مذکوره نیز کثیراً استعمال شده بل شایع الاستعمال است و هیچ غلوئی نیست . و اما جهل ایشان بقرآن زیرا که در این کتاب شریف بصراحت لفظ حق بر حضرت رسول علیه السلام اطلاق شده است چنانکه در سوره قصص فرموده است وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ
تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ . و تفسیر این آیه مبارکه
سابقاً مفصلاً ذکر شد و خلاصه آن این است که میفرماید
اگر مصیبتی و بلائی بکفار مکه میرسید . میگفتند خداوند
چرا پیغمبری بما نفرستادی تا آیات را متابعت کنیم و از
اهل ایمان باشیم و لکن چون حق (یعنی حضرت رسول
علیه السلام) از جانب ما ایشان آمد . گفتند چرا معجزاتی
مانند معجزات موسی باو داده نشد بعد جواب میفرماید که
آیا کفار قریش کافر نشدند بمعجزاتی که از قبل بموسى داده
شد و گفتند دوسا حرنه معاون یکدیگر و گفتند ما بهر دو
کافریم . اکنون سزاوار است که ارباب انصاف در این
آیه کریمه ملاحظه فرمایند و مقدار غلو جناب شیخ را در
مکاره معلوم دارند بل مبلغ علم و اطلاع و ارتباط ایشان را
بقرآن شریف در یابند و بر احاطه علیه حضرت خیر البریه
علیه من التحیات اطمینان و اطمینانها که فرمود وَلَا يَبْقَىٰ عَنْهُمْ
مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا خَطُّهُ وَزَبْرُهُ آگاه کردند . نمیدانم چرا این
غلو را العیاذ بالله بقرآن شریف نسبت نمیدهند که در بشارت

ظهور موعود فرموده است هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ
اللَّهُ فِي ظُلُمٍ مِنَ النِّعَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ
تَرْجِعُ الْأُمُورُ وَحَالُ انکه بر خداوند تبارک و تعالی بغایت
سهل و آسان بود که پیاس خاطر شیخ الاسلام إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ
رُوحُ اللَّهِ فِي ظُلُمٍ مِنَ النِّعَامِ بفرماید تا بایه دست آویز
غلو نکنند و بر روح الله النازل من السماء اسم حق منبع اطلاق
نمایند و یا لا اقل حَتَّى يَأْتِيَهُمُ ابْنُ الْإِنْسَانِ فِي ظُلُمٍ مِنَ
النِّعَامِ بفرماید تا بانجیل مطابق آید و حجت جناب شیخ
در رد امت بهائیه اتم واکمل باشد . و نمیدانم چرا این غلو را
بانجیل نسبت نمیدهند که در آخر اصحاح (۲۳) سفر متی
از قول حضرت عیسی وارد است إِنِّي أَقُولُ لَكُمْ أَنْتُمْ
لَا تَرُونَنِي مِنَ الْآنَ حَتَّى تَقُولُوا مُبَارَكُ الْآتِي بِاسْمِ الرَّبِّ .
و چرا این غلو را بتوراة و سایر کتب عهد قدیم نسبت
نمیدهند که در آن کتب مقدسه ذکرى از ظهور موعود
اعظم و اصلاح عالم وارد و نازل نشده است جز باسم ظهور
الله و ظهور الرب و يوم الله و يوم الرب چنانکه در اصحاح
(۲۵) سفر اشعیاى بنی فرموده است وَيُقَالُ فِي ذَلِكَ
الْيَوْمِ هَاهُوَ هَذَا إِنَّا إِنْتَظَرْنَاهُ فَخَلَصْنَا هَاهُوَ الرَّبُّ إِنْتَظَرْنَاهُ

فَلْيَتَّبِعْ وَتَفَرَّحْ بِخَلَّاصِهِ . یعنی در آنروز گفته میشود که اینک خدای ما که از او منتظر بودیم و ما را نجات داده است اینست بلکه خداوندی که از او منتظر بودیم اینست از نجات او مسرور و شاد مانیم . و چرا این غلور را که باین حد بر ایشان ناکوار است بر حضرت امیر علیه السلام انتقاد نمایند که در خطبه طنجیه پس از ذکر علامات و امارات ظهور فرموده است فَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُكَلِّمٍ مُّوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ فَيَظْهَرُ هَذَا ظَاهِرٌ مَكْشُوفٌ وَمَعَانٍ مُّوصُوفٌ . و سبب این انتقادات و ایرادات نیست الا بعد از کلمات انبیاء و مرسلین و عدم معرفت بملوک مقام مظهر امر حضرت رب العالمین که مظاهر امر الله را نفوسی مانند خود تصور مینمایند و بنظر استخفاف و اهانت در اهل ایمان و اصحاب هدایت مینگردند کما اخبر الله تعالى عن قوم نوح بقوله تعالى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا تَبَعًا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ . و اگرچه کلام بطول میآید و لکن از مطالعین معذرت میخواهم و رجا میمایم که در این خطبه بلیغه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قدری

بدقت نظر نمایند که در نهج البلاغه وارد است شاید قدری بر مقام ظهور واقف شوند و بر حالات اهل ایمان و صعوبت مشقهای ایشان در هدایت خلق آگاه گردند (قال علیه السلام) يَأْقُومُ هَذَا إِيَّانُ وَرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ وَذُنُوبُ مَنْ طَلَعَهُ مَا لَا تَعْرِفُونَ . أَلَا وَمَنْ أَذْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِعَرَاجٍ مُنِيرٍ وَيَحْدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِحُلِّ رِبْقَا وَيُعْتِقَ رِقَا وَيَصْدَعُ شَعْبًا وَيَشْعَبُ صَدْعًا فِي سَنَةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ ثُمَّ لَيَسْجُدَنَّ فِيهَا قَوْمٌ سَجَدَ الْقَيْنِ النَّصْلَ تَجْلِيًا بِالتَّزْيِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَيَعْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ (الى آخر كلامه علیه السلام) میفرماید ای قوم این ایام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نوزد یکست طلوع امری که آنرا نمیدانید ولی آگاه باشید که هر که از ما آزاد را یابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکوکاران قیام خواهد کرد تا آنکه گریه را بکشد و بسته را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع نماید در حالی که از خلق مستور و مخفی باشد آنگونه که پی زنده اثرش را در نیابد اگرچه نظر تخصص و تدقیق را

مکرر سازد . پس در آن امر قومی که ابصار شان بنور تنزیل روشن ومنور شده است انگونه که حداد بیکانرا حدت بخشد در نصرت امر الله حدت و تدبیر بگیرند و جام حکمت و دانشرا در هر شام پس از صبحی نوشتند (انتهی) ملاحظه فرمائید نفس مقدسی که باتفاق جمیع مسلمین باب مدینه علم بوده در وصف امر قائم موعود میفرماید که هر که از ما آنرا در یابد با سراجی منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین قیام خواهد کرد یعنی نفس مبارکرا خارج نمروده و در عداد مستترین از انوار این امر اعظم شمرده معذک فقهای عصر که مقدار معارفشان بر هر بصیري معروف است و اعمال و اخلاقشان بر هر ذی ادراکی واضح و معلوم میخوانند این چنین موعودی بر وفق آمال متعارضة متخالفة ایشان ظاهر شود و مطیع اراء متضاده هر يك گردد و بقوانین مختلفه فاسده ایشان تکلم نماید بشس مایظنون و ساء مایحکمون .

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است و جایز ندانسته اند که مظاهر امر الله بر خلاف قوانینی که سیدویه و اخفش

مدون داشته اند تکلم نمایند . (اولاً) جناب شیخ بایستی بنویسند و معلوم دارند که در چه موضع از ايقان فاعل غیر مرفوع و مفعول غیر منصوب و مضاف الیه غیر مجرور وارد شده است و چون نوشته اند اهل ادراک بدان اعتنا نخواهند نمود و انتقاد بلا شاهد را از قبیل رؤیت اعمش و بصارت اخفش مغلوط و مشوش خواهند دانست . (ثانیاً) نظر بهمین قواعد که جناب شیخ بمعرفه آن لفظاً لاحقیقه افتخار نموده اند هاشم شامی در تذیل مقالة فی الاسلام که عبارات آن ذکر شد بر قران شریف ایراد نموده است . آیا بر آیه (١٧٢) سورة البقره لَئْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ (الی آخر الایه) ایراد نموده است که لفظ (وَالصَّابِرِينَ) که منصوب وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه بموجب اینکه عطف بکامه و الموفون است باید مرفوع باشد . و آیا بر همین آیه ایراد نکرده است که لفظ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ صَیِّحَ نیست و بر وفق قواعد عربیت بایستی وَلَکِنَّ الْبِرَّ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللّهِ (الی آخر الایه) گفته باشد زیرا که بر عبارت از نیکوکاری و صلاح است و صلاح و نیکوکاری ایمانرا کویند نه مؤمن را . و آیا بر آیه

(٤٩٠)

(١٦٠) سورة نسا لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ إِرَادَ نَكَرَدَه است در لفظ (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) که بایستی مرفوع وارد شده باشد وَالْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بگوید زیرا که عطف بکلمه الرَّاسِخُونَ است و بسبب اینکه مبتدا است واجب الرفع است باتفاق نحویین . و آیا بر آیه (٣٧) سورة مائده که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى إِرَادَ نَكَرَدَه است که اسم آن واجب التَّصْبُّ است و لهذا لفظ (وَالصَّابِئُونَ) که عطف است بلفظ الَّذِينَ رفع آن خلاف قواعد نحویه است بلکه بایستی وَالصَّابِئِينَ بنصب وارد شده باشد . و آیا بر آیه (١٠) سورة منافقین که فرموده است وَأَتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ (الی آخر الایه) إِرَادَ نَكَرَدَه است که لفظ أَكُنْ مِنْ الصَّالِحِينَ که مجزوم أَكُنْ وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه بایستی أَكُونَ بنصب گفته باشد زیرا که معطوف علیه آن کلمه فَأَصْدَقَ منصوب است بحرف ناصبه و معطوف باین سبب واجب التَّصْبُّ است و جزم آن باتفاق التَّحْوِیِّینَ غلط است . و بر آیه (٥٢) سورة ال عمران که فرموده است إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ

(٤٩١)

كُنْ فَيَكُونُ آيَا إِرَادَ نَكَرَدَه است که بجای لفظ (فَيَكُونُ) بایستی فَكَانَ گفته باشد . و در اینجا بر صفت جناب شیخ از باب کنایات رکیکه و تعریضات خارجه عن آداب الانسانیة داخل شده و گفته است که در این آیه او را رعایت سجع و روتی برا خلال بمعنی مجبور داشته و یا تَعَوُّد لِسَانِ در تکرار این لفظ (كُنْ فَيَكُونُ) در شش موضع از قرآن موجب این نسیان کشته که لفظ مضار عربی بجای ماضی اطلاق نموده است و هم در آیه سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينَ او را رعایت روی بر این داشته که بجای الْيَاسِ الْيَاسِينَ گوید و در موضع طور سینا طور سینین خواند . و محتمل نیست که اگر مراعات سجع و روی نبودی در جمله عرش لفظ ثمانیه را نه بیش و نه کم گوید و نه لفظ جنتان و زوجان را در سورة رحمن مکرر آرد (الی آخر ایراده السخيفه) حال نمیدانم کسانی که قواعد نحویه هزاران سال قبل را باین درجه واجب الرعايه میدانند جواب ایرادات مع الشواهد این مورد منتقد راجه میگویند و از این مخالفتها صریحه چه عذر میخواهند . و اگر این نکته مانع نبود که نکارنده دوست نمیدارد که قلم خود را بنقل ایرادات منکرین و مکذبین ملوث دارد هر آینه جمیع مناقشات این منکر

معاندرا در این اوراق اصلاً و ترجمه مندرج میداشت تا اهل ادراک دریابند که همواره منکرین و مکذبین در رد انبیا و مرسلین بیک جبل متمسک و بیک لحن مترنم بوده اند و لهذا از این مقدار هم که از ایرادات ارباب انکار برای انتباه اخیار و ابرار بر سبیل الجاء ذکر شد معذرت میجویم و استغفار میبایم. و اعجب این است که چون رؤسای بر و تستائیه این کتاب مقالة فی الاسلام را طبع نمودند و منتشر داشتند بعضی از علمای این حدود از قبیل فاضل جلیل الشیخ محمد بدر الدین الغزالی. و الشیخ اسمعیل الطرابلسی. و الشیخ ابی النصر الشامی. و غیرهم من اهل العلم والفضل از این عیب خواهش نمودند که نظر بسعه اطلاعی که حق جلّ جلاله باو عنایت فرموده است در حقایق کتب مقدسه وادیان عتیقه شایسته است که پیاس حقوق مقدسه نبویه که انوارش از وجوه ناضرة امت بهائیه مشرق و متلاً است جوابی کافی و وافی بر این کتاب مرقوم داری و شبهات او را من حیث العلم و مفتیاً شرا من حیث التاریخ واضح و مکشوف نمائی تا بر ضغای ملت امر مشتبه نشود و این گونه شبهات در اذهان راسخ نگردد. کفتم عفواً ایها الساده زیرا که در این طریق موافقی است که رفع آن در غایت صعوبت است

چون سنوات کثیره و قرون عدیده اسماع اهل اسلام باستماع زخارف کلام متعود شده و قلوب بقشور مطالب تربیت و تغذیت یافته. اگر پرده از وجوه حقائق قرآنیه کشوده شود تا ایرادات ارباب شبهات مندفع گردد نخست همین نفوس مسلمه بالاسم بعداوت کمر بستند و بمخالفت قیام نمایند و راضی میشوند که شبهات اهل کتاب از قرآن دفع نشود و ابداً باقی ماند بل بالکل ملت بیضا پایمال اهل ضلال گردد و راضی نخواهند شد که از اثر قلم اعلی حوریات معانی از قصور آیات مهمل الوجه پرده بر اندازند و غلمان مستوره تحت استار الاستعارات باسم الخد و خلیع العذار کردند تا عقده ایرادات منحل شود و غیوم کشفه انتقادات زائل و منقش گردد. مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیه مبارکه وَحَمَلُ عَرْشِ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَه بگویند مقصود از عرش قلب مقدس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره است باینکه در یوم دین انوار فائضه از عرش رب العالمین نسبت بسائر انبیا و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و بعبارة واضح قوای شارع اعظم ضعف قوای رسول اکرم باشد. زیرا که انبیا و مرسلین قوای اربعه. تنزیل و حی. و تبلیغ ندا. و رزق عباد. و فقیر و امامیه اهل عناد را. که لا زال اعراض ظهور

(٤٩٤)

بأن مؤید و منصور بوده اند بجملة عرش و ملائكة اربعة
تعبیر فرموده اند و استعاره لفظ ثمانیه را مشعر بظهور
موعود بضعف قوای سایر انبیا و مرسلین مقرر داشته اند .
و هکذا اگر در تفسیر آیه کریمه وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ الی
قوله تعالی مَدْهَامَتَانِ بگویند مقصود از جَنَّاتٍ مَدْهَامَتَانِ که
خداوند تبارک و تعالی وعده فرموده است که قبل از ظهور
قائم موعود ظاهر شوند وجود مقدس نورین نیرین
حضرت شیخ احسائی و حضرت سید رشتی علیهما السلام الله
بود که در وقتی که در بوستان ملت بیضا و ریاض شریعت
غراجز شوك اختلافات بارده تسنن و تشیع و مصطلحات
نافیه فقاها و تصوف مشهود نبود حق جلّ جلاله باظهار
ایند و وجود مبارک باب دو جنت از معارف حقیقه بروجه
عباد بکشود و اهل استعداد را بفوا که لطیفه حقایق قرآنیّه
محظوظ و مرزوق فرمود . و آیند و وجود محمود خلق را
بقرب ظهور موعود بشارت دادند و بسبب ازاله کثیری
از اوهام عباد را بظهور جَنَّاتٍ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ قریب فرمودند
و بالجمله چون اینگونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود
تا شبهات امثال هاشم شامی از قرآن شریف منسطف گردد

(٤٩٥)

و مقصود از لفظ ثمانیه و جَنَّاتٍ که نه رعایت سجع و روی
و یاعادت لسان و غفلت جنان بوده ظاهر و باهر آید اول
امثال جناب شیخ فریاد (و اشریعتا) نمایند و بکلمه (و احربا)
ندا کنند و بصراحت بنویسند که بیدین و بیغیرت و بی
ناموس است آنکه بابیه را از اسلام خارج نداند و ایشانرا
مواجهه تکفیر نماید . چرا . زیرا که این طایفه ابدان مقدسه
مظاهر امر الله را عرش الهی نامیده اند و جنت وجود اولیاء
الله را بر جنات پر از سیب و خرما و انکور ترجیح داده اند
و معارف دینیّه را بر لذائذ جسدیه مزیت نهاده اند و اعتنای
بامر تدین را بر اعتنای بامر تمدن مقدم داشته اند . آیا کفری
فوق این تصور توان نمود حاشا حاشا . البته باید قائم آل محمد
تابع اخفش باشد و الناظر الی امر الله از دیده اعمش نکرد
و روح الله النازل من السماء در مسائل دینیّه از فرمان فقها
تجاوز نکند تا ضروریهای اسلام که مرجع فقهایی ذوی
الاحترام است خلل نپذیرد .

باری از اصل مسئله دور افتادیم اکنون ملاحظه
فرما که جناب شیخ نوشته اند که (منشأ غلط مناظر مغرور
این است که تا بحال موجد قانون را نشناخته است و چنان
کجا نموده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است

(۴۹۶)

خیر بسیار سهو و غلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است (الی آخر تحقیقاته العجیبه) اولاً این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه . زیرا در کتب علیّه این اختلاف بین العلماء بنظر رسیده است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلق . حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی میدانند البتّه موجد قانون استعمال الفاظ هم او جلّ جلاله خواهد بود و چنانکه خداوند قادر است که بتوسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البتّه هم قادر است که بتوسط این وجودات قدسیّه قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اسلس و ارقّ از برای لسان ایجاد نماید . و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر میدانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سایر علمای لغت در جواز تبدیل قواعد تصوراتی نمود . و اگر چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد میشود واضع الفاظ را نه خداوند خلق میدانند و موجد قانون لسان را نفس لسان می‌شمارند این معنایی است که عقول سلیمه و اذمهغه صحیحه غیر فاسده ادراک نتواند نمود . آیا ممکن است که شیء

(۴۹۷)

موجد نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقق گردد . ثانیاً اینکه نوشته اند (موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است) ظاهر مقصود شان این است که قوانین مستعمله در السنه موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز التّغییر نیست . و این وهم صرف و غلط محض است . زیرا که جمیع السنه موجوده قوانین و قواعد آن تغییر نموده است و خواهد نمود چو اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آنرا متجدّد و متغیّر مشاهده کنند . بحدی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نکرده و بالنسبه بلغه حالیه خشن و غیر سلیم باشد . مثلاً در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ بصحّت تقریباً سه هزار سال گذشته است لغه ایرانیان که بدان تکلم می‌نمودند لغت اریائیه ویا آریابود و اکثر محققین را کجای اینست که همان لغت زند است که زردشتیان لغت مقدّس می‌شمارند . و چون تقریباً هزار سال بگذشت لغت اریائیه متغیّر گشت و در ایام دولت کبیره ساسانیّه یعنی اکاسره عظمی لسان عمومی اهالی ایران لسان

(۶۳)

(٤٩٨)

پهلوي شد . و پس از چندي که ديانت اسلاميه ظهور يافت و خلفاي عرب بر عجم غلبه يافتند کتاب و منشيان ايران قواعد عربيت را در لغت پهلوي داخل نمودند و لسان فارسي حالي که بوجهي بالغت زند و پهلوي مشابهت ندارد حاصل شد و جميع قواعد و قوانين اندو لسان زایل و متغير گشت . و خلاصه القول باتفاق محققين در مدت سه هزار سال سه زبان مختلف القواعد در مملکت فارس دایر و جاري شده و اين تجديد بالقطع از تغيير قواعد و قوانين ناشي گشته . و همچنين است لغت حاليه هنوز بالنسبه بلغت سانسکریت و لغت يونانيه حاليه بالنسبه بلغت يونانيه قديمه و لغت ترکي عثماني بالنسبه بلغت ترکيه قديمه . و سبب انعقاد مجالس (اکاديميه) لغويه در اکثر عواصم اروپا خاصه پاریس و لندرا بر اهل علم مستور نيست که چون در قرون اخيره انوار معارف و علوم در ممالك اروپا انتشار يافت افاضل ان بلاد السنه معموله خود را مختل و قواعد انشا و ترسيل و تصنيف و تأليف را فاسد المباني و معتل يافتند . لذا انجمني از اکابر ارباب علم و فضل منعقد نمودند و قواعد اين مجالس را من حيث الاعضاء والافاق و الشروط والاداب بر اساس متين ثابت و راسخ داشتند و در تنقيح و تحسين لسان اهمامي

(٤٩٩)

بلغ نمودند و قواعد خشنه قديمه را بقواعد لطيفه جديده تبديل کردند و بسياري از حروف و حرکات و اعراب و امثالها را که سابقاً واجب الاستعمال ميدانستند ساقط و زائل نمودند و قواعد بيانيه را در منشآت و خطب جاري و معمول داشتند تا آنکه السنه اروپيه طلاوتي تازه گرفت و خشونت و قواعد سقيم قديمه يکبار باطل و زائل شد و فصاحت و بلاغت کتاب و خطبا رتبه ساميه و درجه عليا يافت . چندان که توان گفت که قواعد حاليه لسان فرانسوا و انگلتره و المانيا بهيچ وجه مناسبتي و شباهتي با قواعد و قوانين پانصد سال پيش ندارد تا چه رسد به هزار سال و هزاران سال مما لا يسترسل الکلام فيه جزافاً الا المقلون والجهال . و در لغت عربيه ملاحظ فرما که با آنکه لسان مقدس ديني اسلامي است چگونه تصريح قرون و ادوار آنرا بتغير قوانين و اطوار مبتلا و گرفتار کرده . زیرا که بمثل تاريخ تطورات اين لسان بر اينگونه است که چون باراده قاهره حي قدير جلت عظمته شوکت قبائل عاد و ثمود و طسم و جدیس که با اعراب بآئده موصوفند منظوي شد و دور ثاني امت عربيه که بدني يعرب بن قحطان موسوم و يعرب عاربه معروفند نیز انقضا يافت و رياست امت عربيه

بنی عدنان از ولد اسمعیل که بعرب مستعربه مسمی
 ومذكورند تعلق گرفت . واز ولد عدنان مذکور قبائل
 کثیره وشعب عدیده از قبیل انمار وایاد وریعه ومضر
 واز مضر کنانه وقریش وغیرهم ممّا هو معروف عند
 المورّخین ظاهر شدند ودر اقطارشبه جزیره العرب ساکن
 ومتوطن گشتند . چون در طی این ادوار وفترات که
 بالطبع موجب تغییر وتبديل لسان است لغت عربیه را
 سلاست وطلاوتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور
 اسلام بر اینگونه انعقاد یافت که ادبا وشعرا وفصحای ایشان
 هر ساله در مواسم مخصوصه در اسواق عمومیّه از قبیل
 سوق عکاظ وغیره اجتماع مینمودند وبانشاد اشعار وانشاء
 خطب قیام میکردند ودر مسائل لغویّه ودقائق قواعد
 شعریه مناظره وتکلم مینمودند تا آنکه نوعاً خشونت
 واختلالات سابقه زوال یافت وفصاحت وبلاغت در اتم
 جاهلیت رتبه علیا گرفت . وچون دیانت اسلامیّه ظاهر
 شد وفتوحات خلفا سمت فصاحت ووسعت یافت وامم کبیره
 از قبیل فرس وخزر و ترک وهنود وغیرهم در حوزه اسلام
 داخل شدند ودر مناصب ملکیه ودینیّه وعلیه مراکز مهمّه
 یافتند وبالطبع این اختلاط موجب اختلال مبانی لغت

میشد علما وارباب فضل از خوف سرعت تغییر واضمحلال
 لسان بتدوین لغت عربیه وتأسيس قواعد علوم ادبیّه قیام
 نمودند ومصنفاقی چند در این معارف تألیف کردند که بقدر
 امکان این لغت فصیحی را از سرعت تبديل وتغییر مصون
 دارند معذلک هنوز هزار سال از هجرت نبویه نکذشته
 بود که لغت عربیه تغییر کلی یافت ولسان عربی جدید که
 { بلغت دارجه } معروف است ومن حیث القواعد بالکل
 مخالف ومباین بالغت قدیمه است شایع ومتداول گشت .
 چندان که در این قرن امم عربیه خواه از عوام وجهال ویا
 علما وارباب کمال جمیعاً جز بلغت دارجه تکلم نمینایند ولغت
 قدیمه را جز در بعض مصنفات معمول نمیدارند . بل در
 بعض از اقسام شعر مانند زجل ودو بیت ومواویل
 التزام لغت دارجه را لازم میدانند ونظم این قسم از شعر را
 بلغت قدیمه منافی سلاست ورقّت میشمارند . وخالصه
 القول بالاینکه زیاده از هزار وسیصد وپانزده سال پیش
 نیست که از هجرت نبویه کذشته است حال لغت عربیه
 قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عبریه در میان یهود
 ولغت سانسکریت در میان هنرود شده است که بسبب
 اینکه لغت دینیّه است محفوظ است وابدأ در محاوره وتکلم

بین العرب دائر و مستعمل نیست و از این مستفاد
توانداشت که اگر دو هزار و یاسه هزار سال بگذرد حال
لغت عرب بکجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیّه است
تا چه رتبه ظهور یابد . و این جمله بر نفوسی معلوم است که
زحمت مسافر ترا متحمل گشته و بر تغییرات طاریّه بر لغت
عربیّه بل بر جمیع امور عادیّه مطلع شده باشند نه بر نفسی
که در زاویه خمول نشسته و بعوائد هزار و دو هزار سال
پیش دل بسته . و اگر یکی از ایشان کوئی که بحکم کریمه
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ روزی چند از زاویه خمول بیرون آید و در عوائد
و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرمانا قدری بر
حقائق راهنما اطلاع یابد و بر مجاری امور بصیر گردید
اظهار عجز نماید و نوحه یحارگی بر خواند و کأنه العیاذ بالله
خدای قدیر را در سفر عاجز از اصلاح امور خود داند .
و اگر نفوسی که اسماً لا فعلاً بقرآن شریف متمسکند و لفظاً
لاحقیقه باسلام مفتخر بآیه مبارکه وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا
بِلِسَانٍ قَوْمِهِ فِي الْحَقِيقَةِ ناظر بودند این نکته را میفهمیدند
که مأمور من عند الله بحکم همین آیه کریمه لسان او بلسان

معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او بلغت دارجه شبه
با حفظ مراتب لطافت و رقتی که از صفات بیانات مظاهر
امر الله است و اشتغال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای
عبارات مطالع حکم الله تا عموم از فضل حضرتش بهره
گیرند و از بیانات لطیفه اش منجذب شوند و از کلمات
روان بخشش حیوة یابند . نه آنکه بالسنه عتیقه تکلم نمایند
و بقواعد قدیمه سخن گوید که فهمش بترجمه محتاج باشد
و هر شطرش محل اختلاف شود و ادراکش کما ینبغی
موقوف بحشر اموات دو هزار سال پیش گردد . و بالجمله
مقصود از ذکر این مطالب اظهار این نکته بود که آنچه را
ارباب و هم کجا کرده اند که قوانین ابدیه است و جایز
التغییر نیست کجا صرف و غلط محض است و در صورتیکه
علمای ملت و ادبای امت قادر و مأذونند که قواعد قدیمه را
تغییر دهند و قوانین انشا و ترسیل را بر نهجی ملائم و موافق
وقت و سلاست بنهند چرا این قدر ترا از انبیا و مرسلین
ممنوع میدارند و چرا این اختیار را از مظاهر امر الله
مسلوب می شمردند . بل اگر نفسی بنظر تحقیق نظر نماید
میبیند که با آنکه انبیا و مرسلین مظاهر قدرت و اقتدار
حق جلّ جلاله اند و مطالع ابداع و اختیار او عزّ شأنه

معدلك این نفوس واهمه غیر فاهمه چندان دائرة اختیار
 واقتدار ایشانرا تنك وضیق داشته اند که آنچه را در حیز
 قدرت واقتدار خود میدانند در حیز قوت و اختیار ایشان
 نمی شمارند و بعبارة اوضح دائرة اختیار خود را اوسع از دائرة
 اختیار مظاهر امر الله میدانند و کائنات قدرت و قوت بشریه را
 فوق قدرت و قوت الهیه می شمارند. مثلاً اگر جمعی از
 متشرعین اروپا بر ابطال بیع رقیق حکم ننمایند جمیعاً آنرا
 ممدوح میدانند و در غایت اعجاب واستحسان از عجایب
 ترقیات بشریه و تقدّمات مدنیّه می شمارند و هکذا اگر فی
 المثل فوائد مرابحه را فقها باسم هبه و یا مصالحه که عین
 توریّه و ربا است و مخالف صریح کلام خدا تحلیل نمایند جمیع
 آنرا مستحسن شمرند و از دقائق مدارك فقهیه شناسند.
 و كذلك اگر شرب خمر حر امرای علمای ما و راء الله باسم
 مثلث شرعی جایز دانند و آیه تحریم خمر را منسوخ کنند
 و شرب مسکرا ترا شایع و متداول گردانند تماماً آنرا بحسن
 تلقی مقبول دارند. و همچنین اگر مجالس اکادیمیّه جمیع قواعد
 لغویّه را مبدل گردانند و قواعد جدیده در انشا و ترسیل
 معمول دارند کل آنرا موافق ذوق بشری و نهایت کمال
 انسانی شمارند و لکن اگر نفسی از مظاهر امر الله حکمی

از احکام را تغییر دهد و یاد قران لفظ صابئون بجای صابین
 وارد شود و یاد بیان عبارتی بر خلاف اذواق سقیمه قوم
 ملحوظ ایشان گردد جمیعاً اسان انتقاد کشایند و فریاد و احربا
 بر آرند و بعبارة اخری این نفوس مقدسه را در این امور
 مأذون و مختار نشانند. مثلاً در همین لفظ (آخوند زاده)
 که لقب شرف جناب شیخ الاسلام است ملاحظه فرما که
 کلمتین آغای ترکی و خداوند فارسی در مدت شش قرن سه
 دور طی کرده است تا آخوند شده است. زیرا که کتاب
 و منشیان فارسی را تا قرن ششم و هفتم اسلامی عادت چنین
 بود که اکابر را تخفیفاً خداوند مینوشتند و خطاب میکردند
 و این عادت الی یومنا هذا در میان مسلمین هند باقی
 و جاری است. و در قرن هشتم و نهم ارباب قلم لفظ خداوند را
 مخفف نمودند و بخاوند تبدیل کردند و پس از چندی
 خاوند را خوند گفتند و بزرگانرا کتباً و لفظاً باین لفظ
 خواندند و چون پس از استیلای اترک مغول بر ایران لفظ
 آغانیز در لغت فارسی داخل شده بود آغای بغین را برای
 تمیز از خواجه سرایان بقاف تبدیل نمودند و با لفظ خوند
 ترکیب کرده در این قرون اخیره مخفف این دو لفظ را
 بعبارت (آخوند) بر علما و فقها اطلاق کردند. در این

صورت آيا انسان بينار انمير سد که از همين آخوندها
مستفسر شود که بکدام دليل بر ارباب قلم و کتابت جاز
است که الفاظ را باین حد ممسوخ دارند و در لغت بايتمقدار
تصرف کنند و لکن مظاهر امر الله حکماً بايد تابع هر بي
بصري اخفش باشند و در سوق عبارت مقلد هر اعمالي
اعمش کردند **اللّٰهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ** . ساء ما تحکمون
و باطل ما تظنون . بلي لاشك خشك مغزي چند از قدیم
و حديث يهودي صفت غایت سعي را در حفظ ثواب تدبیر
مجری میدارند و بتغییر عوائد و آداب و شرائع و احکام راضي
نمیشوند . و لکن حاشا که قدرت قاهره و قوت باهره مبدع
عالم و منشی امم جلّت قدرته و جلّت عظمته که در هر قرن
عالماً بطراز جدید معلم دارد و جهازاً بآیین بدیع مزین
فرماید باین هوسهای فرسوده اعتنا کنند و بنفاق ناعقین
و تشکیکات مرتابین از تجدید عالم که در جمیع کتب مقدسه
بآن وعده فرموده است صرف نظر نماید . فسوف ترى
عوائد المستکبرين زائلة وقواعدهم ساقطه وأصولهم خافیه
و أبصارهم شاخصه و أعناقهم واقصه و ترى الأرض باذن الله
بارزة بآثارها الجديده زاهرة بالعوائد القويمه زاهیه نامیه

بالطرائق المستقیمه لا ترى فيها عوجاً ولا أمناً وخشعت
الأصوات للرحمن فلا تنع إلا همساً . و خلاصة القول
مقصود از تطویل در این مسئله اظهار این نکته دقیقه بود
که ارباب شعور سبب حیثیت و اعجاز کلام الهی را در یابند
و باصل دلیل و برهان ناظر باشند و بعوائد و قواعدیکه لازال
در شرفه تغییر و تبدیل بوده است و خواهد بود از مقنن
قوانین و شارع شرائع محبوب نگردند . و این نکته راهواره
مواجه نظر ملحوظ دارند که منکر و مکذب مادام که در
نقطه انکار و تکذیب واقف است محال است بنظری جز
نظر ایراد و انتقاد در کلمات صاحب امر نظر کند و بلسانی
جز لسان بذات و خشونت تکلم نماید . چنانکه ایرادات
یهود از انجیل مقدس قطع نشد و انتقادات نصاری از قران
مجید زائل نکشت و بحکم کذلک نسلکهم فی قلوب المجرمین
این ایرادات از لسان مکذبین این امر اعظم نیز قطع نخواهد
شد و هلاکت متقدمین سبب انتباه متأخرین نخواهد گشت
آیا مکذبین قران بخاتم پیغمبران نسبت جنون ندادند و در
باره آن عقل کل اثناً لارکوا آلهتنا لشاعر مجنون نکفتند .
در این صورت عجب نیست اگر مکذبین بیان و ایتان نیز

(۵۰۸)

امروز بهمین نعمه مترنم کردند و بهمین لهجه متکلم شوند زیرا که جمیع ازیک قتادرسته اند و بیک اصل پیوسته فذرهم یخوضوا و یلعوا و یرحوا و یرتعوا حتی یقضي الله امراً کان مفعولاً .

و بالجمله چون این مسئله مهمه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد و فساد ایراد حضرت شیخ بادله واضح ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجا مینمایم که قدری در این نکته تأمل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیه متوقف و مقیم است و با کبار علما و فصحا و بلغا و مشاهیر کتاب و مصنفین معاشر و جلس واحدی از ایشان بر فصاحت و بلاغت بیانات مبارکه اش ایرادی ننموده و جز بحمد و ثنای حضرتش لسان نکشوده است چه مقدار رکیک است که اعجمان سایر بلاد که بمالک عربیه مسافرت ننموده و با فصحای قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره نبرده اند بر بیانات مبارکه اش انتقاد کنند و بدون شاهد بر الواح مقدسه اش ایراد نمایند . بل عدم مبالغت مکذبین یوم الله بدرجه است که اگر سهوی از ناسخ بپند آرا بصاحب امر نسبت دهند . بل و اعجب از همه

(۵۰۹)

اینست که باو هام کودکان مکتب بر کلمات من خضعت لفصاحتہ رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و ببصر اطفال در آیات حضرت ذی الجلال نظر نمایند . چه در خاطر است که در مدینه سمرقند یکی از مدرّسین مدرسه الغ بیک کورکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاة تقلیس است وقتی این آیه مبارکه را در صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود (قوله تعالى) سُبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ . پس از قرائت در غایت مفاخرت اظهار داشت که این آیه غلط است . کفتم چرا . گفت بجهت اینکه کلمه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند و الا گفتن این کلمه بلا سبب جایز نباشد و ذکر آن بموقع از قانون فصاحت خارج شود . و در حین گفتن کلمه سبحان الله صوت خود را خشن و ضخیم میفرمود و دستهای خود را تا محاذی سماع شریف مرتفع میداشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید . و این عبد در جواب او سکوت نمود و وا گذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انساب دانست . چه بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیا تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضه

متخلفان باخلاق کودکان مکتب واکر پاس وجوب اطاعت
من له الامر نبودي که این معارف مبذوله قطره از بحار
مکرمات او است و این انوار فائضه پرتوي از آفتاب عنایت
او هرگز این عبد در این مقامات قلم بر دفتر ننهاد
و با نفوسی که ابعاد ناسند از مراتب فصاحت و بلاغت باب
مناظرت نمیکشاد. ولیکن عنایت واسعه و رحمت شامله اش
مقتضي شده است که ستائر کثیفه شبهات و تشکیکات ام
ماضیه من جمیع الجهات زائل شود و وجوه ناضره حقائق در
کافه مسائل بلا حجاب مبتم و مهمل گردد. بلی غافلان
آن حدود وقتی برکات اقوال خود واقف میشوند که
باقطار عربیه مسافرت کنند و هنگامی بجهل خود بلغت
عرب مطلع میکردند که ساعتی با فصحای قوم مکالمه
و معاشرت نمایند. اگرچه همین مقدار از عبارات عربیه
که در رساله خود مندرج داشته اند از برای ارباب علم
و فضل بر مقدار علم ایشان بعزیت شاهدهی امین است
و همین قدر از آیات شریفه که در دو رساله مغلوط و مصحف
بآن استشهاد نموده اند بر مبلغ ارتباط ایشان بقران شریف
برهانی متین و من در این اوراق برخی از بیانات فصحای
وقت و علمای زمان و شعرای عصر را مذکور میدارم که در

مدح این ذات اقدس سروده و سپاس و ستایش وجود
مقدس لب کشوده اند تا ارباب ادراک در یابند که
بجهل آن حدود بر چه مقامی ایراد مینمایند و خود را نزد
ارباب علم ناچه درجه مفتضح میدانند. آیا در غایت
غرائب نیست که قروم و صناید فصاحت و بلاغت و ائمه
و اعلام علوم ادبیه و لغت در این محضر اقدس خاضع باشند
و وجود مقدس را بجمیع اوصاف کمال حامد و واصل
ولیکن جاهلان بعزیت بر کلمات بلیغه اش ایراد نمایند و بی
اطلاع از فصاحت و بلاغت بر بیانات رشیده اش انتقاد
کنند (وذلك من عجائب ذا الزمان)

از جمله الشیخ مهدی الازهری از مقالات فاضل مولوی
در عدد نهم از اعداد مجله (الهدایه) بتاریخ غره ذی قعدة
سنه (۱۳۱۴) هجریه درج نموده است.

طالما كان سمعي يتشوق وفؤادي يتشوق رؤية
رجل اجواب للأقطار سواح في الامصار ارتاح لمسامرة
واسر بمسائره كيما يصفولي الدهر في ارض مصر حتى
ساعدتنا العناية بملاقة رجل الفضل وفضل الرجال وكمال
العلم وعلم الكمال ببحر تلاطم بالحكمة امواجه وفيض من
تاريخ العصور عذبه لا اجابه فرايت اسمه طابق مسماه.

(۵۱۲)

فسالته عمن ابدتم به ثمر العلم وشرح صدر الادب باب
العدل والفتوح والتصر لكل ذي روح مولانا (عباس)
اطال الله بقاءه هل شاهد شجائله وحلاه . فقال هو اشهر من
ذلك ولكن بلغني معارفه وعلاه . فقلت لم اراه غير مرة بها
سبرت نجده وغوره اغنتني رؤيته عن رؤية سكان نصف
الربع المسكون من هذه البسيطة بحر لاساحل له يتفجر
العلم من جوانبه وتنطق الحكم والسياسة من نواحيه استفدت
منه بالجلسة الواحدة ما لم استفده من غيره بسنين حتى دعاني
وجداني ان اقول بسم من حضرته حفظه الله ايات تعرب
من بعض انموذج اوصافه .

﴿وهاهي مقدمة بين يدي قرآء مجلتنا الكرام﴾

من الضبا نشق المشتاق افاسا * انساء طيب شذاها الرند والاسا
فظل يسأل عنها وهو في فرح * فؤاده اذ انارت منه نيراسا
فاخبر القلب عنها انها علقت * بطيب عكة حتى جات الباسا
فسار ممتطياً متن البحار لها * في سفن شوق وبالله مافاسا
على هدى حين ارساها بساحلها * لما اتقني من حبال الرأي امراسا
قامها سايرا منها اكبرها * قوم لجسم المعالي اصبحوا راسا
فكم قضى ليل افراح بساحتهم * وكم ترشف من اذواقهم كاسا
وكم جلا خطب عسري مرايمهم * واستبدل الهم بالتوفيق اعراسا
ويزنهم شام ثمر الفخر مبتما * مطاطاً الراس ينحو الشهم عباسا

(۵۱۳)

مولي حبيب نسيب ثابت حذر * لم يتبدأ بسديد الرأي جللا
كم مشكل حله وقاد فطته * وبالهداية اصناف الوري ساسا
كم روح القلب وكاف براحته * وكم جلا عنه بالارشاد وسواسا
مذابت الحق بالبرهان مشهده * محال الضلال وامسى يرشد الناسا
عليه ثوب وقار لا يفارقه * اذ لم يخاطر به فحشا وادناسا
فرع اليها مصدر العرفان مورده * قطب الجلال به قد الملا ساسا
اطال منه بباب العدل موقفه * فظل يرشف من اراه كاسا
مولاي خذ مدحاً ماشابه غرض * بل قلت حقاً بما فيكم فلا آسا
اجريت عين نظامي في مدائحكم * فكل قلب لما قد بات قرطاسا
لا زلتوا ذخراً في نأبة * وفي منبع ذراكم تدفع الباسا
ملاحظه فرما كه جناب فاضل مولوي كه از مشاهير
فصحاى عصر است ميگويد دريك مجلس كه بحضور مبارك
مشرّف شدم چندان از مراتب علوم وحكم ومعارف آن
بحر موج متلاطم مستفيد كشتم كه بسالها از حضور ساير
علما وارباب فضل بهره ورنشدم . چندانكه باين يك جلسه
از رؤيت علماي نيني از ربع مسكون فارغ ومستفني كشتم
وبحكم وجدان اين قصيده را در محضر اقدسش معروض
داشتم . وهي كما ترى تدلّ على مقدار فضل ناسج بردها
وناظم عقدها

﴿وقال الفاضل البليغ كاتب التريزه﴾

بمدح ذلك اصحت تزدي الكلم * ولا بني حق ما تستوجب القلم

(۶۰)

(٥١٤)

انت الذي في نهاك العلم مدخر * ويجر فضلك فيه الموج يلتطم
لما تسربت برد العز مزدهياً * اضحى بربك شمل المجد يلتطم
سموت يا بن بهاء الله منزلة * عقلا ونقلا وقت الناس كلهم
انت اليها وابنه يا حسن تسمية * منها غدت ظلمات الجهل تنهزم
يا طيب الاصل محمود الخصال ومن * اجداده المجد والاعظام والكرم
ان الذين لفضل منك قد جسدوا * في اذن كل فقيه منهم صمم
هم يجهلون مقاماً انت حائزه * انت ابن صاحب هذا الوقت لوعلوا
لما رأيتك يا عباس متشعراً * ثوب الكمال وبالا جلال تنسم
وباب فضلك مفتوح لقاصده * وجود كفيك منه تحجل الدين
وعندك الدين والدينا قد اجتمعا * وفي جوارك يرعى العهد والذمم
ايقتت انك خير الخلق قاطبة * وخير من اصبت نسي له قدم
وقلت ما بشر هذا ولا رجل * لكنه ملك تاهت به الامم
مولي اعاد فخر الاولين وقد * اقام للمجد صرحاً ليس ينهدم
قد كان للعرب حق الفخر في قدم * واليوم باهت به اعرابنا العجم
اعظم به بطلا اكرم به رجلا * افعاله غرر اقدواله حكم
فاقت معارفه عمت عوارفه * لاحت لطائفه تزهو وتبتسم
شمسه سطعت اقماره طلعت * آياته لمعت فانجبات الظلم
يزينه كرم لاذت به امم * في كفه نم في سيفه تقم
اني قرأت التقي في وجهه سوراً * آيات حق بصحف المجد ترسم
من رام قرناً له هيات يدركه * ما كل مطار في جو العار يخم
يا كوكباً تحجل الاقمار طاعته * ويا صحاباً عطا يا كفه نم
قد شرف الله قوماً انت سيدهم * يا من به امتازت الاقدار والقيم

(٥١٥)

اهديكها كلمات فيك صادقة * ولست انشدها من شحمه ورم
قصيدة بنت ليل قدحوت دررا * فرأى بسلوك الفخر تنتظم
زفت اليك تروم للهر عن ثقة * مهر التفات وعطف ايها العلم
مولاي لا ابني الا رضاك جزاً * وعروة الرق عندي ليس تنقصم
اني فتى مدح اهل الفضل شيمته * وليس يدركني في مدحهم هرم
اقول ذا وبمجزى جئت معترفاً * ارجوك عفواً أيا من طبعه الحلم
لازت في ذروة العلاء مرتقياً * بالعزم والحزم في الارضين تحتكم
ودمت ترفل في ثوب الهنا عجباً * مارنحت في روايي روضك النسم
وقاضل بليغ امين فارس مدرّس مدرسة انجيليه در بلاد
سوريه اين قصيده را در تهنييت عيد صيام بحضور اقدس
مولي الانام معروض وبهاء الثناء موسوم داشت

﴿ بهاء الثناء ﴾

افدي مهابة رأينا من معانيها * بدرأ وشماً سميت تاه الهى فيها
لمياء من آل قحطان لقد خلبت * لبي محاسنها بالروح افديها
هيفاء تزري بغصن البان قامتها * تكاد ريح الصبا كالغصن تنثيها
حسناً ولو ناجت النساك لاحترموها * طيب الكرى ونسوا تسبيح بارها
واسبحوا هيا في حسناتها ايدا * يتلون آيات حسن من مثنيها
نجلاء قارة الاجفان ان نظرت * تصمي قلوب الوردى طراً وتفرها
الله اكبر قد جاءت كينة * للكافرين على اوصاف مبديها
قلها آية في الحسن ابدعها الـ * مولى فكبر وقل سبحان معطيها

(٥١٦)

(الى ان قال)

قد زرتها والقنا غاب تحيط بها * والليل داج واسد الغاب تحمينا
فحين زحزحت مجف الحية انكشفت

شمس تنير الدجى ما الشمس تحكيها
فعاقت اسداً منى ومات على * غزالة ملأت ابصار رايتها
ثم اتيت عفيف العرض ما جنحت * نفسي الى منكر بالآؤم يرميها
وخلت اشهد ان الحسن اجمعه * فيها ومال بدر الا من جوارها
لكنما صيت عباس سما ففدا * ادنى مفاخره تنحو مالها
فرد تعالى الى الجوزاء فاعترفت * له الملى بعلو في اعاليها
شهم ابوه بهاء الله فيه بها * مناف نور شمس لا يضاهيها
ذورفة من بني الاعجم مارفت * منازل المجد الا وهو بانها
حبر الفضائل بحر الفضل لوعقلت * بحارنا لجته الدر ايديها
تاج الكرام فريد العصر ما حظيت * بمنته الخاق دانها وقاصيها
قد شاد في صدره للفضل ابنة * شم الحيال الرواسي لاتاويها
له منارات علم في الحجى سطعت * تنحوا الجمالة من اذهان اهليها
العالم العامل المبدي لنا درراً * في النظم والنثر قد جلت كنيها
اقواله حكم افعاله نعم * اراثة نجم ضئت لرائها
اقلامه مائلت اسيافه فكللا * هما يبيد صعوبات وقتها
في شخصه الدين والدنيا قد اجتماعا * اوصاف الطافة راق كحاويها
لمكة اليوم حق التيه من طرب * لانه قد توى اسمى مناويها
لولا الذي ترهب الا فلان سلوته * لقات ذا ابن اله جل تشبها
فاسعد بعيد حباك الله بهجته * واقبل معايدة بالشعر اهديها

(٥١٧)

وارتع بجنات سعد في اجارعها * تجري نهو وصفت دامت مجاريها
وجدد المجد ما الأعياد عائدة * واقطف ثمار الخاراقت مجانيها
قاليد لولاك لم تحسن محاضره * والناس لولاك لم تشرف اراضيها
خذها عروس قريض لم تلاق كفى * الا علاك عليك الفكر جاليها
مازات امنعها عن يصامرني * فاهداً بعذراء فكري جاء يديها
فاسلم ودم في الوري كالشمس ما لمت * آيات حق بهيج الحسن تاليها
ودر سنة (١٣٠٩) هجرية كه بتقدير حي تقدير صرير
قلم اعلى ساكت شد ونسيم جنة عليا راكد ومنزل كتب
وشارع شرائع بافق اعلى ومقر اقدس اسمى صعود فرموديكي
از صلحا وفاضل مسلمين المعروف بالخاج محمد ابو الحلق اين قطعه
غمرارا در اين مصيبت عظمى انشاد نمود وبحضور اقدس
حضرت مولى الورى اضاء الله بضياء غرته افاق الارض
والسماء ايفاد داشت . ودر نزد مسلمين بلاد شام معروف
است كه او از غايت زهد وورع احدي از اهل جاهر امدح
نموده وخوفاً ياطمعاً نفسي را نستوده است .

وهي هذه ﴿

يامن تسمى بالمعارف والتهى * واستأسر العقلاء بحكمة عقله
لا يخفى عليك التي سميت للملا * فهماً تقر الكائنات بفضله
ان الورى جزعت على فقد (اليها) * جزعاً تزعزعت القلوب لهوله
قطب تبرزخ فاستوى فوق السما * لاهوته كيما يصاد لأصله

(۵۱۸)

ولذا بكيت دماً على العلم الذي * ما عاد ياتينا الزمان بمثله
واتيت في نظم الرثاء معزياً * ومذكراً اني اقول لاهله
صبراً على هذا المصاب وان يكن * شم الرواسي لا تقوم بحمله
قالصبر اجدر بالخطوب مكانة * حتى واليق بالفقيد ونسله
ولرب يوم فيه قد عظم البلا * ورمى قلوب بني الكرام بنبله
فليكثر من التأسي دائماً * بمصاب من خاق الوجود لاجله
وهم در آن أيام كه انامل قضا دفتر لقارا فرو پیچید
وام الكتاب آیت ایاب بمقر غیت واعترا ب تلاوت فرمود
امین زیدان از فصحا امّت نصاری این قصیده فراراد در این
مصیبت عظمی و رزیه کبری منظوم نمود و بحضور اقدس
اعلی معروض داشت

﴿وهی هذه﴾

یا امام الهدی ونور البهاء * ائی لفظ یفیک حق الغزاء
لیت شعری من لی بلفظ نبی * فیہ رئی علامة الانبیاء
سید کان بعثه للبرایا * خیر غوث من واسع الآلاء
بث روح الرشاد بالخلق طراً * هادياً للحقیقة الغراء
ومذ استكمل الرسالة فیهم * صعدت روحه لأعلى البهاء
ظهرت معجزاته تـلـلـاً * ینات کالدبر فی الظلـاء
فاهدی کل طافل بسناها * واحاط الضلال بالجهلاء
هكذا الشمس لا یفوت ضیاءها * غیر وغد ذی مقلة عیاء
عرفت فضله الملوك وخرت * نحوه مجداً بدون ریاہ

(۵۱۹)

واعتری الارض هزة يوم اودی * فهوت حزناً انجم الجوزاء
وبکی الفضل فقد اعظم رکن * من ذویه الکرام والفضلاء
وعیون السخاء سحت علیه * ادمماً مثل فیضه بالسخاء
من یری بعمده لرفد الیتامی * وغیاث الفقیر والضعفاء
واذا ما الشمس المنيرة ثابت * من لنا بعمده بنشر الضیاء
هان والله بعمده کل خطب * ونخیرنا الموت فوق البقاء
یاعیون القریض سحی علیه * بدل الحبر ادمماً کالدماء
غاب من کان للنبوة اهلا * فاب من کان کبة (الفصحاء)
فاکتسی العلم بعمده مجداً * وارتنی بالسواد خیر ردا
ما تأخرت عن رثاء لعذر * غیر داعی الانسی وفرط البكاء
(الی ان قال)

انت منهم وفوقهم یا ملاذی * معلوم وحکمة وذکاء
ولهذا فلا یلیق بمنلی * ان یمزیک فی مقام الرثاء
انت أدری منا ووسع علماً * فی حیوة مصیرها للفناء
ما مثولی أمام عرشک الا * لاداء الفروض بعض الاداء
فاذا ما سلمت للدمر ذخراً * سلم الدهر من خطوب البلاء
وهم در ایام افول شمس هدی وسکون خفیف سدره
منتهی این درر منشوره را ادیب مجید (جادعید) که از
نخبه شبان ملت نخبه مسیحیه است پس از آنکه در محضر
مبارک در حینی که قاضی عکا و مرحوم علی افندی مفتی
ازهری و جمعی از اعیان بلد حاضر و مشرف بودند در مجلس

(٥٢٠)

قرائت کرد و نسخہ آنرا تقدیم حضور اقدس اعلیٰ نمود .

(من النثر الفاخر)

تَنَازَلْ يَا مَوْلَايَ يَا فَخْرَ النَّدَى وَأَمِيرَ الْمَكْرُمَاتِ وَتَقَبَّلْ
 مِنْ مَفْتُونِ آدَابِكُمْ عِبَارَاتٍ يَبْعُدُ نَظْمُهَا عَنْ رَقِيقِ مَعَانِيكُمْ
 كَبْعُدِ الْأَرْضِ عَنْ نُورِ السَّمَاءِ حَاوِلَ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى ذِكْرِ صِفَةٍ
 مِنْ صِفَاتِ مَوْلَاكُمْ الْجَلِيلِ وَسَيِّدِكُمُ النَّبِيلِ وَبَدْرِكُمُ السَّاطِعِ
 وَكَوْكَبِكُمُ اللَّامِعِ . حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ خُطْبًا ذَهَلَتْ لَدَيْهِ
 بَصَائِرُ أُولَى الْحِكْمَةِ وَحَارَتْ عُقُولُ أَصْحَابِ الْعِلْمِ وَالْفَهْمِ
 (خُطْبُ الْأَمِّ بِكُلِّ قُطْرٍ نَعْمَةٌ * كَادَتْ لَهُ شُمُ الْجِبَالِ تَرْوُلُ)
 حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ مُصِيبَةً كَسَفَتْ لَهَا شَمْسُ الضُّحَى وَأَفْلَ
 بَذَرُ الْمَكْرُمَاتِ وَكَبَا زِنَادُ الْمَجْدِ وَأَتَقَصَّصَتْ عَرَى الْعُلَمَاءِ
 وَشَوَّهَ وَجْهَ الْحَزْمِ وَالْعَزْمِ . وَغَاضَتْ يَتَابِعُ الْمَعَارِفِ
 وَتَنَكَّرَتْ سُبُلُهَا وَأَقْفَرَتْ رُبُوعُ الْمَسَرَّةِ وَدَرَسَتْ مَعَاهِدُهَا .
 حَاوِلَ أَنْ يَصِفَ خُطْبًا قَفِيصَ تَقَوَّضَتْ لِمَعْنَاهُ الْأَضَالِغُ
 وَأَرْبَجَتْ لَوْعِيهِ الْقُلُوبُ وَأَسْتَكَّتِ الْمَسَامِعُ . فَشَاهَدْنَا
 الْكَرَامَةَ تَنْدُبُ حَفْظَهَا وَالسِّيَادَةَ تَبْكِي حَامِي زِمَارِهَا وَالْعُلَى
 بُؤْبُنُ ابْنِ بَجْدَتِهِ وَالْجُودُ يَرْتِي رَاعِي حُرْمَتِهِ

(٥٢١)

حَتَّى خَلْنَا مِنَ الْأَسَى كُلِّ طِفْلِ

نَاحًا قَبْلَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَا

وَقَامَ مَفْتُونُوا بِهَا يَكُونُهُ عَدَدُ إِنْعَامِهِ وَعَدْلُهُ وَهَبَتْ قُلُوبُ
 أَبْنَائِهِمْ تَتَجَبَّعُ عَلَيْهِ بِمَقْدَارٍ أَزْرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّهِ وَقَضَلَهُ . كَيْفَ
 لَا وَهُوَ الرَّاحِلُ الَّذِي تَوَلَّى الْمَكْرُمَاتِ بِرَحِيلِهِ وَالْوَاعِظُ
 الْمُرْشِدُ الَّذِي هَدَاهُمْ بِوِاسِعِ عِلْمِهِ وَجَزِيلِ فَضْلِهِ . فَأَيَّ
 آثَارِهِ لَا يَنْدُبُونَ بَعْدَهُ وَهُمْ لَا يَطْلُبُونَ تَحْمَدَهُ وَعَدْلًا إِلَّا
 وَجَدُوهُمَا عِنْدَهُ . آثَارُ عِلْمِهِ الَّتِي خَزَنَهَا فِي صُدُورِهِمْ أَمَّ
 وَاسِعَ فَضْلِهِ الَّذِي شَمِلَ بِهِ كَبِيرَهُمْ وَصَغِيرَهُمْ أَمَّ أَثِيلَ مَجْدِهِ
 وَجَزِيلَ حِكْمَتِهِ أَمَّ عَظِيمَ نُبْلِهِ وَشَرِيفَ كَرَامَتِهِ . وَلَسْنَا بَعْدَ
 رِيَاسَتِهِ عَنَّا وَعُلُوِّ مَقَامِهِ وَرَفْعَةِ شَأْنِهِ لِنَسْتَطِيعَ الْإِتْيَانَ بِجُزْءٍ
 مِنَ الْوَاجِبِ فِي تَعْدَادِ صِفَاتِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَلَوْ جَمَعْنَا فِي رِثَائِهِ
 جَمِيعَ مَا قِيلَ فِي الدُّنْيَا مِنْ رِثَاءِ الْمُلُوكِ وَالْأَمْرَاءِ وَأَفَاضِلِ
 النَّاسِ . فَلَا تَحَاسِنُ فَضْلِهِ تُذْرِكُ وَلَا مَآثِرُ عَدْلِهِ تُعَدُّ وَلَا
 قِيُوضُ مَرَامِيهِ تُوصَفُ وَلَا غَزَارَةُ مَكَارِمِهِ تُخَصَّرُ وَلَا
 كَرَمُ أَعْرَاقِهِ كُكْرَمِ أَعْرَاقِ النَّاسِ . فَإِنْ كُلُّ هَذِهِ الصِّفَاتِ
 الَّتِي كَانَ فِيهَا آيَةُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ لَمْ تَكْفِ بِوَصْفِ بَعْثَةِ الشَّرِيفَةِ

(٦٦)

(۵۲۲)

فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ وَالْحَبِيرُ الْمُتَنَاهِي بِجَسَنَاتِهِ وَمَبْرَأَتِهِ .
بَلْ هُوَ فَوْقَ مَا يَصِفُ الْوَاصِفُونَ وَيَنْتُ النَّاعِتُونَ . الرَّاحِلُ
الَّذِي لَمْ يَتْرِكْ لِلنَّاسِ زَادًا غَيْرَ أَكْبَادٍ مُلْتَهَبَةٍ وَدَمْعٍ مَصْبُوبٍ .
فَكَيْفَ يَسُوغُ وَصْفُ مَنْ جَاءَتْ صِفَاتُهُ عَنِ التَّغْيِيرِ بَلْ كَيْفَ
يَلِيْقُ أَنْ يُخْزَنَ الدَّمْعُ بَعْدَ فَقْدِ هَذَا السَّيِّدِ الْخَطِيرِ . وَلَقَدْ
جَمَدَ الْمَاءُ رُغْبَةً وَأَرْيَاغًا

وَجَرَى الصَّخْرَانَةُ وَالنِّيَاغُ
وَضِيَاءُ الْهَنَاءِ اسْتَحَالَ ظَلَامًا
وَالِي الْمَحْوِ مَطْلَقًا قَدْ نَدَاغًا
مُدَّ هَوَى مِنْ أَعَالِي الْفَضْلِ طَوْدًا

رَاسِخٌ جَاوَزَ السَّمَاءَ أَرْتَعَا
وَإِنَّا لَنَجِلُّ هَذَا الْبَدْرَ عَنْ أَنْ يَنُورَ فِي الْقُبُورِ وَهَذَا النَّجْمُ
أَنْ يَبِيَّتَ تَحْتَ الثَّرَى . إِنَّمَا هُوَ نَجْمٌ بِهَاءٍ لَمْ يَكُنْ لِيَتَّقِلَ إِلَّا
فِي بُرُوجِ سَعْدِهِ وَيَقْتَرِنَ بِمَنَازِلِ عِزِّهِ وَنَجْدِهِ
حَاشَا عَلَاهُ مِنَ الْمَمَاتِ وَإِنَّمَا

هِيَ ثَقْلَةٌ فِيهَا الْمُنَى وَالسُّؤْلُ
وَلَقَدْ تَادَاهُ مِنْ أَحَبَّةٍ فَأَجَابَ بَعْدَ أَنْ تَرَكَ آثَارًا تَذَكُّرًا مُمَّا

(۵۲۳)

بِعِثَةِ الشَّرِيفَةِ وَبَعْدَ أَنْ أَوْجَدَ فِي هَذَا الْوُجُودِ مَعَادِنَ لُطْفٍ
وُجُودٍ كَفَى بِوُجُودِهِمْ عِزًّا وَشَرَفًا . فَسَادَتْكُمْ . وَلَا يَ وَأَشْبَاهُهُ
الْكَرَامُ أَصْحَابُ الْمَآثِرِ الْحَمِيدَةِ تُجَدِّدُونَ بِنُورِ حِكْمَتِكُمْ وَعِلْمِكُمْ
. اسْتَنْجَمُ بِهَائِكُمْ الْمُشْتَقِلُ فِي بُرُوجِ نَجْدِهِ . وَإِنْ أَحْزَنَكُمْ وَأَحْزَنَ
الْجَمِيعَ بِثَقْلَتِهِ فَقَدْ سَرَّ مَلَائِكَ دَارِ النِّعَمِ حَيْثُ مَقَرَّهِ السَّعِيدِ .
فَقَبَّلَ أَيُّهَا السَّيِّدُ السَّنْدُ مِنْ عَاجِزٍ عَنْ إِدْرَاكِ سِرِّ مُعْجَزَاتِكَ
وَمُقْصِرٍ عَنْ أَدَاءِ حَقِّ الْوَاجِبِ نَحْوَ كَرَامَةِ عُصْرِكَ أَنْتَ
يَا مَنْ زَرَعْتَ فِي قُلُوبِنَا بُزُورَ الْمَحَبَّةِ وَأَسْتَمَلْتَنَا بِكَلِمَتِنَا
إِلَى عِشْقِ صِفَاتِكَ مَرَاسِمِ التَّعْزِيَةِ الَّتِي نَجْهَلُ وَاللَّهِ كَيْفَ
يَلِيْقُ الْإِتْيَانُ بِهَا قَبَاهِرُ عِلْمِكَ وَوَاسِعُ حِلْمِكَ يُدْرِكَانِ سِرَّ
قُصُورِنَا وَتَقْصِيرِنَا . أَدَامَ اللَّهُ بِهَائِكُمْ وَحَضْرَاتِ إِخْوَتِكُمْ
الْكَرَامِ بِأَنْزِلِ وَالْإِسْعَادِ (الْفَقِيرُ جَاد عِيدُ سَنَةِ ١٨٩٢)

وَدَرْ سَنَةِ (١٣١٣) هَجْرِيَّةٍ كِه نَكَارَنْدِه مَقِيمِ بِلَادِ
سُورِيَّةِ بُوْدِ يَعْقُوبِ بْنِ بَطْرُسِ اللَّبْنَانِيِّ مِنْ بَنِي غَانِمِ كِه
قَسِيْسِ فَاضِلِ لُغَوِيٍّ أَمَّتِ نَصَارَى اسْتِ وَمَقِيمِ مَدِيْنَةِ مَنْوَرَةِ
عَكَا اِيْنَ اِيْبَاتَرَا دَرْ وَصْفِ رَوْضَةِ مَقْدَسِهِ تَنْظِيْمِ وَبِحَضُورِ
مُبَارَكِ تَقْدِيْمِ نُمُودِ وَنَسْخَةِ اِزْ اَنْ بِخَطِ خُودِ بَايْنِ عَبْدِ تَذَكُّرَةِ

عطا فرمود

مَا بَيْنَ لُبَّانٍ وَكَرْمَلٍ بَهْجَةٌ * فِيهَا مَقَامُ بَهَاءِ ذِي الْأَلَاءِ
السَّيِّدِ الْخِتَارِ مُصْبِحِ الْهُدَى * وَبِهَاءِ شَمْسِ حَقِيقَةِ الْأَسْمَاءِ
فِيهَا ابْتِهَاجُ قُلُوبِ أَتْبَاعٍ لَهُ * وَجَلَاءُ أَبْصَارِ وَثِلِ رَجَاءِ
بِوُجُودِهِ طَابَتْ مِائَهُ وَرُودُهَا * وَزَكَاهُ عَكَاءُ وَالْأَرْجَاءِ
و در این اشعار اشارتست بآثر باهری از آثار وجود
اقدس ابهی که در مدینه عکاء ظهور یافت زیرا که این بلد
بر دانت آب وهوا موصوف بود و مرارت و ملوحت مباح
آبار و نبات و موبوئیت هوای آن دیار نزد عموم معروف
چندانکه محبس عاصیان دولت علیه کشت و منفای محکومین
بموت در حکومت سنیّه . و اهالی غالباً گرفتار امراض
مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهوئیه فاسده .
و چون آن بلد مقدّس محلّ اقامت وجود اقدس کشت
آبهای شور شیرین شد و هوای مکدر طراوت و صفا
یافت تا بدین پایه که قسّیس نصرانی که ریاستش در اتم
نصرانیّه کمتر از ریاست جناب شیخ در امت اسلامیّه نیست
بمحض داعی انصاف این موهبت را در اشعار خود درج
نمود و مانند سایر متعصّین بکتمان این کرامت و انکار این

محمدت راضی نکشت .

و فی العام الماضي لما انتشر نعي الملك المرحوم ناصر الدين
شاه طيب الله مثواه وبلغ خبر هذه الحادثة الهائلة الى
القاهرة المعزية حاضرة الممالك المصرية . فقابلت يوماً من
تلك الايام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب
جريدة (الاهرام) وصاحب التصانيف المشهورة والرسائل
الماثورة وتجاوزنا اطراف الحديث وتغلغل بنا الكلام في تاريخ
حياة هذا الملك الهام حتى انتهى الى حوادث ظهور البايه
وكيفية نفي بهاء الله من مدينة دار السلام الى مدينة عكاء
من ثغور الشام . فلما اطلع بخفايا هذه الحوادث ودخائل هذه
الكوارث بدت على وجهه اثار الاندهاش وظهرت على
جبينه امارات الانذهال فبقي برهة من الزمان ناكس
الرأس مستغرقاً في بحار الفكر ثم رفع رأسه وقال يا ابا الفضل
ما انا من السذاجة والغبابة بدرجة اعتقد ان انساناً يصعد
الى السماء او يهبط منها ولكني ارى فضل الرجال في محامد
الصفات وعظام الاعمال وانا تربيت في الممالك الاروبية
ورضعت لبان المعارف في مدارسها الكلية ورأيت فيها من
اعظم الفلاسفة وكبار الرجال من يضرب به الامثال وتشدد
اليه الرجال . وقبل ان يساعدني الدهر بالمثل بين يدي هذا

السيد العظيم والوفود على جنبه الكريم كنت معتقداً بأن
افضل رجال العالم علماً وفضلاً وكرامة هم فلاسفة اوروبا ونخبة
رجال هذه القطعة المنورة الذين بهم تحررت الأمم وانقشمت
غيوم الجهالة والاستعباد عن افق العالم . ولكن بعد
ما استسعدت بقاء بهاء الله رايت فيه من العلم والفضل
والوقار والمهابة وجمال الصورة وفصاحة اللسان وحب الخير
لنوع الانسان على اختلاف ادیانهم ومذاهبهم مالا يفي اللسان
حق وصفه فلا فلاسفة اوروبا وعلماء امريكا بل ولا احد من
السابقين الاولين وأولي العزم من الانبياء والمرسلين بلغ هذا
المبلغ من جمیل الصفات وکريم الأخلاق وجميل الخلال
وطيب الاعراق . ولقد دار بيننا من الحديث مالوا فصحناً
عن بعضه لتصدع منه قلوب المكابرين وتانشق حمائر
المتعصين وتندك به جبال اوهام المتوهمين . وقد ادرج في
تلك الايام طرف منها في اعداد (الأهرام) وثارت به
عواصف الاحقاد الكامنة في صدور الائم .

وخلاصة القول از این جمله که در این اوراق ثبت شد
از اقوال کبار علما وفضحا واصحاب تصنیف وتالیف از افاضل
مسلمین ونصاری بل بعض از فلاسفه وحکما که هر یک
بمحضور مبارک مشرف گشته وامواج بحر معارف آن وجود

اقدس را ببصر خود مشاهده نموده اند ارباب انصاف
توانند ادراک نمود که اقوال بعض یخببران که نه از فصاحت
بهره یافته و نه از عریّت قسمتی برده و نه بحضور مبارک
مشرف گشته اند چه مقدار از حقیقت دور است و از
میزان عدل ونصفت مهجور .

والی یومنا هذا این نکته در ظهورات قبل مشاهده
نشده است که نفسی بر فضل مدعی مقام شاریت دین
جدیدی که بآن معترف نیست شهادت داده باشد و یا بغیر
اهانت واستخفاف اسم ناسخ دینی را که بآن معتقد است
مذکور دارد . مثلاً ملاحظه فرما که در مدت هزار
وهشتصد سال تقریباً که از ظهور دیانت مسیحیه گذشته
است نفسی از علماء یهود اسم مبارک حضرت عیسی علیه
السلام را بنوع تحقیر وتعظیم در کتب ومصنفات خود
مذکور نداشته و در مدت هزار و سیصد سال که از
ظهور دیانت اسلامیه انقضا یافته است احدی از ائم
نصاری اسم مبارک حضرت خاتم الانبیا را کتباً و یا لفظاً
بالجلال واحترام هرگز یاد نکرده . و این از خصائص این
ظهور اعظم است که اجانب بر جلالت قدرش شهادت
داده وبر سعه ببحار فضلش اعتراف نموده اند . و اگر این

عبد جمیع کلمات صنادید علم و حکمت و قروم ارباب فضل و بلاغت را که در حمد و ستایش این نیر سعادت سروده و یاد ر کتب و مصنفات خود درج نموده اند بخواهد در این اوراق ثبت نماید هر آینه از مقصود باز ماند و این مقالات مختصره بتألیف کتب کبیره و مجلدات عظیمه منتهی گردد . و این نکته در غایت وضوح است که اعتراف این نفوس فاضله بعلو مقام صاحب امر نه از دواعی خوف و رهبت بوده و یا موجبات طمع و رغبت زیرا که این وسائل در این مقام مفقود است و خطرات عظیمه لازال از برآی متقربین بخصمترش موجود . بل سبب این است که افاضل این حدود معنی فصاحت را فهمیده و مقصود از بلاغت را دانسته اند و از علم و معرفت و حریت ضمیر و نصف تا باین درجه محروم نکشته اند که نفهمیده ایراد کنند و بدون شاهد انتقاد نمایند و بصرف تعصب فضائل باهره را منکر شوند و در نزد ارباب انصاف خود را باعث اساف موصوف گردانند .

و اگر این عبد را قصد مناقشات لفظیه بودی نه بیان مطالب علیّه و تنقیح مناط ادله عقلیه و نقلیه هر آینه بعضی از غلطات و هفوات انشائیّه جناب شیخ را در این مقاله

مندرج میداشت تا ارباب ادراک مبلغ علم ایشان را در یابند و بر مقدار فصاحت و بلاغت ایشان در صنعت انشا و ترسیل مطلع گردند . ولکن مقصد این عبد از انشاء این کتاب کشف غوامض مسائل علیّه است نه بیان مطالب لغویّه . معذک بعضی از عبارات عربیه ایشان ذکر میشود تا سبب انتباه مردمان آگاه گردد . چه اغلاط فارسیّه ایشان فوق حد استشهاد است و اهون از مقام ایراد و انتقاد . بل اگر عبارات را که از ایقان شریف اقتباس نموده است از رسالتین ایشان برداری جز عبارات رکیکه چیزی نیماند و غیر از حمل فاسده مطلبی بنظر نمی رسد . چنانکه همین قدر از عباراتشان که من دوز تغییر و تبدیل مطابقاً للاصل نقل شد برای فهم مراتب قوه ایشان در انشا و ترسیل برهانی ناطق است و برای اظهار مقدار علمشان بفصاحت و بلاغت شاهدهی صادق . مثلاً جناب شیخ در این بحث پس از آنکه بزعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نکاشته اند برای اظهار اقتدار بر عربیت کلام را باین عبارت مختم داشته اند (فَافْهَمُ هَذِهِ النُّكْتَةَ الَّتِي قَدْ كُنْتُمْ عَنْهَا غَافِلِينَ . وَاعْرِضْتُمْ بِجِهَتِهَا جَاهِلِينَ) و این عبارت قطع نظر از رکاکت نظم و قبح اسلوب غلط ظاهر است زیرا که لفظ (اعررتم) هرگز

در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غمر باب افعال از ابواب مزید فيه تعدی نیافته لذا بایستی (وَعَزَّزْتُمْ لِحَبْلِكُمْ بِهَا الْجَاهِلِينَ) گوید تا اگر کلام رکیک النظم و قبیح الأسلوب است لا محاله غلط نباشد. و در خطبه کتاب جناب شیخ الاسلام ملاحظه فرما که نوشته اند (بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ لِهِدَايَةِ الْعِبَادِ وَإِرْشَادِهِمْ إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ وَالرَّشَادِ وَأَظْهَرَ صِدْقَهُمْ بِالْمُعْجَزَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَيِّنَاتِ الْبَاهِرَةِ فَبَلَّغُوا أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَوَعَدَهُ وَوَعِيدَهُ الْخَلْقَ سِيَمَا بَعَثَ نَبِيًّا فِي آخِرِ الزَّمَانِ) هرگز دیده نشده است که در کلام عرب بعد از کلمه (سیما) ولا سیما بدون ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است که این کلمه مصدر بر اسمی از اسما باشد و آن اسم بحركات ثلثه علی حسب ما هو مقرر عند اهل اللغة متحرک گردد. و كذلك در همین خطبه نوشته اند وَكَمَّلَ إِيمَانَنَا بِتَصْدِيقِهِ فِي جَمِيعِ مَا أَخْبَرَنَا مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَوْقِينَ مَا نَصَّ بِهِ مِنْ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرَةِ. لفظ (توقین) در لغت عرب هرگز دیده نشده است و از ماده یقین ابدآب تعبیل بنا نیافته است. و این مقدار کفایت است در بیان مبلغ علم جناب شیخ بریتیت و لازم نیست که بر این عبارت

ایشان که هم در خطبه کتاب در تمجید حضرت رب الارباب نوشته اند (مُسْتَجْمَعٌ لِجَمِيعِ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَةِ الْجَمَالِيَةِ وَمَنْزَعَةٌ عَنِ الْأَوْصَافِ الْقِيَصَةِ وَالْجَلَالِيَةِ) ایرادی نمایم که از این عبارت مستفاد میشود که جناب شیخ توصیف حق جل جلاله را باوصاف جلال جایز نمیدانند و گمانه اسم (جلیل) و یا کلمه مبارکه (ذی الجلال والاكرام) را از اسما و اوصاف الهیه نمی شمارند و این معلوم است که معنی لفظ جلیل جز ذات موصوف بجلال چیز دیگر نیست. چه میترسم که مبادا جناب شیخ در آنیکه خانهای تمدن وجه و جیهی یافته باشند که توان بآن حق جل جلاله را باصفات کمال موصوف و از صفات جلال منزّه داشت. و لکن حق این است که باید جناب شیخ الاسلام را از این انتقادات معاف داشت چه نفسی که در دو رساله در مقام استشهاد بآیه مبارکه (فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) آیات قرآنیّه را مصحف دارد و حق جل جلاله را از صفاتی که قرآن بآن ناطق است منزّه شمارد عیب نیست اگر لغت عرب را ممسوخاً استعمال نماید و باین حد از رکاکت قول و قلت علم بر من خضعت له أعناق الفصحاء انتقاد فرماید. و اگر اهل بها بدوام الأرض والسماء حق جل جلاله را شکر و ثنا

(۵۳۲)

گویند هرگز از عهده شکر این موهبت بر نتواند آمد که معترضین بر رب العالمین و مکذبین بیوم الدین شبهات واهی و ایرادات بارده و عبارات رکیکه خود را در اوراق و دفاتر ثبت نموده بیادکار گذاشتند تا چون بتقدیر حیّ قدیر غمام کثیف جهل و غباوت از آفاق عالم زائل شود و قلوب و ابصار در جمیع اقطار و امصار از اشعه انوار معارف روشن و منور گردد از ناب و اعقاب اهل ارتیاب نکویند که شاید معترضین بر حضرت رب الارباب در این شدت اعراض و اعتراض بحجلی متین متمسک بوده اند و برکنی وثیق متشبث و کل بیقین مبین بینند که معترضین برحق چه گفته اند و چه نوشته اند و اهل ایمان گرفتار بمعارضه چگونه اشخاص بوده اند زیرا که اصعب اشیا و اتعب امور مناظره با مردم قلیل العلم است و معارضه با اشخاص عديم الشعور و لقد احسن واجاد من قال

وَمَنْ الْيَلَّةِ عَذْلُ مَنْ لَا يَرْعُوِي

من جهله و خطاب من لا يفهم و بالجملة کلام در این بحث نیک بطول انجامید و امید است که ارباب ادراک معذور دارند چه این مسئله فصاحت و بلاغت کتب سماویه و کلمات الهیه نه تنها فیما بین علمای

(۵۳۳)

اسلام و امت بهائیه محل بحث و مناقشت گشته بل این مسئله چنانکه از تذیل کتاب مقاله فی الاسلام مستفاد داشتی مدتهای مدیده است که مطرح مباحثات امت نصاری و اسلام بوده و میدان جدال و نزال کبار رجال امتین شده و لذا این عبد جمیع وجوه این مسئله را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت تا اهل بصیرت بر سبب اصلی حجت کلام الهی مطلع شوند و بر مبنای ایرادات و انتقادات ارباب شبهات اعم از اینکه مورد و منتقد جرجیس صال انگلیسی باشد و یا آخوند زاده تفلیسی بصیر و آگاه گردند.

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

و همچنین در تفسیر قول (تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ) الی آخر مصنف مذکور میفرماید که قبل از ظهور هر نبی نجمی در سماء ظاهر ظهور میکند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن کهنه آزمان خبر دادند بظهور نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض پیدا شد که مرد مرا بشارت میداد بظهور آن حضرت کذا فی زمن الکیم و المسیح و الخاتم تا رسید باین امر بدیع منبع در این وقت اکثر متبحران خبر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند و همچنین در ارض هم نورین نورین احمد و کاظم قدس الله

ترتیبها بشارت آنجنابرا دادند . این مختصر عبارت
ایقان است که ذکر شد . اکنون سؤال میرود که با کدام
دلیل وبرهان ثابت است که قبل از ظهور هرنبئی ظهور
نجمی در سما لازم است . و این لزومیت برای چیست .
مگر ستاره اگر در سما ظاهر نشود ملائکه سموات حین
ظهور مظهر باوایمان نیاورند . مگر ایشان هم مکلفند که
بدین او ایمان آرند . مگر برای علم ایشان جز از ظهور
کوکب طریق دیگر نیست . باینهمه این خبر اگر راست
باشد محض در حق دوسه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در
حق جمیع آنهاست . استناداً علی اخبار الکاهنین و المنجمین الذین
یخبرون عن الحوادث بالظن والحدس فقط فَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُثْبِتُ
مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً . بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که
خودش آنا را که تابع ظن شده اند در کتاب خود مراراً
طعن و ملامت میکند اما خودشان باخبار کاهنان و منجمان
استدلال و اعتبار مینمایند . و این با اسم کتاب که ایقان است
هرگز درست نمیآید . و علاوه در حق خلیل الله میفرماید
که (شخصی در ارض پیدا شد که مرد مرا بشارت میداد
بظهور آن حضرت) عجباً در میان اهالی بابل و ملت صابین
که کلاً عبده اوئان بودند که بود آن شخص مبشر نام

و نشان او را ولو مستند بقول یبی از مورخین باشد بیان
فرمایند . و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در
زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند
نام و نشان و طایفه و مکانرا بیان و عیان فرمایند . و همچنین
عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حق امر
بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند . هذه دلائل
لا تشفي المريض ولا ترفع الشبهات عن القلوب سيما عن
القلب الذي لم تعتد باستماع تلك الاقوال الواهية العارية عن
الثبوت والبرهان (انتهى)

جواب

بر اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع
شمس حقیقه و موافقت تجدید و ابداع شرائع مقدسه
سماویه از قیل ظهور حضرت ابراهیم و کلیم و حضرت
عیسی و خاتم الانبیا علیهم الآف التحیه و البهاء سنت الله رافه
بعباده و رحمة علی خلقه بر این جریان یافته است که بظهور
علام و آیات ارضیه و سماویه و دینیّه خلق را بقرب ظهور
موعود متنبه فرماید . و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت
داعی الی الله و ایمان بمظهر امر الله مستعد و مترصد نماید

تا چون غمام غلیظ غیت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و ندای حضرت معبود مرتفع نفوس طیّبه بمحضرتش ایمان آرند و وجودات زکیّه بجنابش مقبل شوند و ائمّ عظیمه را از هلاک و دمار کلی رستگاری و نجات بخشند .
 سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنُتَجَدَّ لَسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا .
 و چون اراده الهیه تعلق یافته بود که بقیام روح الله و ورود یوم الله چنانکه سابقاً مشروحاً عرض شد عالم دیانت رتبه تجدد یابد و اختلافات ائمّ زائل شود و اصلاحات عظیمه که در جمیع کتب منصوص است باین ظهور مبارک تحقق پذیرد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این موعود عظیم و دلائل و آیات پیش از ورود این یوم کریم که مبشّر بقرب میعاد ظهور موعود و وفای بعهود و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدّسه سماویّه و احادیث صحیحّه نبویّه وارد و منصوص گشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است . و لکن علامّ و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام که غالباً از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده است نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طیّ احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر

علی سبیل التمثیل و الانذار . و باین سبب که عرض شد بسامیشود که مظهر امر الله موعظه و تذکرة للامم ذکر کیفیت رسالت یکی از رسل را میفرماید و آن خبر در سایر تواریخ یافت نمیشود و مأخذی جز اخبار نفس او ندارد . مثلاً اگر خبر ظهور نافع صالح و معارضه قوم ثمود را که در قرآن وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام پرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده و یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفه آنرا کدام مورّخ در کتاب خود اخبار داده است البتّه جناب شیخ از جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصّه موسی و خضر و نمل و سلیمان و زنده شدن چهار عزیز و غیرها ابدّاً در تاریخی از تواریخ مؤلفه قبل از ظهور حضرت رسول علیه السلام وارد نشده است و نفسی از کبار مورّخین مانند یوسفوس . و هیرودوط . و دیودوروس . و استرابون و زنفون . که تواریخ ملل شرقیه و غربیه را مفصلاً مرقوم داشته اند اشارتی در کتب خود باین قصص ننموده است . و کما نقرمائی ای ناظر در این اوراق که نکارنده این نکته را علی سبیل القرض بیان نموده است . نظر فرما در کتب

که علمای نصاری در ردّ قرآن شریف نوشته اند از قبیل
مقاله فی الاسلام جرجیس صال انکلیسی که هاشم شامی
بلسان عربی مزبّل داشته و کتاب میزان الحق که فاند
نساوی در ردّ اسلام تألیف نموده و غیرها من الکتب
المطبوعة المنتشرة فی الشرق والغرب تأیّقین مبین دریابی
که همچنانکه جناب شیخ الاسلام در اعتراض بر حضرت
عزیز علامّ بحوادث تاریخیّه متشبه شده کذلک معاندین
اسلام عیناً بهمین شبهات در اعتراض بر سید انام متمسک
گشته اند . ومن عیناً عبارات تذیل مقاله فی الاسلام
در این مقام ذکر میبایم تا ارباب بصیرت بر این نکته
واقف شوند که خار اعتراضات از یک ارض روید و شجره
اعراض بدوام الارضین و السموات یک نوع ثمر آرد .

قال صاحب التذیل فی صفحه (۴۹) ثالثاً ان غلطه فی
الحوادث التاریخیة واسماء مشاهیر رجالها وجهله من امور
الطبیعة مالا ینبغي جهله کلّ ذلك يدلّ علی انه لیس من الله
الله فی شیء لانّ الخطاء مستحیل فی موضع العصمة والجهل
ممتنع علی من احاط بكلّ شیء علماً . فقد زعم مصنف القرآن
ان کتابه لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه وانه
جاء مصداقاً لما ین یدیه من الکتب المنزلة ای ما تقدّمه

من التّوراة والانجیل لکنّه خالفهما فی مواضع کثیرة فدعا
ابا ابراهیم آزر وهو فی التّوراة تاریخ ودعا مریم العذراء
بنت عمران واخت هرون وهي فی الانجیل بنت الیاقیم .
واین مریم من عمران ابی موسی وهو متقدّم علیها بالف
وستمّائة سنة . ومن غلطه ایضاً انه جعل هامان وزیراً لفرعون
ولم یکن احدهما من الآخر فی شیء لانّ هامان متأخّر عن
فرعون بزهاء الف سنة وكان وزیراً لآحشورش فی بابل
لا لفرعون فی مصر . ومن ذلك قوله خطاباً لموسی قد فتنا
قومک من بعلک وأضلّم السّامریّ واراد بذلك ان هذا
السّامریّ هو الذي صنع عجل الذهب لبني اسرائيل ودعاهم
الی عبادته لما کان موسی غائباً عنهم وانت تعلم انه لا یمكن
ان یكون فی بني اسرائيل سامریّ علی عهد موسی لانّ
هذا التّمت لم ینت به احد الا بعد موسی بقرون عدیده ای
بعد جلاء بابل . ومن ذلك ماجاء فی سورة البقرة من قوله
فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیْکُمْ بَنَیْرَ فَمَنْ
شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّیْ فَمَنْ لَمْ یَطْمِئْهُ فَإِنَّهُ مِنِّیْ إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ
عَرَفَهُ بِیَدِهِ (آیه ۲۵) فقد عزّاهنا الی شاول وقومه ماجاء
فی التّوراة عن جدعون وقومه (سفر القضاة ۷ : ۵ - ۷) .

ومن ذلك انه تعرض لتاريخ اسكندر فدعاه ذا القرنين وقال عنه انه بلغ قوماً لا يفقهون قولاً وانه بنى سدّاً من زبر الحديد وغير ذلك ممّا لا حقيقة له اصلاً اذ تاريخ الاسكندر معروف وقد كتبه الثقات قبل القران بكثير وليس فيه ذكر لهؤلاء القوم الذين لا يكادون يفقهون قولاً ولا للسّد . (الى ان قال اخيراً) ويترتب على مامر من التناقض والغلط والجهل انّ القران كلام البشر لا كلام الله وانه تصنيف رجال مختلفي المقاصد والمذاهب من عرب ومجوس ونساطرة ويهود وانّ بعضهم كان امياً لا معرفة له في شيء فلذلك كان فيه الفث والسمين وكثير تلوته حتى لم يبق له لون (انتهى) وچون ارباب بصارت در ايرادات تاريخيه جناب شيخ بر ايقان شريف وبر ايرادات اين منتقد معاند بر قران مجيد بدقت نظر نمايند ملتفت ميشوند كه خار اعتراضات بر مظاهر امر الله پيوسته از اراضي جزيره قلوب ميتة بريك شكل رويد ونعيب استهزاء بر كلمات انبيا همواره بريك نهج مسموع كردد اشبه من الصعل بالصعل أو النمل بالنمل . بلي فرقي كه فيما بين ايرادات اين دو مورد منتقد مشاهده ميشود اين است كه قصص وحكايات ذي القرنين وبناء سد و طالوت ونهر ووزارة هامان وغيرها كه در

قران شريف وارد شده است في الحقيقة در هيچ تاريخي نتوان يافت . ولكن آنچه از حوادث تاريخيه در ايقان شريف نازل كشته تماماً موافق است با كتب موجوده وتواريخ معتبره . نهايت مافي الباب اين است كه جناب شيخ از معارف تاريخيه مثل ساير معارف بي بهره بوده اند كه باین شبهات متمسك كشته اند . ومثل هاشم شامي كان کرده اند كه تصديق وتكذيب مظاهر امر الله موقوف است بموافقت ومخالفت كتب تاريخيه ويا انطباق وعدم انطباق كتب ايشان با افكار طبيعيه .

وبالجملة چون در تفسير آيه (حينئذ تظهر علامة ابن الانسان في السماء) كه حضرت عيسى عليه اطيب التحية والبهاء در علائم ظهور بعد فرموده اند در كتاب مستطاب ايقان نازل شده بود آنچه كه مختصر آن اين است كه مقصود از سما سما ظاهري ومعنوي است كه قبل از ظهور هريك از مظاهر امر الله همچنانكه در سما ظاهر نجمي طلوع مسموع تا خلق سمواترا بطلوع آن نير سعادت بشارت دهد در ارض نيز شخصي ظاهر ميشد تا اهل ارض را بظهور آن وجود مسعود اخبار دهد . مثلاً چون در زمان نمرود كهنه آنزمان از طلوع نجمي كه مبشر بولادت

حضرت خلیل الرحمن بود اورا اخبار دادند کذلک نفسی بود که خلق را بقرب ظهور آن حضرت بشارت میداد و چون در زمان فرعون کهنه مصر اورا از طلوع نجمی که دال بر میلاد حضرت موسی علیه السلام بود اخبار دادند کذلک در ارض شخصی بود که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود . و چنانکه در زمان میلاد شریف حضرت عیسی علیه السلام مجوسی چند از مشرق باراضی مقدسه آمدند و مردمرا بطلوع نجم آن حضرت در آسمان بشارت دادند کذلک در ارض حضرت یحیی علیه السلام قیام فرمود و خلق را بقرب ظهور مسیح مستبشر داشت . و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا علیه من النبیات اطیبا و ابهاها چون بعضی از طلوع نجمی در آسمان که مبشر بظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند کذلک در ارض چهار نفس بودند که واحدا بعد واحد بظهور آن حضرت اخبار میفرمودند و سلمان فارسی خبر ظهور آن حضرت را از این نفوس مسموع داشت و بسعادت ایمان و شرفیابی بحضور اقدسش مشرف گشت . تا آنکه امر باین ظهورا قدس اعظم منتهی شد و منجمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند و نورین نیرین الشیخ الاکبر احمد الاحساوی و السید الامجد کاظم الرشتی

علیهما افضل التحیات و اطیب البرکات خلق را بقرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را بانقضای اجل محدود امید وار نمودند . و خلاصه القول چون این تفسیر بنظر جناب شیخ رسیده باب ایراد را بکمان خود وسیع یافته و چنان تصور نموده اند که ذکر این حوادث در احادیث نبویه و یا کتب معتبره تاریخیه وارد نشده است و چنان کمان کرده اند که اگر کتب تاریخیه مثبت قول مظاهر الهیه نباشد صحت ادعای ایشان منتقض خواهد شد و اگر اهل سموات نیز مانند اهل ارض مأمور بایمان باشند فی المثل طبقات سما منفطر خواهد گشت . و لهذا علی سبیل السؤال ایراد کرده اند که (اولاً) بکدام برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سما لازم است و این لزومیت برای چیست) . و جناب مناظر شیخ الاسلام در جواب ایشان نوشته اند که ذکر لزومیت در کتاب مستطاب ایقان نیست . یعنی این نسبت لزومیت از مختصرات جناب شیخ الاسلام است که بایقان شریف بسته اند و با اینکه در صفحه (۳۲) رساله مطبوعه خود کاذب و مفتر را لعن کرده اینجا خود در ورطه افتراء ظاهر مبتلا گشته اند . و سبب اینکه هرگز مظاهر امر الله و مؤمنین بایشان امر را بر سبیل

لزوم بحق جلّ جلاله نسبت نمیدهند و بعبارة اوضح بر سبیل تحکم مثل آخوندها (باید چنین شود و باید صاحب امر چنان کند) نمیگویند و خداوند تبارک و تعالی را ملزوم بمتابعت اراده و مشیت نفسی نمی شمارند این است که بحکم آیه کریمه
 یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَبِحُكْمٍ مَا يُرِيدُ اَوْرَا فاعل ما يشاء وحاکم علی ما یرید میدانند و بحکم آیه مبارکه یَسْخَرُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ اَوْرَا قادر بر محو و اثبات هر شیء می شمارند . و هرگز نمیگویند که چرا خداوند این علامتها از سایر علامات اختیار کرد و چرا این آیت را از میانه آیات انتخاب فرمود لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ عَمَّا يَفْعَلُونَ و اگر نفسی در این عبارات جناب شیخ که علی سبیل الاستهزا در این موقع نوشته اند و خود را در عداد مذکورین در آیه کریمه مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ داخل کرده اند بدقت تأمل نماید میبیند که در حقیقت این ایراد و انتقاد ایشان (اولاً) واصله راجع بحضرت عیسی علیه است چه آن حضرت وعده فرموده اند که قبل از ظهور حضرت موعود علامت او اولاً در آسمان ظاهر میشود و خلق را بقرب ظهور متذکر میدارد . (و ثانیاً)

راجع بآئمه و علمای اسلام است چه ایشان ظهور نجم را در آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده اند . نظر کن در کتاب (المواهب اللدنیه) تالیف علامه قسطلانی که از مشاهیر کتب معتبره اسلامیّه است که چند حدیث در باب طلوع نجم از یهود و منجمین زمان حضرت رسول علیه السلام روایت نموده است قَالَ وَمِنْ عَجَائِبِ وَلَا دَنِهِ مَا أَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ إِنِّي غَلَامٌ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ أَفْعَلُ مَا رَأَيْتُ وَسَمِعْتُ إِذَا يَهُودِيٌّ يَصْرُخُ ذَاتَ غَدَاةٍ يَامُعْشَرَ الْيَهُودِ فَاجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ قَالُوا يَاوَيْلَكَ مَا بَالُكَ قَالَ طَلَعَ نَجْمٌ أَحْمَدُ . یعنی بیهقی و ابو نعیم از حسان بن ثابت که از مشاهیر اصحاب و مداح و محبوب حضرت ختمی مآب بود روایت نموده اند که گفت من کودکی هفت یا هشت ساله بودم و میفهمیدم آنچه را میدیدم که ناکاه صبحی یک نفر از یهود فریاد مینمود که یا معشر اليهود پس چون نزد او جمع شدند و من می شنیدم که باو گفتند يَاوَيْلَكَ ترا چه میشود او جواب گفت که نجم احمد طلوع نمود . و قال ایضاً كَانَ مَوْلِدُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَنْهُ

(۵۴۶)

طُلُوعِ الْفَقْرِ وَهُوَ ثَلَاثَةُ أَجْمِ صَغَارٍ يَتَزَلُّهَا الْقَمَرُ وَهُوَ مَوْلِدُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . یعنی میلاد آن حضرت نزد طلوع فقر بود و آن سه کوکب صغار است که قربر آن نازل میشود و آن علامت میلاد پیغمبران است . و مولانا جلال الدین البلخی صاحب مثنوی که شهرتش اورا مستغنی از توصیف این عبد دارد و جناب شیخ نیز باشعار او کثیراً استشهاد نموده اند در باب نجم چنین فرموده است هر پیمبر که در آید در رحم * نجم او در چرخ گردد متجیم و این معلوم است که مستند این علمای اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول و ائمه علیهم السلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمین را در ظهور این نجم اعتبار فرموده اند چنانکه کتاب انجیل و حواریین حضرت عیسی علیه السلام که در قران شریف از ایشان برسل و انصار الله تعبیر فرموده نیز تصدیق همین منجمین را معتبر دانسته و تا امارتی باشد بر صدق ادعای آن حضرت در انجیل مقدس مندرج داشته اند . و از این جمله که ذکر شد ارباب انصاف توانند دانست که ذکر لزومیت ظهور نجمی در میلاد هر یک از مظاهر امر الله در کتب و احادیث اهل اسلام است نه در کتاب مقدس ایقان نهایت این است

(۵۴۷)

که در این کتاب مستطاب عبارت انجیل شریف تفسیر شده و اماراتیرا که حضرت عیسی علیه السلام از علائم ظهور مقرر داشته اند بیان فرموده .

و (ثانیاً) در خصوص اینکه در ایقان شریف نازل شده است که قبل از ظهور حضرت خلیل الرحمن شخصی در ارض پیدا شد که خلق را بشارت میداد بظهور آن حضرت جناب شیخ نوشته اند (عجبا در میانه اهل بابل و ملت صابین که کلاً عبده او نان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان اورا ولو مستند بقول یکی از مورخین باشد بیان فرمایند) اولاً از این عبارت شیخ چنین مستفاد میشود که گویا خدائی که قادر بود از میان وثئین و صابین عرب رسول مکرّمی مانند حضرت رسول علیه السلام مبعوث فرماید تا باب هدایت بر خلق مسدود نکردد و رشته توحید منقطع نشود العیاذ بالله قادر نبود که در میان وثئین بابل مبشری مبعوث فرماید تا خلق را بظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت دهد . و الا اگر خداوند تبارک و تعالی را قادر میدانند و اورا همواره هادی عباد میشمارند چه جای این ازیابست و چه محل اینهمه تعجب و استغراب . ثانیاً سبب اشتباه جناب شیخ همان توهمات سابقه است که بطلاق

(۵۴۸)

آنرا مکشوف و مبرهن داشتیم و آن اینست که کمان کرده اند که دیانت صابئین اصلاً وضع الهی نبوده است و از اول انبیا و رسل آنرا تشریع ننموده اند و مبنای آن اصلاً بر وثئیت و بت پرستی تأسیس یافته و رشته توحید در آن مفقود بوده است و ما در سابق بطلان این اعتقاد را واضح و مکشوف داشتیم و ثابت نمودیم که جمیع ادیان موجوده اصلاً بوضع و تشریع انبیا علیهم السلام تأسیس یافته و عبادت اوئان از بدعتها و ضلالتهاست که همواره بسبب سوء تصرف علما و حکما و یا بسبب اغراض سیاسی ملوک و امرا در ادیان الهیه داخل شده و در هر یک از این ادیان با وجود استیلا و اشتغال عبادات باطله رشته توحید و خدا پرستی تا ظهور رسولی جدید و دینی جدید قطع نشده . و چون مطلقاً معارف و علوم در میانه فقهای قفقاز بدرجه انحطاط یافته است که از حوادث و وقایع زمان خود بیخبرند تا چه رسد بتواریخ قدیمه و حوادث ماضیه در این مقام قول بعض از کبار مورخین را در بیان عقائد صابئیه مذکور میداریم شاید جمعی از اهل استعداد بر حقائق علیه آگاه کردند و بر مقدار اوهام باطله فقهای عصر مطلع شوند . قال المورخ الشهير عماد الدين ابو الفداء الحموي في ذكر امة

(۵۴۹)

السريان والصابئين (امة السريان هي اقدم الائم وكلام آدم وبنیه بالسرياني وملتهم هي ملة الصابئين و يذكرون انهم اخذوا دينهم عن شيث وادريس ولهم كتاب يعزونه الى شيث و يسمونه صحف شيث يذكر فيه محاسن الاخلاق مثل الصدق والشجاعة والتعصب للغريب وما اشبه ذلك و يأمر به و يذكر الرذائل و يأمر باجتنابها . وللصابئين عبادات منها سبع صلوات منهم خمس توافق صلوات المسلمين والسادسة صلوة الفحي والسابعة صلوة يكون وقتها في تمام الساعة السادسة من الليل . و صلواتهم كصلوة المسلمين من النية وان لا يخلطها المصلي بشيء من غيرها ولهم الصلوة على الميت بلا ركوع ولا سجود . و يصومون ثلثين يوماً وان نقص الشهر الهلالي صاموا تسعاً وعشرين يوماً وكانوا يراعون في صومهم القطر والهلل بحيث يكون القطر وقد دخلت الشمس في الحمل و يصومون من ربيع الليل الأخير الى غروب قرص الشمس . ولهم اعياد عند زول الكواكب الخمسة المتخيرة بيوت اشرافها والخمسة المتخيرة الزحل والمشتري والمريخ والزهرة وعطارد . ويعظمون بيت مكة . ولهم بظاهر حران مكان يحجونه . ويعظمون اهرام مصر ويزعمون ان احدها قبر شيث بن آدم والاخر قبر ادریس

وهو حنوخ والآخرون صابون بن ادريس الذي ينتسبون اليه . ويعظمون يوم دخول الشمس برج الحمل فيهدون فيه ويلبسون انحر ملابسهم وهو عندهم من اعظم الاعياد لدخول الشمس برج شرفها . قال ابن حزم والدين الذي اتخذه الصابئون اقدم الاديان على وجه الدهر والغالب على الدنيا الى ان احدثوا فيه الحوادث فبعث الله تعالى اليهم ابراهيم خليله عليه السلام بالدين الذي نحن عليه الآن (انتهى) واز اين جمله تواني دريافت كه آنچه سابقاً عرض شد كه شارع جميع اديان انبيا عليهم السلام بوده اند در غايت صحت و اتقان است . و اگر خوف تطويل نبودي اقوال ساير علماي ابن فن را نيز مذکور ميداشتم تا بر ارباب در ايت روشن شود كه دين صابئين اعظم دين الهي بوده در ارض و اكثر عبادت را از قيل صلاوة وصوم وحج بيت الله وغسل جنابت ووضو كه اکنون در اسلام معمول است اصلاً از مشروعات آن دين است كه حق جلّ جلاله در اسلام باقي گذاشته و امضا فرموده است . و از اين جمله بخوبي بطلان اوهام امثال جناب شيخ را تواني دريافت كه چنان کرده اند كه وضع اين دين بر وثيت شده ورشته توحيد در آن مقطوع بوده . و كرقم كه جناب شيخ كتب معتبره را ندیده و از معارف

تاريخه بي بهره اند آيا قران شريف را نيز نخوانده اند كه حق تبارك وتعالى دين صابئين را در عداد اديان حقّه شمرده وبصالحين از ايشان وعده وبشارت نجات داده است . قال الله تبارك وتعالى في سورة المائدة إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . خلاصه ترجمه آيه شريفه اين است كه مي فرمايد از مؤمنين يعنى اهل اسلام ويهود وصابئين و نصارى كساني كه بخداوند و بروز قيامت معتقد بودند وبصلاح و نيكي عامل بر ايشان خوفي نيست و هرگز محزون نشوند . و آيا كلام متين امير المؤمنين عليه السلام را ندیده اند كه در نهج البلاغه مذکور است كه فرموده است لَا تَخْلَوْ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَقْمُورًا لِئَلَّا يَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ يعنى زمين خالي نخواهد ماند از قائمين بحجج الهية اعم از اينكه قائم بحجة الله ظاهر و مشهور باشد و يا خائف و مستور تا اينكه حجج الهية باطل نشود و بينات او زائل نكردد . و آيا اين كلام آن حضرت را كه هم در نهج البلاغه مذکور است ندیده اند كه فرموده إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ

(۵۵۲)

الَّذِ كَرَّ جِلَاءَ لِقُلُوبٍ سَمِعَ بِهِ بَعْدَ الْوَقْتِ وَبُصِّرَ بِهِ بَعْدَ
النَّفْسِ وَتُنْفَذَ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ . وَمَا بَرَحَ اللَّهُ عَزَّتْ آلَاةُ
فِي السُّبُحَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانِ الْفَنَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي
فِكْرِهِمْ وَكَلَمِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ
فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيَخَوْفُونَ
مَقَامَهُ يَعْنِي هَرَّ آيَةِ خَدَاوَنَدِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذِكْرُ خُودِ رَا جِلَاءِ
قُلُوبٍ مَقَرَّرَ دَاشْتَهُ اسْتِ كِهْ اِنْسَانِ بِسَبَبِ اِدْوَسِ اَزْ كَرِي
شِنَاوِپَسِ اَزْ ضَمَفِ بَصَرِ يِنَا مِيشُودِ وَبَعْدِ اَزْ سِرْ كَشِي
وَمَعَانِدَتِ رَامِ وَنَمَقَادِ مِيكَرْدَدِ . وَلَا زَالِ خَدَاوَنَدِ عَزَّتْ
آلَاةُ رَا دَرِ اَوْقَاتِ مُتَابَعَةِ وَاَيَّامِ فَنَاتِ عِبَادِي بُوْدَه كِهْ
بَا اِيْشَانِ دَرِ افكارِ شَانِ نَجْوِي وَدَرِ فَوَادِ شَانِ تَكَلَّمَ مِيفَرْمُودَه
پَسِ اِيْشَانِ مُصْبَاحِ مَنِيرِ بِيْدَارِي رَا دَرِ اسْمَاعِ وَابْصَارِ وَاقْتَدَه
مِأَفْرُوخْتَنَدِ وَخَلْقِ رَا بِأَيَّامِ اللَّهِ مَتَذَكَّرِ مِيشُودَنَدِ وَازْ صَعُوبَتِ
مَقَامِ يَوْمِ ظُهورِ تَخَوُّفِ وَتَحْذِيرِ مِيفَرْمُودَنَدِ . بَلِي جَنَابِ
شَيْخِ الْاِسْلَامِ اِيْنِ بَيَانَاتِ صَرِيحَه وَكَلَمَاتِ بَلِيغَه رَا نَدِيْدَه اَنَدِ
وَاَكْرِ دِيْدَه اَنَدِ نَفْهَمِيْدَه اَنَدِ . وَالا تَعْجَبْ وَاسْتَغْرَابِ نَمِيشُودَنَدِ
كِهْ كِي بُوْدِ اَنَ مَبْشَرِّ دَرِ مِياَنِ بَتِ پَرِسْتَانِ كِهْ خَلْقِ رَا
بِظُهورِ حَضَرَتِ خَلِيْلِ الرَّحْمَنِ بَشَارَتِ مِيْدَادِ . وَاَكُنُوْنِ

(۵۵۳)

مَقْصُودِ كَاتِبِ بَيَانِ اِيْنِ نَكْتَهْ نِيْسْت كِهْ يِعْلِي جَنَابِ شَيْخِ
وَامثالِ اِيْشَانِ رَا وَاضِحِ وَمَكْشُوفِ دَارَدِ چِهْ اِيْنِ اَزْ جَمْلَهْ
وَاضِحَاتِ اسْتِ وَعَيْنِ رِسالَهْ اِيْشَانِ شَهَادَتِ مِيْدَهْدِ بَرِ مَقْدَارِ
عِلْمِ وَفَضْلِ مُصَنِّفِ اَنَ بَلِ چنانكِهْ سَابِقاً نِيْزِ اِشارَهْ شُدِ
مَقْصُودِ اِيْنِ اسْتِ كِهْ اَرْبابِ فِرَاسْتِ وَنِباَهْتِ دَرِ يَابَنَدِ كِهْ
اِيْنِ تَمَثِيْلِ بَدِيَانَتِ وَثِيْقَهْ اَزْ مَخْتَرَعَاتِ طَائِفَهْ بَرُوسْتَانِيَهْ اسْتِ
كِهْ مِيشُواَهَنَدِ بَاَنِ دَلِيْلِيْتِ نَفُوزِ وَبَقَايِ دِيْنِ اِسْلَامِ رَا زَايِلِ
نَمَايَنَدِ وَدَلِيْلِ تَقْرِيرِ رَا كِهْ اعْظَمِ بَرَهَانِي اسْتِ بَرِ حَقِيَّتِ
حَضَرَتِ رَسُوْلِ باطِلِ كَنْتَنَدِ تا اهلِ اِيْمَانِ وَارِبابِ مَدَارِكِ
عَالِيَهْ بَرِ مَكَامِنِ شَبَهَاتِ مُطْلَعِ كَرْدَنَدِ وَبَرِ خَطَرَاتِ قُلُوبِ
مِيْتَهْ كِهْ مَحَلِّ انْبِعَاثِ رُوحِ مُنْتَهَى تَشْكِيكَاتِ اسْتِ آكَاَهْ
شُوندِ . وَبِيَقِيْنِ مِياَنِ بَدَانَنَدِ كِهْ لَازِلِ ظُهورِ مَظَاهِرِ اَمْرِ
اللَّهِ بَرِيكِ نَهْجِ بُوْدَه وَهِيْچكَاَهْ رُوحِ طَيِّبَهْ وَفَتْحَاتِ مَعْطَرَهْ
حُجْجِ اللَّهِ وَاَوَلِيَاثَهْ اَزْ اَرْضِ قَطْعِ نَشُدَه هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَمَا بَعْدُ
الْحَقُّ اِلَّا الضَّلَالُ

وَباِجْمَلَهْ چُونِ مَبْنِايِ اسْتَغْرَابِ وَتَعْجَبِ جَنَابِ شَيْخِ اَزْ
ظُهورِ مَبْشَرِي دَرِ مِياَنِ صابِئِيْنِ مَعْلُومِ شُدِ كِهْ نَاشِي اَزْ عَدَمِ
اطْلَاعِ اِيْشَانِ بُوْدَه اسْتِ اَزْ كَيْفِيَّتِ ظُهورِ اِنْبِيا وَتَجَدُّدِ شَرَائِعِ
اَكُنُوْنِ دَرِ اَصْلِ سَوَالِ اِيْشَانِ نَظَرِي فَرْمَا كِهْ حَاصِلِ اَنَ اِيْنِ

(٧٠)

بود که نام و نشان او را ولو مستند بقول یکی از مورّخین باشد بیان فرمایند . و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند . لهذا جناب مناظر ایشان در جواب نوشته اند که در کتاب روضة الصفا و در کتاب فحات الازهار و در کتاب کامل ابن الاثیر ذکر ظهور نجم و اخبار منجمین بنمود از میلاد حضرت خلیل الرحمن مذکور است . یعنی کتب تواریخ فارسیه و ترکیه و عربیه بر این حادثه محتوی است . و هکذا ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت موسی علیه السلام در مثنوی مولانا جلال الدین الرومی مفصلاً مذکور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت عیسی علیه السلام در نفس انجیل مقدس مسطور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت خاتم الانبیا و اخبار مؤبدان بطلوع آن در اکثر تواریخ اسلامیّه مرقوم است . و در جواب سؤال ثانی شیخ که کی بود آن منجمی که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید نمود نوشته اند تیمور خوارزمی از سلاله تیمور مشهور که از ساکنین مدینه اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اخبار داد که بحکم قران نجوم فلك از سنه (۱۲۳۰) الی سنه (۱۲۵۰) هجریه

امری در عالم حادث میشود که موجب انقلابات کلیه میکرد . و میرزا اقاخان منجم اصفهانی ساکن نصر آباد که منجم باشی مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان و مستخرج تقاویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که بظهور او قوانین دیانت متحد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیه تحقق یافته است . و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور میداشت و تا باین درجه در صحت نظر خود تا کید مینمود که هر نفسی که تا سنه (۱۲۶۰) هجریه زنده ماند غرائب حوادث جدید را مشاهده نماید . حتی بعضی از اکابر سؤال مینمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد او جواب میگفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السلام ایجاد دین تازه نماید . و دیگری از منجمین آن زمان گفته است که از برای هر یک از کواکب سبعة سیاره معروفه نزد شرقیین دوره است که مخصوص بآن کواکب است و ابتدای آن از کواکب زحل است و بقمر منتهی میشود (ولی یومنا هذا دوره اخیر را کتاب و ارباب قلم دورتر مینامند) و پس از

انقضای دور قر دوره جدید ظاهر میشود که تواریخ
شهریه و سنویه آن بر (۱۹) متعین میگردد و انقضای دوره
قریه و بلوغ تجدّد دوره فلکیّه بظهور کواکب و علامات
جدیده سماویه تعیین مییابد و این علامات تحقق یافت
و دوره متجدّد گشت . و خلاصه القول پس از آنکه
جناب مناظر شیخ الاسلام با آنکه از اهل حرفت و تجارتند
نه از ارباب قلم و صحافت جواب جناب شیخ را باین گونه
اتقان و رشاقت مرقوم و بی علی جناب ایشانرا بمحقق دینیه
و تاریخیّه واضح و معلوم داشته اند ضمناً نیز از جناب شیخ
سؤال نموده اند که چگونه است که جناب ایشان این ایراد را
بر انجیل مقدّس وارد نیاورده اند که بصراحت در اوّل
اصحاح ثانی انجیل متی وارد شده است که لَمَّا وَلَدَ يَسُوعُ
فِي بَيْتِ لَحْمِ الْيَهُودِيَّةِ فِي أَيَّامِ هِيرُودَسِ الْمَلِكِ إِذَا مَجُوسٌ مِنَ
الْمَشْرِقِ قَدْ جَاءُوا إِلَى أُورُشَلِيمَ قَائِلِينَ أَنَّهُ هُوَ الْمَوْلُودُ
الْيَهُودِ فَإِنَّا رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَأَتَيْنَا لِنَسْجُدَ لَهُ وَحِرَا
ابداً نوشته اند که این فقره در کدام تاریخ وارد شده
و اسم آن مجوس منجم چه بوده است و اگر آنچه را مظاهر
امر الله در کتب خود اخبار میفرماید محض اینست که در

تواریخ سایرین یافت نشود باید قبول نکرد و دلیل ردّ
مظاهر امر الله گرفت چرا این ایراد را اولاً بر قرآن
شریف وارد نیاورده اند زیرا که ذکر صالح و هود ابداً در
کتب نصاری و یهود بل در کتب یونان و روم و هند
وارد نشده است چنانکه الی یومنا هذا علمای آن ملل
همین را بر قرآن انتقاد مینمایند و مانند جناب شیخ آنرا
وسیلۀ تکذیب مظهر امر الله مقرر میدارند . و بالجملة چون
این جواب متین و انتقاد سدید بنظر جناب شیخ رسیده
و خود را از جواب حضرت مناظر عاجز و قاصر یافته لهذا
در رساله ثانیه جریاً علی عاده روی سخن را بتشنیع و شتم
مصرف داشته بکمان اینکه ییاوه کوئی ضعف شبهات
ایشان مستور مییابد و یا بسبب و شتم کلمه الله از نفوذ ممنوع
میکردد و یا شبهه باطله بتوجیهات عذیده و تقریرات متتواله
حله حجت میبوشد و استعداد دلیلیت مییابد . غافل که عقلا
فرموده اند که اگر یک نامربوط را هزار توجیه نمائی
هزار و یک نامربوط خواهد شد و شاهد زشت را اگر بحال
کرا نمایه بیارائی همان هیئت منحوس و خلقت غیر مانوس
خواهد بود . و حاصل آنچه در رساله ثانیه نوشته اند
بعد حذف الزوائد این است (که اولاً چرا در ایتقان باقوال

منجمین و کهنه اعتماد فرموده و بان استدلال نموده اند و ثانیاً
مگر عالم منحصر است بایران چرا علمای سایر بلاد از ظهور
نجم اخبار نداده اند . و چون انسان عاقل باین شبهه جناب
شیخ نظر نماید آنرا از چندین وجه از درجه اعتبار ساقط
میبیند (وجه اول) آنکه جناب شیخ فرق فیما بین امارات
ظهور و براهین صاحب ظهور را تفهیمه اند و بیان
علامات و امارات را عین ادله و بینات تصور کرده اند . مثلاً
در توراۃ مقدس بظهور مسیح بشارت داده و انبیای بنی
اسرائیل علامات و چند از برای ظهور آنحضرت بیان
فرموده اند و این معلوم است که این علامات غیر از ادله
و براهینی است که حق جلّ جلاله بنفس مسیح عنایت
فرموده و حقیقت آن حضرت را بآن ادله و براهین ثابت
و مدلل داشته حال اگر انسان عاقل در انجیل مقدس نظر
نماید که ذکر از طلوع نجم فرموده است نمیتوان آنرا
از ادله و براهین حضرت مسیح انکاشت و رایت مجادله
و انتقاد برافراشت که آن حضرت بقول منجمین مجوس اعتماد
فرموده و باخبار ارباب نجوم که باعتقاد جناب شیخ بآن
اعتمادی نیست استدلال نموده چه آن حضرت امر خود را
بقوت آیات و بینات نافذ و غالب داشت و بعین همان آیات

و بینات استدلال و احتجاج فرمود و اگر ذکر از ظهور
نجم در انجیل وارد شده از برای بیان تکمیل علامات قبل
از ظهور است که امثال جناب شیخ نکویند که علامات ظهور
ظاهر نشده و شرائط طلوع شمس حقیقت تحقق و تکمیل
نیافته است . و این نکته نیز معلوم است که معرفت تحقق
اشراط و علامات راجع بمصادر آن شرط و علامت است
مثلاً اگر در کلمات انبیای بنی اسرائیل وارد است که از
علامت ظهور مسیح خرابی مدینه بابل است البته معرفت تحقق
این خبر راجع بتصدیق مورخین است و کذاک در طلوع
نجم راجع بمنجمین . اکنون قدری نظر بر عظم مصائب
مظاهر امر الله فرما که در صورتیکه با آیات ظاهره و بینات
باهره ظهور میفرمایند اگر بیان تحقق علامات را نفرمایند
جهال ارض فریاد بر آرند که علامات ظاهر نشده و شرائط
ظهور تحقق نیافته . و اگر علامات را بیان فرمایند و مصادر
ظهور آنرا معین نفرمایند نیز فریاد کنند که این ذکر را کدام
مورخ نموده و کدام منجم از طلوع نجم جدید اخبار داده
و چون مصادر تحقق علامات را معین فرمایند کذاک فریاد بر
آرند که بقول منجمان اعتماد فرموده و باده ظنیه استدلال
کرده است (قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) آیا جناب شیخ توقع

دارند که صاحب ظهور وقتی متولد میشود در حالت رضاع بیاید و در خانها را یکی یک بگوید خصوصاً در تقلیس و جناب شیخ را اخبار نماید که ببینید ستاره من طالع شده و علامت ظهور تحقق یافته تا محتاج بتصدیق منجمین نشود و حال آنکه علی فرض الحال اگر جناب شیخ هم بنفسه آن نجم را ببیند و در کتب خود ثبت نمایند حکم ایشان حکم میرزا آقاخان خواهد شد که بعد از پنجاه سال شیخ الاسلامی دیگر خواهد آمد و در کمال وقاحت خواهد گفت که غلط کرده است آنکه از طلوع نجم و ظهور مجدد دین اخبار داده است . و یا آنکه جناب شیخ پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است **حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ** و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه طنجیه فرموده است **أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ بَعْدَ حِينٍ طَرْفَةً تَعْلَمُونَ بِهَا بَعْضَ الْيَاقِينِ وَتَنكْشِفُ لَكُمْ صَنَائِعَ الْبُرْهَانِ عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرَامٍ وَكَيُونٍ عَلَى دَقَائِقِ الْإِقْتِرَابِ** توقع دارند که حق جلّ جلاله قضاء خود را تغییر دهد و امارات سماویّه را محض پاس خاطر شیخ الاسلام از جمله علامات ساقط کند تا احتیاج بتصدیق منجمین نیفتد و میرزا آقاخان

اصفہانی محض اینکه قول حقّی گفته است محلّ ردّ و شتم اصحاب لعن و شتم نکردد . و طرفه که در عبارت خطبه حضرت امیر علیه السلام وارد شده است نام کوکبی است از کواکب قال صاحب القاموس (الطَّرْفُ) الْعَيْنُ لَا يَجْمَعُ لِأَنَّهُ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ أَوْ إِسْمٌ جَامِعٌ لِلْبَصَرِ لَا يَتَنَبَّهُ وَلَا يَجْمَعُ وَقِيلَ أَطْرَافٌ وَكَوْكَبانِ يَقْدَمَانِ الْجِبَّةَ سَمِيًّا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمَا عَيْنَا الْأَسَدِ يَنْزِلُهُمَا الْقَمَرُ . وقال البستاني في محيط المحيط الطَّرْفَةُ الْمَرْءَةُ وَنَجْمٌ (انتهی) و از این جمله توانی فهمید که حضرت امیر ظهور نجم را از علامات محققه مقرر داشته و جناب شیخ بسبب یعلی رایت مجادلت افراشته .

و حال آنکه در بعض مواضع حق جلّ جلاله از شدت مبارزه و مجادله و اعراض و اعتراض امثال جناب شیخ باقوال اجانب استدلال فرموده است مثلاً ملاحظه فرما در سوره یونس که خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم الانبیا میفرماید **فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكُتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** یعنی اگر ترا شکّی است در آنچه بر تو نازل کرده ایم پس از کسانی که قبل از تو کتاب میخوانند سؤال نما تا بدانی

که آنچه بر تو فرود آمده است حق است پس مباش البته از شك کنندگان. حال ملاحظه فرما که اگر شخص مکابر و مجادل نباشد میگوید که آیا حضرت رسول بقول حق جل جلاله اعتماد نمینمود که بایستی از یهود و نصاری سؤال نماید تا بر حقیقت قرآن وثوق یابد و شکش زایل گردد. در این صورت معلوم است که خواه در قرآن مجید بفرماید فَاسْتَلِ الَّذِينَ يَقرَأُونَ الْكِتَابَ ویا در ایتقان شریف بفرماید مَنْجَمَانِ از طلوع نجم اخبار نموده اند فقط دفع اقوال مجادلین است نه اعتماد بقول یهود و یا منجمین. و خلاصه القول مقصود این است که اهل شعور بفهمند که لازال حجت مظاهر امر الله چنانچه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد آیات الهیه و بینات قطعیة سماویة است و ما بقی از قبیل دفع شبهات متمسکین بشبهات است و دفع اوهام منتظرین تکمیل علامات تا فرق فیما بین آیات و بینات و دفع شبهات و ظهور علامات را در یابند و در حفره و همی که حضرت شیخ در آن واقع شده و دفع شبهه را دلیل صاحب امر گرفته اند واقع نکردند (وجه ثانی) اینکه جناب شیخ نظر بتعریفات بعض لغویین و مورخین که دائرة معارفشان اضیق از قلوبشان بوده است گمان کرده اند که کاهن یعنی شخصی که از غیب

خبر دهد و غالباً اعتماد آن بر حدس و تخمین باشد و حال آنکه این نیز ناشی از بی علی جناب شیخ و امثال ایشان است بمأخذ و معنای حقیقی کاهن. زیرا که لفظ کاهن که معرب کوهن عبری است مساوق است بالفظ امام در عربی و منصب کهنوت منصب ریاست دینیة است که حضرت موسی علیه السلام بحکم خداوند تبارک و تعالی بمحضرت هارون و اولاد آن حضرت عنایت فرمود چنانکه حضرت رسول علیه السلام منصب امامت و وصایت را بمحضرت امیر و اولاد آن حضرت راجع داشت. نظر فرما در اصحاح (۲۸) سفر خروج از اسفار توراة مقدس که فرموده است وَقَرَّبَ اِلَيْكَ هَارُونَ أَخَاكَ وَبَنِيهِ مَعَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِيَكُنْ لِي هَارُونَ وَنَادَابَ وَأَيُّهُو وَالْعَازَارَ وَآيَامَارَ بَنِي هَارُونَ. وَاصْنَعْ ثِيَابًا مُقَدَّسَةً لِهَارُونَ أَخِيكَ لِلْعَجْدِ وَالْبَهَاءِ وَتَكَلِّمْ جَمِيعَ حُكَمَاءِ الْقُلُوبِ الَّذِينَ مَلَائْتُهُمْ رُوحَ حِكْمَةٍ أَنْ يَصْنَعُوا ثِيَابَ هَارُونَ لِتَقْدِسَ بِهِ لِيَكُنْ لِي. یعنی خداوند تبارک و تعالی موسی فرمود که برادرت هارون و پسران او را همراهش از میان بنی اسرائیل بخود مقرب دار. یعنی هارون و پسران هارون ناداب و ایهو و العازار و آیامار را

تا آنکه از برای من کاهن باشند . واز برای برادرت هارون جهت عزت و زینت لباسهای مقدس بساز . و همگی دانشمندان که ایشانرا روح حکمت پر کرده ام بگو که لباسای هارونرا بسازند که مقدس کشته کاهن من باشد (انتهی) از این عبارات میتوان معنای حدیث صحیح آنست مَنِ بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي رَا كَمَا بَنِي مُسْتَفَاد داشت . و منصب کهنات و ریاست دینیه بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل در ذریه حضرت هارون متسلسل و متوارث بود تا زمان صموئیل بنی که کاهن و معاصر حضرت داود بود و رسوم سلطنت در میان بنی اسرائیل بامر او تقریر یافت و بتنصیص او اولاً شاؤول و ثانیاً داود بسلطنت بنی اسرائیل نائل گشت . کما نزل فی القرآن الشَّریف فی سورة البقرة أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ أَتَبْعُ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ إِلَى آخِرِ الْآیَاتِ النَّازِلَةِ فِی کِفَیَّةِ تَأْسِیسِ الْمَلِكِ فِی بَنِي إِسْرَءِیْلَ . و جمیع این انبیا که کتب ایشان اکنون در عهد قدیم محفوظ است از همین کهنه واز سلاله حضرت هارون بودند تا آنکه نوبت کهنات در زمان حضرت عیسی علیه السلام بزرگربانی

نبی والد حضرت یحیی رسید . و در ذکر او در انجیل لوقا چنین وارد شده است وَكَانَ فِی أَیَّامِ هِیْرُودَسَ مَلِكِ الْیَهُودِیَّةِ كَاهِنٌ اُسْمُهُ زَكَرِیَّا مِنْ فِرْقَةٍ اُنْبِیَا وَ اَمْرَأَتُهُ مِنْ بَنَاتِ هَرُونَ وَ اُسْمُهَا اَلْیَصَابَاتُ . وَ كَانَا كِلَاهُمَا بَارِّینَ اَمَامَ اللَّهِ سَالِکِیْنَ فِی جَمِیعِ وَصَايَا الرَّبِّ وَ اَحْكَامِهِ بِالْاَلْوَمِ . وَلَمْ یَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اِذْ كَانَتْ اَلْیَصَابَاتُ عَاقِرًا وَ كَانَا كِلَاهُمَا مُتَقَدِّمِیْنَ فِی اَیَّامِهِمَا فِیْمَا هُوَ یَكُونُ فِی نَوْبَةِ فِرْقَتِهِ اَمَامَ اللَّهِ حَسَبَ عَادَةِ الْكَهَنُوتِ اَصَابَتْهُ الْقُرْعَةُ اَنْ یَدْخُلَ اِلَى هَيْكَلِ الرَّبِّ . یعنی در اوان هیروودس سلطان یهودیه زکریا نام کاهنی بود که از دسته ایابود و زنی داشت از دختران هارون که او را نام الیصابات بود و ایشان هر دو در نزد خداوند صواب کار میبودند و در تمامی فرائض و سنن خداوند بیدغدغه رفتار می نمودند . و ایشانرا فرزندی نبود زیرا که الیصابات یائسه بود و هر دو در عمر سبقت جسته بودند . و چنین بوقوع پیوست که در اوانی که نوبت دسته خود در نزد خداوند بادای لوازم کهنات میپرداخت بر حسب آیین کهنات نوبت او شد که در هیکل خداوند در آید (انتهی) و در بیان معنای لفظ (مسیح) صاحب محیط

(۵۶۶)

المحيط مرقوم داشته است که الْمَسِيحُ أَيْضًا لَقَبُ الرَّبِّ
 يَسُوعَ وَهُوَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَسِيحٌ وَبِالشَّرِيعَةِ مَسِيحًا وَبِالْيُونَانِيَّةِ
 خَرِيْسْتُسَ وَمَعْنَاهُنَّ مَمْسُوحٌ سُمِّيَ بِهِ لِأَنَّهُ مَسِيحٌ مِنَ اللَّهِ
 كَاهِنًا وَنَبِيًّا وَمَلِكًا يَعْنِي وَمَسِيحٌ نَزَلَ قَبْلُ رُودَكَارِ عَيْسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ وَمَسِيحٌ رَا بَعْرَانِي مَسِيحٌ وَبَسْرِيَانِي مَسِيحًا
 وَبِيُونَانِي كَرِيْسْتُسَ كَوْنِدَ وَمَعْنَايَ جَمِيعُ مَسِيحٍ كَرْدَه شده
 است . وَاَنْ حَضْرَتِ بَايْنِ لَقَبِ نَامِيْدَه شَدْ بِمَجْدِ اِيْنَكِه اَز
 جَانِبِ خُداوَنْدِ بَكَهَانَتِ وَنَبُوْتِ وَسُلْطَنْتِ مَمْسُوحِ كُشْتِ
 (اَنْتَهَى) وَاَلِي يَوْمَنَا هَذَا مِنْصِبُ اِمَامَتِ وَرِيَاستِ دِيْنِيَّةِ رَا
 كِه مِنْصِبِ حَبْرِ اعْظَمِ رُومَانِي وَسَايِرِ كَبَارِ اسَاقِفَه اسْتِ دَرِ
 مِيَاَنْ نَصَارِي بَكَهْنُوْتِ تَعْبِيْرِ مِيَنَامِنْدِ وَخُودِ رَا دَرِ اِيْنِ
 مِنْصِبِ وَاَرْثِ حَضْرَتِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيَشْمَارِنْدِ. وَاَزِ تَارِيخِ
 هِيْرُودُوطِ يُونَانِي بِخُوبِي مِسْتَفَادِ مِيَشُودِ كِه لَفْظِ كَاهِنِ لَقَبِ
 عُمُومِي اَئِمَّةِ وَرُؤَسَايِ رُوحَانِيَّةِ اَنْزَمَانِ اسْتِ وَحَفْظِ تَارِيخِ نِيْزِ
 غَالِبًا اَزِ وُظَائِفِ وَشُؤْنِ اِيْشَانِ بُوْدَه اسْتِ . وَخِلَاصَةُ الْقَوْلِ
 بَرِ نَفْسِي كِه دَارَايِ فِلْسَفَه لُغَوِيَّةِ وَمَطْلَعِ بَرِ كَيْفِيَّتِ اَنْشِقَاقَاتِ
 لِسَانِيَّةِ اسْتِ مَخْفِي نِيَسْتِ كِه لَفْظِ (كَاهِنِ) دَرِ اَصْلِ لَفْظِ
 سَامِيَّةِ كِه لُغَاتِ عِبْرَانِيَّةِ وَسَرِيَانِيَّةِ وَعَرَبِيَّةِ وَكَلْدَانِيَّةِ اَزِ اَنْ

(۵۶۷)

اشْتِقَاقِ يَاقَه اسْتِ مَسَاوِقِ لَفْظِ (اِمَامِ) بُوْدَه وَچنانكِه
 لَفْظِ اِمَامِ دَرِ دُورَةُ اسْلَامِ اَوَّلًا بَرِ اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَثَانِيًا بَرِ
 خُلَفَا وَبِتَدْرِيجِ بَرِ رُؤَسَايِ مَذَاهِبِ وَائِمَّةِ فِقْهِ اِطْلَاقِ شَدْ
 وَاَنْدَكِ اَنْدَكِ بِسَمْتِ نَزَلِ كَرَفْتِ تاآنكِه بَرِ رُؤَسَايِ عِلْمِي هَرِفَرْنِ
 مَانِنْدِ اِمَامِ خُزْ رَاْزِي وَامَامِ الْحَرَمِيْنَ جُوبِنِي وَامَامِ غَزَالِي اِطْلَاقِ
 يَافْتِ وَاخِيْرًا دَرِ اِيْنِ اَيَّامِ اخِيْرَه بَرِ اَئِمَّةِ جَمْعَاتِ وَجَمَاعَاتِ
 اِطْلَاقِ مِيَكُنِنْدِ وَهَرِ نَفْسِي رَا كِه دَرِ جَامِعِي مَقْتَدَايِ جَمَاعَتِي
 اسْتِ اِمَامِ جَمْعَه وَيَا اِمَامِ جَمَاعَتِ مِيَنَامِنْدِ كَذَلِكَ لَفْظِ كَاهِنِ رَا
 اَوَّلًا بَرِ اَنْبِيَا وَثَانِيًا بَرِ رُؤَسَايِ رُوحَانِيَّةِ اِطْلَاقِ مِيَكِرْدِنْدِ
 وَاكَاْبِرِ مَتَأَلِّهِيْنَ وَرِجَالِ الْهَيْيَتِيْنَ رَا وَمُتَجَرِّبِيْنَ اَزِ اَهْلِ عِلْمِ
 وَفَضْلِ رَا بَايْنِ لَقَبِ مَخْصُوصِ مِيَدَاشْتِنْدِ تاآنكِه اخِيْرًا هَرِ
 آخُوْنْدِي كِه رَئِيْسِ دِيْنِي قَرْيَه وَيَا خَادِمِ كَنِيسَه وَمَعْبَدِي بُوْدِ
 بَايْنِ لَقَبِ مَلَقَبِ وَبَايْنِ اسْمِ مَشْهُرِ كُشْتِ . وَچُونِ غَالِبًا دَرِ
 سَافَه اَدِيَاَنْ وَاَوَاخِرِ هَرِمَتِي كِه شَمْسِ حَقِيْقَتِ طَالَعِ وَشَرَائِعِ
 مُتَجَدِّدِ مِيَشُودِ اِيْنِ رُؤَسَا كِه زِمَامِ خَلْقِ بِيْدِ اِيْشَانِ اسْتِ اَزِ
 اَمْرِ اللَّهِ مَعْرُضِ وَبَرِ مَظْهَرِ اَمْرِ اللَّهِ مَعْتَرِضِ مِيَشُودِنْدِ وَسَبَبِ
 اَعْمَارِضِ وَاعْتِرَاضِ سَائِرِ خَلْقِ مِيَكِرْدِنْدِ وَغَالِبًا نِيْزِ مَرْدَمَانِي
 عَامِي فَرِيْبِنْدِ كِه اَزِ عِلْمِ وَمَعْرِفَتِ حَقِيْقِيَّةِ بِيْ بَهْرَه اَنْدِ وَبِحِيلِ
 دُنِيَه وَتَقَرُّبِ بَرُؤَسَايِ مَلَكِيَّةِ بِمَنَاصِبِ دِيْنِيَّةِ نَاقِلِ كُشْتَه اَنْدِ

لهذا اسم کاهن و کلمات در ظهور اسلام از مراتب عزت و مجدت ساقط و در درکات هوان و ذلت هابط شد و در لسان ائمه دین مبین بر ذلت مذکور و در کتب و مصنفات اسلامیة باوصاف دنیة مرقوم و مسطور گشت . و اگر مغرورین باین مناصب دینی بدانند که سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تُغَيَّرُهَا أَوْهَامُ الْمُبْطِلِينَ وَأَحْلَامُ الْمُنْتَابِينَ همین اسماء عالیة حالیة را بذلت راجع و هیا کل مجعوله و اصنام منخوثة اسلامیة را عطفاً علی السابق بفنا و هلاکت لاحق و مرتجع خواهد داشت هر آینه از ذکر سابقین ساکت میشوند و قدری بآمال کثیر الاختلال خویش متذکر و ملتفت میکشند (وَأَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى) و بالجملة از آنچه عرض شد معلوم و واضح گشت که اینکه جناب شیخ کجایان کرده اند که کاهن یعنی نفسی که بجدس و تخمین از امور آتیه خبر دهد و اعتماد بقول او نشاید عطفاً علی سایر شبهات ناشی از بیعلمی و عدم اطلاع از معنی کاهن و مقام کهنه است زیرا که در میان همین قوم چنانکه حضرت امیر علیه السلام تصریح فرموده لازال اشخاصی بوده اند که در عین ظلمت و ثبوت خلق را بنور وحدانیت هدایت میفرموده و بظهور مظاهر امر الله بشارت و تسلی میداده اند . خاصة نفس

مقدسی که بظهور حضرت خلیل الرحمن و امثال ان حضرت بشارت دهد و قلب منورش باینگونه اخبار سماویة روشن و منور باشد (وجه ثالث) اینکه آنچه جناب شیخ نوشته اند چرا باید این نجم را اهل ایران ببینند مگر عالم منحصر بایران است عیناً این شبهه شیخ بر انجیل مقدس و بر ائمه اسلام وارد است زیرا در زمان ظهور یعنی میلاد حضرت عیسی علیه السلام حکما و فلاسفه یونان و مصر و ممالک واسعة اروپا که آنوقت باسم رومیة معروف بودند در معارف فلکیة و علم هیئت غایت اشتہار را داشتند چندانکه فلاسفه حالیة اروپا بفضل ایشان معترفند و از رشحات معارف ایشان معترف . بقول جناب شیخ چرا بایستی آنها نجم حضرت عیسی را در آسمان نه ببینند و مجوس ایران باین نکته ملتفت گردند مگر عالم آنوقت منحصر بایران بود و یا بصیرت ایرانیان زیاده از فلاسفه یونان در فلک تصرف مینمود . و کذلک در میلاد حضرت رسول علیه السلام چرا بایستی رواقین مصر و مشائیین یونان و فلاسفه رومان طلوع نجم خاتم پیغمبران را نه ببینند و لکن یکفر یهودی که در غایت اسف نه اشمس در میان یهود مذکور است و نه در کتب خود مسلمین مسطور نجم

آنحضرت را بیند و از طلوع آن اخبار دهد مگر عالم منحصر
بمدینه بود و یا شعاع بصر یهود زیاده از حکمای مصر و روم
در اطباق فلک نفوذ مینمود . و لکن حق اینست که باید
حضرت شیخ الاسلام را معاف داشت و قدری نظر تأمل
و تدبر را در معانی مندرجه در این آیه کریمه کجاست قال
الله تبارک و تعالی سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الدِّينِ يَتَكَبَّرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ
يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ
يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا . یعنی بزودی روی کسانی را که در ارض
بغیر حق تکبر میورزند از آیات خود مصروف خواهیم
داشت چندانکه اگر هر آیتی از آیات الهیه را بینند ایمان
نیاورند و اگر راه رشد و فلاح را بنکنند در آن سالك
نشوند و اگر سبیل کراهی و طریق بیدینی را بینند آنرا
سبیل و مسلک خود مقرر دارند . اکنون از اهل بصیرت
خواهش مینمایم که قدری در معنای این آیه مبارکه تأمل
فرمایند زیرا که آیه قرآن است و وعده محتومه حضرت
دیان و حق جلّ جلاله در این آیه شریفه تعریح
فرموده است که متکبرین ارض از جمیع آیات الهیه

اعراض خواهند نمود و طریق کراهی و ضلالت را بر سبیل
رشد و هدایت ترجیح خواهند داد . در این صورت نمیدانم
نفوسی که از کتاب الهی اعراض مینمایند بدلیل اینکه بر
خلاف ادواق سقیمه ایشان نازل شده و از نصوص رسول
خدا و بشارات ائمه هدی روی میگردانند بجهت اینکه
مخالف اهوا و آراء ایشان وارد گشته و امارات فلکیه را
باطل می‌شمرند بسبب اینکه منجیان از آن خبر داده اند .
و ندای داعی الی الله را لازم الاستماع نمیدانند بجهت اینکه
فلاسفه اروپا بآن نکروده اند و در خانه می نشینند تا قائم آل
محمد شرفیاب خدمت ایشان کردد . والواح مقدسه را
نیطلبند برای اینکه مناظر ایشان ملزوم است که برای ایشان
بفرستد . سعی در تحصیل تمدن را مقدم بر سعی در تکمیل
تدین می‌شمارند تا یک کاو ایشان مقابل ده کاوشیر دهد
و تکمیل آلات حرب را الزم از تهذیب اخلاق و نفس
می‌شمارند . تا قتل نفوس با تفنک و توب اسهل از تیر و شمشیر
کردد . آیا اینگونه نفوس همان متکبران هستند که حق
جلّ جلاله از ایشان خبر داده است یا آنکه باید منتظر بود
که در نفوس فقها زیاده از این تختر و تکبر ظاهر گردد
و اعراض از آیات و اتباع شهوات فوق این مشهود و متحقق

شود. فاعتبروا یا اولی الابصار .

و چون این مسئله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیا و مظاهر امر الله در حقیقت رد و تکذیب انبیا و اولیا و ائمه قبل است اکنون در این مسئله نظر نمایم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارات نورین نورین الشیخ الاجل احمد الاحسانی و السید الامجد کاظم الرشتی قدس الله تربتهما باین عبارت (و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حق امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند) . و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسئله نوشته اند (جواب اول) آنکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید قدس الله تربتهما از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده اند لا بد لهذا الامر من مقر و لكل نبی من مستقر ولا يجوز الإفصاح بالتعین وتعلمن نبأه بعد حين و این اشاره بما قبل آیه است که میفرماید ان هو الا ذکر للعالمین و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از ذکر للعالمین حضرت اعلی روح ماسوا فداه و از کلمه

بعد حين ظهور این امر اعظم بوده که در سنه (۱۲۶۹) هجریه وقوع یافته (جواب ثانی) آنکه مکرراً حضرت سید در مجالس ذکر فراق میفرمودند و از قرب زمان وفات و انقضای ایام حیات خود اخبار مینمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن میکردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده اند که آیا نمیخواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و باصرح بیان بدوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد . و لهذا نفوس موقنه مستقیمه قدسیه پس از وفات حضرت سید قدس الله تربته الشریفه ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا بمقصود فائز شدند و کوی سبقت را ربودند و آیات الهیه را چشم خود دیدند و تصدیق نمودند (الی خر کلامه) و از این عبارات جناب مناظر بخوبی مستفاد میشود که مردی بسیط القلب و صافی الضمیر بوده و جناب شیخ را نیز صافی الضمیر و سالم النیه تصور نموده که فی الحقیقه مقصودشان تحقیقات علیّه است و مجاهده دینیّه و هم کجای کرده است که جناب شیخ در احادیث اهل بیت طهارت متباعد و جبر

تفسیر غوامض آیات قرآن شریف متضلع که بمحض کلام حضرت شیخ بدون ذکر شواهد و قرآن بمقصود پی برند و یا بروایت لسانی که حضرت سید چنین و چنان فرموده اند اعتماد نمایند . غافل که جناب شیخ الاسلام اهل مجادله است نه مجامله و مقصود شان نوشتن حجر و هذیان است نه آیان دلیل و برهان و لهذا اجمال کلام حضرت شیخ احسانی قدس الله تربته را مقتسم شمرده و پس از آنکه آیه مبارکه و لتعلمن نبأه بعد حین را بخلاف ما اراده الله تفسیر کرده باز جریاً علی عادته السابقه بزشت کوئی و یاوه درائی پرداخته و چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه آیان بمثل هذیانات اهل مرا وجدال لهذا این بحث را بذکر بیانی از بیانات مبارکه حضرت سید افاض الله علی تربته و ابل الرحمه محتتم میداریم تا امر دمانی که غرض بصیرت ایشانرا زایل نکرده است بمقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیت بشارات نورین نیرین بر این ظهور اعظم واقف گردند . قال السید الاجل الامجد علیه افضل الثناء و اطیب التحية و البهاء فی کتاب شرح القصيدة فی طی شرح قول الناظم

بِضَجِّعِ حَضْرَتِكَ الْجَوَادِ مُحَمَّدٍ

وَحَقِیدِهَا وَهُوَ الْإِمَامُ الْأَفْضَلُ

إِنَّ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِسْمَانِ إِسْمٌ فِي الْأَرْضِ وَهُوَ مُحَمَّدٌ وَإِسْمٌ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ . الْإِسْمُ هُوَ الظُّهُورُ . يَعْنِي لَهُ ظُهُورَانِ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الظَّاهِرِيَّةِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِظَوَاهِرِ الْأَبْدَانِ مِنْ أَحْكَامِهَا وَأَفْعَالِهَا وَصِفَاتِهَا وَكُنُوتَاتِهَا وَمَظْهَرُ هَذَا الظُّهُورِ وَمَوْقِعُ هَذَا النُّورِ الْمُسَمَّى بِمُحَمَّدٍ ، وَلَهُ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الْبَاطِنِيَّةِ وَالْأَسْرَارِ الْغَيْبِيَّةِ وَمَظْهَرُ ذَلِكَ الْإِسْمِ هُوَ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدَ . وَلَمَّا كَانَ الْخَلْقُ فِي الْقَوْسِ الصُّعُودِيِّ وَكَلَّمَا قُرْبَ مِنْ هَذَا الْقَوْسِ كَانَ غَلِيظًا وَكَنِيفًا وَكَلَّمَا بَعْدَ وَقُرْبَ إِلَى الْمُبْدَأِ كَانَ رَقِيقًا لَطِيفًا وَمِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَظْهَرُ مِنْ يُرُوجُ الْأَحْكَامِ الْمُنَاسِبَةِ لِذَلِكَ الْمَقَامِ وَلَمَّا كَانَ مَبْدَأُ الْقَوْسِ كَانَتْ التَّرْبِيَةُ لظُهُورِ الْأَحْكَامِ بِالظَوَاهِرِ وَالْمُرُوجُ فِي كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يُرُوجُ الشَّرِيعَةُ عَلَى مُقْتَضَى ظَوَاهِرِ الرَّعِيَّةِ وَلَمَّا كَانَ الْبَدَنُ الظَّاهِرِيُّ لَهُ مَقَامَانِ مَقَامٌ يَتَعَلَّقُ بِالْإِخْتِلَافِ وَعُرُوضِ الْأَحْوَالِ وَتَغْيِيرِ الْمَوْضُوعَاتِ وَمَقَامٌ لَا يَتَضَيُّ ذَلِكَ

وَلَمَّا كَانَ كُلُّ مَقَامٍ إِنَّمَا يَكْمُلُ فِي سِتَّةِ أَطْوَارٍ كَمَا بَيَّنَّاهَا سَابِقًا
كَانَتْ الْأَحْكَامُ الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ
إِنَّمَا يَتِمُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مِائَةً وَفِي كُلِّ مِائَةٍ مِنْ يُرُوجِ الْأَحْكَامِ
وَيُعَيَّنُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيُظْهِرُ مَا كَانَ مُحْتَفًى وَيُفَصِّلُ مَا كَانَ
مُجْمَلًا فِي الْمِائَةِ السَّابِقَةِ وَيُبَيِّنُ مَا كَانَ مُبْهِمًا فِيهَا وَبِالْجُمْلَةِ
فَذَلِكَ الْعَالَمُ الْكَامِلُ وَالْفَاضِلُ الْفَاضِلُ يُرْوَى عَنْ غُصْنِ الشَّرِيعَةِ
وَتَخَضَّرُ عَوْدُهَا إِلَى أَنْ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَتَمَّ تَقَامُّ الْمِائَةِ الثَّانِيَةِ
عَشَرَ وَإِذَا ظَهَرَ بَعْضُ الْكَامِلِينَ وَأَظْهَرَ بَعْضُ الْبَوَاطِينِ
لِلْبَالِغِينَ الْوَاصِلِينَ مِمَّا كَانَ مُحْتَفًى وَتِلْكَ الْمَطَالِبُ كَانَتْ مَطْوِيَّةً
كَمَا فَعَلَهُ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ وَجَمَلَ حَقَائِقَ الْمَطَالِبِ وَخَزَنَهَا
تَحْتَ الْأَلْفَافِ وَالْعِبَارَاتِ وَأَوْدَعَ تِلْكَ الدَّرَرَ الْمَكْنُونَةَ فِي
أَصْدَافِ الْإِشَارَاتِ حَتَّى يَكُونَ عَوْنًا لِمَنْ يُرُوجُهَا وَذَخِيرَةً
لِمَنْ يُبْرِزُهَا وَيَقْوَى بِهَا . فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةُ عَشَرَ وَتَمَّتِ
الدَّوْرَةُ الْأُولَى الْمُتَعَلِّقَةُ بِالظُّوَاهِرِ لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ وَالْإِثْنَتَا عَشْرَةَ
دَوْرَةَ لِقَمَرِ الْوِلَايَةِ مِنْ حَيْثُ التَّبَعِيَّةُ قَتَمَتِ الدَّوْرَةَ وَتَمَّتِ
مُقْتَضِيَاتُهَا وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ وَالدَّوْرَةُ الْآخَرَى لِيَكُنْ أَحْكَامُ
ظُهُورِ الْبَوَاطِينِ وَالْأَسْرَارِ الْمَخْفِيَّاتِ وَالْمَخْفِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجُبِ

وَالْأَسْرَارُ . وَعِبَارَةٌ أُخْرَى الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ كَانَتْ
لِتَرْبِيَةِ الْأَبْدَانِ وَالْأَرْوَاحِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا مِثْلَهُ الْجَنِّينِ فِي بَطْنِ
الْأُمِّ وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ لِتَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ الْقَادِسَةِ وَالنَّفُوسِ
الْمُجَرَّدَةِ الْغَيْرِ الْمُتَرَبِّطَةِ بِالْأَجْسَامِ مِثْلَهُ تَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ
بِالتَّكْلِيفِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا . فَلَمَّا تَمَّتِ الدَّوْرَةُ الْأُولَى لَشَمْسِ
النُّبُوَّةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِتَرْبِيَةِ الظُّوَاهِرِ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ
اسْمِ مُحَمَّدٍ أَتَتِ الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةُ لَشَمْسِ النُّبُوَّةِ لِتَرْبِيَةِ الْبَوَاطِينِ
وَالظُّوَاهِرِ فِي هَذِهِ الدَّوْرَةِ تَالِمَةً كَمَا أَنَّ الدَّوْرَةَ الْأُولَى لِتَرْبِيَةِ
الظُّوَاهِرِ وَالْبَوَاطِينِ كَانَتْ تَالِمَةً . فَكَانَتْ هَذِهِ الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةُ
فِيهَا اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ فَكَانَ
الْمُرُوجُ وَالرَّئِيسُ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدَ . وَلَا بُدَّ أَنْ
يَكُونَ مِنْ أَعْدَابِ أَرْضٍ وَأَحْسَنِ هَوَاءٍ (إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ
قَدَّسَ اللَّهُ تَرَبُّهُ .)

وِخْلَاصَةً تَرْجُمُهُ أَيْنَ نِعْمَةُ مُلْكُوتِي كِه بِرَغْمِ أَنْفِ جَاهِدِ
مَكَابِرِ مَانِدِ تَحْقُوتِ جَنَّتِ وَنَسِيمِ رَحْمَتِ قُلُوبِ أَهْلِ اسْتِعْدَادِ
رَوَانِ بَخْشِ وَفَرَحِ أَنْكِزِ اسْتِ أَيْنِ اسْتِ كِه هَرَانِيهِ اَزْ بَرَايِ
حَضْرَتِ رَسُولِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَمِ دَوَاسِمِ اسْتِ . اسْمِي
دَرِ اَرْضِ وَأَنْ مُحَمَّدِ اسْتِ وَاسْمِي دَرِ سَمَاءِ وَأَنْ أَحْمَدِ اسْتِ .

و مقصود از اسم ظهور است یعنی از برای حضرت رسول دو ظهور است (ظهور اول) در عوالم ظاهریه که متعلق بظواهر بدن است از احکام و افعال و صفات و کینونات آن و مظهر این ظهور و موقع این نور مستی بحمد است . (و ظهور ثانی) آن حضرت در عوالم باطنیه است و اسرار غیبیه و مظهر این ظهور مستی با حمد است . و چون خلق در قوس صعودی واقعند و هر چه نزدیک باین قوس باشد غلیظ تر و کثیف تر است و هر چه دور تر شود و بمبدأ نزد یک آید رقیق و لطیف گردد . و از عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هر صد سال ظاهری میشد نفسی که مروج احکام مناسبه باین مقام باشد زیرا که مبدأ قوس برای تربیت باحکام ظاهریه بود و لهذا آن مروج احکام را مناسب ظواهر رعیت ترویج مینمود . و چون بدن ظاهری دو مقام دارد مقامی که بعروض احوال و تغییر موضوعات مختلف گردد و مقامی که مقتضی تغییر و اختلاف نباشد . و چون هر مقامی چنانکه در سابق بیان نمودیم درش اطوار تکمیل میابد لذا احکام ظاهریه که مقتضای ظهور اسم محمد بود در دوازده ماه تکمیل یافت . و در هر ماه مروجی که احکام را ترویج دهد و حلال

و حرام را بیان فرماید و مخفیات را ظاهر کند و مجملات مأه سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرنا بیان نماید ظاهر شد . و بالجملة این عالم عامل و فاضل فاضل غصن شریعت را سیراب مینمود و آنرا نصرت و طراوت میبخشید تا آنکه اجل کتاب سر آمد و قرن دوازدهم تمام گردید . در این حال بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره از بواطن مخفیة و مطالب مطویه را از برای بالئین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر (یعنی حضرة شیخ احسانى قدس الله تربته) بیان نکته عامل شد و حقائق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و در مکنونه را در اصداف اشارات و دیعه گذاشت تا برای مروجین آن معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره و قوتی گردد . پس چون صد سال دوازدهمی سر آمد و دوره اولی که متعلق بظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای قر ولایت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت . و کرة ثابسه و دوره آخری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقائق مخفیة تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله روحه ظهور بطون آیات قرآن و سایر صحف سماویه است که ترقی عقول بشر

و تقدّم نوع انسان و بروز و ظهور نتائج آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه کریمه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ آيَةُ مَبَارَكَةٍ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد موقوف بود بظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرها و عزّ اسمها و بمباراة اخری دوره اولای شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلقه بآن بود و مثل آن مثل چنین است در بطن ام . و کرة ثانیة از برای تربیت ارواح مقدسه است و نفوس مجردة غیر مرتبطه باجسام و مثل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ بتکلیف در این دنیا . پس چون دوره اولای شمس نبوت که متعلق بظواهر بود باقتضای اسم محمد سر آمد دوره ثانیة شمس نبوت که متعلق است بتربیت بواطن فرار سید و ظواهر در این دوره تابع بواطن است چنانکه در دوره اولی بواطن تابع ظواهر بود . و در این دوره اسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه اسم صروج این ماه

آخری نیز احمد بود . و ناچار است که صاحب دوره ثانیة از خوشترین ارضی من حیث العذوبه ظهور فرماید و از بهترین هوائی من حیث اللطافه طلوع نماید (الی آخر کلامه) اعلی الله مقامه فی حظائر القدس و کرم وجهه ببقائه فی محافل الانس . اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا مینمایم که قدری در این بیانات عالیّه که بنفسها بر علو مقام قائل آن شهادت میدهد بدقت تأمل و تدبّر فرمایند که چگونه حضرت سید باقتضای اجل شریعت نبویه و انتهای دوره اسلامیّه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه اخبار فرموده و قرن سیزدهم از قرون هجریّه را مبعاد ظهور حضرت موعود و تغییر شریعت ظاهریّه مقرر داشته . و این جمله چنانکه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد منطبق است تمام انطباق با اشارات قران و احادیث صحیحه حضرت رسول و آله اهل البیت علیهم السلام . و لکن عاقل را خنده میآید و نم ماقبل (وَ شَرُّ الْبَلِيَّةِ مَا يُضْحِكُ) براینکه جناب شیخ چون از بیانات حضرت مناظر خود ملتفت شده اند که بشارات حضرت شیخ اکبر و سید اجل انار الله برهانها قابل ردّ و انکار نیست بحبل دیگر تمسک نموده و نغمه دیگر بر تفعات اعتراض افزوده اند و آن اینست که در رساله ثانیة خود

(۵۸۲)

نوشته اند که (رتبه شریفه مبشری مختص بانبیای عظام و اولیای کرام است) یعنی نورین نیرین برتبه انبیا بالغ نشده و بدرجه اولیا نائل نکشته اند و لذا قابل رتبه مبشریت نیستند باید مبشر بنی یاولی باشد و باید تصدیق بلوغ باین رتبه را نیز جناب شیخ الاسلام بفرماید و الا از درجه اعتبار ساقط گردد . غافل که اگر تصدیق انبیا و اولیا بقبول فقها و آخوندها منوط و موکول بودی هرگز نبوت هیچ نبی و جلالت قدر هیچ ولی در عالم ثابت نکشتی چه هرگز نبی در وسط السماء نبوت و رسالت مشرق نشد که نخست غمام کشف معارضه فقها حائل انوار او نکردد و هیچ بدری از افق منیر عهد و ولایت طالع نکشت که اول دخان حسد و عناد اهل لجاج حاجب ضیاء او نشود کما نزل فی السفر الکریم فَأَرْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ . یَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ . و فی الحقیقه از مثل جناب شیخ نباید متوقع بود که بفضل نورین نیرین قدس الله تربتها اعتراف نمایند چه کسی که ظهور مظاهر امر الله را منکر شود ظهور مبشرین ایشانرا بطریق اسهل منکر تواند شد و این خود امری واضح است که قوم یهود نه تنها منکر امر

(۵۸۳)

حضرت مسیح شدند بل امر حضرت یحیی علیه السلام را که مبشر بظهور آن حضرت بود نیز انکار نمودند وَلَکِنْ مَا أَضْرُوا إِلَّا بِنُفُسِهِمْ وَمَا تَقْضَتْ صَوَاعِقُ التَّزْرِیبِ مِنْ عَمَامِ التَّكْذِیبِ إِلَّا عَلَى رَأْوِ سِهِمْ فَلَا فَضَائِلَ یَحْیِیْ أَخْفِیَتْ بِانْكَارِهِمْ وَلَا آثَارُ عِیْسَى أَنْدَرَسَتْ بِتَكْذِیْبِهِمْ . فَلْتَوَدَّ عَنْ هَذَا الْمُبَشِّرِ بِلَاوَةِ الذِّكْرِ الْحَکِیمِ لَیَزِیدَ الْمُؤْمِنِینَ سُرُورًا وَحُجُورًا وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِینَ الْغِیْنِ وَالْإِنْسِ یُوحِیْ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است ﴿

کمان نزود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیر کافی محض این بود که ذکر شد خیر عجب تر از این هم یافت میشود مثل اینکه در باره کریم خان و کتاب او از شاد العوام نام میفرماید و هذا عین عبارته فی الايقان . این بنده (خود را اشاره میکند) چون ذکر او را (یعنی کریم خان را) بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم (این عبارت اخیره را یاد دارید که آنفاً بما لازم خواهد شد) و لکن چون جمعی از احوال

ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مستی بارشاد العوام است در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشام شد که مرد مرا عوام و خود را عالم فرض نموده. و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوئی سالکند و در تیره جهل و عمی ساکن (انتهی) میبینید که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده اند. از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشام رائحه کبر و غرور میفرمایند با وجود اینکه در هر زمان و مکان و در میان هر ملت اغلب ناس عوام بوده برای ارشاد ایشان کتابها تصنیف کرده اند اما از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن بعالم یقین سوق خواهد کرد هیچ رائحه غرور و نخوت بشام شریف نمیرسد. و هیچ از گفته خود که آنفاً بیاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت (که هر چند اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم) هرگز آواز بلند استکبار را

نمیشود اما محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صاحب کتاب را دانسته قطعاً حکم میکند باینکه او براه هوای نفس خود سالک و در بیان نادانی و نایبانی آورده و سرگردانست. آفرین باینگونه استدلال و استخراج خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه بفرمایند که کدام اسم و عبارت دال بر استکبار است آیا آنکس متکبر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیده و یا اینکس که نام کتاب خود را بانام ایقان تسمیه فرموده اند و اصلاً اقبال بکلمات دیگران نداشته و ندارند (انتهی کلامه عافاه الله)

جواب

بر ارباب قلوب صافیه و بصائر کاشفه پوشیده نیست که من اول ما ابدع الله الخلق هیچ نفسی بمعارضه انبیا و مرسلین و تکذیب مظاهر امر حضرت رب العالمین قیام ننمود الا بسبب اینکه از معرفت اصل دلیل و برهانی که بآن حق از باطل و صادق از کاذب ممتاز میکردند جاهل ماند و از مقام عزت و سلطنت الهیه و قدرت و غلبه روحانیه آن نفوس قدسیه که در تحت استار صورت بشریه و ستار مظلومیت ظاهریه مخزون و مکنون بود غافل گشت. و چون مثل

متریان در ظهور قبل چنانکه حضرت سید اجل قدس الله
 تربته بآن تمثیل فرموده مثل کو دکان قبل از فطام است
 و چنانکه حضرت عیسی علیه السلام تصریح نموده مثل اجنه
 محبوسه در ارحام لهذا این بستکان ارحام جاهلیت و یا
 خفتکان مهد طفولیت آن سلاطین وجود و مطالع قدرت
 و سلطنت حضرت معبود را مانند خود شخصی محدود تصور
 نمودند و لسان ایراد و انتقاد بر آن وسائط خلق و ایجاد
 کشودند . گاهی آن مظاهر کمال عقل و رزانت را بجنون
 و یا عبارت پردازی و مجنون منسوب داشته آئنا لئلا نکوا
 آلہنا لشاعر مجنون گفتند و وقتی بمناصب و یا معارف و یا
 ثروت و مکنّت خود مغرور گشته بکلمه اَنُؤْمِنُ کَمَا آمَنَ
 السَّفَهَاءُ متکلم و بنعمه اِنْ اِتَّبَعَكَ اِلَّا الَّذِینَ هُمْ اَرَادُوا بِاَدِیَ
 الرَّایِ مترجم گشتند . هنگامی آن شمس منیره سموات
 ادیانرا بمخالفت ضروریات دینیه و هدم اساس شرائع الهیه
 متهم داشته ترانه اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُبَدِّلَ دِیْنِکُمْ اَوْ اَنْ یُظْهِرَ
 فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ سرودند و زمانی براهین یتّه ایشانرا انکار
 نموده بکلمه مَا جِئْنَا بِبَیِّنَةٍ فَرِیاد نمودند چنانکه جمیع این
 ایرادات مذکوره را بحکم حدیث صحیح لَتَسْلُکَنَّ سَبَنَ مِنْ

قَبْلَکُمْ شَبْرًا فَشَبْرًا وَ ذِرَاعًا فَذِرَاعًا جناب شیخ نیز بر این
 ظهور اعظم وارد آورده و در رساله مطبوعه خود جمیع
 سنن اعتراضات ماضیه را احیا فرموده اند . و خلاصه القول
 یکی شاعر شان خواند و دیگری ساحر نفسی ایشانرا بتعلم
 و در است متهم داشت و شخصی بطلب ملک و حب ریاست
 این گفت چرا چنین کرده و آن گفت چرا چنان گفته .
 و بالجمله چنانکه متون صحف و بطون کتب از آن مملو
 و مشحون است ایرادی نماند که وارد نیاورند و انتقادی
 نبود که اظهار ندارند * و این کثرت ایراد و انتقاد و شدت
 لجاج و عناد سببی نداشت جز اینکه این نفوس واهی ساهی
 و انفس سافله لاهیة از مراتب قدرت و قوت و احاطه
 و سلطنت روح قدسی که در آن ابدان قدسیه متجلی است
 غافل بودند و از اشعه نور الهی که از آن بلورات صافیه
 متلاأل و مضي است زاهل گشتند و از معرفت اصل دلیل
 که باید بدان ناظر بودند بما یوافق او یخالف اهو ائهم الباطله
 جاهل ماندند و بنظاره کودکی در منظر اکبر نگر نیستند
 و مدارک من ینظر فی القلوب را مانند مدارک ضعیفه خود
 کمان نمودند و مقنن قوانین و شارع شرائع را مثل خود
 محکوم و محدود تصور کردند . و چون این مقدمه معلوم

شد سبب تعجب واستغراب جناب شیخ الاسلام واضح
و معلوم گردد که چگونه جمال اقدس الهی عز اسمہ الاعلی
از یک لفظ (ارشاد العوام) جمیع مراتب صاحب آنرا معلوم
داشته اند و بچه سبب رائحه تکبر و غرور از این کلمه استنشام
فرموده اند . بلی در حق مظاهر امر الله عین الله الناظره
وارد شده و در باره اعداء الله و علی ابصارهم غشاوة نازل
گشته آنان بکلمه مبارکه علمه شدید القوی معروفند و اینان
بوصف اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا موصوف و لذا
عجب نیست اگر ناظر بعین الله و مؤید بشدید القوی در یک
کلمه مراتبی را معلوم دارد که اصحاب قلوب مقلوبه
و ابصار محجوبه و بصائر مضموسه و افکار منحوسه از ادراک
آن عاجز و قاصر آیند . مثلاً ملاحظه فرما که حق جل
جلاله در باره منافقین بحضرت خاتم النبیین فرموده است
(وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) یعنی از لهجه منافقین البته
ایشانرا خواهی شناخت و از اقوالشان مکنونات قلوبشانرا
مستفاد خواهی داشت . حال اگر فی المثل منافقی در محضر
حضرت خاتم الانبیا علیه وآله اطیب النحیه و الهباء بکلمه
أَشْهَدُ أَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ناطق شود و آن حضرت از همین کلمه

او جمیع مراتب تفاق و خداع اورا مستفاد فرماید البته
منکرین حضرتش تعجب و استغراب نمایند و لسان توبیخ
و ملامت کشایند که چگونه از یک کلمه که آنهم بظاهر
تصدیق نبوت و رسالت آن حضرت است تفاق باطنی اورا
کشف فرموده و جمیع مکنونات قلبیه اورا مکشوف
و مستفاد داشته است . و لکن مؤمنین بآن حضرت که
باصل دلیل ناظرند هرگز در صحت حکم آن حضرت شک
نمایند بل عین این قوت بصارت و صحت رؤیت را از
اشعه ایمان و ایقان در خود مشاهده کنند . چنانکه در این
ظهور نیز کراراً اهل تفاق بر اصحاب وفاق وارد شدند
و در غایت خدعه و فریب اظهار ایمان و ایقان و یا مجاهده
و اجتهاد نمودند و عباد الهی بحکم حدیث اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ
فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ در اول وهله بر تفاق ایشان آگاه
گشتند و از نفس کلماتشان مکنونات قلوبشانرا مستفاد
داشتند . و لکن این بصارت و نورانیت از مواهب عامه
نیست که هر نفسی در خود کمان نماید و وهم فاسد خودرا
بمدارک عالیه قیاس کند . چه از امثال مشهوره است که
چون غراب خواهد مشی کبک آموزد مشی خودرا نیز
فراموش کند . و در ورطه اغلاط فاضحه فروماند و خودرا

نزد طیور حدائق علم و دانش مفتضح و رسوا نماید . و بالجملة چون جناب شیخ الاسلام خواسته است که از کلمه (ایقان) وعدم اقبال مظهر امر الله بمطالعه کتاب غیر راحه تکبر استشمام نماید نه تنها در ورطه تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل چهل خود را بلغت و موارد استعمال الفاظ نیز واضح و مبرهن داشته است چه لفظ ایقان بمعنای مفید یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ کمان کرده است در معنایی که سائق خلق از عالم ظن بعالم یقین باشد استعمال نیافته . قال البستانی أَيْقَنَ الْأَمْرَ وَبِهِ إِيقَانًا وَتَيَقُّنُهُ تَيَقُّنًا وَإِسْتَيْقَنَهُ وَبِهِ إِسْتَيْقَانًا عِلْمُهُ وَتَحَقُّقُهُ . وقال صاحب القاموس أَيْقَنَهُ وَبِهِ وَتَيَقَّنَهُ وَبِهِ وَتَحَقَّقَهُ وَبِهِ عِلْمُهُ وَتَحَقُّقُهُ واز این تنصیص علمای لغت واضح میشود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده و باین سبب قیاسی باطل نموده است . غایت مافی الباب این است که لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظن و شک و تخمین . و كذلك مظهر امر الله که آفاق عالم از فتحات طیبه اخلاق کریمه اش معطر است و وداعت و رافتش در کافه انحاء و اطراف مذکور و مشتهر

اگر اقبال بمطالعه کتب نفرماید نه از جهت کبریا و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شك و ریب نکرده و امطار هاطله معارف و علومش بتکسب و تعلم منسوب نشود و این مطلب را در کتاب سلوک هفت وادی که در جواب یکی از اکابر مشایخ نازل شده است در مقام چهارم تصریح فرموده اند (قوله جلّ شأنه) دوست ندارم از کار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی (انتهی) و از این عبارت در کمال صراحت مستفاد گردد که مقصود مظاهر امر الله حفظ قلوب عباد از تطرق شبهه باشد چنانکه در حق حضرت خاتم النبیین وَلَوْ تَحَوَّلَ بِمِثْكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ نازل شد باشد که لسان ایراد ارباب عناد قطع شود و نزول قرآن شریف بتعلم و تکسب منسوب نکرده و لکن یا للأسف که با اینهمه لسان خصم لجوج قطع نشد و باب مکابرت مسدود ننماید چه الی یومنا هذا امثال جناب شیخ که شأن خود را در رد مظاهر امر الله دانسته اند از یهود و مجوس و غیرهم در کتب خود که در رد اسلام نوشته اند حضرتش را بتعلم منسوب میدارند و نزول قرآن شریف را چنانکه از ایرادات هاشم شامی و جرجیس صال

(۵۹۲)

انگلیسی مستفاد داشتی بتعاون و اکتساب نسبت میدهند
ولکن سابقاً عرض نموده ام که جناب شیخ را باید در این
اغلاط معاف داشت چه کسی که از ماده یقین بخلاف
تصریحات لغویین لفظ توقین بنا نماید و در خطبه کتاب
مطبوع خود (وَتَوْقِينَ مَا نَصَّ بِهِ مِنْ إِمَامَةِ الْأَمَّةِ) گوید
عجب نباشد اگر در فهم معنی لفظ ایقان نیز خطا کند و بر
این خطای فاحش بنای قیاس باطل نهاد لتعرف الأشجار
من أثمارها والنفوس من آثارها.

بلی ما اهل بها بعناية من اضاء بها وجهه افاق الارض
والسما مع تقدیم که این کتاب مبین و سفر کریم مبدل ظن
یقین است و سائق خلق از جحیم بنعیم لکن نه از بابت
اینکه لفظ ایقان بر این معنی دلالت دارد و مانند لفظ ارشاد
العوام دلالت بر مرشدیت خود و عوام بودن خلق نماید بل
بسبب اینکه مطالب نازله در این کتاب مستطاب رافع
حجیات غلیظه ظنیه است و مفید ادله و براهین واضحه یقینی
و چه جای انکار این اثر باهر است که نفوس لاتحصى را
از عالم ظن و تقلید به عالم یقین و تحقیق وارد فرمود و از حسیض
شک و تردید باوج رفیع ایقان و اطمینان صاعد نمود چندانکه

(۵۹۳)

در حین هبوب عواصف افتان و هیجان زوابع امتحان که
ثابت از زایل و محق از مبطل ممتاز گردد ترك جان شیرین
کف کنند و در خون خود خفتند و مانند اسیران جاه و منصب
بکتمان مسلك و مشرب راضی نشدند و بر صفت عید ثروت
و شهوت عند من یعاندهم فی الباطن و یخضعون لهم فی
الظاهر بنفاق ساجد و راکع نکشند.

(ولقد اجاد واحسن من قال)

لَيْسَ لِلذَّلِّ حِيلَةٌ فِي نَفْسٍ * يَسْتَوِي الْمَوْتُ عِنْدَهَا وَالْبَقَاءُ
و از آثار باهره همین کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است
که اهل ایمان بر حل رموز جمیع صحف سماویه قدرت یافتند
و بر فهم بطون آیات الهیه مقتدر گشتند و بسبب این موهبت
بر جمع و تالیف قلوب ملل بعیده و ائم متناقضه قادر و توانا
شدند و وعداوتهای راسخه قدیمه را بحبت و وداد و موافقت
و اتحاد مبدل داشتند و تابشارت یسکن الذئب مع الخروف
و ربض الفکر مع الجدی متحقق شود و بنا یلعب الرضيع علی
سرب الصل و یمد القطم یده علی جحر الأفموان وقوع یابد
و از آثار باهره این کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است
که هزاران امی عالمی جیان اصم ابکم که نه از حقیقت دین

(۷۰)

خود مخبر بودند و نه از حقایق سایر کتب و ادیان مطلع از انوار ساطعه آیات الهیه جهلشان بعلم و جنبشات بقوت و شکشان یقین مبدل شد چند آنکه مانند طیور مغرده در محافل اهل استبداد بحمد و ثنای مالک یوم المعاد مترنم کشتند و بحجج قویه و ادله واضحه بآیات حقیقت امر حضرت رب العباد ناطق شدند . تا حقیقت ایمان بقینی غیر تقلیدی متجلی شود و بشارت یمنی الرجل جاهلاً جناناً بخیراً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً در کمال وضوح واقع و متحقق گردد . و اگر مکابرین و مکذبین از جمیع آثار باهره الواح مقدسه اغماض نمایند چگونه این اثر ظاهر را توانند انکار نمود که آلف مؤلفه از غلاة و یهود و زردشتیه و هندو که نه بحضرت عیسی علیه الطیب التحیه و البهاء و نه بحضرت خاتم الانبیا علیه ازکی التسلیم و الثناء مؤمن بودند و نه بآئمه هدی و کتب نازلّه از سما مدعن از اثر همین کتاب مستطاب باین انوار مقدسه مؤمن شدند و بجلالت قدر و عظمت شأنشان مدعن کشتند بل رَغْمًا لِلَّذِينَ يَرَوْنَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا بِقُوَّةِ اسْمِ اعْظَم در صدد هدایت و ارشاد سایر امم بر آمدند و بشارت کریمه و زُریدَانِ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا

فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ را ثابت و محقق داشتند . و نه اینکه اینگونه اثر از کلمات علمای اسلام اکنون که حکم اموات غیر اَحْيَاء و مَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يَعْشَوْنَ در حَقِّشان جاری و ساری است معدوم و مفقود است بل در سابق ایام نیز که حکم حیوة و ایمان در باره ایشان صادق و منطبق بود اینگونه تأثیر ظاهر و نفوذ باهر از کلام ایشان مشهود نشد و التَّارِيخُ أَحْسَنُ شَاهِدٍ بَيْنَ الْقَرِيْقَيْنِ وَ الْاَثَرُ اكْبَرُ فَارِقٍ بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ . بلی اگر از دیگران که تنها از دین و ایمان و علم و فضل باسم قانع شده اند سؤال شود که کتب شما کدام نفس را ولویکی باشد از ضلالت بهدایت و از انکار باقرار تحویل نموده تا اسم ارشاد بر آن صادق آید و فقط اسم بلا مستی نباشد از جواب عاجز آیند و مناظره علیه را بحجابه دینیه تبدیل نمایند و بسب و لعن و تکفیر پردازند و موقد نار تعصب بین العوام کردند و محرک عرق عداوت بین الاقارب و الاقوام شوند . چنانکه جناب شیخ در این بحث نیز پس از آنکه از جواب حضرت مناظر خود عاجز شده جریاً علی عاده بحجل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان کریمه و ایشانرا کافر و ملحد نامیده است .

بدلیل اینکه حضرت مناظر در رساله خود ابدان مظاهر امر الله را عرش الهی دانسته و مقام ایشانرا مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ايقان را اعلی و اتقن از کل کتب شناخته است . کویا جناب شیخ حدیث صحیح قلب المؤمن عرش الرحمن را ندیده و بیان متین لَا یَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي المؤمن را نشنیده است و در صورتیکه قلوب مؤمنین بسبب استوای روح الله بر این قلوب مقدسه عرش الهی خوانده شود چگونه اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیا و جمال اقدس امبی جایز نباشد . و کویا جناب شیخ باینکه اسما فریفته و شیفته معارف متمدنین است هنوز در باب فلکیات باو هام متقدمین متمسک است و در ترتیب افلاک سبعة و کرسی و عرش بخرافات سابقین متشبث و کمان کرده است که فلك الافلاك موهوم که بفلك تاسع وفلك اطلس موسوم است عرش اعظم الهی است و حق جل جلاله بر آن جالس و مستوی . والا اگر نفسی بر بطلان هیئت قدیمه عالم باشد چگونه عرشیّت ابدان مظاهر امر

الله را منکر شود . و اگر جناب شیخ فی الواقع بر بطلان هیئت قدیمه واقف است و بر صحت هیئت جدیده عارف بفرماید مقصود از عرش که در جمیع کتب سماویّه وارد است چیست تا مانیز بر صحت نظر ایشان تصدیق کنیم و هیاکل مقدسه را اعراش الهیه نخوانیم . و جناب شیخ اینقدر ملتفت نیست که هرچه از نموت عالیّه و اوصاف سامیه در باره مظاهر امر الله ذکر شده نظر بانتساب ایشان است بذات الله تبارک و تعالی نه نظر بشخصیات و خصوصیات ایشان مثلاً در حادثه بیعت تحت الشجره در قران مجید میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ یعنی کسانی که با تو در تحت شجره بیعت نمودند هر آینه با خدا بیعت کردند دست خداوند بالای دست ایشان است آیا این اتحاد که از آیه مبارکه مفهوم میشود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است بجهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جلّ و علا شمرده . و کمان فرمائی ایها القاری الکریم که جناب شیخ اول نفسی است که اهل ایمانرا تکفیر نموده و مطالع توحید و ايقانرا ضالّ و مرتد شمرده حاشا و کلاً این شیوه دیرینه

مکذبین است و سبجه قدیمه منکرین نظر کن در آیه (۶۳) از اصحاح (۲۷) انجیل متی تا ببینی که یهود باذنات وجود نیز حضرت عیسی علیه السلام را مضل خواندند و آن مطلع نور هدایترا بضالات منسوب داشتند و اگر فی المثل الیاذ بالله مسلمین انجیل مقدس را کتاب الله ندانند در این آیات کریمه که در سوره وبل للمطففین نازل شده نظر نمایند قال الله تبارک و تعالی ان الذين اُجروا كانوا من الذين آمنوا يضحكون . وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ . وَاِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ اٰهْلِهِمْ اُنْقَلَبُوا فُكَّيْنًا . وَاِذَا رَاوْهُمْ قَالُوا اِنْ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ . خلاصه تفسیر آیات کریمه این است که خداوند تبارک و تعالی میفرماید هر آنیه مجرمین یعنی کفار بر اهل ایمان باسئزا میخندند و چون بایشان میگذرند بیچشم و ابرو اشارت میکنند . و چون بمنازل و اهالی خود رجوع مینمایند باین استئزا و تمسخر خوشوقت و خرسند میباشند و چون اهل ایمانرا میبینند ایشانرا ضال و گمراه میخوانند و حال اینکه این مجرمین حافظ و نگاهبان اهل ایمان مقرر نشده اند . یعنی ما اهل ایمانرا باین مجرمین سپرده ایم و نگاهبان ایشان مقرر

نداشته ایم که باین مقدار مراقبت مینمایند که مبادا از کراهی ایشان مسئول گردند . اکنون ملاحظه فرما که تکفیر مؤمنین از شعائر قدیمه مجرمین بوده و بوراثت بلاحقین رسیده لیظهر فی الحدیث ما اُنْدَرَسَ مِنَ الشَّعَارِ الرَّئِیْثِ . ولكن ما عباد این ظهور اعظم اضاء الله بانواره ارجاء العالم باین تکفیرها استئزا مینمایم و بحکم حدیث صحیح إِذَا ظَهَرَتْ رَايَةُ الْحَقِّ لَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ آنرا نخر خود واز امارات حقیقت امر اعظم میشماریم . زیرا که تصدیق و یا تکذیبی که نه از قلم الهی نازل شود و نه از لسان الهی صادر گردد و نه در کتاب الله مرقوم و مسطور باشد قابل اعتنا نباشد و بحکم مثل کَلَمًا جَاءَتْ بِهِ الرِّيحُ يَذْهَبُ أَذْرَاجَ الرِّيحِ بانفس مکفر و قائل زائل و مضحل گردد بل خسارت آن بنفوس و اعقاب ایشان واصل و مؤثر آید . و اگر ارباب درایت قدری در تکفیرات واقعه فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع تفکر نمایند و بر نتایج آن آگاه گردند بر صدق این قول اعتراف نمایند و بر عظمت خسران ایشان شهادت دهند . و من در این اوراق یکی از این حوادث مشثومه را مذکور میدارم تا ارباب بصارت قدری بر این

(۶۰۰)

نکات ملتفت شوند و بر عواقب خادعین و مکفرین آگاه کردند . لَعَلَّ اللَّهَ يَهْدِيهِمْ إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ

چون در اوائل قرن دهم از قرون هجریه نجم دولت صفویه از بلاد شرقیه طالع شد و اول مؤسس ایندولت شاه اسمعیل صفوی نخست بر بلاد شیروان و سپس بر آذربایجان و عراق و اکثر بلاد ایران استیلایافت در آن سنوات دولت از بکیه نیز از دول قویه محسوب بود و محمدخان شیبانی اوزبک خود را فاتح آفاق میسرود و در ممالک شرقیه خویشرا مالک بالاستحقاق تصور مینمود لذا در تمام استیلای بر خراسان غبار معاندت مابین دو سلطان قویشوکت انگیزه شد و عواصف حرب و ضرب در حدود مدینه مرو و هیمجان یافت و نتیجه حرب شدید بقتل محمد خان و استیلای شاه اسمعیل بر خراسان منتهی گردید .

چون بلاد خراسان مفتوح صفویه گشت باز ارسب و ررفض رواج یافت و سوق طمن و لمن نفاق گرفت در اینحال شمس الدین محمد قهستانی که از افاضل علما معدود و از ائمه قوم محسوب بود و در مدینه هرات سکونت مینمود چون تاب استماع سبّ خلقای راشدین را نداشت در گوشه متواری و در زاویه مخفی شد تا آنکه پادشاه صفوی بعراق

(۶۰۱)

رجعت نمود و ثانیاً عید الله اوزبک امیر بخارا بقصد انتقام خون محمد خان و تملک ممالک خراسان بهرات تاخت و آن مدینه را مسخر ساخت . شمس الدین مذکور از زاویه اختفایر آمد و بمواطف و عنایات امیر بخارا اختصاص یافت و بصراحت شیعه اثنی عشریه را تکفیر نمود و محاربه ایشانرا از اهم فرائض دینیه شمرد . چون اخبار خراسان و استیلای ثانویه اوزبکان در عراق مسموع اسمعیل شد ثانیاً بفتح بلاد شرقیه و اخضاع قبائل اوزبکیه عزیمت نمود و عنان فتوحات را بجانب بلخ و هرات معطوف داشت . چون این خبر مسموع امرای اوزبکیه شد و در خود قدرت مقاومت ندیدند بجانب بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر گریختند .

و شمس الدین مذکور نیز چون اقامه خود را در هرات من بعد از جمله متمعات دانست در موکب عید الله خان عزیمت بلاد توران نمود و در مدینه بخارا رحل اقامت بکشد . علمای ماوراء النهر وجودش را مغتنم شمردند و بفضل و تقدّمش اعتراف کردند و از انهار معارفش مغترف گشتند و بتلدّش افتخار جستند تا آنکه او را در بلاد واسعه و ممالک شاسعه تاتارستان بعدصیت و نفوذ قول و شهرت اسم و علو مقام حاصل شد . در این حال ضغینه مذهبیّه ثانیاً محرّک

(۷۶)

(۶۰۲)

عرق عصیت او کشت و حب انتقام او را از عواقب اسلام غافل ساخت و قلم ظلم بر گرفت و در تصانیف خود کفر ایرانیانرا باشنع عبارت ثبت نمود و چنانکه ذکر کردیم محاربه شیعه را افضل اقسام جهاد شمرده و بلاد ایرانرا دار الحرب خواند و امرا و ملوک تاتاریه را که بنهب و غارت متعود و بسبب انتقام خون محمد خان صدور چنین فتوایرا منتظر و مترصد بودند بر حرب شیعه تحریض و ترغیب کرد علمای شیعه نیز از علمای سنی کم نیامدند و اهل سنت و جماعت را بکمراهی و ضلالت منسوب داشتند بل قدم فراتر نهادند و بتکفیر اکابر مهاجرین و رد سابقین اولین و وجوب لعن و تبرای از خلقای را شدین قوی نوشتند تا اینکه نار حرب و ضرب بین الامتین افروخته شد و بازار نهب و سلب بین الترك و القرس رواج یافت چندانکه اسرای ایرانرا در اسواق بخارا و سمرقند مانند اغنام در معرض بیع و شری فروختند و اسرای ترك و تاتار را در بلاد ایران مانند اسیران دار الحرب تقسیم نمودند . بلاد واسعة عامره شرقیه خراب و ویران کشت و مدن عظیمه از قیل جرجان و نسا و درون و ایبورد و مرو و شهرستان و غیرها که سالها اعظم عواصم و مرکز علوم و معارف بود قاعاً

(۶۰۳)

صفصفا شد . قری و قصبات جمیله عامره باطلال موحشه باره تبدیل یافت و مراکز علم و مدنیت بمعارك جهل و همجیت مبدل شد . و چون غالباً قبائل ترکمانیه سکنه اصلیه دشت خاوران و بلاد خوارزمیه که در مذهب تسنن متصل و راستخند واسطه عقد این نهب و سلب و سیف مسلول این حرب و ضرب بودند و امرای خراسان که بتشیع معروفند و بیسات و شجاعت موصوف غارات ایشانرا پاداش بمثل مینمودند بل برای خود نمائی در نزد رجال دولت ایران بر مراتب قلع و قمع و ردع و منع آنان میافزودند لذا عاقبت کار ترکمانیه بامور عجیبه مزعجه و حالات غریبه مدهشه منتهی شد . زیرا که غالباً قبائل ترکمان از زرع و حرث اراضی خود بسبب هجوم امرای خراسان محروم بودند و در غایت ضنك و تنگی معاش مینمودند شبی خواب راحت نداشتند و روزی در ظل امنیت نیاسودند و ناچار بجهت مضاريف و تحصیل وجه معاش خود را در مهالك میافکندند و بنحو خفا و لصوصیت از حدود ایران تجاوز مینمودند که شاید اسیری بکنند آرند و از ثمن او وجه معاشی تحصیل کنند و اگر از بدبختی گرفتار خراسانیان میشدند با انواع بلايا و عذاب مبتلا میکشیدند بر خیر ازنده

شقه میکردند و بعضی را در حال حیوة پوست میکنند و کروهیرا دست و پامییریدند و جمعی را بدهان مدافع مینهند و سرهای ایشانرا پرازگاه بحضور شاهنشاه بطهران میفرستادند. تا اینکه اندک اندک قبائل ترکمانیه از شدت فقر و احتیاج از شیعه بسنی پرداختند و باسرونب هم مذهبان و هم کیشان خود اقبال جستند و حدود بلخ و افغانستانرا منسوب و مساوب داشتند و اخیراً نهب و سلب بنفس بخارا اسرایت نمود و نکایت فتوای شمس الدین قهستانی و علمای بخارا بنفس ایشان راجع شد چندانکه میرزا شمس بخاری در تاریخ خود که در سنه (۱۲۷۶) هجریه تصنیف نموده و در پطرس برغ انطباع یافته نوشته است که در ایام سلطنت و امارت امیر حیدر ترکمانان اورکنج پیوسته دو هزار و سه هزار سوار بخود بخارا تاخت میآوردند و اهالی آنحدود را بازن و فرزند اسیر نموده باورکنج میبردند بنوعی که در مدت سه سال قریب پنجاه هزار اسیر از اهالی بخارا در اورکنج مجتمع شد. و این اسرای بخارا که مورخ مذکور نوشته است ترکمانان در بلاد واسعه تاتار باسامی شیعه و ارامنه میفروختند و هرچه این مسکینان فریاد میکردند که ما مسلمانییم مشتریان قبیله

القلب عمداً باور نمینمودند. حکیم بای زرکر سمرقندی در سنه (۱۳۰۸) هجریه که نکارنده مقیم آن بلد بود حکایت مینمود که یکی از این نخاسان ترکمان و تجار اسیر فروش سالها با مادوست و آشنا بود و هر وقت بجهت بیع اسیر بسمرقند میآمد در خانه ما منزل مینمود و مادر ترحیب و تکریم او غایت سعی را مبذول و در ترفیه حالش کمال جهد را معمول میداشتیم و او پیوسته مرا بتوجه بلاد ترکمانیه و تفرج در ممالک خوارزمیه ترغیب مینمود و همواره میگفت چه بودی اگر وقتی مارا بقدم خود مفتخر فرمائی تا کما یبغی از عهده خدمت برآیم و زحمات چندین ساله ترا پاداش کنیم ولیکن بعد مسافت مانع از اجابت این ضیافت میشد تا آنکه وقتی بضرورت بجانب آموی و چهار جوی مسافرت نمودم و یار دیرینه را در آن مدینه ملاقات کردم چون تاجر اسیر فروش مرادید باوجه بشوش اظهار تکریم و ترحیب نمود و بالحاح بقیله خود دعوت کرد تا چار اجابت نمودم و در مصاحبت او بمنازل ترکمانیه که عبارت از الاجیقی چند است در خلال صحاری واسعه وقاعات رملیه شاسعه توجه کردم. چون وارد شدیم و روزی دوپا سودیم مرا بهانه ضیافت بقیله دیگر دعوت نمود و من بحسن ظنی

(٦٠٦)

که باو داشتم قبول نمودم و اظهار سرور کردم . غافل که
آنچادام آفت نهاده اندنه خوان ضیافت و کلیم ذلت کسترده اند
نه بساط کرامت . بهر حال چون پس از طی مسافت
بعیده و تحمل مشاق شدید به قبیله معهوده وارد شدیم و روزی
چند اقامت کردیم خود بیهانه ضرورتی رجعت نمود بدین
شرط که پس از اصلاح مهمات خود بسرعت باز گردد و مرا
بمدینه چهارجوي معاودت دهد . و حین وداع از غایت
خداع از من همی معذرت خواست و بحیله و مکر بظاهر
در پاس خاطر من توصیتهای و سفارشها کرد . چون
یکدوروزی از غیبت او بگذشت وضع را دیگر گونه یافتیم
و سلوک و روش میزبانانرا متغیر مشاهده نمودم . معلوم شد
که آن بیهنر مرا فروخته و کریخته است . ناله و فریاد برآوردیم
و کریه وزاری کردم که والله خداداند و هرکسی از اهل
سمرقند مرا شناسد که من آزادم نه بنده و مسلمانم نه شیعه
هرچه بیشتر نالیدم ایشان در مراقبت و حراست من زیاده
کوشیدند . عاقبت گفتند یاوه مکوي و خود را بیهوده
هلاک مکن آن مرد نزد ما امین است و گفته است که
توبنده زاده اوئی و ترا بچهل تومان بیا بیع شرعی فروخته
ورفت اکنون باید این مبلغ را بدهی و آزاد کردی یا در

(٦٠٧)

بند بند کی بمانی تا بمیری . و بالجمله قریب چهار سال در ربقة
عبودیت و رقیّت بماندم و این مدت را بخدمات فوق الطاقه
آن قبائل وحشیه در غایت خواری و مذلت بسر بردم
تا آنکه یکی از علمای کابل که باما سابقه معرفتی داشت
بآنحدود گذر کرد و بر حال من اطلاع یافت و بر پریشانی
احوال من رحمت آورد و مرا از ایشان بخیرید و از قید
رقیت آزاد کرد . و خلاصه القول این هرج و مرج و قتل
و ضرب و سلب و نهب تقریباً مدت چهار صد سال در بلاد
مشرق سایر و دایر بود و طول اناة و کثرت صبر الهی
موجب انتباه شیعه و سنی نشد . تا آنکه آفتاب سطوت
دولت بهیه روسیه از آفاق ممالک شرقیه مشرق شد و عقاب
اعلام قیصریه در فضای ممالک واسعه نثاریه خافق کشت
و اخیراً عقد استقلال قبائل ترکمانیه در حوالی کولک تپه
بمسالت و شجاعت اسکوبل اف سردار باسل روسی انحلال
یافت و عهد شراست و نخوت این قبائل وحشیه بصرامت
عساکر دولت بهیه روسیه منقطع و منصرم شد . اکنون
از فضل عدالت آن دولت ریاح قتن در آن ممالک فسیحه
را که شده و میاه امنیت در کافه آن اقطار واسعه جاری
گشته . دشت خونخوار خوارزم که کوئی هر گیاهش

(٦٠٨)

از خون مظلومی رسته است اکنون ما من هر مظلوم است
 و صحرائی خاوران که وقتی در زیر هر خارش اسیری بسته
 بود الحال پناه هر مظلوف است. شر است طبع علمای ماوراء
 النهر برقت تبدیل یافته و نخوت و عجب ایشان برافت
 و ملایمت مبدل شده. نفوسی که منکرین خلق را توانستند
 دید عند من ینکر النائب و المنوب عنه ساجد و راکنند
 و کسانی که اسمی جز اسم خود توانستند شنید عند من
 لا یعرف الفرع و الاصل خاضع و متواضع. و مرا از خاطر
 نمیروید که وقتی یکی از علمای سمرقند را دیدم که در حین
 مرور موب و والی چنان برای تعظیم خم شد که نزدیک
 بود جبهه اش بزانو ملاصق شود و دستار کیرش ثار نعل
 سمنند امیر روسی کرد. حال در خلوت بر هر قطره از
 قطرات مداد شمس الدین قهستانی نفرین کنند و روانش را که
 اکنون مسئول از دماء مسفوک و اعراض مهتو که و بلاد
 مغروبه و اسلاب منهوبه است بخواری مذکور دارند. این
 خلاصه آثار رد و تکفیری است که از قلم فقها صادر گردد
 و نتیجه اش جز ذلت و هوان اعقاب و اولاد و نفوس خود
 ایشان چیزی نباشد. و اگر ظالمین آنچه را حق جل جلاله
 از برای ایشان مقدر فرموده است میدانستند بجای تکفیر

(٦٠٩)

و تفسیق دیگران بر سوء عواقب خود توحه می نمودند و در
 موقع اندوه خوردن بر آنچه مسئول نیستند بر اعمال و خیمه
 خود که از آن مسئولند اندوه می خوردند. • فاصبر علی
 مَا يَقُولُونَ وَذَرْنَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي
 يُوعَدُونَ

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

باری خیال میکنید که عجب تر از این نخواهید دید
 خیر زیاده غریب تر از اینگونه استدلالها خواهید شنید
 و آن اینست که عیناً ذکر میشود. در حق کریم خان
 مصنف ارشاد العوام باز میگوید (در کتابی که ترك نشده
 از آن امری ذکر شده این است که میفرماید إِنَّ شَجَرَةَ
 الزَّقْوَمِ طَعَامُ الْأَثَمِ و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه
 منتهی میشود باین ذکر ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ملفت
 شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم
 مذکور شده و این شخص هم خورد را در کتاب خود از
 بابت خفص جناح عبدائیم ذکر نموده (انتهی کلامه)
 اکنون تماشای کنید که جهنمی بودن مصنف کتاب ارشاد
 العوام را چگونه استدلال می رود و چه دلیلهای محکم و متین

(٧٧)

(۶۱۰)

بر عصیان و طغیان او میآورد . و گویا این آیات شریفه
هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده . و بیان حال
خسران مآل او را کرده است . و اقامت واضح تر از این دلیل و قوی
تر از این حجج چه دلیل و حجت خواهد بود که اسمش کریم
و هم در کتاب خویش خود را عبدالمیم ذکر نموده است
و کلمه کریم و ایم هم در قرآن مذکور است انتہی

جواب

ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرآنی
و ادراک دقائق تأویلات کتب سماویة و در یافت قرآن
استعارات نبویة چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی بسهولت
ادراک نماید و هر سمعی بشنیدن آن متلذذ شود کلمه مبارکه
لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ معنی نداشت و آیه کریمه وَ نَعِيهَا أَذُنُ
وَ اعیه لازم نبود و هم بر اولی البصائر پوشیده نیسب که
أُمَّةٌ هُدى و وراثت معارف حضرت خاتم الانبیا علیه
و علیهم از کی الثناء و ابهی البهاء دقائق تأویل را از خصائص
خود دانسته و غالباً از اخص خواص و اصحاب خود نیز
ستر فرموده و کشف و اظهار آنرا بزمان ظهور موعود
محوّل داشته اند . و هم دانستی که حضرت سید اجل

(۶۱۱)

قدس الله تربته فریفتگان ظواهر را بطفل رضیع و حضرت
روح اعلی الله کلمه متوقفین در دین سابق را بجنین وضع
تشبیه و تمثیل فرموده اند . در این صورت چه جای
استغراب است که امثال جناب شیخ از فهم تأویل قرآن قاصر
آیند و یا از استماع آن متعجب و مندهش گردند . و هر آینه
حق جلّ جلاله در ادیان سابقه و امم عتیقه امثال این حوادث را
ظاهر فرمود . و در کتب سماویة مرقوم و مسطور داشت
تا امروز سبب قطع احتیاج ارباب لجاج گردد و ظلمت
شبهت بانوار سراج و هاج زائل آید . مثلاً در اصحاب (۱۷)
انجیل متی نظر فرما که چون تلامیذ حضرت روح از
آنحضرت سؤال نمودند که کتب و علمای یهود را عقیده
این است که باید قبل از ظهور مسیح ایلیای نبی یعنی الیاس
ظاهر شود و مقصودشان این بود که اگر تو آن مسیح
موعودی پس چرا ایلیا از آسمان نازل نشد . و این اقتراح
نظر باین بود که خداوند تبارک و تعالی در توراة مقدّس در
اصحاب چهارم سفر ملاکی بصراحت وعده فرموده بود که
قبل از ظهور موعود ایلیای نبی را نازل فرماید تا قلوب را
ببشارت قرب ظهور مستبشر نماید و لهذا چون تلامیذ
حضرت عیسی علیه السلام خلق را بظهور مسیح موعود

دعوت مینمودند علمای یهود ایشانرا جواب میدادند که
 حاشا زیرا که اکبر علامات ظهور مسیح ظاهر نشده
 و ایلیای نبی که بآسمان صعود نمود نزول نفرموده چگونه
 مسیح ظاهر شود و وعود الهیه ناقص ماند. این بود که
 چون این مقال وجدال تکرار یافت لذا از حضرت عیسی
 علیه السلام سؤال نمودند که علمای بنی اسرائیل چنین
 میگویند و ما را در نزول ایلیای نبی محاب و ملزم مینمایند
 آن حضرت در جواب فرمود بلی ایلیا خواهد آمد و همه
 امور را اصلاح خواهد فرمود و بشما میگویم که در این زمان
 نیز آمد. ولکن اورا نشناختند و هر چه خواستند براو وارد
 آوردند. و مقصود آن حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام
 بود که قبل از قیام حضرت عیسی قیام فرمود و خلق را
 بقرب ورود یوم موعود بشارت داد. ولکن خلق جاهل
 که از معانی سما و ارض و شمس و قمر و هبوط و نزول بکلی
 غافل و زاهلند آنوجود مبارکرا نشناختند و از قبول دعوتش
 کریختند و دم مطهرش را بخواش فاحشه ریختند. اکنون
 ملاحظه فرما که چگونه علمای یهود از این تفسیر مثل جناب
 شیخ از تفسیر آیه کریمه ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَزِيذُ الْكَرِيمُ
 متعجب و مندهش نکردند و لسان باستهزا و تمسخر نکشیدند.

چنانکه الی یومنا هذا باین عقیده واهییه باقی و منتظرند
 و بآسمان متوجه و ناظر که کی ایلیا از آسمان نازل شود
 و مرد مرا بظهور مسیح بشارت دهد و من بعد مسیح
 موعود بر وفق آمال یهود ظهور فرماید و اهل عالم را بر
 قبول شریعت موسویه که مؤید است بضروریات دینیّه
 مجبور نماید. و کذا در اصحاب یازدهم همین انجیل متی پس
 از توصیف حضرت یحیی باینکه او اعظم است از جمیع
 مرسلین و انبیا میفرماید: وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَقْبَلُوا فَبَدَا هُوَ
 إِيْلَيَا الْمَزْمَعُ أَنْ يَأْتِي. مَنْ لَهُ أُذُنَانِ لِلْسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ. یعنی
 اگر قبول نمائید این یحیی همان ایلیا است که آمدن وی
 ضروری بود پس هر کس گوشهای شنوا دارد بشنود.
 حال در این آیه مبارکه بدقت نظر فرما که حضرت
 عیسی علیه السلام میفرماید هر کس گوش شنوا دارد بشنود
 بلی اگر گوش یهود قابل استماع این تفسیر بود هرگز
 زیاده از هزار و هشتصد سال غافل و جاهل نمیاندا
 این است که اکابر اولیا امر تبدیل گوش نموده اند شاید
 پس از تبدیل گوش بهوش آیند و قابل استماع ندای
 سروش گردند و الا تا گوش اعراض بفروش نرسد و اسماع

موقرہ باذن واعیہ تبدیل نیابد باب ایراد بر کتب الہیہ
 مسدود نکردد زیرا کہ ہرگز ذوق اہل حق باذوق
 ارباب بطلان منطق نیابد . و در فصل معرفت معجزات در
 تفسیر آیہ مبارکہ الذین قالوا ان الله عهد إلینا الا نؤمن
 لرَسُولٍ حَقٍّ یأتینا بقربان تأکله النار قل قد جائکم رسل
 من قبلي بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم
 صادقین عرض شد کہ بعینہ یہود از استماع این آیہ کریمہ
 آنکونہ تعجب واستغراب نمودند کہ جناب شیخ از مطالعہ
 تفسیر آیہ ان شجرة الزقوم طعام الاثیم وآیہ ذق انک
 انت الغریر الکرم . زیرا کہ چون ندای حضرت خاتم
 الانبیاء ارتفاع یافت یہود بحضور مبارکش مشرف شدند
 و معروض داشتند کہ عادت الہیہ باما چنین معبود بودہ کہ
 پیغمبری ایمان نیاوریم مگر آنکہ قربانی کند و آتشی
 فرود آید و آرا بسوزاند . و این اقتراح یہود نظر بحکایت
 قربانی ہابیل فرزند حضرت آدم و حادثہ محاکمہ الیاس نبی
 با انبیای وثنی بود چنانکہ در فصل (۱۸) از کتاب ملوک
 اول از کتب عہد قدیم مذکور است کہ الیاس علیہ السلام
 در حضور احاب ملک با پیغمبران بعل کہ از اوٹان مدینہ

سامرہ بود بر این معاہدہ کردند کہ ہریک ذبیحہ ذبح کنند
 و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت نمایند
 تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکہ صادق است
 بسوزاند . و بالاخرہ چنانکہ در کتاب مذکور است قربانی
 الیاس نبی مقبول و قربانی انبیای بعل رد شد و کذبشان بظہور
 این معجزہ ثابت گشت . و بالجملة چون یہود این معجزہ را از
 حضرت رسول طلیدند در جواب ایشان فرمودہ آیتہ
 پیغمبران پیش از من با بینات و با ہمین معجزہ آمدند چرا
 ایشانرا کشتید اگر راست میگوئید کہ بظہور این معجزہ ایمان
 میآورید حال قدری در این جواب تفکر فرما کہ حضرت
 خاتم الانبیاء چگونہ یہود زمان خود را قتلہ الیایا ویا سایر
 انبیاء شمرده و بکدام مناسبت ایشانرا باین فعل نسبت داده
 نہ ایشان در زمان الیای نبی بودند و نہ نبوت او را منکرند
 و نہ الیای نبی باعتقاد مسلمین و نصاری و یہود شہید شد کہ
 لاحالہ نسبت قتل صادق آید و نہ یہود از قبایل سامریہ
 بودند کہ من حیث القومیہ این نسبت مناسبت یابد . ہزار
 و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران
 خدا را بشہادت رسانند و بعد از ہزار و پانصد سال یہود
 مدینہ باین کناہ متہم و مؤاخذ آیند آیا این اعجب است

یا آنکه حق جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ ائیم و کریم شخصی مخصوص باشد و اسم الدّ اعدای قائم آل محمد ببراءت و استهلالی باین لطافت و حلاوت در کتاب الله مذکور آید . بلی اگر از مکابرن سؤال نمائی که بچه دلیل باید از حضرت عیسی علیه السلام قبول نمود که مقصود از نزول ایلیا ظهور حضرت یحیی است و بکدام برهان توان از حضرت رسول مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت منکرین الیاسند و قتله انبیا و بچه حجت باید از جمال اقدس ابهی مقبول نداشت که مقصود از آیه کریمه ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَزِيْرُ الْكَرِيْمُ ذکر اسم اوّل معرض از جمال حضرت معبود است و اشعار بنام الدّ اعدای قائم موعود جوابی ندارند و اقامه برهانی نتوانند جز آنکه از طفولیت آن اسامی کریمه را از والدین خود بعزت مسموع داشته و آذانشان بآن متعود گشته و بقای مناصبشان بتعزیز آن اسامی مربوط است و حفظ مقامشان بتجلیل آن منوط . ولیکن باسامی مقدسه این ظهور اعظم هنوز اسماعشان متعود نشده و مناصبشان بتعزیز آن مربوط نگشته است . بل حاشا ثم حاشا این الارتباط و المناسبه کما شهد به القلم الاعلی در آن یافتن نان متصور است و در این

بذل جان مقدر . از عاقلی مثل شیخ الاسلام بعید است که خود را در مهلکه اندازد و از منافع تمدّن بفوائد تدین پردازد و وقت خود را در فهم کلمات انبیا ضایع کند و فوائد جلیله خود را مانع شود و بسبب تصدیق بظهور حضرت موعود خود را مردود انام نماید و رسوای نزد خاص و عام سازد . هیات هیات این خفت و طیش و ان شئت قل الجنون و الجنون فنون خاصّ ما اهل ایمان است که از عیش خوش گذشته و دین را بر دنیا مقدم داشته ایم و تقویم عماد دیانت و تعمیم شریعت انسانیت را از بلوغ بمناصب و وصول برواتب و تکثیر موادّ مکاسب لازمتر شمرده ایم

فَهَاتَ عَلَيْنَا فِي الْمَعَالِي نُفُوسُنَا

وَمَنْ خَطَبَ الْحَسَنَاءَ لَمْ يَفْلِهِ الْمَهْرُ

و مرا عجب آمد از این عبارت شیخ که نوشته است (کویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده . و بیان حال خسران مآل او را کرده است) عجباً اگر ذکر حوادث هزار و دویست سال بعد در قران شریف باشد کویا باعتقاد جناب شیخ منافی شأن قران است و مخالف احاطه علیه خاتم پیغمبران و الا چه جای ذکر هزار

ودو است سال است و تعجب از بیان حال خسران مال اهل ضلال. کرقم علی فرض الحال این ظهور اعظم ظهور قائم موعود نباشد آیانه هر وقت قائم موعود ظاهر شود ذکر حال اعدای او از قران مستفاد گردد. فختم هذا البحث بذكر مقاله أمير المؤمنين في وصفهم كما ورد في نهج البلاغة حيث قال عليه من التحيات اطيبها ومن الصلوات اتمها أشكو من معشر يعيشون ضلالاً ويموتون جهلاً ليس فيهم سلمة أبور من الكتاب إذا تلى حق تلاوته ولا أشق بملأوا أغلى ثمناً من الكتاب إذا حُرِفَ عن مواضعه. یعنی شکایت میکنم از گروهی که زندگانی میکنند در حال جهالت و میمیرند در عین گمراهی و ضلالت. متاعی نزدشان کسادتر نیست از کتاب اگر بحق و راستی تلاوت شود و متاعی نزدشان رواج تر و کران بهتر نیست از کتاب اگر از مواضع خود تحریف یابد و بغیر حق مفسر گردد

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است ﴿

وقتی که از ايقان اینطور استدلالهای کودک فریب را تا باین مقامها مطالعه کردم دیگر اقبال یاری نکرد که باخر رسم. فقط اکنون بحث و مذاکره خود را تمام میکنم

بعبارتیکه خود صاحب ايقان ذکر و اعتراف کرده است و آن چنانکه آنگاه ذکر شد این است (در کتابی که ترك نشده از آن امری) این عبارت چنانکه میباید صراحة دلالت دارد و بلکه باواز بلند ندایمیکند باینکه هیچ امری از قران شریف ترك نشده است یعنی آنچه متعلق با اعتقادات صحیح و اخلاق و اعمال مرضیه ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب لازم است بالکلیه در آن مذکور است چنانکه خود مصنف ايقان هم تصدیق میفرماید. پس از جناب مؤلف سؤال میرود در صورتیکه این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد بکسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونه او امر و احکام عبارت خواهد بود که ما آنرا نداریم (انتهی)

جواب

برابر باب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه بپراهن واضح و ادله جلیه مبرهن و مدلل داشتیم که ظهور قائم موعود ظهور کلی شاریت است و تجلی خاص ربوبیت که بظهور مبارکش سموات ادیان عتیقه مطوی و پیچیده شود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد. نه چنانکه

اطفال عهد و جهال وقت و فریفتگان اوهام و مغرورین
 باضغاث احلام کمان کرده اند که ظهور مبارکش ظهور
 نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت مارا مستغنی
 داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ الاسلام
 ثانیاً متحمل زحمتی شویم و سخافت رای و وهن ظنون اورا
 واضح و مکشوف داریم . لکن چون جناب شیخ بکمان خود
 در عدم لزوم تجدید شرائع دلیل محکمی یافته و غایت پهلوانی
 و بسالت را در این مبارزت بکار برده و عبارت کتاب
 مستطاب ایقان در کاملیت قران متمسک گشته و از خوف
 اینکه مبادا مستمعین فراموش کنند سابقاً هم بیاد داشتن آن
 وصیت فرموده اند . لهذا تکمیل الحجة و تمیماً للیثه و دحضاً
 لشبهاته و ایضاً لطفواته خدمت اولی البصائر معروض
 میدارم که از این عبارت شیخ در کمال وضوح مطالبی چند که
 در مقام خود در غایت غرابت است مستفاد تواند داشت
 (اول) اینکه نه تنها جناب شیخ از سائر کتب سماویة
 بیخبر است و از میقات تجدید شرائع الهیة غیر مستحضر بل
 قران شریف را نیز که باسم او مفتخر است نخوانده و آیات
 این کتاب مجید را نیز که از قبل آن معاشی یافته است
 تفهیمیده . نظر فرمادر سورة مبارکه اعراف که در تجلیل

توراة و کمال شریعت موسویة من جمیع الجهات میفرماید
 قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي
 فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ . وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاحِ
 مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ
 قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ . وَكَذَلِكَ
 در سورة مبارکه انعام فرموده است ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
 تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً
 لِّعَلَّاهُمْ بَلَقَاءَ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ . ملاحظه فرما که در این آیات
 کریمه با علی التداء بندها بلفت الی عنان السماء و لکن ما بلغت
 الی الأذن الصماء و السمع الموقر بخرافات اهل الشقاء ندا
 میفرماید که در توراة مقدس آنچه لازمه هدایت و سعادت
 است ذکر شده و جمیع وسائل نجات و فلاح نازل گشته
 تفصیل هر چیز در آن مذکور است و شریعت الهیة کاملاً
 در آن مسطور . پس اگر بسبب اعتراف کتاب مستطاب
 ایقان باینکه قران شامل جمیع لوازم نجات و فلاح است محتاج
 بشریعت جدیدة بهایی نباشیم کذلک بسبب اعتراف قران که
 توراة جامع جمیع وسائل هدایت و سعادت است باید نیز
 تابع شریعت اسلامیة نکریم زیرا که اتباعاً للقانون العقلي

المعروف ترجیح بلا مرجح قبیح است وارسالاً للمثل المشهور
اجتماع شتا وصف در سطح واحد غیر صحیح لهذا بنا بر این
اصلي که جناب شیخ با کمال رشادت تأسیس فرموده اند
باید تابعین ایشان ترك شریعت اسلامیہ کویند و متقهراً
سبیل نجاتی از دیانت یهودیہ جویند . چنانکه الی یومنا هذا
عیناً همین ایراد را که جناب شیخ الاسلام بر اهل بها گرفته
علمای یهود بر اهل اسلام میکینند و میکویند که با عتراف
قرآن در کتاب توراۃ امری واکذار نشده است که بقرآن
احتیاج باشد و حضرت موسی در تبلیغ امر الله قصور میکند
فرموده است که محمد آنرا تکمیل نماید . عیب اینجا است که
مکابرین از بس کوششان سنکین است جز صوت خود را
نمیشنوند و از بس مدارک و افهامشان ضعیف حسن و قبح کلام را
تمیز نمیدهند (ثانی) آنکه جناب شیخ ملتفت نشده اند که
اختلاف احکام در کتب و ادیان نظر بتغییر مقتضیات و قیہ است
در دهور و اعصار نه اینکه العیاذ بالله حق جلّ جلاله در کتاب
تکوین و تدوین افراط و تفریط فرموده باشد . و فی المثل
سابقاً کتابی را ناقص و شریعتی را غیر کافیہ تنزیل و تشریع
فرماید و بعد در ظهوری دیگر کافل و کامل نازل نماید چه
بحکم عدالت الهیہ و تصریح آیہ مبارکہ مَافَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ

مِنْ شَيْءٍ هَيِّجَكَ حَقَّ جَلَّ جلاله در کتاب خلقت تفریط
فرموده و قوم را بشریعت ناقصه و قوم دیگر را بشریعت
کامله مخصوص نداشته و غیر از کتاب کامل و شرع کافل تنزیل
و تشریع ننموده است . زیرا نزد ارباب بصارت مثل خلقت
عالم مثل خلقت نفس واحده است . چنانکه شرائع و آداب
طبیعیہ بالنسبه بسنّ طفولیت و شباب و سنّ و وقوف و انحطاط
نظر بمقتضیات ظروف مختلف میشود کذلک شرائع ادبیہ
بالنسبه بتقدمات عالم و اختلاف احوال اعم متغیر و متجدّد
میکردد . فی المثل اگر مؤدّب اطفال در مدارس ابتدائیه
کودکان را ساعتی بالعاب ریاضیه مشغول دارد . و مدرّس
مدارس کلیه طلاب را از حرکات صبیانیه ممنوع فرماید
و بآدابی فوق عالم طفولیت امر نماید نتوان گفت که استاد
اول در حقوق تلامیذ تقصیر نموده و یا شریعت تدریس
ناقص بوده است . زیرا که این اختلافات نظر باختلاف
مقتضیات است نه راجع بکمال و نقص شرائع و مسنونات
و این بالنسبه بشرائع و آداب بشریه است که شارع جائز الخطا
است و متعدّد . فکیف در شرائع دینیّه که شارع معصوم
است و واحد پس اگر حضرت موسی علیه السّلم امر بحفظ
سبّ فرماید و حضرت عیسی آنرا منخرق کند . و یا حضرت

رسول اذن جهاد دهد و جمال اقدس ابھی از مقاتله و محاربه منع نماید نه العیاذ باللہ از نقص اول است و کمال ثانی و یا از قساوت قلب سابق است و رافت تالی بل در جمیع احیان نظر بتغییر مقتضیات وقتیہ است و لوازم حفظ ہیئت اجتماعیہ . و بناء علی هذه المقدمة معتقد ما اهل بها این است کہ جمیع شرائع الهیہ کامل تشریع شدہ و جمیع کتب سماویہ جامع نازل کشتہ و تعییر شرائع نظر بتغییر مقتضیات بودہ آمنا باللہ و ملائکته و کتبہ . لا تفرق بین احد من رسلہ (ثالث) اینکه جناب شیخ نوشته اند آن کدام قوانین است کہ ما نداریم از این عبارت نہ تنها مستفاد میشود کہ جناب ایشان از آیات قرآن مجید غافلند و از اندازات حضرت خاتم الانبیا و ائمہ ہدی یخبر و ذاہل کہ بحکم حدیث متفق علیہ سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمہ و لا من الإسلام الا اسمہ یستون بالایمان و ہم ابعد الناس منہ مساجدہم عامرہ و ہی خراب من الہدی . فقہاء ذلک الزمان اشر الفقہاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و الیہم نمود . و ہکذا کثیری از این قبیل اخبار نہ در میان ایشان دینی باقی است و نہ قانونی . باسم تنها خوشنودند کہ

میکوینند ما مسلمانیم و بکلام فارغی مسرور کہ ما از امت خاتم پیغمبرانیم . بل از این عبارت بخوبی معلوم و مستفاد میشود کہ در امور حاضرہ نیز بصیر نیستند و سوء حال و اختلال احوال و قرب زوال و اضمحلال امت پنجارہ را نیز نمیفہمند . باید از جناب شیخ سؤال نمود کہ چہ دارید و از رسوم و آداب حسنہ در میان شما چہ باقی مانده است . آیا ارکان اولیئہ دین شما قویم است و یا مجالس قضا و حفظ حقوق فیما بین شما مستقیم . آیا باب ہدایت خلق کما شرع النبی بر شما مقتوح است و یا سعادت علو کلمہ و نفوذ قول شما ممنوح . نہ قواعد تعمیم معارف در میان شما مشہود است و نہ قانون تسویہ حقوق در مذہب شما معہود . نہ امور زواج فیما بین شما محترم است و نہ قوانین متبادلہ بین الزوجات و الازواج منتظم . نہ مقام امرا و ملوک نزد شما محترم و محفوظ است و نہ فقیر و صعلوک از ریاست شما مستفید و محظوظ . نہ اجنبی از خوف توتی و تبرائی امت مرحومہ فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نہ داخلی از اطاع رؤسای معلومہ محفوظ الحقوق و مرعی الجانب . و خلاصہ القول چنانکہ سابقاً عرض شد از ملت بیضا و شریعت غرا جز آثار مدروسہ و اعلام منکوسہ و اسلاب منہویہ و قوانین

معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیده چیزی باقی نمانده است
اگر از ما بپرسید باری بکتاب خدا و احادیث ائمه هدی
رجوع فرمائید تا برای العین ببینید که آنچه این عبد معروض
داشته و میدارد باجلی العباده مسطور است و جمیع حالات
امت مرحومه و شقای عاقبت ملت بپناه بابلغ بیان مذکور
و پس از ذکر مصائب علاج آنرا جز بظهور قائم موعود
مقرر نمروده اند و برای فرار از شدائد مترقبه بناهی جز
شریعت مقدسه اش بیان ننموده اند . بلی اگر حق جل
جلاله وقتی که میخواست شریعت جدیده تشریع فرماید
با امثال بنده و جناب شیخ مشورت میفرمود . نیکو بود .
البته بتغییر شریعت قدیمه خود راضی نمیشدیم و دین سابق
خود را که اسماً بآن مفتخریم نه فعلاً از دست نمیدادیم
و بهر حیل و وسیله بود او را از تشریع دین جدید و نسخ
دین قدیم ممنوع میداشتیم . و لکن افسوس که او جلّت
عظمته و جلّت قدرته در این مواقع باماها مشورت نمیفرماید
و بامیال فارغه مانعین کرد و باحلام کاذبه ما که باسم ضروریات
دینیّه مرتّب داشته ایم اعتنا ننماید و وعید و تهدید
ما مظاهر امر او را از تشریع شرع جدید باز نمیدارد
ما کُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ * تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السَّمْنُ

و هر آینه از آیات قرآن و احادیث رسول و اخبار اهل
بیت طهارت مستفاد داشتی که اراده قاهره الهیه بر خلاف
آمال و همیه و احلام صیانیّه کونه نظران بر این تعلق یافته
بود که وجود مبارک قائم آل محمد را با کتاب جدید و شرع
جدید و قضاوت سماویه و آیات الهیه ظاهر فرماید و عقائد
قدیمه عتیقه و عواید فرسوده پوسیده را بظهور کریمش زایل
و باطل نماید قُضِيَ الْأَمْرُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ
کوش اگر کوش و ی و ناله اگر ناله ما است

آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
بلی جناب شیخ بحکم مثل مشهور (تاریشه در آب است
امید ثمری هست) در رساله ثانیه خود نبوتی کرده اند
و از امور آیه اخبار فرموده و بمردان خود بشارت داده اند
که امر بایه منقرض خواهد شد و این نار مشتعل منطفی
خواهد گشت . و لکن این امل بعید را باین جبل طویل
مربوط داشته اند که مریدان ایشان مدارس باز کنند و در
تعمیم معارف کوشند تا چشم و کوش خلق باز گردد
و هوششان زیاد شود و فریفته بایه نشوند و از راه بیرون
نروند . و ما را در این موقع جوابی نیست جز اینکه خدمت
ایشان معروض داریم که آفرین بر این عقل دوراندیش

ونظر باریک بین قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
ولکن جناب شیخ باید قدری ملتفت شوند که اگر تعمیم
معارف منہدم کند باری بناهای عتیقه واهیہ را منہدم تواند
نمود نہ بناهای جدیدہ متینہ را. مثلاً اگر سیل علم جغرافی
جریان باید مدینہ جابلقا و جابر صاخرات گردد. و اگر آفتاب
معارف ہیئت و فلکیات اشراق نماید ظلمت امکان صعود
و نزول از فلک ظاہری زایل شود. و اگر علوم طبیعیہ
تکمیل یابد عود و رجعت خاصہ کہ مبنای عقاید عامہ است
بطلانش ظاہر آید. و اگر علوم ادبیہ منتشر گردد اعتماد بر
قواعد ہزار سال و دو ہزار سال پیش اندراس یابد. و اگر
تحت معارف دینیہ معقولہ فائز شود نتانت عقائد غیر
معقولہ تبدیہ زوال گیرد. سپاس دارای عالم و معبود امرا
کہ بنای امر اعظم بر مال اوہام نہادہ نشدہ است کہ
از جریان سیل معارف خائف باشیم و مشی اہل بہا در ظلمت
عقائد و ہمیہ تبدیہ نبودہ است تا از اشراق شمس ہوش
و درایت تزلزل یابیم. عجب در این است کہ افاضل اروپا
امت و حیدہ را از ائم شرقیہ کہ در تعمیم معارف ساعیند
فقط امت بایہ را می شمارند و جناب شیخ زوال بایہ را در
تعمیم معارف بمریدان خود وعدہ میدہند. سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ

الْعُقُولِ وَالْأَحْلَامَ وَفَرَّقَ بَيْنَ الْمَدَارِكِ وَالْأَفْهَامِ

و نیز جناب شیخ در رسالہ اولی نوشتہ اند ﴿
واقعاً از حیز انصاف دور است کہ در این دور مدنیت
و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیات فنون کہ بوسیله
اینہاچہ قدر کشفیات و اختراعات ظہور کردہ بثروت
و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوت ملت
و توسیع دائرہ کسب و تجارت خدمت کردہ است اذهان
و افکار خود ما را باین قسم خیالات و شبہات مشغول بکنیم
و بدین سبب از تحصیل فنون و علومیکہ قطعات زمین را
فصل وجدا و دریاہارا بدریاہا آمیخت و از کوهایی بلند
راہہا کشود و آہن و فولاد را مانند روغن کداخت و مخبرات
و نقلیات را کہ سابق بر این در ظرف چندماہ و چند ہفتہ
باہزار زحمت و مشقت ممکن میشد در عرض یومی
و ساعتی و دقیقہ آسانتر و سریعتر گردانید محروم بمائیم
و از این جهت منکوب و منہوب ملل متمدنہ سائرہ باشیم.
دشمن دین و ملت است آنکسی کہ از تفہیم و تعلیم محتاج
الیہ ناس اعراض و انغماض نمودہ از مالا یعنی بحث نماید
و باعث تفرقہ و تجزئہ ملت گردد... والسلام علی من اتبع
الہدی (عبد السلام)

جواب

اگر این اوقات مثل قرون ماضیه وسائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت و اسباب تنزل و هبوط ملل اسلامیّه خفائی و مجهولیتی هر کس این مقاله اخیرّه جناب شیخ را میدید و نوحه و ندبه ایشانرا بر فقدان مالکیت و مدنیّت می شنید کمان مینمود که البته طاقه بایه ممالک قفقازیّه را تسلیم دولت بهیّه روسیه نموده اند و شیخ بچاره و امت بینوارا ظلماً و عدواناً منکوب و منهوب ملل متمدنه داشته اند. و یا آنکه اختلافات هزار و دویست ساله مذاهب اسلامیّه و اشتعال نار حروب داخلیّه و خارجیّه از نتایج ظهور بایه است و دماء مسفوکّه بین المسلمین و النصاری او بین اهل التسنن و التشیع بر ذمه امت بهایه از سابق گذشتیم گویا اکنون طاقه بایه مسلمین را از تمدن و تقدّم منع میکنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز میدارند. ایکاش یکی از قبل این عید در غایت احترام خدمت جناب شیخ عبد السلام معروض میداشت که یاسیدی الشیخ اگر اسلاف شما در کسب معارف و علوم و تکمیل

صنائع و فنون تهاونی کرده اند کنه بایه چیست و اگر اجداد شما بسبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته اند تقصیر بهایه چه . سنه الله بر این جاری شده است که هر ملّتی که بلذذ دنیا مشغول گردند و روی از فضائل علمیّه و دینیّه مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیله القاء دسائس و مفاسد سازند حق جلّ جلاله نعمت استقلال را از ایشان مأخوذ و لباس کرامت را از ایشان مسلوب دارد و حکومت ارض را بملوک عادل و ریاست ملک را بامرای فاضل عطا فرماید . **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ .**
 یاسیدی الشیخ این شکایت شما از کیست و این نوحه تلخ و آه سرد از چه کی شما تأسیس مدرسه فرموده اید که بایه مانع شوند و چه وقت شما ایجاد صنعتی نموده اید که این طاقه ضائع نمایند راه مدنیّت باز است و طریق تقدّم مفتوح . از این متمدنین که شما در فضائل ایشان شاهنامه میخوانید کاش همین يك هنر را میآموختید که حریت عقائد را بر کلّ ملل بالمساوات ممنوح میدادند و ادیانرا کلیّه محترم می شمارند و وقت عزیز را که ممکن است در تکثیر علم و تعمیر بلاد مصروف داشت در تقنین بین الخلق و تکفیر

عباد صرف نمیانند اگر همین يك نکته را فهمیده بودید
لااقل از شمایز اثری از آثار باهره ظاهر شده بود تاخصم
در حق شما مجال طعن نیابد و مثل القرعاء التي تقتل بشعر
جارتها بر شما منطبق نیاید. گویا شیخ بچاره کجاست کرده است
که بشکایت از بایه میتواند عرض خود را از لوث قصور
در علم و مدنیت مطهر دارد و بایست و لعن که کار جاهل
عاجز است خلق را از طلب دین و اهتمام بدیانت ممنوع
سازد. والا در موقع مناظره دینیه چه جای مخالفت
بتقدمات مدنی است و اکتشافات علمی و صناعیه. بلی
لأنك تمدن و حضارت امری ممدوح است که بدون آن
هیأت جامعه محفوظ نماند و نوع انسان در لوازم معیشت
تقدم نیابد. ولیکن جهال وقت مناقب و مآثر دیانت را
فراموش نموده اند. زیرا که تاریخ نخوانند و از دین جز
اسمی ندانند و از قرآن غیر از خطی نشانند. حالات مال
ماضیه و عادات امم غابره در متون صحف مسطور است
و آنچه را حق جل جلاله از اعمال فضیحه و عادات قبیحه آنان
بظهور ادیان محو فرموده است امری غیر مستور. اگر
موهبت دیانت نبودی هنوز امم فوقاس و سکان سواحل بحر
اسود با کاله القمامیل موسوم بودند. و اگر شرائع الهیه

ظاهر نشدی هنوز اهالی سوریه احفاد متمدن فیزیقه
اولاد خود را با آتش در حال حیوة قربانی اوئان میخودند.
اگر موهبت ظهور رسل نبودی هنوز مصریان عابد عجل
ایس بودند و ساجد تمساح خسیس. و اگر فروغ دیانت نتافتی
الی یومنا هذا امت عربیه بنات خود را زنده مدفون
میساختند و عقیقات یونان عرض مصون را در جزیره قبرس
در سیل اله جمال مهتوک میداشتند و اهالی هند احیارا
با اموات معاً میسوختند و اروپائیان از کهنه اوئان و ایرانیان
از عبده نیران طریق فلاح و نجات میاموختند. و این جمله
که ذکر شد جذوه است از نیران همجیت که بنزول امطار
دیانت اطفاء یافته و از فضل ظهور مظاهر امر حضرت
احدیت اصلاح شده. و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل
نقائص و اصلاح مفاسد و ازاله قبايح و محو فضائح اکثر است
از آنچه اصلاح شده و حق جل جلاله آنرا بظهور و قیام
روح الله النازل من السماء موکول و موقوف داشته تا بشارت
نبویه یزع الله به مالا یزع بالقرآن کاملاً متحقق گردد
و انوار مدنیت و حضارت حقیقه در ظل کلمه الهیه بحکم
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا جَمِيعَ آفَاقِ را روشن و متور
نماید. و حال آنکه نزد اهل بصیرت دیانت و مدنیت حقیقت

(۶۳۴)

واحد است که باختلاف اسم مختلف نکردد وسعدت ونجاح
 ابدی جز بفهم این نکته معقول نباشد و متحقق نشود . زیرا
 دین عبارت از قانونی است کافل حفظ و ترقی هیئت جامعه
 انسانیت و خلافت و سلطنت قوه منفذ این قانون است در
 میان امت . و حفظ و رعایت ایندور به کافل حصول حضارت
 مدد و حه است و وصول بمدنیت محمود . و از فهم این نکته بخوبی
 مستفاد گردد که . اگر جناب شیخ را شعوری لائق و ادراکی
 فائق بودی هر آینه میفهمیدی که اساس حضارت و تمدن
 مدد و حه شرائع الهیه است و سعادت و شقای ام منوط باتباع
 و عدم اتباع کتب سماویه . جمیع شرائع من غیر استثناء بر دور کن
 عدل و احسان مبنی است که اس اساس تمدن عالم است
 و کافه ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است
 که مأخذ سعادت و شقای ام است . خاصه شریعت مقدسه
 بهائیه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیه مقرر
 داشته و اشتغال باقتراف و مکاسب را از واجبات دینیه تا اهل
 بها مثل اهل اسلام از صد نود و هشت یعلم و خط نمائند
 و باب یکاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی بشغلی
 نافع و حرفی لائق مشغول گردد و وعده لیکل امر یومئذ
 شان یغنیه تحقق پذیرد . عالم را وطن واحد و ناس را

(۶۳۵)

اوراق شجره واحده مقرر فرمود تا نظر مجانبت و بیگانگی
 زائل شود و عداوتهای مکنونه در صدور احزاب بحب
 و وداد مبدل گردد . اطاعت ملوک و امرا و احترام ارباب
 فضل و علم را واجب داشت تا مقام اکابر از تعرض اصاغر
 مصون ماند و ابواب فساد بعد الاصلاح مسدود گردد .
 معاملات و عبادات را مفترق داشت تا تطبیق قوانین قضا
 بامقتضیات وقت سهولت یابد و حفظ هیئت اجتماعی بر وفق
 قوانین تشریعیه متمکن شود . باب تأویل کتاب را مسدود
 فرمود و اعتماد بر احادیث و اخبار لسانیه را منع نمود تا ابواب
 ادله ظنی و اعتماد بر آراء اجتهادیه مسدود شود و شریعت
 الهیه ملعب هر آخوند و ملا نکرده . جنک و حر را ممنوع
 داشت تا جناب شیخ الاسلام از هجوم بایه محفوظ ماند
 و برای تکمیل فنون علمیه و تحصیل مآرب مدنیه معظمن
 الخاطر و فارغ البال باشند . حمل سلاح را بدون اذن دولت
 حرام فرمود تا مبادا جناب شیخ از رؤیت بابی مسلح قلبش
 مضطرب شود و فکرش مشوش گردد و از خرق جبال
 و توصیل بحار و تسهیل وسائط نقل و اخبار باز ماند . و خلاصه
 القول جمیع احکام این ظهور اعظم مبنی بر اساس مدنیت است
 و ملائم با حفظ جامعه انسانیت ندانستم کدام حکم این

(۶۳۶)

امر مانع از تحصیل و تکمیل مدنیت است که جناب شیخ باین تلخی شکایت میکنند و بسبب سقوط امت در هاویۀ ذلت بایه را دشمن دین و ملت می‌شمارند .

بلی آنچه الی الحال مسموع کشته و در خلال جراند سیاره بنظر رسیده است این است که جمع کثیری از فلاسفۀ اروپا و متطرفین از قطعۀ یضا دیانت اسلامیۀ را منافی تمدن ارویۀ میدانند و سبب سقوط و هبوط ملل شرقیۀ را در هاویۀ ذلت و شقا تمسک بشریت غمرا و ملت یضا می‌شمارند .

و از حکایات مشهوره که صوتش کالرعد القاصف در جمیع آفاق پیچید این است که مستر کلادستون رئیس وزارت انکستان در مجلس وزرای دولت و قروم ملت قرآن شریف را بدست گرفت و بایشان خطاب نمود که (تا این کتاب در عالم باقی است محال است که تمدن در عالم شیوع گیرد و ممالک شرقیۀ از شرور همجیت و توخس نجات یابد) و این فقره که دین اسلام منافی تمدن است چندان اهمیت یافت که اخیراً در اذهان کثیری از اکابر مسلمین که سرعت فریفته اعراض دنیویۀ میشوند نیز رسوخ کلی گرفت تا اینکه اخیراً جمعی از کبار کتاب ملت و فصحای قوم از قبیل عبد الله التمیم الادریسی و غیره قیام بمقاومت نمودند و در منع

(۶۳۷)

رسوخ این اعتقاد در اذهان ساده دلان و اثبات محاسن احکام اسلامیۀ و موافقت آن با قوانین مدنیۀ مقالات رنانه و رسائل شپیره نوشتند و چاره نشد و یوماً فیوم این عقیده در اذهان یخبران از حقیقت ادیان ثابت تر و راستتر گشت .

تا این سنه که جمعی از کبار کتاب وقت و افاضل عهد از قبیل عبد الله بن القائد عمرو من اهل الجزائر و محمد افندی مسعود صاحب جریدۀ (منفیس) من اهل مصر و الشیخ علی یوسف صاحب جریدۀ مشهورۀ (المؤید) و محمود افندی اسعد المستشار الشرعی فی نظارة المالیه در آستانۀ علیہ با بعضی از افاضل اروپا متفق شدند از قبیل مسیو جوبار و مسیو مرسیه من مدنیۀ القسطنطنیہ فی الجزائر و مسیو بودان فی الآستانہ و القس الفاضل لوازون یا سنت در پاریس و مسیو فاندربرج استاد الشریعہ فی مدرسۀ دلفت و هولندہ و بریاست اوجین کلافل مجلۀ علمیہ (الاتحاد الاسلامی) را تشکیل نمودند و بلغت عربی و فرساوی مکتوب و مطبوع و منتشر داشتند . و این جریدۀ علیہ را مٹھی دو مرتبہ صادر مینمودند و بجمیع مدارس کلیہ ارسال میداشتند که شاید این شبهه را که دین اسلام منافی تمدن است از اذهان خارج کنند و قلوب رمیدۀ از اسلام و مسلمین را

بمجتب تألیف نمایند . ولکن افسوس که اعداد این جریده بهفت وهشت بالغ نشده بود که سردر نقاب خفا فرو برد وشمع نوافروخته این انجمن غیر متناسبه الاعضاء از هبوب عواصف تباین اهوا بسرعت منطفي وخاموش گشت . لاراد لقضائه ولا مانع لحکمه . آری

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور

کوشش بیفایده است وسمه برابر وی کور

وبرخی دیگر از متطرفین وطبیعتین خاصه از تبعیه دروین ومعتقدین بنشوء وارثا که عددشان در غایت کثرت است در این عقیده غلو نموده مطلق شرائع وادیان وهر گونه سلطه وریاستی را منافی مدنیت وحریت میدانند وهیئت هر حکومتی را اعم از اینکه دینیّه باشد ویاملکیه الداعداي انسانیت می شمارند . وبالجمله چون بر این مقدمات استحضار یافتی اگر قدری در مناظراتی که در این مسئله تمدن فیما بین جناب شیخ وحضرت مناظر ایشان وقوع یافته است تأمل فرمائی عجائبی در غایت غرابت مشاهده نمائی وبعد مراتب ادب وشعور دو مناظر را که آن یک تاجری از تجار اهل بها است واین یک شیخ الاسلام وقاضی القضاة ملت بیضا کالبعد بین الارض والسماء ملاحظه فرمائی .

واجمال آن این است که چون مناظر مذکور مشاهده نموده که ایرادات جناب شیخ در مسئله تمدن بهیچ وجه بر طایفه بایه وارد نیست وانحطاط ملل اسلامیّه مطلقا باهل بها راجع نه در غایت دقت در سراپای این مسئله نظر نموده که آیا بایه در مدت ششصد سال علوم ومعارفرا مابین مسلمین انحطاط داده اند . آیا بایه ملت اسلامرا بهفتاد ودو فرقه منقسم کرده اند . آیا بایه نار حروب اهلیه را فیما بین ملل شرقیه افروخته اند . آیا بایه ممالک فسیحه اندلس وهندو تاتارستان وقفقازیة را بملل متمدنه تسلیم کرده اند . آیا بایه قواعد ظلم واستبداد را بدول جائره شرقیه تعلیم داده اند حاشا وکلا هیچیک از این امور راجع ببایه نیست . ثانیاً جناب مناظر در امور حالیه ناظر ومتفکر گشته که آیا حروب بایه مسلمین را از فتح مدارس وتأسيس مجالس منع میکند . آیا هجوم بایه حواس جناب شیخ را مشغول میدارد آیا تعلیمی از تعالیم این دین منافی تقدّمات علیه است ویا حکمی از احکام این امر مخالف قواعد وقوانین مدنیّه . حاشا وکلا این هم نیست . زیرا طائفه که تعلیم اطفال ذکوراواناثا از فرائض دینیّه ایشان است وجدال ونزاع از محرّمات حتمیه این چنین طائفه مأمون الجانبدن ومطمئن العواقب .

(۶۴۰)

باز ملاحظه کرده است که آیا جناب شیخ باین شدت
بیشعور است که این مطالب را نفهمد و بایندرجه قلیل
الادراک که این مسائل را نمیداند که تأخر مسلمین راجع باین
نیست و مانع از توسعه معارف شریعت بهائیه نه . حاشا
والف حاشا کودکان مهد از تجویز اینچنین افترا هار بند و مجانین
عهد از عدم ادراک این امور بدیهیه مجانب ناچه رسد بجناب
شیخ عبد السلام که باعتقاد جمعی عالمی عامل است و فاضلی
کامل و باعتقاد این عبد مبارزی باسل است و مناظری قوی
الدلائل که معلوم نبودن نام مبشر حضرت خلیل را از ادله
بطالان این امر جلیل می شمارد و اخبار کهنه مصر را بر امر
محقق مثل ظهور حضرت موسی از ادله ظنیّه جمال اقدس
ابهی محسوب میدارد . قائم موعود را بتقلیس احضار
میفرماید . و وجوب هجرت و اجتهاد را انکار مینماید .
دلیلّیت شهادت را منکر میشود و مقتولین در محبت یزید
و سایر اشقیا را در صف شهیدان صقین و کربلا مینشاند .
در تفریق بین نداء الحق و نداء الباطل اظهار عجز میکند و باین
عجز افتخار مینماید و نام آرا دلیل و برهان مینهد . و اخیراً
بنغمه منکرین سابقین تعنی میکند و آیات الهیه را اساطیر
اولین میخواند .

(۶۴۱)

باری از مقصد دور نیفتیم هر چه جناب مناظر خواسته اند
که محلی صحیح از برای کلام شیخ الاسلام بیابند که بچه
جهت در مسئله تأخر مسلمین در امر مدنیت از باینه شکایت
نموده است و تفحص و تفتیش از ظهور قائم موعود را که
اهم فرائض دینیه است (مالا یعنی) نامیده راهی نیافته
و وجه درستی ندیده اند الا اینکه جناب شیخ نیز مانند فقه
اشتراکیه و شیعه دروینیه مطلق دیانترا منافی مدنیت
میدانند و تمسک بشرائع را مانع از وصول بمقاصد و مآرب
نفسانیه می شمارند . ولیکن حفظ مرکز و منصب و خوف
از اکابر دین و دولت ایشانرا مانع شده است که باین عقیده
تجاهر نمایند و پرده از وجه مقصود بردارند . و لهذا روی
تقریر را بزجر اهل بها که معاون و ناصری جز حق جلّ و علا
ندارند مصروف داشته و عقیده خود را در ضمن معارضه
ورد باینه که مقبول طباع عامه و جهال است اظهار نموده اند
و مقصود اصلی ایشان این است که کسی حرفی از دین
و آیین نکوید و سخنی از انبیا و مرسلین نراند و جمیعاً
حواس خود را مصروف تمدن دارند و همت را در طلب
حریت بکارند تا کاهوهای ایشان مثل کاهوهای اروپا شیر
دهند و نبات المومس در کوچه و بازار مهتوک الحجاب

(۸۱)

ومسلوب النّقاب کردش کنند . و خلاصه القول چون جناب
مناظر این مطلب را از عبارت جناب شیخ مستفاد داشته در
غایت ادب و لطافت در جواب ایشان مطالبی نوشته اند که
اجمال آن این است که حیف است جناب شیخ الاسلام
باقول دهریه و منکرین شرائع متشبّث گردند و بعقائد
بیدینان و معاندین انبیا متمسک شوند و حال آنکه تمدّتی
که اساسش بر تدین مبتنی نباشد بالمال باختلال راجع است
و عاقبت بانهدام آیل چنانکه افاضل اروپا که اکنون رافع
اعلام مدّیتند بدین نکته ملتفت شده اند که اگر امانت
و دیانت نباشد حضارت و مدّیت استقرار نیابد و نتیجه از آن
حاصل نگردد . و چون قوانین اصلیه دیانت را ملل و قبایل
بآنچه اکنون در دست دارند تغییر داده و از صراط مستقیم
منحرف داشته اند اگر صاحب و مالک و موجد او که بر
عرش یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ جالس است اراده
نماید که حقیقت آنرا ظاهر فرماید کرایارا و قدر تست که
لَمْ وَ بِمَ کَوِید و بچون و چرا لب کشاید . و بالجملة حضرت مناظر
مذکور در این مقامات بیاناتی فرموده است که اگر مشام
معارض از روائع منتنه غرض مزکوم نبودی هر آینه از
وقت و لطافت آن تفحات قلبی مطهر و فوادی منور و روحی

معطر استشمام نمودی . و نکارنده در این مقام تذکاراً
لحضرت و تزییناً لهذه الاوراق بذکر عبارتی از ایشان مبادرت
مینماید و عیناً جواب جناب شیخ را نیز مذکور میدارد تا اهل
ادب فرق آداب مناظرین را در یابند و مکنونات قلب
هر یک را از کلام و عبارات ایشان مستفاد دارند

﴿ و هذه عبارات المناظر البهائي بعينها ﴾

و اینکه نوشته اند (آن قانون عبارت از چگونه او امر و احکام
خواهد بود که ما آنرا نداریم) این قانون همان او امر
و احکام الهی است که در هر عهد و عصر در کتب سماویه
نازل شده و عباد خود را بواسطه تمسک بآن برضوان خلوص
و تقی و جنان قرب و لقا رسانیده و متمرّدين و مبغضین از این
فضل محرومند و در حجیم اعراض و ایراد مقهور . از حق
میطلبیم که آنجناب هم باجرائی این قانون الهی که مراد جمیع
انبیا و مرسلین است موفق شوند و از نسیم رحمت و عنایت
رحماني که از رضوان قدس الطاف در هبوب است محروم
نمانند . چه نیکو گفته اند در این مقام

وعند هبوب التّأثرات علی الحمی * تمل غصون البان لا الشجر الصل
بذکرش هر چه بیانی درخروش است * دلی داند در این معنی که کوش است

ایجناب اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند
 بیخبرند چگونه میتوانند در اراده و احکام الهیه ایرادی وارد
 آورند . مثل اینها مثل فردی از افراد رعایای سلطان مقتدر
 محیطی است که در شهری از شهرها ساکن و بخود مشغول
 و از امور حکومتی و مملکت داری غافل باشد و بشود که
 حاکم جدیدی از نزد آن سلطان حقیقی آمده و امر جدید
 بدیعی آورده و خلق را باراده او دعوت مینماید و او امر
 او را اجرا میفرماید در اینوقت او بگوید اراده سلطان
 عبث است او امر سلطان همان است که مادر دست داریم
 دیگر چه حاجتست بحاکم جدید و امر تازه از حیث انصاف
 دور است حال که وقت گرمی بازار است و رواج دادوستد
 تجارت کسی باین حرفها گوش دهد که حاکم جدیدی آمده
 و امر بدیعی آورده حال ملاحظه نمایند که آن حاکم و نفوسی
 که مطلع بر امور و اجرا آتند بل عقلاً و بزرگان باین شخص
 چکوند و چگونه رفتار نمایند . آیا او را در زمره انسان
 حساس مدرک محسوب میدارند و یا کوشی بهذیان او
 میدهند . لا والله بلکه ترجحاً میگویند ای بیچاره او امر
 و احکام سلطان حقیقی را جمیع اعظم و اکابر که هر یک

هزاران اعوان و خدم مثل تو دارند اگر بخواهند رد نمایند
 خود را باطل و مقهور مشاهده کنند . چنانکه در ازمنه
 قدیمه دیدی که شداد و عمرو و فراعنه و یهود و رومانیه
 و صقلاب و قریش و احزاب با آنهمه سطوت و غرور در
 معارضه حق جلّ جلاله عاجز و مقهور شدند بل زایل
 و معدوم گشتند تاچه رسد بتو که غیر مذکور و در صحیفه
 معدومین مسطور . ای بیچاره همین او امر و قوانین است
 که سبب ترقی حال قبایل و ترقی صنائع و معارف و فضائل
 گشته و موجب حفظ و حراست و راحت و امنیت شده .
 اگر نظر عنایت او دقیقه مرتفع شود جمیع این معارف
 و صنائع و تجارت و زراعت مختل و متزعزع گردد . ملک
 ملک او است و حکم حکم او و اراده اراده او له الامر
 و الحکم و الیه ترجع الامور (انتهی کلامه)

از این عبارات حضرت مناظر بخوبی مستفاد میشود
 که حضرات و مدنیّت را از امور مرغوبه محسوب داشته
 و لکن استقرار قوایم و استقامت دعائم آنرا بتمسک بشرائع
 الهیه منوط دانسته و بقاء و دوام مدنیّت و حضرات را بنحیث
 الله مربوط گرفته و چنانکه سابقاً از عقائد اهل بها معلوم
 شد که مظاهر امر الله را مظاهر حقیقت واحده و کل را

در حکم یکذات و یکروح و یک نفس میداندند کذلک در این مقام جناب مناظر شرایع الهیه را در حکم شریعت واحده دانسته و اختلافات احکام را نظر بتجدد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است . و اگر در این آیه شریفه که در سوره شوری نازل شده است تأمل فرمائی بر مقصود جناب مناظر ملتفت گردی قال الله تبارک و تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقموا الدین و لا تفرقوا فیہ کبر علی المشرکین ما ندعوهن الیه الله یختی الیه من یشاء و ینهی الیه من ینیب یعنی حق جل جلاله برای شما تشریع فرمود از دین آنچه را بنوح وصیت فرموده بود و آنچه بتو و حی فرمودیم و ابراهیم و موسی و عیسی وصیت نمودیم این است که دین را پیا دارید و در آن تفرقه و اختلاف نمائید (الی آخر الآیه) حال ملاحظه فرما که خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه با کمال اختلافی که بحسب ظاهر در احکام ادیان یهودیه و نصرانیه و اسلامیة موجود است کل را دین واحد خوانده بل دین اسلام را عین دین حضرت نوح شمرده و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول الله را

باقامه حقیقت واحده که آن عبارت از اجرای امر و اراده الهیه است امر فرموده . و از این جمله حسن تمثیل جناب مناظر را توانی فهمید که حق جل جلاله را سلطان مقتدر مطلق التصرف و دین را عبارت از اراده و امر آن سلطان و مظاهر امر الله را عبارت از ولایة امر و منفذین اراده او دانسته است که نه بتعدد مظاهر حقیقت واحده مقدسه متعدد میشود و نه باختلاف احکام دین الهی مختلف میگردد و نه غیر او جل و عز احدی قادر بر تجدید ظهور و تشریع شرایع میباشد و لا معنی للتو حید الا الاعتراف بهذا الامر السدید و الباقي شرک المشرکین و اوهام المریین .

و بالجمله چون بر مطالب مناظر جناب شیخ مطلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رساله ثانیه نوشته اند قدری تأمل فرمائید فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت هر یک را ادراک نمائی . و جواب جناب شیخ در خصوص مطلب اول که چون قوانین الهیه که در دست داشته اند تغییر داده اند لهذا مقتن آن اراده فرموده است که حقیقت آنرا ظاهر فرماید اینست که ذیلاً

مرقوم می شود

و هذه عبارات الشيخ في جواب حضرة المناظر

الله اكبر كبراً كبيراً حاشا احدى باين مرتبه اهل عناد
در میان قوم ثمود وعاد وشداد هم یافت شود . ای بیچاره
در این عبارات شما کسی نمیتواند که حرفی جز از ادعا و مکاره
بیابد . ادعایم ادعا بازم ادعا . میگویند که ماقانون الهی را
تغییر داده ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده ایم .
سؤال میرود که بچه دلیل وثبوت این ادعای کذب را
مینمائی . کدام قانون الهی است که ماتغییر داده ایم این زعم
فاسد شما است . و بر فرض تغییر دادن البته هیچکس شکی
نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان ما ادون واهون از
درجه شرك و كفر ختائیان و راپونیان است که باصنام منخوئه
مصنوعه پرستش میکنند . در این صورت بر ذمت همت
مدعی شما الزم و فرض حتمی است که کلیم خود را بآن سامان
بکشد که شاید آنقدر نفوس ضالّه را هدایت نماید نه اینکه
ما اسلامیان را که حقائق دینیه و قواعد شرعیّه ایشان حالا
در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کرد را
سعی نماید . و علاوه آن مالک و صاحب و حاکم کدام است
که بر عرش یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ جالس است . اگر مرادت مولای

خودتان است سهو و غلط کرده ای جز از خداوند یکتا کسی
بر آن اوصاف مذکوره در عالم موجود نیست . و اگر خود
خدارا اراده کرده ای صحیح گفته ای هیچکس را قدرت
سؤال و ایراد در اراده او ندارد لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ
یُسْئَلُونَ . ولیکن آن اراده خداوندی بواسطه که در عالم
شهود ظاهر شده است . اگر واسطه مولایت را میدانی
اینهم غلط و ادعای بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلم
نمیکردد چنانکه سابقاً عرض کرده و حالا تکرار میکنم
که مادامی که مظهریت مولای خود را با بینات باهره اثبات
نکرده ای جمیع اقوال و ادعاهای شما نزد ارباب علم از
جمله اساطیر اولین محسوب است . و علاوه در باره این
عبارت بنده زهی بی انصافی است که باین قسم خیالات
و شبهات مشغول باشیم الخ . میگوید (اگر مقصود شما از
خیالات و شبهات اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه صمدانیه
است این اعتراض را بر جمیع انبیا و کتب نازلّه بر ایشان
نموده اید نه تنها باین امر بدیع منیع (انتهی) خیر آقایی مناظر
مراد بنده اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه نبوده و نخواهد
بود اینگونه جسارت از حقیر دور است که اوامر حقیقی
الهی را و مطالب کتب یزدانی را خیالی بنامیم بلکه مقصودم

(٦٥٠)

امر خود تراشیده و مطالب ساخته شماها است که بدون دلیل و برهان بیدان آورده و عوام الناس را مشتبه کرده بضلالت انداخته اید و اینگونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ نموده اید که هر وقت بشما کسی ایرادی میکند جواب میدهید که این قسم اعتراضها را در حق سابقین و سالفین از انبیا هم کرده اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برا در کاذب شما هم میتواند بدهد در آن صورت بچه دلیل با و غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم مبدا بعد از این این عذر نامقبول را بزبان بیاورید اگرچه بغیر از این دلیلی و بهانه هم ندارید بشما اطمینان تمام میدهم که هیچکس باور نخواهد کرد

زشتیت پیدا شد و رسوائیت * سر نگون افتادی از بلائیت و اخیراً جناب شیخ در جواب مناظر خود این مسئله را (باین کلام ختم فرموده است)

اگر گفته شمار استست یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و احکام سماوی قبل است بحمد الله و المنة همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما هم اقرار کردید تحصیل حاصل و ایجاد موجود و اظهار مظاهر محال

(٦٥١)

و ممتنع است . و آنکه از حق سؤال میکنی که مرا توفیق بدهد باجری این قانون امید ندارم که ایندعاي شما باجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قران شریف إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ فرموده است (انتهی)

جواب

اگرچه جواب ایرادات جناب شیخ بعبارات واضح و براهین جلیه مفصلاً مبسوطاً عرض شد و احتیاج بتکرار نیست و مقصود نگارنده از ذکر عبارات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقاً این بود که اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین که این يك تاجری از تجارت بهائیه و آن يك فاضلی از علمای ملت اسلامیة بل شیخ الاسلام و قاضی القضاة ممالك قفقازیه است نظر نمایند و فرق بین الحق و الباطل را از آثار هر يك كالفرق بین الشمس و الظل مشاهده فرمایند . و لکن بحکم (هُوَ الْمَسْكُ مَا كَرَّرَهُ يَتَضَوُّعُ) ثانیاً علی سبیل الاختصار جواب ایرادات ایشانرا عرض مینمایم و مقاله ثانیه را باین مقام باختم میرسانیم . اما اینکه جناب شیخ منکر شده اند که قوانین اسلام را تغییر داده اند این مسئله معلومی است

(۶۵۲)

که اگر هر امتی از امم عتیقه ملتفت میشدند که احکام
اصلیه دین خود را که عزت و مجدت و نفوذ قول و علو
کلمه ایشان بآن منوط است تغییر داده و از طریق حق
منحرف شده اند البته جاهل نمینامند و از انبیا معرض
نمیشدند و لکن جناب شیخ اگر عرض مارا مسموع و قول
مارا مقبول نمیدانند لامحاله بآیات قرآن و انذارات خاتم
پیغمبران که لفظاً و تقلیداً بآن معترفند نظر فرمایند شاید باین
مسئله ملتفت شوند و خود و امت بیچاره را که در شرف
زوال و اضحلال و ذلت و هوان و سوء مآلند نجات بخشند
و این عبد سابقاً از آیات کریمه و احادیث صحیحه مقبوله عند
اهل السنه و الشیعه انقدر معروض داشت که اگر مستمع
اهل انصاف باشد او را کفایت مینماید . یاسیدی الشیخ آیه
مبارکه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَعَثَ مِنْهُ رَسُولًا حَتَّى يَكُونُوا بِمَا أَنْفُسُهُمْ أَكَلَامَ
بَابِهِ نیست و آیه کریمه وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ
الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ از مقاله بهائیه نه حدیث
صحیح یحییٰ بِأُمِّي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ
يُسْمَعْ بَلَاءٌ أَشَدَّ مِنْهُ قَوِيٌّ تَرَانِدَارِ حَضْرَتِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ اسْت
و خبر موثوق السند سیاتی علی امتی زمان لا یبقی من

(۶۵۳)

الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنْ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ اعظم تخویفات
سید المرسلین . سابقاً عرض شده و اکنون هم معروض
میدارم که جمیع حالات امت اسلام و مراتب تأخر
و انحطاط و جهالت و ذلت و هوانی که عارض ایشان است
در آیات قرآن و احادیث صحیحه بصراحت وارد شده
و اصلاح آنرا که جناب شیخ از راه تمدن تصور فرموده اند
در نفس قرآن و احادیث بظهور قائم موعود و ایمان بآن
حضرت منوط و موکول داشته . و لکن باین شدت معارضه
و لجابی که رؤسا و اکابر امت بآن قیام نموده اند محال است
که قوما مثل یهود و مجوس گرفتار ذلت و هوان ابدی نمایند
و مصداق آیه کریمه وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ نکردانند .
و این هم که نوشته اند (و بر فرض تغییر دادن البته هیچکس
شکی نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان ما ادون واهون
از درجه شرك و کفر ختائیان و راپونیان است) ناشی از
یعلمی و عدم اطلاع از حقائق قرآن و حدیث است .
و اکنون این عبد معروض نمیدارد که چه ملتی عند الله عدل
و اتقی است و کدام اضل و اطنی . زیرا که معرفت این
حقائق موکول بعلم الله تبارک و تعالی است نه باهوا و آماله

اهل هوس وهوى . ولكن اكر نفسى باذارات الهيه
وبشارات نبويه رجوع نمايد . مي بيند كه خدا ورسول هرگز
امت چين وراپوزرا بخطاب حَيْتُذِ تَنْزِيلُ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ مخاطب
نفرموده وبكلمه فُقَهَائِهِمْ شرار خلق الله موصوف نداشته اند.
عجبا از امتي كه فاتحه كتاب اعمالشان بقتل سيد اهل عالم
حسين بن علي مفتوح كردد وخاتمه دفتر اطوارشان بشهادت
قائم آل محمد مختوم آيد (يَا أُمَّةٌ عَجَبَتْ مِنْ فِعْلِهَا الْأُمَمُ) ولعمري
الله بر ما اهل بها بسي دشوار است وبغايت نا كوار كه ببنيم
اغصان دوحه اسلاميه بسبب بعد از مشرب عذب حيوه
خشكيده واز بوستان امر الله مقلوع ومقطوع كشته وبجاي
آن نهالهاي اتم بعیده وملل عتيقه كشته شده ونضرت
وطراوت يافته . ولكن چه بايد كرد كه قضاء الله بر اين
جاري شده كه نزديكان بسبب كبر وغرور از حضرت
احديت دور كردند . وبعيدان بجهت تواضع وخضوع بمقره
عزت نزديك آيند . لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِقَضَائِهِ . أَنْظِرْ
فِيمَا رَوَاهُ الْمَجْلِسِيُّ فِي غِيَةِ الْجَارِي فِي بَابِ سِيرِ الْقَائِمِ وَخَصَائِصِهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ
مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَيَدْخُلُ فِي سِتِّهِ

عَبْدَةُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ . يعني حضرت ابی عبد الله علیه السلام
ميفرمود كه چون قائم آل محمد خروج فرمايد هر آينه از
اين امر بيرون رود آنكه خود را از اهل آن مي پندارد ودر
شریعت او عبده شمس داخل شوند وپرستندگان ماه بقبول
امرش افتخار جویند در اينصورت جناب شيخ هيچ شك
نفرمايند كه قضاء مبهم الهي امت چين وراپوزرا از شرك
وثبت نجات خواهد بخشيد . واشخاصي را كه از غايت جهل
هيچ نخوانده خود را عالم وفاضل مي پندارند از موهبت وفضل
خود ممنوع ومحروم خواهد فرمود .

واما آنكه جناب شيخ نوشته اند (مادامي كه مظهریت مولاي
خود ترا بايئات باهره اثبات نكرده اي جميع اقاويل وادعاهاي
شما نزد ارباب علم از جمله اساطير اولين محسوب است)
شاهدي است ناطق كه از بينه وبرهان هيچ نفهميده اند ودر
ادراك معاني آيات وبيئات بتقليد آبا و امهات اكتفا نموده اند .
آيا جناب شيخ در اثبات دين خود در مقابل نصاری و يهود
چه برهاني در دست دارند كه اهل بها در مقابل جناب شيخ
از آيان مثل آن عاجزند . واگر چه مادر مقاله اولی در بيان
ادله وبراهين حجت را تمام نموديم وبراهين اين ظهور اعظم را
كه اكمل واتم از حجج وبراهين ظهورات قبل است واضح

(۶۵۶)

و مکشوف داشتیم معذلک اکمالاً للحجة و تکمیلاً للینه در این مقام نیز از جناب شیخ سؤال مینمائیم که مقصود شما از ینّه و برهان چیست . اگر آیات کتاب و وحی سماوی را حجت میدانید مانیز در حجیت آن سخن نداریم و کتاب الله را اعظم ادله و اکل ینات و حجت بالغه و معجزة کافیہ میشناسیم . ولکن در صورتیکه از ابن العرب و مترقی در قریش سی جزو از قرآنرا میتوان قبول نمود که کلمات الله است چگونه از ابن العجمی که درس نخوانده و در مدرسه داخل نشده و از بیت علم و فقاہت و ولادت نیافته و باعتراف اعدای حضرتش امی صرف بوده اضعاف قرآنرا قبول ننمائیم و خود را بلا وجه در معرض اعراض و انکار ظاهر سازیم . اگر حضرت خاتم الانبیا علیہ و آلہ اطیب النحیۃ و الثناء در مقام تعجیز فأتوا بسورة من مثله فرمود نقطه اولی عز اسمہ الاعلی در مقام اعجاز فأتوا بآیة من مثله فرموده و جمیع اهل عالم را بتحدی یک آیه عاجز و مقهور داشته . و سبب همان است که در مقاله اولی معروض داشتیم که العیاذ بالله قدرت از حق جلّ و علا سبب نشده و اوراسنه و نوم اخذ نموده و وعود خود را فراموش فرموده که کاذبی تواند باسم او

(۶۵۷)

کلامی ملقّ دارد و شرعی مخلق سازد و آن کلام در عالم منتشر گردد و آن شریعت در خلق نفوذ یابد تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کثیراً . و مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ کاهی در طی رساله خود بآیه کریمه (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه) استشهاد نموده اند و این قدر ملتفت نشده اند که این آیه مبارکه اعظم شاهد حقیقت این امر اعظم است . چه اگر العیاذ بالله کما توهم الشیخ این امر مبارک حق نباشد کذب قرآن ثابت گردد . زیرا که حق جلّ جلاله در این آیه کریمه میفرماید که باطل از پیش روی قرآن بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود . چنانکه فی الحقیقه از وفات حضرت خاتم الانبیا الی طلوع شمس جمال نقطه اولی با کمال عناد و لجاج معاندین اسلام احدی از حکما و علما و اکابر اهل تألیف و انشا قدرت نیافت که ولو صفحه باشد باسم اینکه این کلام الله است انشا کند و در عالم باقی گذارد . با اینکه جمعی که اسامی ایشان در کتب تاریخیه مذکور است مدعی مقام شاریعت شدند و خود را بنبوت و رسالت و الوهیت و امثالها موسوم داشتند ولی در کمال سرعت معدوم شدند و باندک لطمه مفقود گشتند نه امی

(۸۲)

(٦٥٨)

از ایشان ظاهر گشت و نه کتابی از ایشان باقی ماند
 وَكَلِمَةُ مَبَارَكَةٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
 واضح و مدلل شد . حال اگر فرض شود که این امر مبارک
 حق نباشد آیا معاندین و منکرین اسلام را نمی رسد که در
 مقابل مسلمین بگویند که العیاذ بالله اینک باطل از عقب
 قرآن بر آمد و از خلف او ظهور یافت و در جمیع اقطار
 ارض منتشر شد و کذب قرآن واضح و مدلل گشت .
 كَذَلِكَ يُخْرِبُونَ يَوْمَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَلَا يُشْعُرُونَ . كَذَلِكَ
 يَهْدِمُونَ أَرْكَانَ دِينِهِمْ وَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ . پس چاره نیست جز
 اینکه کتاب مقدس بیان و کتاب مستطاب ایتقان و سایر الواح
 مقدسه را کتاب الهی و تنزیل سماوی دانیم و اعتراف نمائیم
 که نفسی جز حق جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست
 واحدی جز مظاهر امر الله قادر بر تشریع شرائع نه تا کلمه
 مبارکه لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ صادق آید
 و حجت بر جمیع خلق بالغ شود .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات معجزات و آیات اقتراحیه
 است که فی المثل کسی بمظهر امر الله بگوید اگر تو از جانب
 خدائی این سنک را ناطق دار و یا این مرده را احیا فرما و یا چشمة

(٦٥٩)

جاری کن و یا آسمان صاعد شو و یا آنکه مثل جناب شیخ در
 تقلیس بنشینند و صاحب امر را بخدمت خود احضار فرماید
 تا هر چه دلخواه اوست اظهار نماید و بشیخ عزیز زحمت مسافرت
 ندهد دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است بل
 و انجیل مقدس نیز مزبل این اوهام . و بالجملة آیات واضحة غیر
 مأوله ما ثابت نمودیم که هرگز حضرت خاتم الانبیا در
 مقابل اقتراحات اعدا اظهار معجزه نفرمود بل وعده اظهار هم
 ننمود و لکن در این ظهور اعظم اجانب بر معجزات کریمه اش
 اعتراف کردند و بظهور خوارق عادات از وجود مبارکش
 شهادت دادند . چنانکه شهادتهای برخی از ایشان از اکابر
 ارباب فضل و علم که هنوز در حال حیاتند در طی مقالات
 ماضیه ذکر شد . و این از خصائص این ظهور اعظم اعلی
 است که در ادیان سابقه دیده نشده و از اوصاف مخصوصه
 جمال اقدس ایهی است که در مظاهر امر الله از قبل مشهود
 نکشته .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات بشارات سابقه
 و اخبارات کتب مقدسه است مثل اینکه اخبار ظهور
 مسیح در تورا و اخبار ظهور حضرت رسول در انجیل
 و اخبار ظهور قائم موعود در قرآن و حدیث وارد شده

باشد در این مسئله هم سابقاً ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز خبر هیچ ظهوری باین صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچیک از مظاهر امر الله باین متانت از ائم قبل مأخوذ نگشته . و هم سابقاً ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتفاق ائم فی علم الله منوط بر ورود یوم الله الاعظم بود لذا حق جل جلاله عهد آنرا در جمیع کتب مقدسه من حیث الزمان والمكان والعلام والاثار بلسان انبیا و مرسلین در غایت صراحت مأخوذ داشته و زمان و مکان و ادله و برهان صاحب امر را مؤرخاً و معیناً و موضعاً تعیین فرموده . بخوبی که اگر نفسی من غیر غرض در کتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارات ورود یوم الله و یوم الملکوت ذکر نمی کند و در حدائق صحف و اوراق غیر از تعنیات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیده نشود .

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات نفوذ کلمه و سرعت انتشار دین است هرگز در هیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کلمه . و سرعت انتشار ذکر دیده نشده است که با وجود منع شدید اصحاب بطش و سطوت و مقاومت فوق العاده از باب جام و شوکت در نصف قرن ذکرش آفاق را

مطبق دارد و در جمیع ملل نفوذ یابد و فی المثل سرعت نفوذش جناب شیخ را بتصنیف رساله ردیه مجبور سازد و اینقدر ملتفت نشود که اینهمه شکوه و شکایات و تصنیف رسائل و انشاء مقالات نزد عقلا دلیل سرعت انتشار و نفوذ است نه برهان انعدام و شدوذ . بلی بعض از جهال که از تاریخ بی اطلاعند و از کیفیت نشر ادیان بیخبر گمان میکنند که فی المثل چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود فوراً جمیع اهل عالم یکباره امر مبارکش را قبول نمودند و یا چون حضرت خاتم الانبیا قائم شد یکدفعه تمام ائم باعتراف امرش افتخار جستند . اگر میدانستند که امر مبارک حضرت مسیح در مدت صد سال اول چندان اهمیت نیافت که مورخین ذکرش را در تواریخ مذکور دارند و امر حضرت رسول چندان نافذ نبود که در مدت یک قرن ده نفس از اهل بلاد قفقاز بقبول دینش افتخار جویند باین نکته ملتفت میشدند و معنی نفوذ قول و سرعت انتشار دین الله را میفهمیدند . آری کلمه الله در ظهور مبارک عیسوی در آن اقطار نافذ شد ولی پس از سیصد سال آنهم بمعاضدت قیصره رومانیه و ذکر حضرت رسول بآن ممالک بلوغ یافت لکن پس از صد سال انهم بلسان سیوف خلفای امویّه

(۶۶۲)

باري نمیدانم جناب شیخ در دین خود چه بینۀ در دست دارند که در نزد اهل بها مفقود است و متمسک ایشان چه که نزد ما غیر موجود

این جهان بر آفتاب و نور ماه * توبه شده سر فرو برده بچاه که اگر حق است کو آنروشنی * سرزجه بردارو بنکرای دنی جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت * تا تو در جاهی نخواهد برتو تافت در سنه (۱۳۰۹) هجریه که حضرت (نبیل اکبر) فاضل قاضی قدس الله تربته بعشق آباد ورود فرمود نکارنده این اوراق نیز مقیم آن بلد بود. چون مرحوم ملا محمد قاضی سابق عشق آباد در آیام شباب و تحصیل صیت فضائل حضرت نبیل را مسموع داشته بود زیاده از حد اظهار اشتیاق بملاقات آن حضرت مینمود تا اینکه شبی از لیالی رمضان المبارک سنه مذکوره در بیت جناب یحیی بیک که از اعیان ملت نخیمه اسلامیۀ اند واز مستخدمین دولت بهیۀ روسیۀ اتفاق ملاقات افتاد. محفلی حافل بود و مجلسی مشحون از عالم و جاهل صدر محفل بوجوه مسالین و نصاری آراسته و عامه در ذیل مجلس بر صفت مساجد و جوامع نشسته. جناب آقا سید ابراهیم قراباغی که حال قاضی عشق آبادند و ایشان نیز تازه از مشهد مقدس وارد شده بودند در حالتی که آثار

(۶۶۳)

حقد و انقباض از وجناش لائح بود و امارات اضطراب و التهاب از حرکات و سکناتش واضح بلا سابقه ذکر از اختلافات دینیه افتتاح باب مناظرت فرمود و عیناً باین عبارت حضرت نبیل و این عبد را مخاطب داشته سؤال نمود که این امر تازه که شما آورده اید دلیل و برهان آن چیست من استدلال بآیات قران و احادیث را قبول ندارم و از شما دلیلی عقلی بر اثبات صحت این امر میطلبم. حضرت فاضل از استماع این کلام متحیر شد و اینعبد را نیز حیرت فرو گرفت که عجباً در حینی که جناب سید خود را از افاضل ملت اسلامیۀ میدانند و از سلاله عترت نبویه می شمارد چون است که قران شریف را که فصل الخطاب اختلافات دینیه است و حجت بالغه الهیه در این مقام واقعی نمینهد و باستدلال بآن راضی نمیشود. و بالجمله چون ملاحظه نمودم که مقصود جناب سید مجادله و اخام است نه افهام و استفهام و مجادل را دلیل الزامی باید وجهش را مقابله بمثل ظاهر مینماید روی بایشان کردم و در جواب معروض داشتم که یاسیدی ادله مظاهر امر الله مشابه است و براهین حقیقت ادیان مماثل اینک کیتان معظم جناب الکسندر تومانسکی روسی در این

محفل حاضرند و حقیقت دین اسلام را منکر جناب شما نخست حقیقت دین اسلام را بدلیل عقلی چنانکه از ما میطلبید برای ایشان ثابت فرمائید تا ما بآن مطلع گردیم و عیناً همان برهان را بل اتم واجلی بر اثبات حقیقت این ظهور اقدس اعلی اقامه نماییم. جناب سید از استماع این مقال مبہوت شد و چون قدرت بر استدلال نداشت اظهار حیرت و ملالت نمود و صاحب بیت بحسن خوئی که بدان موصوفند نار خشونت و رعوت او را بزلال رقت و ملاطفت و بشاشت و ملایمت منطقی میفرمود تا مجلس انقضا یافت و هر کس بسوئی شتافت. و مقصود از ذکر این حکایت این است که ارباب نباهت ملتفت شوند که اگر مکابرین معنی یبته و برهانرا میدانستند و قدری در براهین حقیقت دینی که بان تقلیداً معتقدند تفکر مینمودند بر اتمیت برهان این ظهور اعظم مغترف میشدند و از ماء معین بیان و ایقاف مغترف میکشیدند. وَلَطَالَ مَا أَفْحَمَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الْمُبَارَكَةُ النَّازِلَةُ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى جُودَ الضَّالِّينَ الْمُكَذِّبِينَ (قُلْ بَايَ حِجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلِ هَآؤُلَآءِ بِأَمَلٍ الْكَافِرِينَ) و چون بر مسئله ادله و براهین وقوف حاصل شد

اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمل فرما که نوشته اند (و اینگونه جواب بلا صواب را براسیے خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ کرده اید که هر وقت کسی بشما ایرادی میکند جواب میدهید که این قسم اعتراضها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء کرده اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما میتواند بدهد در این صورت بچه دلیل با و غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم (الی آخر کلامه) از این عبارت جناب شیخ بصراحت مستفاد میشود که توانسته اند انکار نمایند که شبهات ایشان عیناً همان شبهاتی است که برادران ایشان سابقاً در رد انبیاء و مرسلین گفته اند ولیکن تکلم بکلمات کفار سابقین و احیاء سنن مکذبین اولین را باین دلیل جایز و مستحسن شمرده اند که سابقاً فرض و توهم نموده بودند. و آن اینست که فرض نموده بودند دو نفس ظاهر کردند یکی حق و دیگری باطل یکی در مکه و دیگری در هند. و پس از این فرض ثانیاً فرض نموده بودند که آن باطل نیز عیناً بکلمات آن یکی که حق است تکلم نماید و بادلّه او متمسک شود و پس از این دو فرض موهوم اظهار تحیر نموده بودند

(٦٦٦)

ونوحه بیچارگی سروده بودند که مامسکینان ما بیچارگان
ما فقیران بدرگاه کدام بشتاییم با کدام استطاعت سفر کنیم
چگونه میان حق و باطل تمیز دهیم (الی آخر فروضه المضحکه
التي ذکرناها فیما مضی من هذه المقالة) وما نیز سابقاً جواب
آنرا معروض داشتیم که یا شیخنا الجلیل باطل بحق مشابه
نتواند شد و مدعی کاذب بادلّه و براهین مدعی صادق
متمسک نتواند کشت والاّ دلیلت آن دلیل ساقط خواهد
شد و حقیقت شخص اول که ثابت الحقیقه فرض نموده
بودید باطل خواهد کشت کتاب الله در میانه ما و شما حاکم
است و میزان الله بین الحق و الباطل ممیز و فاصل چه جای
فرض موهومات است و متمسک بشبهات . حق جلّ جلاله
در کتابی که وصف او (فیه تَبْیَانُ كُلِّ شَیْءٍ) است جمیع
علامات و امارات و آثار و اطوار حق و باطل را نازل فرموده
و حضرت رسول و ائمه هدی علیه السلام بمجملات آنرا مبین
و معضلات آنرا مفسر داشته اند و بعبارة اوضح جمیع دقائق
و حقائق یوم ظهور را من حیث الزمان و المکان و الدلیل
و البرهان مبین نموده اند تا امروز شما سرگردان ننمایید
و نوحه بیچارگی ننخوانید و بشبهات کفار قبل متمسک نشوید
و عوائد و سنن هالکین پیش را احیا نکنید . و بالجمله چون

(٦٦٧)

جواب جناب شیخ سابقاً گفته شد و بطلان این فرض
موهوم کما ینبغی واضح و معلوم کشت جواب ایشان در این
مقام واضح تر و معلوم تر خواهد بود . زیرا که بمحض توهمی
و فرضی که شاید باطلی عیناً بهمین ادله متمسک شود بهیچ
قانونی جایز نیست که انسان کلمات کفار قبل را اعاده کند
و سنن مکذّبین سلف را احیا نماید و در سبیل هالکین
سالک شود . و من نمیدانم جناب شیخ چه قدر اهالی آنحدود را
احق و جاهل تصور نموده است که بدون مبالغت نوشتن این
گونه کلمات جرئت نموده و غرس این اوها مرا در عقول
و افهام آسان شمرده . و حال اینکه این عبد در اوقات عبور از
ممالک قفقازیّه اکثر اهالی آنحدود را بانوار فراست و نباهت
منور مشاهده نمود و بفضائل حسن ادراک و کیاست
موصوف و معروف دید . و کمان نیروود که در این قرن
مبارک . قرن نورانیت و انسانیت . قرن علم و فضل و معرفت .
قرن اشراق شمس حقیقت . قرن زوال ظلمت تقلید و تبعیت .
این اضایل در اذهان رسوخ یابد که باید متقهراً بحالت ام
هالکه رجوع نمود و بشبهات ملل عتیقه متمسک شد .
و خلاصه القول ما بحکم کلمه مبارکه حضرت روح تُعْرِفُ
الْأَشْجَارُ مِنْ أَثْمَارِهَا وَ بَنَصَّ آيَهُ كَرِيمَهُ قَرَأَن كَذَلِكَ قَالَ الْفَرِیَنَ

(۶۶۸)

كُفِّرُوا مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ هَر شجر را از ثمر آن
میشناسیم و قلوب حیة و میته را بکلماتی که منبعث از آن
قلوب است تمیز میدهم . جمال اقدس ابی عز اسمه
الاقدس الاعلی بیراهین و حجج انبیای قبل ظاهر و معرض
از جمالش بشبهات سابقین ناطق . چه جای شبهه میماند که او
برابر مرسلین سابقین است و این برادر مکذبین اولین .
آن موعود یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ است و این
مقصود از کَذَلِکَ نَسَلُکُهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِیمِینَ . آری خوار
از هر جا بر آید خوار است و کل از هر سو بروید کل و این
تَعَدَّدَتْ الْأَسْمَاءُ وَ تَغَیَّرَتْ السُّبُلُ .

و انسا را خنده میآید از مطالعه این عبارت جناب
آخوندزاده که چون حضرت مناظر در حق ایشان دعا
فرموده و از حق جلّ جلاله توفیق ایشان را بر اجرای این
قانونی که مقصود جمیع انبیا و مرسلین است مسئلت نموده .
جناب آخوند زاده را اضطراب فرو گرفته و دهشت
احاطه کرده چندان که از کثرت علم و شدت اطلاع بعلم
لفت فرق قبول عمل و استجاب دعا را نفهمیده و کجاست
کرده است که معنی آیه کریمه اِنَّمَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ

(۶۶۹)

این است که حق جلّ جلاله دعای غیر متقی را مستجاب
نمیفرداید . و این عین عبارت جناب شیخ است که در جواب
دعای حضرت مناظر نوشته است (و آنکه از حق سؤال
میکنی که مرا توفیق بدهد با اجرای این قانون امید ندارم که
این دعای شما با جابت برسد زیرا که خداوند عالم در قران
شریف اِنَّمَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ فرموده است) و این
عبارت بر مقدار علم آخوند زاده دلالت میکند چه اگر
فرق قبول عمل و اجابت دعا را میدانست میفهمید که
بساهست که حق جلّ جلاله نه دعای اتقیا را بل دعای
انبیا را نیز مستجاب نمیفرداید . ولیکن اعمال اتقیا و انبیا را
هرگز رد ننماید چنانچه دعای حضرت ابراهیم و اغفر لای
اِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ مستجاب نشد و حضرت خاتم الانبیا
بخطاب اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ مخاطب
آمد . ولیکن اعمال این وجودات مقدسه بل مؤمنین بایشان
البته در محضر اقدس مقبول است و بسعادت رضا موصول .
و جناب آخوند زاده ملتفت نیستند که اگر جناب مناظر
در باره ایشان دعا نموده نظر باین است که از حق جلّ جلاله
مأمورند که در حق اعدای خود دعا کنند و خیر

(٦٧٠)

ایشانرا مسئلت نمایند و کلمه لعنی و عبارت سوئی بر لسان
نرانند تا عاقبت امت بهائیه مانند فرق و شیع اسلامیه که
لعن غذای یومیّه ایشان شده و عداوت و بغض و دشمنی ملل
از ارکان دینی ایشان کشته است بمنافرت از اهل عالم منتهی
نشود و بمعاندت و مجانبیت از امم بنجامد و بعون الله تعالی
فتحات محبت و وداد از جمیع آفاق فائز شود و بتعلیمات قلم
اعلی نشأت حقد و عناد از کافه اطراف زائل آید تا عالم جنّت
ابهی گردد و جهان روضه غنا شود و ما ذلك على الله
بعزیز و هنا نختتم المقالة الثانية ونسئل من الله تبارك وتعالى
في خاتمة القول ان يؤيدنا وحضرة الشيخ علي مایحبت ویرضی
و یقدر لنا ولهم خیر الآخرة والأولی

خاتمة

بر متصفّحین این اوراق پوشیده نماید که در آغاز ترتیب
این کتاب چنین مقرر شد که خاتمه را بذکر مطالب غیر
مرتبطه جناب شیخ باصل دلیل و برهان مخصوص داریم
و بعبارة اوضح آنچه را دلیل نیست و ایشان دلیل پنداشته و یا
مرتبط باحتجاج نیست و ایشان مرتبط انکاشته اند و اوضح

(٦٧١)

و مکشوف سازیم و لکن چون اکثر این گونه مطالب
بحکم ارتباط کلام در مقالات سابقه مذکور شد و جواب
شبّهات ایشان بعبارات واضحّه ظاهر المعنی مبسوطاً مرقوم
گشت . اکنون این مقال را بذکر جواب بعض مطالب
جناب شیخ مخصوص میداریم که در طیّ مقالات سابقه
ذکر نشده و از قلم ساقط گشته و ابداً ملاحظاتی در آن
نرفته تا کلام از هر جهت تمام آید و کتاب بر وجه مرام
باختتام رسد . و چون هریک از این مطالب جناب شیخ
بمکانی است از غرابت که تاکنون در مصنفات احدی هر
قدر قلیل العلم باشد دیده نشده و الی حال از هیچ کاتبی ولو
بهر درجه مکابر باشد ملحوظ و مشهود نکشته عنوان هر
مطلبی را بلفظ (ومن الغرائب) مخصوص میداریم تا فصول
ممتاز آید و نفس عنوان موجب جلب نظر و دقت ناظر
و متصفّح گردد و من الله التوفیق

﴿ فاتحة این غرائب ﴾

که دلالت واضحّه بر مقدار فهم و ادراک جناب شیخ
دارد و بصوت بلند انسانرا بر مراتب علم و فضل ایشان
آگاه مینماید اینست که باوجود اینکه کتاب مستطاب
ایقاراً خوانده و باعتقاد خود فهمیده معذک شک نموده اند

(۶۷۲)

که معتقد اهل بها در حق حضرت باب اعظم نقطه اولی عز اسمہ الاعلی چیست و لهذا در رسالہ اولی استفسار نموده اند که آیا طائفہ بایہ مقام ایشانرا مقام نبوت و رسالت میدانند و یا مقام امامت و زیات و یا مقام قائمیت و مهدویت باوجود اینکه در این کتاب مستطاب بافصح خطاب تصریح فرموده اند باینکه آن حضرت قائم موعودند که حق جل جلالہ در قران مجید بظہور مبارکش اعلام و اخبار فرموده و حضرت خاتم الانبیا بورود مسعودش بشارت داده و اینکه ظہور قائم موعود ظہور مقام ربوبیت و شاریت است نہ ظہور مقام وصایت و تابعیت . و اگر شخص هر قدر بلید و قلیل الادراک باشد و ہمہ عبارات این کتاب مستطابرا نفہم لا محالہ از احادیثی کہ در این کتاب مقدس وارد شدہ و بان استدلال فرمودہ اند بایست این قدر بفہم کہ این طایفہ آن حضرترا قائم موعود میدانند و ظہور مبارکش را ظہور مہدی مذکور در اخبار و نصوص می شمارند . آیا ممکن است کہ نفسی استدلال بحديث إذا ظہر القائم لعنہ اهل الشرق والغرب را در کتاب ايقان شریف ببیند و نفہمند بایہ چہ اعتقادی در حق آن حضرت

(۶۷۳)

دارند و آیات متصور است کہ شخصی حدیث إن فی قائمنا أربع علامات من أربعة من الأنبياء را در این سفر مجید بخواند و باز ہم نداند کہ اهل بہا مقام آن حضرت را چہ مقامی می شمارند . و اگر جناب شیخ بگویند کہ این احادیث را ندیدہ اند زیرا کہ (اقبالشان یاری بخواندن آن نمود) اعتذاری باطل است و تعلیلی مخجل . زیرا کہ رد دلیلی نادیدہ کار عامی جاہل است و حکم ببطال حجتي ناخواندہ شأن ہازل خامل . ہمانا رباب دانش بیاد دارند آنچه را جناب شیخ در بارہ احادیث واردہ از طریق اهل بیت طہارت نوشتہ بود و از این معلوم میشود کہ احادیث واردہ در کتاب مستطاب ايقان را دیدہ اند کہ حکم بصعوبت فہم صحت و سقم آن نمودہ اند . و الانخواندہ و نفہمیدہ چنین حکمی کردن غایت تلاعب بادین مبین است و نہایت تہاون با وعود حضرت رب العالمین . و اعجب این است کہ چون جناب مناظر ایشان جواب این مسئلہ را بوضوح و اگداشته و عنان سخن را بجواب شبہات ایشان معطوف داشتہ جناب شیخ بآن کردہ اند کہ عدم تعرض مناظر در تعیین مقام حضرت باب نشان عجز از جواب است لهذا مجال مجادلت را فسیح و مریح شناعت و وقاحت را وسیع شناختہ ثاباً دوسہ صفحہ در مقام تشنیع و تقریع

(۸۴)

پرداخته اند . و بعض عبارات جناب شیخ این است که تذکاراً حضرت در این مقام ثبت میشود تا ارباب فضل مقدار فصاحت و بلاغت ایشانرا ببینند و منکرین فصاحت کتاب مستطاب ایشانرا بشناسند

(و این عین عبارات شیخ است)

چرا در بیان ادعای مدعیان تعال کرده خودشانرا بچپ و راست میاندازید و از جاده مستقیم گریز میدهید و عوض اینکه در رد ایرادات مادیلی و برهانی بیارید گاهی نصیحت و گاهی ملامت کردنرا جسارت میکنید . یقین بدانید تشبث باین حشایش ارضی هرگز آنجنابرا از غرق و هلاکت نجات نخواهد داد فقط جبل المتین باید و برهان قوی بکار آید هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین . مطمئن باشید از اینکه باین جواب گزیرانه (یقۀ) خودشانرا هرگز از چنک خصم قوی خلاص نخواهند کرد اکنون باز مقصود خود را با کمال وضوح تکرار و اعاده میکنم و حکماً جواب مین را مطالبه مینمایم (انهی)

باری این عبد چون بر مقدار مدرک عالی جناب شیخ ملتفت شد و حکماً جواب طلیدن ایشانرا ملاحظه نمود امتثالاً لحکمہ العالی در فاتحه مقاله اولی بعبارات ظاهر المعنی

قبل از شروع بذکر ادله و براهین اعتقادات این طایفه را در حق نقطه اولی و جمال اقدس الهی جل ذکرها و عز اسمها مرقوم و معروض داشت و مقام این دو ظهور مقدس را بروفق مصطلحات اهل تشیع و اهل تسنن بل و بروفق معتقدات یهود و نصاری مبین و معلوم نمود تا کریبان مناظر ضعیف از چنک شیخ قوی مستخلص گردد شاید این قوت را جناب شیخ در تعمیم تمدن بکار برد و بحر خزر را بحر محیط متصل فرماید و کره ارض را بکره قمر تقریب نماید و ملت بیچاره را که بایه بذل رفقت مبتلا کرده اند از عبودیت ملل متمدنه نجات بخشد

(ومن الغرائب)

اینکه چون مناظر مرقوم جناب شیخ را باین عبارت متذکر داشته اند که از مطالعه رساله جناب شیخ مستفاد شده که مقصود ایشان استفاده و استفهام نیست بل مقصودشان اظهار علم و فضل است و اینکه خود را در عداد معارضین این امر اعظم محسوب دارند و حال آنکه باید جناب شیخ ملتفت باشند و بدانند که اکنون زیاده از پنجاه سال است که از ظهور این امر گذشته و رسائل ردیه عذیده در معارضه ورد آن نوشته شده چندان که رساله جناب شیخ در

عرض آن ناپید است و بعضی از آن موجود و حاضر اگر میل دارند بفرمایند تا فرستاده شود و مقصود جناب مناظر از این عبارت این بوده که جناب شیخ ملغت شوند که هرگز رسائل ردیه موجب توقف و منع نفوذ کلمه الهیه نبوده است چنانکه در عرض این پنجاه سال رسائل کثیره نوشتند و این امر از نفوذ ممنوع نشد و بالجملة در جواب این عبارات مناظر جناب شیخ مطالبی نوشته اند از جمله نوشته اند که (آثار قلیه بنده در راه دیانت و ملت دین کاهی است موجود و منتشر است) و مقصودشان این است که فضل ایشان ظاهر است احتیاج باظهار فضل بنوشتن رساله رد بایه ندارند و نگارنده این اوراق در این مقام سخنی ندارد لکن اینقدر معروض میدارد که آثار قلمی که یکفر و ثی را موحد و یا یکنفس یهودی و زردشتی را مؤمن نماید جز تضییع مداد و قلم چیزی نباشد آثار قرآن و ایقان را دیدیم که نفوس کثیره را از شرک بتوحید و از کفر بایمان هدایت فرمود ولی این اثر را از آثار اقلام دیگران ندیدیم و نشنیدیم قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و هم در جواب این عبارت

مناظر خود در صفحه یازدهم رساله مطبوعه نوشته اند.

(و هذا عين عباراته)

اما مظهر الهیه بودن مدعیان شمارا تصدیق نمیکنیم و بتصدیق کردن برهانی و دلیلی و آیاتی و بیناتی چه ظاهری و چه باطنی ندارم. محض اصطلاحی چند تازه و خشکه میشنوم که در هیچ دین و مذهب گفته و شنیده نشده است امر اعظم. امر الهی. قلم عز جمال قدمیه. هیاهل قدسیه و غیره چه معنی دارد از این تفنّن و لفاظی چه ثمر زاید. قلم عز جمال قدمیه یعنی چه. اگر این عبارت بیکی از زبانهای اجنبی ترجمه گردد در آنوقت میبینید که چه قدری بی معنی و بی حقیقت و بی روح است. چرا این قلم عز جمال قدمیه با آثار ظاهریه خود مارا ساکت و قانع نمیفرمایند و از راه راست گریز میدهند و یا بقوت روحانیت باطنی پرتوی از انوار هدایت بقلوب تاریک ما نمیافکند که بصراط مستقیم یابی و یا بهائی سالک باشیم. اینقدر تطویل مقال لا طائل و تکرار پند و نصیحت ناقابل هیچ عاقل خیر را فائده نمی بخشد و مانند قلندران و تقالان با ثقل عبور کان مشغول شدن و بعبارة کویند و نقل کنند کوران زما را فریب دادن و خاطر ایشان را باین قسم حکایه خوش و مارا تحقیر

(٦٧٨)

نمودن فقط بمنابر مزور مزید نه مناظر حقیقت طلب را
(الی آخر کلامه عافاه الله)

جواب

یا ایها الناظر فی هذا الكتاب اعلم هداك الله وایانا الی
محجة العلم وطریق الصواب که جناب شیخ در این مقام دو
ایراد بر مناظر خود وارد آورده اند که هر یک در محل خود
در غایت غرابتست و بعید از منهج ارباب علم و درایت
(ایراد اول) اینکه این القاطی که جناب مناظر در رساله
خود نوشته اند از قبیل امر اعظم و امر الهی و قلم عز
جمال قدسیه و هیاه کل قدسیه و غیرها القاطی است که جناب
شیخ در سایر ادیان و مذاهب ندیده اند . و اکنون این عبد
نمیکوید که بحکم قاعده (عَدَمُ الْوُجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ
الْوُجُودِ) ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست . بل
معروض میدارد که معنی دین جدید و ظهور بدیع این است
که جمیع اشیا بسبب او حله بدیمه پوشد و آداب و عوائد
و مصطلحات و عقائد جمیعاً صورت جدیده گیرد . چنانکه در
کتب مقدسه تورا و انجیل ابداً در اسماء یوم قیامت جز یوم
الله و یوم الرب و یوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده

(٦٧٩)

و قبل از ظهور حضرت رسول القاط صاخره . و قارعه .
و حاقه . و كذلك غاشیه . و ساهره . و كذلك لفظ خاتم
التین . و حور العین . و آنهار من لبن و آنهار من عسل مصفی
لذة للشارین . و کثیر من امثالها ابداً مسموع یهود و نصاری
نکشته و الی یومنا هذا باین القاط بهمان گونه نظر میکنند
که جناب شیخ با امر الهی و امر اعظم و هیاه کل مقدسه .
و من نمیدانم امری را که در قران بلفظ (اَتَى اَمْرُ اللَّهِ
فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ) تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آرا
امر اعظم بنویسد چه کنایه کرده است . و قلیرا که حق جل
جلاله در سورة مبارکه (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) بآن قسم
یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلی . یا قلم قدم . و یا قلم عز جمال
قدم . بنکارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر
امر الله را که شعرة ازان از صد هزار مثل ماها اعز و اعلی
است نفسی اعراش الهیه و یا هیاه کل قدسیه بگوید چه
خلافی کرده . و بالجملة چون جناب شیخ نتوانسته اند که من
حیث القانون ایرادی بر این القاط وارد آورند و بعبارة
اوضح بقوانین لغویة غلط بودن عبارات مناظر خود را ثابت
کنند باین حبل واهی متمسک گشته اند (که اگر این القاط را

یکی از لغات اجنبیه فی المثل مثل روسی ویا فرنساوی
ویا انگلیسی و امثالها ترجمه نمایند آنوقت بیهی و بیروح بودن
آن ظاهر میشود) . و این انتقاد را جناب شیخ از کتاب
یکی از دعاة تمدن که در نقیص انشاآت مسلمین نوشته است
انتحال نموده وَ کَالْبَيْتِ الَّذِي تَحْكِي الصَّوْتِ وَلَا تَعْرِفُ الْمَعْنَى
از خود باین سوی نقل و تحویل فرموده اند . غافل که
امروز یومی نیست که حقائق در ستر تدابیر و تمویه مستور
مانند و آنچه را خود بآن فریفته و مفتونند نزد ارباب عقول
سلیمه نیز مطبوع و مقبول آید . زیرا فصاحت از اوصاف
لفظیه کلام و عبارت از حسن ترتیب الفاظی است که راجع
بلغت کاتب و خطیب باشد نه از اوصاف معنویه کلام است
که بیهی بودن آن از ترجمه بلغت غیر واضح آید . چه
فصاحت کلام را بیانین بخلو کلام از ضعف تألیف و تنافر
کلمات با فصاحت مفردات آن تعریف نموده اند و فصاحت
لفظ مفرد را عبارت از سلامت آن از تنافر حروف و مخالفت
قیاس لغوی دانسته اند و از این جمله بخوبی مستفاد میشود
که صحت و سقم الفاظ و فصاحت و رکاکت کلام راجع بنفس
آن لغت است دخلی بترجمه بلغت غیر ندارد و از ترجمه
معلوم نمیشود . و اگر فی المثل مترجمی نتواند عبارتی را از لغتی

بلغتی دیگر بخوبی فصیح ترجمه نماید و یا آنکه عبارتی ممکن
نباشد که بلغت دیگر بخوبی مطبوع ترجمه شود این ملامت
راجع بترجم است نه بصاحب عبارت اولی و این نقص از
لغت مترجم الیها است نه از لغت مترجم منها . زیرا
صنعت (حسن الترجمة) از صنائع صعبه بدیهیه است که هر
کاتبی بآن قدرت نیابد و هر فصیحی در ترجمه هر عبارتی
بحسن الترجمة متمکن نکردد . چه بسا واقع شده که
ترتیب الفاظ در موضعی بغایت فصیح و شیرین و مطبوع
شده و ترجمه آن در لغت دیگر بنهایت غیر فصیح و بیبزه
و نامطبوع . و اگر نفسی بترجمهای تورا و انجیل و قرآن
و غیرها نظر نماید هر آنیه بر صحت این قول ملتفت شود
و بر عدم ارتباط صحت و سقم و سلاست و رکاکت کلام
بترجمه سایر لغات شهادت دهد . و چون سابقاً عرض شد
که محال است نفسی که غرض او مجادله و مکابره و ستر
حقائق است بادلّه حلیه اکتفا نماید و بخطای خود معترف
کردد لهذا تا این مسئله بر ارباب استعداد کما یبغی واضح
و مکشوف شود در غایت خضوع از جناب شیخ رجا
مینیمیم که آیه کریمه الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ را
بلسان فارسی ترجمه نمایند و هكذا آیه شریفه يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ

قَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفُهُ أَوَانْتِصُ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْزِدَ عَلَيْهِ وَرَتِلَ
الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا . و همچنین آیات مبارکات وَالنَّازِعَاتِ غَرْاقًا
وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّاجِدَاتِ سَجًّا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ
أَمْرًا يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ . و كذلك این آیات
کَرِیمَاتِ را وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ
صُبْحًا فَأَرْزُنَّ بِهِ نَفْعًا فَوْسَطُنْ بِهِ جَمْعًا . این انسان لَرِيه
لَسْكُودُ وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ . و این عبد مثل جناب شیخ
نمی نویسد که حکماً جواب می طلبم بل در نهایت ادب رجا دارد
و در غایه خضوع استدعا مینماید که جناب شیخ چون حسب
لله این مناظرات را بمیان آورده اند زحمت کشیده این آیات
مذکوره را بلسان فارسی ترجمه فرمایند تا مردم آن محدود
مراتب بمعنی بودن و بی روح بودن ترجمه کلام طرفین را
ملفت شوند و بر صحت و سقم این ایرادی که جناب شیخ
از دیگری آموخته و بما فروخته اند آگاه گردند شاید
خود جناب شیخ نیز در ضمن ملفت شوند که اصل این ایراد
که بمعنی بودن کلام از ترجمه آن مستفاد میشود بجهت
مقاومت قرآن شریف ایجاد شده است و بی بصران آنرا
پیشاشت و سرور مقبول میدارند و طوطی صفت من غیر

شعور نقل میکنند . و حال آنکه ماثبات و مدلل داشتیم که
عدم امکان ترجمه عبارتی از لسانی بلسان دیگر یا از قصور
مترجم است در صناعت حسن الترجمة و یا از قصور بعض
لغات است در مزایای لفظیه . و ایداً لازم نیست و شرط
فصاحت و بلاغت کلام نبوده است که ممکن باشد فصاحت
و بلاغت آن بلسانی دیگر بترجمه انتقال یابد و روحانیت
زبانی از زبان دیگر مستفاد گردد . چنانکه همین آیات
شریفه که ترجمه آنرا از جناب شیخ رجا نموده ایم در لسان
عربی در غایت حسن نظم و سلاست و رقت و فصاحت
و بلاغت است و ترجمه آن بهر لسانی که باشد در نهایت قبح
ترکیب است و رکاکت . و این جمله ارباب نباهترا کفایت
است و اهل بنان و بیانرا قانون صحیح کتابت و خطابت
(ایراد ثانی) جناب شیخ این است که چرا این ظهور یا بآثار
ظاهره و یا بقوت باطنیه ایشانرا هدایت نمیخاید و براه بانی
و بابهایی مستقیم نمیدارد . و این عبد که بلاد واسعه را سیاحت
کرده و با علما و افاضل ملل و ادیان معاشرت نموده و کتب
دینیّه و مناظرات علیّه هر مذهبی را بنظر دقت و امعان
منظور و ملحوظ داشته هرگز ندیده است نفسی که خود را
از اهل علم میداند و لو هر قدر قلیل العلم و فاقد الشّعور

باشد استدلال بنی نماید و عدم اذعان خود را دلیل بطلان مدعی مقام شاریت شمارد . چه این بدان میماند که نفسی بگوید اگر حضرت موسی هادی بود چرا اهل مصر را جمیعاً هدایت نمود . و یا حضرت عیسی چرا علمای یهود را بسبیل حق مستقیم نفرمود . و یا حضرت رسول با آثار ظاهریه و با قوت باطنیه روحانیه چرا اینهمه نفوس را الی یومنا هذادر ضلالت واکذاشت و بسبیل حق مسلمانی مستقیم نداشت . بل عیناً بدین میماند که کسی بگوید اگر خداوند هادی است چرا با قوت و قدرت ذاتیه هر کافر را هدایت نمیفرماید و اگر وهاب و مغنی است چرا برافت و رحمت الهیه هر فقیر را غنی نمیاید . آیا چه مزیتی در شیخ تقلیس موجود است و در کشیش پاریس مفقود که باید حکماً آنرا جمال اقدس ابهی بقوت باطنیه بطریقه بهائیه . هدایت فرماید . ولیکن این را ضرر نیست اگر حضرت خاتم الانبیا با قوت باطنیه و ظاهریه در مدت هزار و سیصد سال در ضلالت واکذارد . و مرا عجب میاید از اینکه حضرت شیخ الاسلام با این قوت قریحه و شدت عارضه و سلامت ذوق و حسن احتیاج که انحطاط ائم اسلامی را در امور علمیه و صناعیه از معاصی بایه میداند و عدم اذعان خود را برهان بطلان امر داعی الی الله می شمارد

چرا بحث ادله و براهین خود را بیش از این وسعت نداده و فی المثل بروشنی روز و تاریکی شب و سیاهی اهل زنج و سفیدی مردم افرنج و سکون اججار و جریان انهار و برودت ماء و حرارت نار و کثیر من امثالها بر صحت قول خود و تکذیب امر الله استدلال نفرموده زیرا که مجال ایرادات غیر مربوطه وسیع است و میدان انتقادات بارده غیر وارده فسخ . بلی آیه مبارکه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ سَبَبُ تَخْصِصِ بَعْضِي رَا هِدَايَتِ معلوم میدارد و حدیث إِذْ خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ خَرُوجَ بَرَخِي رَا از این امر اعظم واضح میناید . ولیکن عیب اینجا است که اگر نفسی سبب این توقف و تردد را خدمت جناب شیخ معروض دارد و خالصاً لوجه الله ایشانرا بتلاوت قرآن شریف و دقت و امعان در ایقان مجید تشویق نماید و ایشانرا بشواهد و امثال چنانکه دأب دیرینه اصحاب مقال و قدماي رجال بوده متنبه گرداند میرنجند که چرا بایه ناصح واقع شده اند و چرا بشواهد و امثال تکلم نموده اند و چرا در مقابل شدت انکار منکرین یا مفتریات مفترین قسم یاد کرده اند . و اینقدر ملتفت نیستند

(۶۸۶)

که بهائی بیچاره که برادر خود را در شرفه هلاک میبند
و او را مانند ام قدیمه و ملل عتیقه از احاطه سیل بلائی عاجل
با لکل غافل و ذاهل مینکرد جز اینکه او را نصیحت کند
چکند و غیر از اینکه نصیح خالص خود را بقسم مؤکد دارد
چه چاره نماید (وَالنَّصِيحُ أَغْلَى مَا يَبَاعُ وَيُوهَبُ) و اگر
بصیری در کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن نظر نماید
میبیند که در کتب مذکوره جمیعاً مواعظ و نصائح و قصص
و حکایات و حلف و یمین وارد شده و لکن بقدری که در
قرآن شریف قسم و یمین و تکرار قصص ماضین و نصیح
و انذار متکبرین وارد شده در هیچ کتاب از کتب متقدمین
و متأخرین موجود و مشهود نیست لهذا اگر حضرت مناظر
در طی کلام خود گاهی قسم یاد کرده و یا نصیحت نموده و یا
بشواهد و امثال تکلم فرموده باید جناب شیخ عفو فرمایند
زیرا بقرآن شریف اقتدا کرده و در طریق سلف مشی نموده
إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ * فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي

(ومن الغرائب)

که هم دلالت واضحی بر مقدار مدارک جناب شیخ دارد
این است که با آنکه بزعم خود کتاب مقدس ابقانرا

(۶۸۷)

خوانده و فهمیده اند کجاست کرده اند که این امر اعظم
مذهبی است از مذاهب اسلامی از قبیل زیدیه و یا اسماعیلیه
و کیسانیه و امثالها و از این بخوبی مستفاد میشود که ایشان
نه تنها کتاب مستطاب ابقان را نفهمیده اند بل فرق فیما
بین ادیان و مذاهب را هم ندانسته اند چه اگر میدانستند که
سه چیز که عبارت است از تعدد شارع و تعدد کتب سماویه
و اختلاف صور و ارکان اعمال دینیه ادیانرا از یکدیگر مفروز
و ممتاز میدارد میفهمیدند که این امر اعظم عبارت از
دینی از ادیان الهیه است نه مذهبی از مذاهب اسلامی. اگر
نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیا در ابقان این
امر را مذهبی از مذاهب اسلامی مقرر دارد پس باید
بسبب نزول تصدیق حضرت عیسی در قرآن هم اسلام
مذهبی از مذاهب نصرانیه باشد و بسبب نزول تصدیق
حضرت موسی در انجیل دیانت نصرانیه مذهبی از مذاهب
دین یهود شمرده شود و هکذا رشته نکوس و تقهقر تا
بدوره اولی منتهی آید و خطای این وهم و پستی این نظر
محتاج بریاده بسط و تطویل نباشد. بلی چنانکه در تفسیر آیه
كَرِهُنَّ شَرْعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ

وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ بَيَانِ نَمُودِيمِ اَكْرَ نَفْسٍ مُوَحَّدِي جَمِيعِ اَنْبِيَا
وَمُرْسَلِينَ رَا مَظَاهِرَ حَقِيقَتِ وَاحِدَةٍ شَمَارِدِ وَادِيَا رَا كِلَ عَلٰى
حَدِّ سَوَا اِبْوَابِ جَنَّتِ وَاحِدَةً تَقْدَمُ وَسَعَادَتِ شَنَسَدِ اَوْ
مِيْتَاوَنَدِ بَفَهْمِدِ كِهْ اَيْنِ اَمْرِ اعْظَمِ حَقِيقَتِ مَقْدَسَةِ دِيَانَتِ
اِسْلَامِيَةِ اِسْتِ كِهْ بَظُهُورِ مَبَارَكِ قَائِمِ مَوْعُودِ خَالِي اَزْ شَوَائِبِ
بَدْعِ وَاهْوَاءِ مَذْهَبِيَّةِ تَجَلِّيِ نَمُودَةِ وَبِشَارَتِ يَظْهَرُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ
جَدِيدٍ وَكِتَابِ جَدِيدٍ وَقَضَاءِ جَدِيدٍ مِنَ السَّاءِ بِاِبْشَارَتِ يَقِيْمِ
الدِّينِ وَيَنْفُخُ الرُّوحَ فِي الْاِسْلَامِ وَبِشَارَتِ يُعِزُّ اللّٰهُ بِهِ
الْاِسْلَامَ بَعْدَ ذَلِكِ وَيُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ بِتَمَامِهَا مُتَحَقِّقِ كَشْتِهْ .
وَلَكِنْ جَنَابِ شَيْخِ اَزْ اَيْنِ مَشْرَبِ كِهْ مَنَهْلِ عَذْبِ تَوْحِيدِ
حَقِيقِي اِسْتِ بَسِيَارِ دُورِنْدِ وَچنانكه هَرْدُو رِسَالَةُ اِيشَانِ
شَهَادَتِ مِيْدَهْدِ اَزْ فَهْمِ اَيْنِ مَسْئَلَةِ غَامِضِهْ بَسِي مَهْجُورِ .
وَاَكْرَ خَوْفِ تَطْوِيلِ نَبُودِي عِبَارَاتِ صَفْحَهْ (٣٤ وَ ٣٥) رِسَالَةُ
مَطْبُوعَةُ اِيشَانِ رَا مَرْقُومِ مِيْدَاشْتِمِ تَا مَطَالَعِهْ كَنْنَدِ كَانِ اَيْنِ
اَوْرَاقِ بَرِ مَرَاتِبِ حَسَنِ نَظَرِ وَذَوْقِ اِيشَانِ آ كَاهِ كَرْدَنْدِ وَبَرِ
مَرَا سَمِ اِطْلَاعِ وَانْصَافِ اِيشَانِ شَهَادَتِ دَهَنْدِ كِهْ چَكُونِهْ اَيْنِ
اَمْرِ اعْظَمِ رَا مَذْهَبِي اَزْ مَذَاهِبِ اِسْلَامِيَةِ تَصَوَّرِ نَمُودَةِ
وَمَسْجُوتِي رَا كِهْ وَجُودِ مَبَارَكِشِ دَائِمًا مُحَاطِ بِاُمُوجِ آ تَشِينِ

بِلَايَايِ لَا تَحْصِي اِسْتِ بِجَلُوسِ دَرِ مَدِيْنَةِ مَنُورَةِ عَكَا وَخُوشِ
كَذَرَانِي وَكَامَرَانِي مِلَامَتِ فَرْمُودَةِ .
هَمْ بِحَسَدُونِي عَلٰى مَوْتِي فَوَا اِسْفِي * حَقِّ عَلٰى الْمَوْتِ لَا اَخْلُو مِنْ الْحَسَدِ
﴿ وَازْ مَوَاضِعِي كِهْ مَقْتَضِي دَقَّتِ نَظَرِ اِسْتِ ﴾
مَسْئَلَةُ مُوَازِينِ اَرْبَعِهْ اِسْتِ كِهْ فِيمَا بَيْنِ شَيْخِ وَمَنَاظِرِشَانِ
مَحَلِّ اِخْتِلَافِ كَشْتِهْ وَدَرِ مَرْفَعِ صَحَّتِ وَسَقَمِ اَنْ
اعَاصِيَرِ مَجَادَلَتِ وَامُوجِ مَخَاصِمَتِ مُتَصَادِمِ وَمُتَلَاطَمِ شَدِهْ
وَجَنَابِ شَيْخِ كَمَا هُوَ مَعْمُودِ مِنْهُ وَمِنْ اِمْثَالِهْ اَزْ غَمَامِ كَلَامِ رَعُودِ
وَبُرُوقِ تَقْرِيعِ وَتَشْنِيعِ وَزَجَرِ وَتَوْبِخِ رَا بِشَدَّتِ نَازِلِ وَهَاطِلِ
دَاشْتِهْ وَبِاَوْهَامِ بَرْقِهَا خَلَبِ وَغَمَامِهَا جَهَامِ خُودِ رَا غَالِبِ
وَمَنْصُورِ اَنْكَاشْتِهْ . وَاَكْرَ چِهْ تَقْرِيرِ اَيْنِ مَنَاظَرَتِ بَا يَسْتِي دَرِ
ضَمْنِ دَلِيلِ تَقْرِيرِ دَرِ مَقَالَةِ اُولِي مَرْقُومِ آيْدِ وَلَكِنْ چُونِ
دُو اِنْ مَوْضِعِ نَظَرِ بِتَسْلُسُلِ مَقَالِ وَارْتِبَاطِ كَلَامِ مَوْضِعِ ذِكْرِ
نِيَا فْتِ دَرِ اَيْنِ مَقَامِ بَذَكْرِ اَنْفِ مِيْپَرْدَازِيْمِ وَازْ قَرَاءِ كَرَامِ
مَعْذَرَتِ مِيْطَلِيْمِ . وَاجْمَالِ مَادَارِ بَيْنِ الْمَنَاظِرِينَ اَيْنِ اِسْتِ كِهْ
چُونِ جَنَابِ شَيْخِ دَرِ رِسَالَةِ اُولِي نُوْشْتِهْ بُوْدَنْدِ (كِهْ اَكْرَ
مَقْصُودِ اَزْ غَلْبِهْ وَسُلْطَنَتِ غَلْبِهْ وَتَسَاطُطِ مَعْنُويِ بَاشَدِ كِهْ بِمُرُورِ
اَيَّامِ وَتَجَدُّدِ خَلْقِ وَازْمَانِ بَظُهُورِ آيْدِ حَقِيقَتِ دِيَانَتِ عِبْدَةِ
اَوْثَانِ لَا زَمِ آيْدِ وَالحال ان بطلان هذا الدين اظهر من

(٦٩٠)

الشمس و این من الشمس) و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب و ثنیه وضع الهی نیست بل وضع علما و حکمای یونان و رومان و امثال ایشان است که باغراض سیاسی و یا فوائد علیّه وضع نموده و نشر داده اند و آنرا هم در ظل کلمه توحید و معرفت الهیه که کتب انبیای حق است موضوع و منتشر داشته اند. و مقصود حضرت مناظر این است که ادیان کل بوضع الهی و اعتماد بوحی سماویّ تشریع شده باین معنی که ادیان موجوده کل بر این هیچ تأسیس یافته است که شخصی از افراد امت باذن الله تعالی قیام نموده و بتوسط کتابی که نسبت آنرا بخداوند تبارک و تعالی داده و وحی سماوی دانسته است شریعتی و دیانتی تشریع فرموده و آن شریعت بقوت غالبه سماویّه نافذ شده و الی امد معلوم موجب انتظام حال آن امت گشته بخلاف عبادت اوئان و تعظیم تمائیل که از امور مخترعه مذهبیّه است که یا صور و تمائیل انبیا و رؤسای ادیان است که تذکاراً لهم در معابد گذاشته و عبادت مینمایند چنانکه در دیانات بودیه و برهمنیه و غیرها موجود و مشهود است و یا صور و تمائیل اجرام فلکیّه است که بتوهم استفاضه و کسب فوائد در معابد مینهاد و عبادت مینموده اند چنانکه از دین صابین در

(٦٩١)

کتب مذکور و مسطور . و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیت تشریع ادیان اصلیه آگاه باشد و موجبات انشقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطله را در دین الهی کما ینبغي بداند. و ما سابقاً کیفیت انشقاق مذاهب مختلفه را از ادیان الهیه مفصلاً مرقوم داشتیم و سبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصلیه واضح نمودیم تا هر کسی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که بوضع الهی و اعتماد بوحی سماوی تأسیس یافته است از مذاهب که سبب حدوث آن اغراض سیاسیّه و یا اختلاف آراء اجتهادیّه بوده است تمیز دهد و ظهور دیانت جدیدّه الهیه را بمذاهب مختلفه که بوجهی بیکدیگر مماثل و مشابه نیست اشتباه نکند. و بالجمله حضرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را باصل دلیل دین که موجب زوال شک و حصول یقین است متنبّه و متوجه دارند چنین مرقوم داشته اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراک حقائق و فنون بآن متمسکند چهار میزان است (میزان اول) حسّ است و این میزان نزد اکثر فرق خصوصاً فلاسفه اروپا امروز میزان مسلم است یعنی مدرکات حسیه صحتش تمام است و حجّتش

(٦٩٢)

لا کلام (میزان ثانی) ادله عقلیه و قیاسات منطقیه است که بنظر استدلال معبر میدارند و حکمای سلف و خلف از فلاسفه و مشائیین و سوفسطائیه و متکلمین این میزان را در معارف راجعه بعوالم وجوب و امکان موثوق به و معتبر می‌شمارند . (میزان ثالث) میزان نقل است که علمای ادیان بان متمسکند چنانکه فی المثل علمای یهود بنصوص تورا و علمای نصاری بعبارات انجیل و علمای اسلام بآیات قرآن و احادیث استدلال مینمایند (میزان رابع) الهام است که مستند وحید اشراقیه و صوفیه ملت اسلام است که آنرا واردات غیبیه مینامند و بکشف و شهود تعبیر مینمایند . و چون انسان بصیر بنظر دقیق ملاحظه کند جمیع این موازین را بهر احوال مختل و معتل مشاهده نماید و در امر دین و معرفت مظاهر امر حضرت رب العالمین بالخصوص قابل اعتنا و اعتبار نشمارد . چه در صورتیکه حسن بصر که اقوی حواس ظاهره است نقطه جواله را دایره بیند و سراب را آب انکار و اجرام کبیره فلکیه را صغیر و ارض متحرک را ساکن و کرات مرکزیه را متحرک شمارد الی کثیر من امثالها البته این چنین ادراکی جائز الخطا باشد و موجب قطع و یقین نکردد . و همچنین است حکم دو میزان ثانی که عبارت از ادله عقلیه و قیاسات منطقیه باشد

(٦٩٣)

چه در صورتیکه با وجود اتحاد مدرک دائماً وسائل خلاف در هر مسئله فیما بین حکما و فلاسفه استحکام داشت و دلائل عقلیه موجب زوال اختلافات علیه نشد البته رجای حصول یقین و اطمینان قلب از آن مسلوب گردد و قاعده موثوق بها در معرفت مسائل دینیّه نشود بل بسابود که سالها باده عقلیه بر اثبات امری استدلال مینمودند بعد باز بهمان ادله مسئله ثابت را نفی میکردند مانند حرکت و سکون ارض و عدد افلاک و تنهایی و عدم تنهایی ابعاد عالم و اثبات و نفی جواهر فردی الی کثیر من امثالها و بالا جماع میتوان گفت بای استدلالیان چوبین بود * بای چوبین سخت بی تمکین بود و کذاک این حکم جاری است در ادله نقلیه زیرا که ادراک منقول نیز موکول بهمان موازین عقلیه است و چون مدرک اول مشوب باشد البته بطریق اولی مدرک تالی که بآن منوط است مختل گردد . و اما میزان رابع که میزان الهام باشد و آنرا عرفا واردات قلبیه مینامند میزان مجهولی است که هرگز اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه باقرار عرفا و ساوس شیطانیه نیز از خواطر قلبیه است و باعتبار صاحب این مخطورات از الهامات روحیه این است که مشایخ طرق و اقطاب صوفیه نیز در مشاهدات خود متفق

نشدند و بمنها باختلافاتی که متمسکین بادلّه عقلیه و نقلیه
 گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتار گشتند و چون اختلال
 موازین اربعه ثابت و مدلل شد سبب حدوث مذاهب
 مختلفه از قبیل عبادت اوثان و وضع تمایل در معابد و علت
 بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیه واضح
 و مکشوف شود . زیرا مؤسّسین این مذاهب که حکمای
 یونان و روم و هند و چین بوده اند بسبب تمسک بهمین
 موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادات مبتدعه را
 اختراع نمودند و بکمان انتفاع از تمایل وضع اوثان را در
 معابد جایز دانستند نه بسبب اعتماد بروحي سماوي که
 میزان اهل الله است و تمسک بوضع الهی که متمسک و معتمد
 علیه عباد الله . زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلا و ارباب
 دانش از عباد الله بصارت قلبیه و احساسات وجدانیّه است
 که بعقل کلی الهی معبر است و این میزان حقیقی الهی است
 و مستفاد از وحی سماوي که مؤسس آن انبیای عظام بوده اند
 و کتب ایشان کتب سماویّه است که خالق عالم را از تیه
 جهالت و هووی نجات میدهد و برضوان علم و هدای هدایت
 مینماید و آن کتب صحف و تورات و زبور و انجیل و قرآن
 و بیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمان است و لهذا

آنچه در این کتب الهیه نازل شده از اصول دیانت و طرق
 معرفت هیچوقت تغییر ننموده و نخواهد نموده و از عالم محو
 نشده و نخواهد شد . خلاصه القول این مطلب حضرت
 مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد اکنون ملاحظه
 فرمایند که جناب شیخ الاسلام معظم پس از آنکه کلام
 ایشانرا ناقصاً و مقتضیاً در رساله خود ایراد فرموده چه
 نوشته اند

﴿ و این عین عبارات رساله جناب شیخ ﴾

(است که در صفحه ۲۵ مرقوم داشته اند)

یقیناً ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کسکه
 بمقابله این مرد که درست دقت بفرماید و تطبیق بمعارضه
 مانماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات
 و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یادر
 حالت بیداری زیرا که بحث و ایراد ماجیست و جواب او
 کدام . بنده میگویم که اگر مراد از غلبه محض غلبه باطنی
 باشد بت پرستان این زمان که لامحاله درختا و زاپون
 هستند میتوانند بگویند که دین ما هزاران هزار سال است
 قوام و دوام دارد و نفوس ماحم از نفوس نصاری و یهود
 و اسلام فردا فردا بغایت بسیار است این نیست مکر بقوت

(۶۹۶)

همان غلبه باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسس مابود که حقانیت کلمات او یوماً فیوماً مؤثر افتاده تا باین درجه رسیده در این صورت حقیقت مذهب و ثنی لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشنتر است . او در جواب آنها باعجاب میگوید (سبحان الله ان مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی با سلوب و ترتیب ادیان الهی و ملت وحی نیست مؤسس آنها حکمای قدیم و مؤسس اینها انبیای عظیم بوده اند) انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی ولو جزئی باشد بسؤال و بحث ندارد یانه . من مکر ولو اشاره بوده باشد درجائی گفته ام که مذاهب اصنامی با سلوب ادیان الهی است که شما میگوئید نیستند . من مکر گفته ام که مؤسس دین بت پرستان از انبیای عظام است شما میگوئید که خیر مؤسس آن حکمای قدیم است . موضوع نزاع در خصوص غلبه تام است . ما میگوئیم که مراد از غلبه غلبه تامه است که ظاهراً و باطناً میبایست پیدا و موجود باشد شما میگوئید خیر محض غلبه معنوی مراد است که برور ایام و تجدید ازمان بمحصول آید . بنده میگویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحبان مذاهب باطله هم میتوانند ادعا بکنند خصوصاً عبده او ثان

(۶۹۷)

که دوام دین و کثرت متدینین از همه موقین ادیان الهی افزون است . شما جواب میدهید خیر مؤسس دین ایشان حکما و مؤسس دین ما انبیا است این جواب بی معنی و بی ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان باهوش حتی مردمان روستائی و صحرائی هم با حقیقه خواهند خندید . و اینکه موازین ادراکات را بچهار قسم منقسم میکنی و همه را مختل و مشوش میثماری یعنی میزان حسن و عقل و نقل و الهام را کلاً معیوب و مدخول انکاشته اند این زعم و وهم شما را حیف است که بنظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل بنظر کودکان میز باهوش حواله مینامیم و ایشان بلا شبهه ساده و کشاده از جناب مناظر مزور سؤال خواهند کرد که حالا که شما میزان عقل و نقل و ادراک حواس و الهامات خداوند را الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما بواسطه کدام دلیل که دخل بعقل و نقل نباشد بمقام مناظره آمده اید و اگر میزان حسن مختل و نامعتبر است شما بواسطه چه چیز دانستید که شعله جواله نقطه است دلره نیست و یا آنچه کالماء مینماید آب نیست سراب است و آنچه شما را بکفتن این است و نیست و ادار مینماید چیست . و اگر میزان نقل مختل است چرا از قران و انجیل بزعم خود شاهد میآورید . ای بیچاره میزان الله چه معنی

(۸۷)

(٦٩٨)

دارد گفته اهل الله مکر داخل نقل و الهام نیست . عجیباً این سؤالات را اگر یک طفل ممیز باشعور بجناب مناظر مزور بدهد چه جواب خواهد گفت . بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمیداند چه طور دست و پا بزند که خود را از دام خجالت و مغلوبیت خلاص بکند (الی آخر کلامه عافاه الله)

جواب

اکنون این عبد لازم نمیداند که جواب جناب شیخ را در خصوص دیانات بودیه و برهمیه و صابئیته مرقوم دارد و بطلان و همایشانرا که کمان کرده اند اصلاً این ادیان بر وضع عبادت اوئان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید زیرا که سابقاً در دو مقام این مسئله را کما ینبغي مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورخین را در مبدأ دیانات صابئین نقل نمودیم و آیه مبارکه لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسْکًا رَا از سوره حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودیم که این آیه مبارکه اگر کوشهائی که مصداق وَفِي آذَانِهِمْ وَفَرَّاسْت بَشْنُود بصراحت بر صحت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد مینماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته اند (و حال

(٦٩٩)

اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است) واضح و مدلل میدارد چه این آیه مبارکه بصراحت میفرماید که جمیع امم بلا استثنا شرائع و مناسکی را که اکنون بآن ناسک و عاملند حق جلّ جلاله وضع و تشریع فرموده و تاریخ شهادت میدهد که عبادات باطله لازال بتوسط امثال جناب شیخ در دیانات الهیه داخل شده . ایکاش برید نسیم را در محضر شیخ فہیم راہ بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یالہا الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنہارا باسم بت پرستان میخوانند اسامی آنها دین پرستان نیست و هیچ نفسی بر نخاسته است که دین بت پرستی احداث نماید و ان دین باقی ماند . اسامی این ادیان دیانات صابئیه و دیانات بودیه و دیانات برهمیه است . همچنانکه حضرت رسول علیہ السلام قیام فرمود و شریعت اسلام را بادعای وحی سماوی تشریع نمود کذلک شارعین ادیان مذکورہ قیام نمودند و شرائع صابئیه و بودیه و برهمیه را بوحی سماوی تشریع کردند و بعد بطول زمان فقہای جہلہ آن ملل صور و رسوم این شارعین را محض احترام و تذکر در مغایب نهادند و عبادت این صور را کہ بت و وثن همان است در میان ملت شائع داشتند . و بت مصحف بود است و بود اول شارع الهی است کہ در میان

امت صبیحه قیام نمود و شریعتی معلوم تشریع فرمود. نمیدانم اکنون باین عبارت واضحه میتوانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است (مذاهب اصنامی باسلاوب و ترتیب ادیان الهیه نیست) یا باز هم ادراک نمیتوانید کرد و بجای کلام معقول کو دکان و ضعفاء العقول را بحجایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهید نوشت. اینکه شما ویا مؤرخین برهمیه و بودیه و صابئین را بت پرست مینامید بعینه چنان است که نصاری را خواجه پرست میخوانید. اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدسه مسیحیه تواند شد احترام و عبادت رسوم و تمایل نیز موجب بطلان دیانت اصلیه بودیه و برهمیه و صابئیه تواند گشت. جناب شیخ میگویند که مقصود از غلبه که در ظهور قائم وعده داده شده است غلبه تامه ظاهریه و باطنیه است که میبایست در ظهور آنحضرت پیدا بشود نه غلبه باطنیه روحانیه که بتدریج حاصل شود چنانکه بایه کمان کرده اند (چرا) بدلیل اینکه اگر مقصود غلبه دینی تدریجی باشد بت پرستان چین و ژاپون میتوانند بگویند این غلبه باطنی تدریجی در دین مام پیدا شد اکنون این عبد از اهل دانش سؤال مینماید که

اگر مقصود از غلبه غلبه ظاهریه و تدریجیه هر دو باشد آیات پرستان چین و ژاپون نمیتوانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد آیا زردشتیان نمیگویند که دین ما بغلبه تامه ظاهریه و باطنیه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان بچه برهان مبرهن خواهند داشت. و مادر بحث سابق واضح نمودیم که ابدآ هیچ برهانی ندارند جز آنکه همان کلام فارغ را تکرار نمایند که (والحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشمس واین من الامس) و اینقدر بحمد الله شعور و ادراک مفقود است که نمیتوانند بفهمند که همین قسم که جناب شیخ بطلان سایر ادیان را از افتاب روشنتر میدانند اهالی آن ادیان دین جناب شیخ را واضح البطلان میثمرند (كَلَّمَا دَخَلْتُ أُمَّةً لَعَنْتُ أَخْتَهَا) باری چون این مسئله در سابق مستوفی و مدلل واضح و معلوم شد در این مقام بتکرار کلام نمیر دازیم بگذار جناب شیخ کو دکان و روستائیانرا بتصدیق و معاونت خود بطلبند و بقیه هم بچندند لَقَدْ صَحَّ فِيهِمُ الْمَثَلُ السَّائِرُ (وَشَرُّ التَّالِيَةِ مَا يُضْحِكُ) وَأَنْطَبَقَ عَلَيْهِمْ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

(۷۰۲)

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا .

اکنون سخن در موازین اربعه است که فیما بین المناظرین محل مشاجرت کشته و اعاصیر حدت فقاقت هیجان یافته . جناب شیخ تعجب نموده اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که بنکارش این عبارات جرأت نموده . کلامی صحیح و مطلبی متین است . اگر حضرت مناظر بیدار بود ادراک مینمود که مسئله غامضه را که عقول اعظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب مَنْ لَا شَأْنَ لَهُ فِي الْعِلْمِ ننویسد و بصیرت فوادی را که بِحُكْمِ النُّورِ مِنْ يُنْظَرُ نُورُ اللَّهِ خاصه اصحاب انبیا و مرسلین است عَمَّنْ هُوَ بَعِيدٌ عَنْهُمْ بَرَأ حِلْ نطلبه .

(دیری است که بالغین عالم فرموده اند)

(چونکه با کودک سروکارت فاد * پس زبان کودکی باید کشاد)
باری اگرچه از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند پچشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق (مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَذَرِ) فرموده اند و بعبارة اوضح تبیین این حال را برای غیر اهل آن محال دانسته اند و لکن

(۷۰۳)

معدنك كله اگر انسان بصیر در کیفیت ایمان طبقه اولی از مؤمنین تدبّر نماید میتواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز بطرس رسول و سایر رسل از حضرت عیسی علیه السلام و حضرت امیر وزید بن رواحه و ابو بکر و عمر و سایر صحابه از حضرت خاتم الانبیا علیه اطیب التحیه و ائمه در اول ایمان و اذعان آیتی و معجزه که دلیل حسی است نطلبند و عبارات تورا و انجیل که از ادله لفظیه است ایمان نیاوردند و پیراهین فلسفیه و قوانین حکمیه و قیاسات منطقیه بر صحت دعوت نبویه استدلال نمودند و بواردات قلبیه و خلصات صوفیه و مشقات ریاضات تمسک نجستند بل فقط بنور فؤاد و بصارت قلبیه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امر الله را شناختند و بصدق قولش اعتراف نمودند و باین قوت که اعظم قوای عالم است بر قبایل و امم غلبه یافتند . و اگرچه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع فنون دلیلت دلیل ساقط گردد معدنك از سوق کلام بل صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد میشود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزانیّت این موازین اربعه را انکار نموده اند . اکنون بانصاف در این موازین اربعه نظر کنیم و میزانیّت هر یک را در معرفت

(۷۰۴)

مظاهر امر الله بسنجیم (میزان اول) حوائص ظاهره است
و این معلوم است که چون خطای حسن ظاهری در بعض
موارد مسلم شد حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه
میزان مسلم آن است که هرگز خطا نکند ولیکن چون
جناب شیخ بمراسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان
سؤال میشود که نه شما اعتقاد دارید که انبیا علیهم السلام
معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرمودند و نه
شما در آن بحث که دلیلت شهادت و حجیت قتل فی سبیل
الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دثائت را در صفت
اصحاب بلایا و شهادت نشاندید اعتراف کرده اید که معارضین
انبیا و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را بعقاید خود داشتند
و بسبب ثبوت و رسوخ عقاید باطله رایت جانفشانی و فدا
کاری میافراشتند در اینصورت که کفار باعتقاد شما
معجزات محسوسه دیدند و این حسن و این رؤیت موجب
اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی باحساسات ظاهریه
و ادراکات حسیه باقی میماند آیا چشم کافر و مؤمن هر دو
وجه منور حضرت خیر البشر را نمیدید و کوش معرض
و مقبل هر دو نعمه آیات الهیه را نمیشنید . ولیکن بالله از
این میزان مخالف و ترازوی غیر منصف که کفه از آن در

(۷۰۵)

آسمان بود و کفه دیگر در زمین . چه این همه نور یزدانی
میدید و آن یکسره ظلمت نفسانی این رحمت و نعمت و هدایت
مشاهده مینمود و آن تفرقه و زلت و ضلالت این نعمه طیور
علین میشنید و آن طنطنه اساطیر اولین فغم ماقیل
گر بیدی حسن حیوان شاهرا * پس بدیدی کاو و خر الله را
(و اما میزان ثانی) که معبر است بادلۀ عقلیه و قیاسات
منطقیه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حسن
خصوصاً در معرفت مظاهر امر الله چه در صورتیکه
اختلال این میزان در معارف فلکیه و طبیعیه ظاهر شد
و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه سلف مکشوف و واضح
گشت چه اعتباری در آن باقی میماند . و اگر نفسی در
عقاید فلاسفه یونان و مصر نظر نماید میتواند بر مقصود
حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید .
چه این فلاسفه عظام که بعد صیت و سمو مقامشان بشرق
و غرب بالغ شده و ادلۀ عقلیه و قیاسات منطقیه از ایشان
بوراث بحکمای اسلام و نصاری انتقال یافته است یک نفس
از آنها در ظهور حضرت عیسی و ظهور حضرت خاتم
الانبیا بتوسط این ادله و قیاسات نتوانست خود را از عقائد
سخیفه و ثنیۀ نجاه بخشد و بایمان بحضرت عیسی و یا حضرت

(۸۸)

(۷۰۶)

خاتم الانبیا فائز آید . بل این حکما و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السلام بودند و کتب عدیده در رد آن حضرت و مقاومت امر الله تصنیف نمودند . چندانکه بولس رسول در فقره هشتم از اصحاب دوتیم نامه کولسیان اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شمارا بفلسفه نفربد و بعلوم حکمیه که فیما بین ناس متداول است بدام خود نکشد . و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن من قال

اندر این بحث از خردره بین بدی * فخر رازی رازدان دین بدی (و اما میزان ثالث) که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطایه اختلاش از سایر موازین اوضح است و افضاحش در معرفت حقائق اصرح . چه این ادله زیاده از هزار و هشتصد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی و حضرت رسول محروم داشته بل بالضرورة والبیان همین میزان مختل البیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته . چه اگر از یهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی علیه السلام را تصدیق نکردید روشن و واضح جواب میدهند که بسبب اینکه ظهور آن

(۷۰۷)

حضرت مخالف نصوص تورات و وقوع یافت . و اگر از مجوس پرسی که چرا ظهورات مقدسه موسی و عیسی و خاتم الانبیا را کردن نهادید ساده و کشاده میگویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم متحقق شد و اگر از نصاری جو یا شوی که بچه سبب باین وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبرانرا تکذیب نمودید فوراً بلا تردد اظهار میدارند که ظهور محمد منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحه این کتاب جلیل . اکنون سوق اسلام است و دور میزان داری علمای اعلام . اگر عقلای امت مرحومه از تجربتهای امم مر قومه متنبه نکردند و در معرفت ادیان بحبل این میزان ظاهر الحسran آویزند معلوم است که ربخشان چه باشد و انجامشان بکجا منتهی گردد . و بالجملة چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسک بهمین ادله نقلیه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقاً از مجلد غیبت بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم إِنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جِهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ . فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ . قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ آتَى النَّاسَ وَهُمْ يَبْذُونَ

(۷۰۸)

الْحِجَارَةِ وَالصُّخُورِ وَالْعِيدَانِ وَالْخَشَبِ الْمَنْحُوتَةِ . وَإِنْ قَامْنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكَلَّمَهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ وَيَخْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ . ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ يَوْمِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقَرُّ . يعني فضیل بن یسار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نمود که از آن حضرت شنیدم که میفرمود چون قائم ماقیام فرماید او را از جهال خلق پیش آید مصائب و شدائدی سخت ترو دشوارتر از آنچه رسول خدا را از جهال جاهلیت پیش آمد . کفتم چرا . فرمود بسبب اینکه زمانی که رسول خدا ظهور فرمود وقتی بود که مردم سنگها و چوبهای تراشیده شده را میپرستیدند و چون قائم مظهر فرماید وقتی باشد که هر يك قرآن را بر ضد او تأویل کنند و بکتاب الله بر رد او احتجاج نمایند . یعنی معارضین و معاندین حضرت رسول مردمان اُمّی عامی بودند . ولیکن معاندین و معارضین قائم موعود فقها و علما خواهند بود . و این نکته در غایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان اُمّی جاهل آسانتر است از معارضه مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرفاً بر ضد امرش تفسیر کنند و وقتی بضروریات دینیه حضرتش را تکفیر

(۷۰۹)

نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکما را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت او امرش اهم و الزم شمرند و از همه بهتر و خوشتر آنکه حضرتش را در عین بلا و مسجون بجلوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متهم دارند و بیانا تشرا بجهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمارند و از اینهم شیرین تر و با مزه تر آنکه او را بشر فیایی بحضور خود مأمور دارند و خود را از مسافرت و طلب حق معاف و معذور شناسند و اگر اطاعت نمود قلم بردارند و برد و تکفیر اجابش فتوی نکارند . و هم حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ولیکن قسم بخدا که عدل حضرت قائم در خانه ایشان در آید آنگونه که سرما و کرما در بیوت داخل شود . یعنی از نفوذ و غلبه امر مبارکش مانع نتوانند شد و لو بهر حيله در آویزند و در پناه هر شبهه گریزند و یا بمقاومت برخیزند و بظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بروفق اعمالش پاداش بخشد . و بالجملة از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبهرن شد که میزان ادله نقلیه میزان مختی است که عالمی را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف

(۷۱۰)

مایهٔ زیان و دام خسران اهل جهان کشته .
(ولقد احسن من قال .)

چون بوصل اور سیدی ای فضول * جهل باشد جستن قول رسول
(واما میزان چهارم) که عبارتست از الهامات صوفیه
و واردات قلبیه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم
داشته اند میزان مجهول است که کمان ندارم عقلاهی هیچ
آمتی چه در معارف عمومیه و چه در معرفت انبیا و معارف
دینیّه بآن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق جل
جلاله تأسیس دیانت را بآراء اهل ریاضت محوّل فرماید .
و احکام عبادات و معاملات را که ترقی امم و انتظام عالم بآن
مربوط است باوهام و افکار صوفیه موکول نماید .
و بالله از میزانی که اساس آن از ریاضات شاقّه غیر مأثوره
و عبادات باطله غیر مشروع باشد و حاصل آن بطالت
و کسالت و انزوا و خمود و خمول امت گردد . و عدم اعتبار این
میزان امر ظاهری است که محتاج بتکلف استدلال نیست
و شایسته تطویل مقال نه خاصه در صورتیکه این کبار
مشایخ و اقطاب طرق نیز متفق نباشند و هر یک افکار خود را
الهامات حقیقه و افکار سایر مشایخ را وسوس شیطانیّه
شمارند در اینصورت چه اعتباری برای این میزان باقی

(۷۱۱)

خواهد ماند و ممیز ایندو که این یک شیطانی است و آن یک
رحمانی چه خواهد بود .

و خلاصه القول چون مراتب تأثیر و اعتبار موازین
اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام
نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغراب نوشته اند (ای
بیچاره میزان الله چه معنی دارد) و كذلك مرقوم داشته اند
(شما بکدام دلیل بمقام مناظره آمده اید) و حال آنکه
حضرت مناظر شیخ یکمال صراحت نوشته اند که میزان
صحیح امر الله است که بتوسط مظاهر امر مثل حضرت
موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا و نقطهٔ اولی
و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در
افتدّه مصدّقین و مؤمنین بایشان کشته . نه اختلافی در این
موازین الهیه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان
مشهود آنچه با این میزان الهی سنجیده شود و منطبق آید
راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح
و مردود . یا اولی البصائر الثیّره و القلوب المدرکه حق جل
جلاله در قران مجید در سورهٔ حدید میفرماید لَقَدْ أَرْسَلْنَا
رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

(۷۱۲)

بِالْقِسْطِ . ملاحظه فرمائید که خداوند جلّ و علا در غایت صراحت . فرموده است که ما با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت مینویسد (ای بخاره میزان الله چه معنی دارد) ای جناب شیخ الاسلام در یومی از ایام تفکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیا نازل فرموده است چه میزانی بوده . حاشا و کلاً . چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز بنوشتن این عبارت جسارت نمینمود . و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که حق جلّ جلاله با انبیا نازل فرمود میزان حواس ظاهره نبود چه این حواس با انسان آفریده شده است نه با انبیا نازل گشته و كذلك ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیه و قوانین عقلیه نبوده . چه هرگز هیچ رسولي کتاب منطق تصدیف نفرمود و بامت خود ترتیب قضایا و اخذ نتائج بخوي که نزد فلاسفه مقرر است تعلیم نمود . و همچنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اولین نیست . زیرا که آن بشارات بانبیاء سابق وارد شده نه بانبیاء لاحق و كذلك واضح و ظاهر است که این میزان خلصات صوفیه و واردات قلیه مشایخ نیست چه ذکر بل اشاره باین

(۷۱۳)

خرافات در کتب انبیا دیده نشده و حرفی و کلمه بر مظاهر امر الله در اعتبار این افکار نازل نکشته . کدام نبی ظاهر شد که بامت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را بریاضات شاقه محوّل فرماید . در این صورت کالتمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیا علیهم السلام نازل شد همان روح قدسی است که بعقل کلی الهی معبر است و بامر الله النازل من السماء مفسر . و لعمري الله اگر مراقب قلبي در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصیحی عالم و بیانی ابلیغ از بلغای امم باز هم نتوانستی نکاشت و کما ینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه مایه از مشرب عذب الهی دورند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قرآن می بینند و این ایرادات رکیکه را مینویسند فاعتبروا یا اولی الابصار . جناب شیخ نوشته اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما بانجیل و قرآن استدلال مینمایید . بلی یا حضرة الشیخ بجهت اینکه بامیزان الله که ظهور قائم موعود باشد منطبق است . این مسئله واضحی است که اگر یهودی در ردّ حضرت عیسی بعبارات توراة استدلال نماید خطا کرده است و بالعکس اگر نصرانی در اثبات

(۷۱۴)

حقیقت امر آنحضرت بعبارات توراۃ مستدل گردد براه صواب رفته زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یهودی و كذلك اگر نصاری در رد حضرت رسول بعبارات انجیل استدلال نمایند خاطی اند و بالعکس اگر مسلم بعبارات انجیل مستدل گردد مصیب زیرا که میزان صحیح ظهور حضرت خاتم الانبیا است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن بآن حضرت میتواند بعبارات توراۃ و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آنحضرت نمیتواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجح استدلال مؤمن است نه منکر و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسک بآن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت هو العروة الوثقی والجل الممدود فی جمیع القرون والازمان وهو المیزان الذی اخبر الله تعالى عنه بقوله وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ . یا حضرة الشیخ کرفتم از فهم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را هم نخوانده اید که بندای جهانگیر میفرماید أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آیا ایمان و علم و عرفان

(۷۱۵)

جز از یقین و اطمینان قلب است آیا هیچ فرموده است أَلَا بِالْآدَةِ الْخَسِيَّةِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . آیا هیچ وارد شده است أَلَا بِالْقِيَاسَاتِ الْمُنْطَقِيَّةِ تَقِينُ النَّفُوسُ آیا در هیچ سورة نازل گشته است أَلَا بِالْبَشَارَاتِ الْقَظِيَّةِ تَسْتَنِيرُ الصُّدُورُ . آیا در هیچ آیه منصوص بوده است أَلَا بِالْهَامَاتِ الصُّوفِيَّةِ تَسْتَقِيمُ الْأُمُورُ . و مفسرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیه مبارکه بنفس قرآن تفسیر فرموده اند و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعا و تضرع بین یدی الله دانسته اند و آنهم هدی سلام الله علیهم بقائم موعود تفسیر فرموده اند و در هر صورت موازین اربعه از موضوع آیه مبارکه خارج است و صحت قول حضرت مناظر ثابت و واضح و بالجملة شما خواه کودکان را بمعاضدت خوانید و یار و ستائیان را در محفل ضحك و قهقهه نشانید ماجز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز متمسک باین جبل ممدود و عروۃ و وثقی چیزی را موجب نیک بخئی و سعادت نشماریم بیش آنخوردید کوبس روشن است * در حقیقت هر دلی رهنماست و لیس یصح فی الاذهان شیء * اذا احتاج النهار الى دلیل (ومن الغرایب)

که هم دلالت واضح دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب

مستطاب ايقان هج فهميده اند حتى مطالب ظاهره آنرا ادراك نموده اند اين است كه چون در رساله اولي چنانكه مشروحاً ذكر شد يكي از ايرادات ايشان اين بود كه چرا صاحب ايقان طايفه شيعه را مخصوصاً در اين كتاب مخاطب داشته اند وفي المثل بجاي يا ايها الناس كه بايد خطاب عام باشد يا ايها القرس فرموده اند . و جناب مناظر ايشان در جواب فرموده بود كه چون سايل يكي از اغزّه سادات و اشرف ايران بوده لهذا كتاب مستطاب ايقان خطاب بايشان نازل شده . و جناب شيخ در ردّ حضرت مناظر در صفحه (۴۵) رساله ثانيه مطبوعه خود عباراتي مرقوم داشته اند كه هم من حيث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حيث المطلب از عجائب انتقادات . و چون ذكر آن نيز سابقاً از قلم ساقط شده بود در اين موضع عيناً عبارات ايشانرا مرقوم ميفاريم تا مراتب علم و فضل ظاهري ايشان معلوم گردد و هم مبلغ اطلاعتان بر كتاب مستطاب ايقان واضح آيد

(و اين عين عبارات جناب شيخ است در صفحه چهل و پنجم)
باري بيايم بر سر اعتذار مناظر بر قارئین محترم البته معلوم گرديد كه مشهود له اين استشهاد فقره بود كه

صاحب ايقان آنرا از انجيل شريف نصاري نقل کرده بود و اخبار حضرت مسيح را بمعاني دلخواه خود تفسير و تأويل نموده شاهد آنرا از دعائي نذبه آورده بود . حال از جناب مناظر سؤال ميرود کدام سيد عزيز و محترم و چگونه شيعه و مخلص ائمه هدي است در عين مشهود له ترديد ي بل محرف بودنش را اعتقادي نبوده باشد و آنرا كويا مسلم و مقبول دانسته شواهد آنرا از مولاي مناظر خواهش نمايد . و حال اينكه قرآن شريف بتحريف آن بصوت عالي ندا کرده است قبول آن ردّ اينرا لازم ميدارد و در صوت ردّ نه اينكه شيعه بلكه مسلم نميگردد . و علاوه چنانكه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را بايد از همان قول و كتابداد كه آنرا اعتقاد و تصديق نمايد نه اينكه از كتابي كه محرف ميشمارد . افسوس بر نظر مناظر كه يك چشمش براي ديدن نفع خود بينا و چشم ديگر از ديدن حقيقت كور و بي نور است . واقعا اگر سائل چنين شخص محترم و محب آل طاهرين ميبود چرا صاحب ايقان احترام و اعتقاد آنرا منظور نفرمود و عوض اينكه شاهد و مشهود له را از قرآن شريف و احاديث منيف نبوي و ائمه طاهرين آورد مشهود له را از مسلمات سائل پنداشته شاهد آنرا از

(۷۱۸)

قول دیگری میآورد . فرضاً اگر سائل بمولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد (انتهی کلامه)

جواب

اگر نفسی از صفحه (۶۸) الی صفحه (۷۴) کتاب مستطاب ایتانرا که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کامیابی مطلع و آگاه گردد . زیرا که تفسیر آیه مبارکه یَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَمَعْنَاهُ حَقِيقِي تحریف و بطلان اوهام جهال اسلام که کمان کرده اند علمای یهود و نصاری عبارات کتب مقدسه تورات و انجیل را تغییر داده و بجای کلمات اصلیه سماویه عبارات دیگر نوشته اند بکمال وضوح در صفحات مرقومه در کتاب مستطاب ایتان نازل شده . و بصراحت فرموده اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علمای یهود آیات تورات را بمیل و هوای نفس خود تفسیر مینمودند و از معانی اصلیه صحیحه مصروف و محرف میداشتند . چنانکه در این کتاب این عهد نیز دو عبارت از بیانات مبارکه امیر المؤمنین علیه

(۷۱۹)

السلام را نقل نمود که آن حضرت بصراحت اخبار فرموده اند که جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکه این کتاب مجید را بهوای نفسانیه خود تفسیر خواهند کرد چنانکه معانی حقیقه مقصوده بر خلق مجهول ماند و اگر نفسی (چنانکه امروز میبینی) آیات کتابرا غیر محرف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی اوراجای و مأوی ندهد . و خلاصه القول مسئله تحریف کتب مقدسه و بطلان اوهام فقهایی اسلام در کتاب مقدس ایتان مفصلاً مبسوطاً نازل شده و صحت کتب سماویه مبرهن و مدلل گشته است . و از این جمله واضح و مدلل میشود که قبول کتب مقدسه مقتضی رد قرآن شریف نیست بل رد کتب مقدسه موجب جهل بمعانی حقیقه قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایتان . ولیکن جناب شیخ با اینکه ایتان شریف را خوانده اند کمان کرده اند که این مسئله سؤال نشده و بیانش در کتابیکه هیچ چیز در او ترك نشده است متروک مانده . لهذا وکالة از جانب سید محترمی که ایتان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده اند و بعد از فرض سؤال متحیر مانده اند که صاحب ایتان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده اند که البته جوابی نخواهد بود . و همین یکی

(۷۲۰)

بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده اند دلالت میکند و مقدار نور بصر و نورانیت بصیرت ایشانرا معلوم میدارد. و گمان نمیرود که اگر کتاب مقدس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسئله تحریف کتب مقدسه که آیا مذکور است یا مذکور نیست بر او مجهول ماند. و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقانرا فهمیده بودند در اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدسه گفتگو مینمودند. باین معنی که آیا این ادله و براهینی که جمال اقدس الهی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویه بآن استدلال فرموده اند صحیح است یا نیست. دلیلیت دارد یا ندارد نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسئله متروک مانده و بعد فرض سؤالی نمایند و بگویند اینکه البته جوابی ندارد خود را مسرور فرمایند (لَبِیکَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ کَانَ بَاکِیًّا) ولیکن جای عجب نیست چه نفسی که اینقدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر بجای لفظ (مُسْتَشْهِدٌ مِنْهُ) در عبارت (مشهود له) نویسد باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی را بخواند و معانی آنرا نفهمد. زیرا بر مطلعین بر علوم ادبیه مخفی نیست که اگر نفسی بعبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب

(۷۲۱)

انجیل را مُسْتَشْهِدٌ مِنْهُ نه مشهود له چنانکه جناب شیخ نوشته اند و مقدار علم و حسن انشای خود را معلوم داشته اند. بلی اگر این لفظ در یکموضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود میتوانستیم بر این حمل نمائیم که غلط ناسخ است نه مصنف ولیکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده و باب حمل و تأویل من جمیع الجهات مسدود مانده. و لعمری الله این عبد دوست نمیدارد که در صفحات کتب علیّه چیزی نکارد که در آن اهانت نفسی باشد ولیکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این بابرا مفتوح داشته اند و بحکم (الْبَادِیُّ أَظْلَمُ) خود در رساله اولی و ثانیه رایت این مکاشف را افراشته اند. و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسده مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند. و لذا نخست این عبد معذرت میطلبد و بعد المعذره خدمت اولی الالباب معروض میدارد که جناب شیخ در باره مناظر خود مرقوم داشته است که یکچشم او باز است بجهت اینکه برای نفع خود بعبارات انجیل استدلال نموده و چشم دیگر کور بجهت اینکه محرف بودن آنرا ندیده. و این عبد معروض میدارد که حضرت مناظر بصریح آیه مبارکه لَا مَبْدَلَ

(۹۱)

(۷۲۲)

لِكَلِمَاتِ اللَّهِ كِه جمع مضاف وبتصریح جمیع علمای عربیت مفید عموم است کتب سماویہ را بلا استثنا مصون از تغییر و تبدل دانسته و تحریف را چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام بان شہادت داده اند عبارت از تفسیر کلمات اللہ بہواہای نفسانیہ شناخته است تا بقانونی کہ فیما بین اہل علم مقرر است تصدیق بجمیع آیات کتاب نموده باشد و بقبول آیہ وردہ آیہ دیگر موسوم نکردد . ولکن جناب شیخ کہ آیہ یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ را دیدہ و نفہمیدہ و از روایت وفہم لا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ محروم مانده اند آیا خود اقرب بتمثیل مذکور نخواہند بود و خود را مصداق آیہ مبارکہ اَفْتَوْمُنْوَ بِنَبْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِنَبْضِ نَحْوَانِ نمود بل کسی کہ در ایقان شریف استدلال بآیات انجیل را بیند و از روایت ادلہ صحت این کتاب مقدس کہ بلا فاصلہ ذکر شدہ است محروم ماند آیا او بشخص یکچشم شبہ نباشد و مثل مشہور الْأَعْوَرُ يَرَى الْعَالَمَ بِعَيْنِهِ براو منطبق نیاید . جناب شیخ نوشتہ اند کہ (فرضا اگر سائل بمولای جناب مناظر ایراد بکند کہ بندہ همان مشہود لہ را) یعنی انجیل را) قائل نیستم کہ تا شہدش را قبول بکنم چہ جواب

(۷۲۳)

خواہد داد) عَافَاكَ اللَّهُ يَا حَضْرَةَ الشَّيْخِ . جواب میفرماید بہمان دلیل کہ در قران شریف نیز بان استشہاد شدہ است آیہ آيَةُ مَبَارَكَةٍ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَخْدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ رَا نَحْوَانِ اَيْدِ آيَةِ كَرِيمَةٍ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ رَا نَدِيدَهُ اَيْدِ وَبَا این حد از بصیرت مناظر خود را يك چشم شمرده اید . اگر جایز است بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بآیات انجیل استدلال فرماید بر قائم ال محمد چاروا نباشد و اگر باعتقاد شما کتاب محرف استشہاد را نشاید این ایراد بر قران چرا وارد نیاید . آیا پیاس خاطر شیخ حکم مظاهر امر اللہ در این موارد مختلف است و یا شتا و صیف باعتقاد ایشان در سطح واحد مجتمع . و اعجب از ہمہ این است کہ جناب شیخ با اینکه کتاب انجیل را باعتقاد فاسد خود محرف دانستہ و استدلال بآز باطل شمرده است در مواضع عدیدہ رسالہ مطبوعہ آنرا بلقظ (شریف) و لفظ (مقدس) وصف نمودہ است آیا انسان بصیر از این عبارت رائحہ تملق و تزویر استشمام نمیاید و از جناب شیخ کہ بلا حق مناظر خود را منافق و مزور خواندہ است سؤال نمیکند کہ یا حضرت الشیخ اگر باعتقاد

شما انجیل محرف و غیر مقبول است چرا آنرا شریف دانسته
اید و مقدس شمرده اید . آیا کجای کرده اید که این مراتب
بر افاضل نصاری مجهول میباید و این تملق و ریاء ظاهری
جراحات هزار ساله را اصلاح مینماید . هیئات هیئات
(وَلَنْ يُصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ) اگر اهل بها کتاب
انجیل را شریف و مقدس گویند خالی از شوائب نفاق و تملق
وریا است . زیرا کتب سماویہ را مطلقاً مصون از تغییر
و تبدیل میدانند و کلام الهی را بلا استثنا محفوظ از محو
و تصرف می شمارند . ولیکن آن کسی که کتاب را مصحف
و باطل داند و استدلال بآنرا جایز نشمارد مع ذلک آنرا
شریف و مقدس نکارد این عین خدعه و ریا باشد و قائل
آن در نزد ارباب بصیرت بمنافی و مرائی موسوم گردد
فَلْيَتَذَكَّرْ هَذَا الْخَطَابَ الْجَلِيلَ حَيْثُ قَالَ فِي الْإِنْجِيلِ : يَا مُرَائِي
أَخْرِجِ الْخَشَبَةَ مِنْ عَيْنِكَ أَوْ لَا تَبْصُرَ جَيِّدًا وَتُخْرِجَ الْقَذَى
مِنْ عَيْنِ أَخِيكَ . و بالجمله اهل بها کتاب الهی را دلیل باقی
و حجت بالغه میدانند که تا ظهور دیگر باید خلق باحکام آن
عامل گردند و بنصوص آن محاسب شوند و از نیاپای آن
مستفیض آیند تا حجت الهیہ از خلق قطع نشود و حبل

متین الهی مقطوع و منقسم نکردد و نفسی را بین یدی الله
عذری نماند . و لهذا حق جلّ جلاله کتاب را در کنف حفظ
خود محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون
و محروس فرموده تا اگر مبطلی قصد تغییر آنرا نماید و یا
معاندی بمقاومت آن برخیزد حق جلّ جلاله که قدرت
و قوت و قاهریت او مسلم کلّ ادیان است بقدرت غالبه کید
اورا ظاهر فرماید و اثر اورا محو و زائل کند و لا معنی
للحق الا الباقي الثابت و لا معنی للبطل الا الزاهق الزائل
و این است مقصود از آیہ مبارکه لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ
و مفهوم از کلمہ نامہ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .
و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت
جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب
شیخ بدون اینکه بشناسند آن سید محترم کی است که سؤال
نموده و کتاب مقدس ایقان در جواب سؤالات او نازل
شده و قبل از آنکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان
تصدیق نمود یا نمود و اقبال جست یا باعراض اوّل باقی ماند
معذک قلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل بر کفر او
فتوی نوشته اند و از حوزه اسلام خارج داشته اند تا معنی

(۷۲۶)

صیانت بیت رسالت واضح شود و سبب اینکه در مدت هزار و سیصد سال این عائله شریفه در موقع قتل و نهب و سبی اشرار بوده اند واضح آید. چه امری ظاهر است که در این مدت مدیده هیچ وقت دماء طاهره اهل البیت مسفوک نشد الا بعد از آنکه فقهای عظام ایشانرا از حوزه اسلام خارج شمردند. و نسبت ایشانرا از بیت نبوت مقطوع و دفع ایشانرا لازم دانستند حتی اینکه یکی از السنه طاهره از اهل بیت طهارت امت را باین شعر مخاطب داشت

يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَا سَقِيًّا لِرَبِّكُمْ * يَا أُمَّةَ عَجَبٍ مِّنْ فَعَلِهَا الْأُمَمُ

و دیگری چنین فرمود

يَا بَاغَةَ الْخَمْرِ كُفُّوا أَلَا بِأَلْكُمْ * عَنْ مَعْشَرٍ يَبْعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامِ

محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه (۱۲۹۶) هجریه حادثه شهادت نورین نیرین الحسن و الحسین قدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت بقریه جلقا که مسکن نصاری است رقم و عموم اهالی را از این حادثه کبری غمگین و محزون یاقم در این اثنا فتاتی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه

(۷۲۷)

بود. کفتم بسبب اینکه از طایفه بایه بودند. گفت دلم بایی بودند فائده قتل ایشان چه بود. نه از ذریه پیغمبر شما بودند و بیکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند. کفتم قتل ایشانرا علمای ماموجب حصول ثواب میدانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب می شمارند. چون این عبارت را مسموع داشت متعجبه در من نظری نمود و گفت ویل لکم ایها الامة العجیبه اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شماست پس سیئات شما چه باشد. این بگفت و روی بر تافت و در غایه سرعت بجانب منزل خود شتافت.

و جناب شیخ از این قییل عبارات که دال بر حسن ذوق ایشان است بسیار دارند نظر فرمادر صفحه (۶۳) رساله مطبوعه ایشان تا ملاحظه فرمائی که بچه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسی واضح است این ظهور اعظم را بظهور مانی نقاش تشبیه نموده و وجود اقدس را که در سجن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارک را در عکا بازوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیت قتل مانی بعد از هزار و شصت سال تقریبا چه لنتها برده. و لکن افسوس که سایر مکذبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته اند و ازوای

حضرت رسول را در غار حرا با نزوای مانی در مغارها تشبیه نموده و تَمَسَّكَ بِفَصَاحَتِ رَا مِثْلَ تَمَسَّكَ مَانِي بِحَسَنِ رَسْمِ که هر دو از صنائع بشریه است از یکقیل شمرده اند تا معنی آیه مَبَارَكَةُ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ که در باره معترضین بر مظاهر امر الله نازل شده است واضح و معلوم آید و صحت حدیث نبوی که مَخَاطَبًا لِلْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ فرمود لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا فَبَشْرًا وَذِرَاعًا فَذِرَاعًا واضح و روشن و هویدا گردد.

و خلاصه القول اکنون در این مقام کتاب را بانجام میبریم و خامه و نامه را درود میگوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمد الله تبارک و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تألیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع بمسودّه و باطله غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تألیف است در مدت شش شهر قری صورت اختتام گرفت و عبارات رساله اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمه در این

کتاب متسلسلاً مرقوم داشت. و از رساله ثانیه ایشان آنچه مبین غوامض و مفصل مجملات رساله اولی و یا شبهه تازه و ایراد جدیدی بود نیز عیناً نقل نمود و هر یک را احلاً و الزاماً جوابی وافی کافی مرقوم داشت. و با وجود غموض مسائل و دقت دلائل جانب سهولت و سلاست عبارت را و انکذاشت و از نکارش عبارات مغلقه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود انگونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید. تا آنکه بعون الله تعالی و حسن تأییده شبهه از شبهات مندرجه در هر دو رساله حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و باین عبارت و اوضح برهان حل آنرا معروض ندارد. الا در مواردی که تفحّات معطره ورد طری در مشام ایشان تأثیر سمّ قتال نموده خلافاً لما هو معهود من اهل العلم کاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و کاهی شعر طاوس و شغال سروده اند. و این عبد بر حسب اوامر نازل از قلم اعلی از معارضه بمثل اجتناب نمود و جواب آنرا بدعای خیر مبدل داشت. زیرا که حق جلّ جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نکذاشته و السنه و قلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزّه و مطهر داشته. و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت بدقت

(٧٣٠)

نكرند مي بينند كه معرضين از اين ظهور اعظم را چاره
نمانده است جز آنكه يا قلم ظلم بر كيرند و دفتر مفتریات
سابقين را از سر كيرند . اكر كذب و افترا موجب فلاح
و نجاح كاذب گردد . و يا بدا من سب و لعن آويزند و در پناه
طعن و قدح كريزند . اكر سباب و شتم اهل لعنت را سود
بخشد . و لكن هيئات كه شبهه دليل گردد و راي كذب
راجح شود و جنود لعن و تكفير ناجح آيد (درخت مقل
نه خرما دهد نه شفتالود) فلتختم الكلام و نودع المحابر
والاقلام فقد طال بنا المقال وكثر الاحتجاج والاستدلال
ودعنا الغيرة على الحق الى منازلة الرجال وابطال سفاسف
الاقوال . ونسئل الله تعالى في خاتمة القول ان يثبت اقدامنا
في دينه و يشرح صدورنا في امره و يسدد آرائنا في خدمته
و يوحد كلمتنا في نصرته و ينور قلوبنا بالتوجه الى وجهه الباقي
بعد فناء الاشياء و غصنه النابت من الدوحة المباركة العليا
مشرق عزه و مجده و مطلع ميثاقه و عهده لازالت السنة
الاخيار هاتفة بذكره و طيور القدس مفردة بثنائه و حمده
و يجعل كتابنا هذا جنة تنزه فيها و تفرج في ارجائها ارباب
البصائر و الابصار و روضة تهتز منها قلوب الاخيار و الابرار
انه هو اللطيف الخير و بحسن الاجابة حقيق جدير .

(٧٣١)

وقد فرغ من تأليفه و تميته مؤلفه الفقير الى الله العلي الكبير
ابو الفضل محمد بن محمدرضا الجرفادقاني في مدينة
القاهرة المعزية حاضرة البلاد المصرية في
ليلة عيد الفطر المبارك غرة شوال
المكرم سنة (١٣١٥) من
الهجرة النبوية على
صاحبها ازكى الصلاة
واتم التحية
آمين

هُوَ الْاَفْزَلُ الْعَظِيمُ الْاَلِيُّ الْاَبَدِيُّ

بر اولی الالباب پوشیده نماید که چون بعون الله تعالی تألیف کتاب فرائد در جواب شبهات جناب شیخ الاسلام سمت اختتام یافت جمعی از ارباب فضل و دانش طالب شدند که این کتاب بطبع رسد تا پسولت انتشار یابد و در یافت آن بر هر کس سهل و آسان گردد . زیرا که شبهات مندرجۀ در رسالین جناب شیخ غالباً از شبهات عامه است که هر نفسی بسبب آنها عیناً در تصدیق صاحب امر متوقف شده و موجب لغزش او در صراط امر الله گشته . مثلاً همین شبهه که جناب شیخ در اول رساله خود بر سبیل سؤال مرقوم داشته اند که (مقام جناب باب مقام نبوت است یا امامت) البته نگارنده آنرا از هزار نفس مسموع داشته . زیرا نظر بعقیده جماعت شیعه اثنی عشریه که رتبه نبوت و امامت را قسیم یکدیگر میدانند سؤال از این مسئله را بکمان واهی خود اعظم وسیله افحام اهل ایمان میندارند و در اول مناظرت از اهل بها باین عبارت استفسار مینمایند که (مقام باب چه مقامی است مقام نبوت است یا مقام امامت) بکمان اینکه اگر اهل ایمان گویند (نبوت) اعتراض کنند که بصریح کلمه خاتم النبیین و حدیث لانی بعدی این ادعا واضح البطلان است . و اگر گویند (امامت) ایراد نمایند که بحکم نصوص صریحه رتبه امامت در دوازده امام محصور است علاوه بر اینکه امام قادر بر تشریع شریعت جدید نباشد و شریعت اسلامی هرگز منسوخ نکرد . غافل که مقام قائم موعود بحکم آیه کریمه یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک و آیه مبارکه وجاء ربک والملك صفاء و کثیر من امثالها مقام ربوبیت

منصوصه در قرآن است و يوم ظهور مبارکش يوم الرب موعود در کل ادیان و مقام ربوبیت مقام اصالت است نه نیابت و ترتبه شاریت است نه تابعیت . و از نوادر مضحکه است که وقتی در طهران در منزل محمد ابراهیم بیگ یوزباشی شاهی سیدی از افاضل اهل منبر را دیدم که از یکی از افراد ملل خارجه استفسار مینمود که (امام اول شما کی است) آن مرد اجنبی متعیر و مندهش ماند که امامت چیست و امام اول کی است . بیچاره سید واعظ کان مینمود که جمیع ملل بر وفق شیعه اثنی عشریه مجبورند که بدو ازده امام معتقد باشند و تعداد اسمی ایشانرا از فرائض دینی و فضائل علیه شناسند .

و بالجمله نظر بدفع شبهات ارباب ارباب از محضر اقدس من الیه المآب لازالت عتبه العلیه قبله الاحیاب و مقصد اولی الالباب شمس اذن مشرق شد که جناب مستطاب نحر الاحیاب حاجی عبد الکریم طهرانی و سلیل الاماجد الاطیاب جناب امیرزا علی محمد شیرازی ایدهما الله تعالی علی نشر تفححات امره و وقفهما علی اعلاء کلمه و ذکره بطبع این کتاب اقدام فرمایند و موجب تسهیل اقتناء آن بر هر طالب مستفید کردند . و بحمد الله تعالی طبع آن بهمت و اقدام ایندو وجود همام مقدم انجام یافت و غایت سعی در اتقان طبع و حسن ورق و جمال حروف بقدر مقدور مبذول گشت . و لکن باکمال اهتمام در تصحیح امکان نیافت که از اغلاط مطبعه مصون ماند . زیرا که عمده مطابع در این بلاد زبان فارسی نمیدانند بل از فهم لغت عربیه قدیمه نیز عاجزند و جمیعاً بلغت دارجه که بالکل در قواعد و قوانین مابین لغت عربیه قدیمه است تکلم مینمایند و از این جهت ممکن نبود که در اشکال و حرکات حروف و یا اصل کلمات غلطی وقوع نیابد و از سهو و خطا که از لوازم

بشریه است محفوظ ماند چنانکه مقدار صعوبت این مسئله تصحیح مطابع را اصحاب جرائد فارسیه که در مصر طبع میشود خوب میداند و غالباً از قراء جرائد خود معذرت میخواهند . و لذا تدارکاً للفاوت صحیفه خطاً و صواب بر آخر کتاب افزوده شد تا هر نفسی تواند بدان رجوع نماید و نسخه خود را بآن تصحیح کند . و كذلك فهرستی بر آن افزود و محل هر مطلبی را بعدد صفحات معلوم داشت تا موجب سهولت در یافت مطالب بر هر مستفید و طالب گردد . و طباع لطیفه در حین قرائت ملالت نیابد . و رجا چنان است که اهل فضل این اعذار واضح را بکرامت فطریه خود مقبول دارند و اگر خطائی بینند بنظر عفو و صفح در آن ملاحظه فرمایند . زیرا که عصمت از خطا خاصه مظاهر امر حضرت رب الارباب است و قبول عذر از شیم کریمه اولی الالباب . نسأل الله تعالی فی خاتمه القول ان یؤیدنا جمیعاً علی ما یحب و یرضی انه هو رب العرش والعرسی و ولی عبادہ فی الآخرة والاولی

حقوق الطبع محفوظه

(وقد طبع الكتاب بنفقة الحاج عبد الكريم الطهراني)

و میرزا علی محمد شیرازی

و حقوق الطبع محفوظه للمصنف و بعده لهما

طبع بمطبعة هندية بشارع المهدي بالازبكية

فهرست کتاب و ادب

دیباجه کتاب از صفحه ۲ - الی در بیان احادیث و آیاتی که دال
صفحه ۸
مقاله اولی در بیان مقصود
ومدعای اهل بها و ادله اثبات از
(۸ - ۱۱۶)
در بیان معتقد اهل بها در تعیین (توضیح) در بیان اینکه اصول
مقام نقطه اولی و جمال اقدس ابهی ادیان موجوده در عالم قبل از ظهور
(۹ - ۱۶)
در بیان ادله اثبات حقیقت امر نقطه باذن الله تشریع شده (۷۰ - ۷۶)
اولی و جمال اقدس ابهی (سؤال) برای تنبیه اینکه اگر از
(۱۷ - ۱۱۶) دلیل تقریر صرف نظر شود
فصل اول در بیان کیفیت استدلال
و احتجاج بآیات کتاب (۱۷ - ۲۹)
فصل ثانی در بیان کیفیت احتجاج
باحادیث و بشارات (۲۹ - ۶۰)
در بیان احادیث و آیات وارده در
تعیین ميعاد ظهور (۳۱ - ۴۰)
در بیان احادیثی که دال است
بر حدیث سن و جوانی قائم موعود
حین ظهور (۴۰ - ۴۸)

چرا با اینکه بایست غلبه تام باید احادیث بر هیچ ائقان شریف بغلبه
مظلومیت شهید شد (۱۱۷ - ۱۱۹) مغنویه تفسیر شونده بغلبه ملکیه
در بیان اختلاف فیما بین شیخ و مناظر (۱۴۹ - ۱۵۲)
ایشان در این معنی که داعی باید در بیان معنای حدیث متواتر
یانی باشد و یا امام (۱۱۹ - ۱۲۴) و اثبات خطای شیخ در ادعای
در بیان اینکه مستند جناب شیخ ورود اخبار کثیره متواتره
در اینکه نباید قائم موعود (۱۵۲ - ۱۵۷)
مظلومیت ظاهر شود احادیث در بیان عبارات شیخ در اینکه اگر
است و بس (۱۲۵) مقصود از غلبه غلبه مغنویه
در بیان اینکه احادیث دال است تدریجیه باشد ما این نوع غلبه را
برای اینکه قائم موعود بمظلومیت کبری در مذاهب و ادیان باطله نیز
ظاهر خواهد شد (۱۲۵) مشاهده مینمایم
در ذکر احادیث وارده در (۱۵۷ - ۱۶۴)
مظلومیت قائم موعود و اصحاب جواب جناب شیخ و اثبات بطلان
انحضرت (۱۲۶ - ۱۳۹) تمیل دین الهی بمذاهب باطله
در بیان اینکه احادیث داله بر و ترتیب مقدمه بر آری فهم این
مظلومیت قائم مؤید است بآیات مسئله (۱۶۴ - ۲۲۷)
قرآن (۱۳۹ - ۱۴۴) در بیان معنای دین و مذهب
در بیان ثنائیت و مشابهت اسباب و بیان فرق هریک
اعراض مسلمین از قائم موعود (۱۶۵ - ۱۶۶)
باسباب اعراض یهود از مسیح در بیان کیفیت تفرق دیانت موسویه
و بیان مشابهت عقاید موهومه این بمذاهب مختلفه (۱۶۶ - ۱۷۱)
دوملت (۱۴۴ - ۱۴۸) در بیان کیفیت انتشار دیانت
در بیان اینکه جمع بین الاحادیث نصرانیه و تفرق آن مذاهب مختلفه
مقتضی است که غلبه وارده در (۱۷۱ - ۱۹۰)

(۶)

در بیان کیفیت حدوث مذاهب در
 دین اسلام (۱۹۱ - ۲۲۶) در حکم مساوی است
 رجوع بجواب جناب شیخ در اینکه (۲۴۵ - ۲۴۸)
 غلبه دینیه در بجه و بذل مال و جان بطل که حق جل جلاله وعده
 دلالت ندارد زیرا که در مذاهب ابطال آنرا فرموده است ادعای
 وادیان باطله نیز موجود است مستقل است نه تأسیس مذاهب
 (۲۲۳ - ۲۲۷) متفرقه (۲۴۸ - ۲۴۹)
 در بیان اینکه اصول ادیان در بیان اینکه مظلومیت و تفرق
 موجوده کل باذن الله تشریع شده و تشنث دلیل بطلان نیست بل
 و مذاهب مختلفه مقتضی بطلان دلیل حقیقت است
 اصول ادیان نیست (۲۲۷ - ۲۳۳) (۲۴۹ - ۲۵۲)
 در بیان اینکه عبادات مبتدعه در بیان اینکه جناب شیخ از مناظر
 چنانکه در ادیان و ثنیه موجود خود بمنافق و مزور تعبیر فرموده
 است در دیانت اسلامیه نیز موجود (۲۳۳ - ۲۳۶) (۲۵۲ - ۲۶۱)
 در بیان اینکه جناب شیخ بایه را عدو اسلام و منکر ضروریات
 دانسته اند و اثبات اینکه عدو دین حقی شدند جواب شهادت
 سایر ادیان را نمیتوانند گفت بخلاف اسلام بحکم احادیث صحیحه علماء
 اهل ایمان که بر دفع هر شبهه امتد (۲۶۱ - ۲۷۱)
 قادرند (۲۳۶ - ۲۴۰) شبهه ثانیه جناب شیخ در اینکه اگر
 ادعای جمال اقدس ایبی نبوت باشد مخالف اجماع مسلمین است
 در بیان اثبات اینکه شهادت شهدا و محمل بلایا مثبت حقیقت اهل آن
 تواند شد (۲۴۰ - ۲۴۴) (۲۷۳ - ۲۷۴)
 در بیان اینکه مذاهب مختلفه کل جواب جناب شیخ و اثبات اینکه
 ادعای جمال اقدس ایبی ادعای

(۷)

نبوت نیست بل ادعای ظهور صفات الهیه اند
 موعود در قران و سایر کتب است (۳۰۰ - ۳۰۹)
 (۲۷۵ - ۲۷۶) در بیان اثبات بطلان توهم شیخ
 در بیان اثبات بطلان اجماعی که در اینکه پیغمبری ظاهر خواهد
 شد که دین او اخر ادیان شیخ ادعا نموده و اثبات اینکه این
 اجماع همیشه دست آویزد مظاهر و شریعت او شریعت ابدیه خواهد
 بود (۳۰۹ - ۳۱۶) امر الله گشته
 (۲۷۶ - ۲۷۹) در بیان معنای لفظ نبی و اینکه
 در بیان آیاتی که دال است بر مقصود از کلمه لانی بعدی بیان
 اینکه قائم موعود مقام او مقام ترقی امت اسلامیه است نه ختم
 ربوبیت است و با شریعت جدیده شرائع (۳۱۲ - ۳۱۶)
 ظاهر خواهد شد در ذکر عبارات رساله ثانیه
 (۲۸۰ - ۲۸۹) جناب شیخ که شبهه سابقه را
 در بیان احتلال تفاسیر مفسرین باعتقاد خود قدری اوضح نوشته
 و ذکر خطبه از خطب علویه که اند (۳۱۶ - ۳۱۷)
 علمای تفسیر قران را تحریف جواب شبهه جناب شیخ و بیان
 خواهند نمود اینکه ایشان در مطالعه ایقان
 (۲۸۳ - ۲۸۹) اشتباه کرده و فرق فیما بین دفع
 در بیان احادیثی که بالصراحه مخبر شهادت و ادله اثباتیه تفهیمه اند
 است بر اینکه قائم موعود (۳۱۷ - ۳۲۲)
 با شریعت جدیده و کتاب جدید در بیان اینکه امی که منکر انبیا
 ظاهر خواهد شد شدند سبب رد و انکار ایشان سه
 (۲۸۹ - ۳۰۰) شبهه بود و ان عبارت است از
 در بیان اثبات اینکه مظاهر امر ابدیت شریعت و رجعت اشخاص
 الله مظاهر اولیت و آخرت و سایر معلومه و عدم تکمیل علامات

(۸)

(۳۱۸ - ۳۲۶) کتب مقدسه تورا و انجیل و قرآن
در بیان حدیثی که صریح است
بر اینکه ظهور قائم موعود رجعت
جمع انبیا و اولیای ائم ماضیه است
(۳۲۶ - ۳۲۹) مطلب ثانی اینکه کتب مقدسه
جواب شبهه رساله ثانیه جناب
شیخ که باعتقاد خود قدری اوضح
نوشته اند و ظهور مدعی صادق
و کاذب را در زمان واحد فرض
کرده اند
(۳۲۳ - ۳۴۳) شبهه ثالثه جناب شیخ در خصوص
تفاسیر وارده در ایقان شریف
در بیان معانی شمس و قر و سما
وامثالها (۳۴۳ - ۳۴۶)
جواب شبهه جناب شیخ
(۳۴۷ - ۴۲۹) در بیان اینکه چون فهم حقیقت
تفاسیر وارده در ایقان در معانی
سما و شمس و قر و امثالها از مطالب
مهمه است موقوف است بتأسیس
مقدمه و ذکر چهار مطلب من
حیث المقدمه
(۳۴۷ - ۳۶۸) مطلب اول در بیان اینکه در

(۹)

(۴۰۱ - ۴۰۵) در بیان اینکه الفاظ شمس و قر
و نجوم و سما و امثالها در کتب
مقدسه کثیراً بر وفق ایقان
شریف بر معانی غیر ظاهریه
اطلاق شده (۳۷۵ - ۳۸۸)
در بیان اطلاق لفظ شمس و قر
در کتب مقدسه بر مظهر امر
الله و مرکز میثاق الله و تبکیت
ناقضین عهد الله و بیان اینکه
مقصود از لفظ شمس و قر ذکر
مراتب ظهور و بطون شمس
حقیقت است (۳۷۹ - ۳۸۳)
در بیان لزوم وجود قرائن و اینکه
فهم این قرائن راجع باهل ایمان
است نه بعامة (۳۸۸ - ۳۸۹)
اثبات بی اطلاعی جناب شیخ از
قواعد مرعیه بین العلماء
و سایر کتب مقدسه
جواب
(۴۳۰ - ۴۴۸) در بیان معانی تشبیه و استعاره
و ذکر استعارات وارده در قرآن
و سایر کتب مقدسه
(۴۳۰ - ۴۳۷) در بیان اطلاق لفظ غصن و غصن
کأن کرده اند که باید تفاسیر
صاحب امر مطابق تفاسیر سابقین
باشد (۳۹۳ - ۴۱۳)
در بیان اختلاف مفسرین انجیل
در تفسیر الفاظ شمس و قر و سما
و سقوط نجوم و امثالها
در دین و انقطاع در نسخ آن

(۲)

(۱۰)

و شمس و قمر و نجوم بر انبیا و ائمه در بیان اعتراضات صاحب تذیل
و علما در کلمات فصحای عرب بر فصاحت و بلاغت قرآن شریف
(۴۳۷ - ۴۴۷) (۴۶۹ - ۴۷۷)

شبهه خامسه جناب شیخ در فصاحت در بیان اینکه اعتراضات شیخ
بیانات مظهر امر الله (۴۴۸) الاسلام بر فصاحت کتاب ايقان
جواب ابن شبهه (۴۴۸ - ۵۳۳) مانند اعتراضات صاحب تذیل
مقاله مخصوصه فی بیان فصاحت است بر فصاحت قرآن الا انکه
الآیات و بلاغتها و بیان وجوه صاحب تذیل با شواهد اعتراض
حجتها (۴۵۰ - ۵۳۳) نموده است و شیخ بدون شاهد
(۴۷۸)

در بیان سبب اختلاف علمای اسلام عبارات رساله ثانیه شیخ در اعتراض
در جهت حجیت وحی سماوی بر کتاب ايقان من حیث القواعد
و بیان سبب حدوث قول باینکه (۴۷۹ - ۴۸۱)

جهت معجزه بودن قرآن فصاحت جواب اعتراضات جناب شیخ بر
و بلاغت او است (۴۵۰ - ۴۵۴) ايقان شریف (۴۸۱ - ۵۰۸)

در بیان اینکه اگر سبب معجزه بودن قرآن فصاحت و بلاغت او
باشد حجت بر اکثر اهل عالم بالغ خود را غالی خوانده است بجهت
نشود (۴۵۴ - ۴۶۲) اینکه صاحب امر را بوصف حق
در بیان سبب معجزه بودن قرآن و حق منبع موصوف داشته
و سایر الواح سماویه با اعتقاد اهل و جواب آن (۴۸۱ - ۴۸۸)

بها و ادله آن (۴۶۳ - ۴۶۸) در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند
در بیان اینکه چون علمای اسلام که در قانون لسان عرب فاعل
از معرفت سبب حجیت قرآن مرفوع و مفعول منصوب و مضاف
جاهل مانند موجب فتح باب الیه مجرور باید باشد و جواب آن
اعتراضات نصاری کشند (۴۶۸) (۴۸۸ - ۴۹۲)

(۱۱)

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند خصوص عبارت انجیل حینند
که منشأ غلط مناظر مغرور ابن تظاهر علامت ابن الانسان فی
است که موجد قانون را نشاخته (البناء) (۵۳۳ - ۵۳۵)
است و جواب آن جواب شبهه جناب شیخ
(۴۹۷ - ۴۹۵) (۵۳۵ - ۵۸۳)

در بیان اینکه جناب شیخ کان در بیان اینکه چون اصلاح عالم
کرده اند که قانون لغت ابدی و اتفاق ام منوط بقیام روح الله
است و جایز التعلیل نیست (۴۹۷) و ورود يوم الله بود جمیع شرایط
در بیان اینکه قوانین لغات اهل و امارات آن بصراحت در کتب
عالم جمیعاً در حیز تغییر و تبدیل سماویه نازل شد (۵۳۶)

است (۴۹۷ - ۵۰۸) در بیان اینکه بسامیشود که اخبار
در بیان اینکه لفظ آفا که ترکی نازل در کتب نبیین در کتب
مغولی است با لفظ خوانند که مورخین یافت نمیشود چنانکه قصص
فارسی است سه مرتبه مسخ شده و تغییر یافته تا آخوند شده و این
دلیل واضحی است بر مقدار تغییر در کتب تاریخیه سایر ملل نیست
(۵۳۷ - ۵۳۸)

لغات (۵۰۵ - ۵۰۶) کلامی از صاحب تذیل در
در بیان مدائح بعض اکابر علمای ابرادات تاریخیه بر قرآن شریف
و فصحای امت عربیه و تصدیقشان (۵۳۸ - ۵۴۰)

بر علو مقام صاحب امر در بیان کیفیت طلوع نجم در
(۵۰۸ - ۵۲۸) میلاد انبیا

در بیان بعض اغلاط جناب شیخ (۵۴۱ - ۵۴۷)

در رساله مطبوعه ایشان در بیان اینکه تعجب جناب شیخ
(۵۲۸ - ۵۳۲) از ظهور مبشری در میان صائین
شبهه سادسه جناب شیخ در ناشی از جهل بمحقق ادیان است

(۱۳)

(۶۳۸ - ۶۳۶)	(۶۱۹ - ۶۱۸)
در بیان اینکه چون مناظر جناب	جواب شبهه جناب شیخ الاسلام
شیخ ملاحظه فرموده است که	(۶۲۹ - ۶۱۹)
تاخر مسلمین در تمدن راجع	آخرین عبارات جناب شیخ در
بطاقت بایه نیست از این مستفاد	رساله اولی در خصوص اینکه
داشته اند که جناب شیخ نیز مانند	حیف است در این ایام انسان از
اشتراک و فوضویه مطلق دیاترا	فوائد تمدن صرف نظر نماید و بما
منا فی تمدن میدانند و میان مادر	لا یعنی توجه کند
بین المناظرین (۶۵۱ - ۶۲۹)	(۶۲۹)
در ذکر بعض عبارات مناظر	جواب جناب شیخ
جناب شیخ که نکارنده زیناً	(۶۳۰ - ۶۷۰)
للكتاب و تمیزا ینه و بین الشیخ	در بیان اینکه شکایت شیخ از بایه
ایراد نموده (۶۴۳ - ۶۴۵)	در خصوص تاخر مسلمین در امر
ذکر عبارات جناب شیخ در جواب	تمدن بی معنی و بی موقع است
مناظرشان (۶۴۸ - ۶۵۱)	(۶۳۰ - ۶۳۲)
جواب ایرادات جناب شیخ بر	در بیان اینکه شرائع الهیه هیچیک
حضرت مناظر و اثبات اینکه از	منا فی تمدن نیست بل منبای تمدن
شریعت اسلامیة بحکم احادیث	مدحیه است خصوصاً شریعت
نبویه جز اسمی باقی نمانده است	مقدسه بهائیه و میان بعض مآثر
(۶۵۱ - ۶۵۵)	دیانات (۶۳۲ - ۶۳۶)
بیان جامع مختصری در ادله	در بیان اینکه بعض اهل اروا شریعت
و براهین اهل بها ۶۵۱ - ۶۶۴	اسلامیه را منا فی تمدن ارویسه
در بیان اینکه جناب شیخ جایز	میدانند و بعضی مطلق شرائع
دانسته اند تمسک بشبهات کفار	و ادیانرا و قیام کبار کتاب در دفع
ملل ماضیه را و قیاس من القراة	این شبهه

(۱۲)

(۵۸۵ - ۵۹۰)	(۵۵۳ - ۵۴۷)
در بیان معنی لفظ ایقان و اثبات	در بیان نقل عبارات ابی الفدا
غلط شیخ در فهم معنای آن	در کیفیت شرائع صابین
(۵۹۰)	(۵۴۸ - ۵۵۰)
در بیان بعض مآثر کتاب مستطاب	در بیان اخبار منجمین در طلوع
ایقان	نجیمی در میلاد مبارک
(۵۹۵ - ۵۹۲)	(۵۵۳ - ۵۶۱)
در بیان اینکه پیوسته منکرین انبیا	در بیان معنای لفظ کاهن
و اعداء الله اهل ایمانرا تکفیر	(۵۶۲ - ۵۶۹)
نموده اند	در بیان بشارات نورین نورین
(۵۹۷ - ۵۹۹)	الشیخ الاحسانی والسید الرشتی
در بیان اینکه تصدیق و تکفیر فقها	سلام الله علیهما بر قرب ظهور
مناط اعتبار نیست و جز فساد	موعود
و انهدام ممالک نتیجه بر آن مرتب	(۵۷۲ - ۵۸۳)
نشود و ذکر بعض شواهد تاریخیه	ایراد جناب شیخ در خصوص
(۵۹۹ - ۶۰۹)	کتاب ارشاد العوام
ایراد دیگر جناب شیخ در خصوص	(۵۸۳ - ۵۸۵)
صاحب ارشاد	جواب ایراد شیخ
(۶۰۹ - ۶۱۰)	(۵۸۵ - ۶۰۹)
جواب ایراد شیخ	در بیان اینکه معترضین بر مظاهر
(۶۱۰ - ۶۱۸)	امر الله اعتراض نمودند الا بسبب
شبهه سابعه جناب شیخ که آخرین	اینکه از معنی روح قدسی که در
شبهات ایشان است در خصوص	آن ابدان مقدسه مجلی است غافل
اعتراف ایقان مقدس بر کمال شریعت	مانند و آن سلاطین وجود را مانند
اسلامیه	خود شخصی محدود تصور کردند

(۱۴)

ملا یحییٰ (۶۶۴ - ۶۶۸) واز غرائب اینکه جناب شیخ
در بیان اینکه مناظر شیخ در حق
ایشان دعا فرموده و جناب شیخ
فرق فیما بین قبول اعمال و استجابات
دعا را تفهیمیده اند
(۶۶۸ - ۶۷۰)
خاتمه کتاب در بیان بعض مطالب
جناب شیخ که در غایت غرابت
است (۶۷۰ - ۷۲۸)
فائحه غرائب اینکه جناب شیخ
با وجود مطالعه کتاب ابقان
مقدس باز هم معتقد اهل بهار را در
حق نقطه اولی جل اسمه الاعلی
تفهیمیده اند (۶۷۱ - ۶۷۵)
واز غرائب اینکه جناب شیخ ابراد
نموده اند بر بعض عبارات مناظر
خود که اگر آنرا بلسان اجانب
ترجمه نمایند انوقت بیمنی بودن
آن ظاهر میشود و جواب این ایراد
واقترح نکارنده بر جناب شیخ
ترجمه بعض آیات قرآنرا بلسان
فارسی (۶۷۵ - ۶۸۶)



(۱۵)

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵	۲	مطالعه	مطالعه
۵	۱۲	اینکه	اینکه
۵	۷	سوء العذاب	سوء العذاب
۱۰	۱۲	مذكورة	مذكورة
۱۰	۹	شتی	شتی
۱۰	۱۲	میداشتند	میداشتند
۱۱	۴	میداشتند	میداشتند
۱۱	۹	لیلی	لیلی
۱۱	۱۶	قلوب	قلوب
۱۲	۱۳	آذر بایجان	آذر بایجان
۱۳	۱۵	اقدس	اقدس
۱۶	۹	الحیة	الحیة
۱۸	۷	یرید الله	یرید الله
۲۱	۹	وَقَالُوا	وَقَالُوا
۲۱	۱۱	أَنَا	أَنَا
۲۱	۱۸	ار	از
۲۳	۵	نموده	نموده
۲۳	۹	وَقَوْلُهَا	وَقَوْلُهَا

(۱۷)

صواب	خطأ	سطر	صفحة
بقره	بقره	۴	۳۱
العباسي	العباسي	۵	۳۱
لبيد	لبيد	۶	۳۱
منهم أربعة	منهم أربعة	۷	۳۱
فته	فته	۸	۳۱
سيرتهم	سيرتهم	۹	۳۱
عددتها	عددتها	۱۴	۳۱
ولد	ولد	۱	۳۲
واكتمه	واكتمه	۲	۳۲
يظهر	يظهر	۱۱	۳۴
ربك	ربك	۷	۳۵
لكل	لكل	۶	۳۶
يوم وإن فسدت	يوم وإن فسدت	۱۳	۳۶
فلما نصف يوم	فلما نصف يوم		
كألف	كألف	۱۴	۳۶
عليهما	عليهما	۴	۳۸
يمفر مايد	يمفر مايد	۱۷	۳۸
از آنچه	از آنچه	۱۸	۳۸

(۳)

(۱۶)

صواب	خطأ	سطر	صفحة
عرق	عرف	۱	۲۵
آيه	آيه	۳	۲۵
اذعان	ازعان	۱۱	۲۵
يمفر مايد	يمفر مايد	۱۹	۲۵
نفسه	نفسه	۶	۲۶
ذباله	ذباله	۸	۲۶
المقر	المقر	۱۲	۲۶
استقرا	استقرا	۱۲	۲۶
ملاء	ملاء	۱۳	۲۶
هويك	هويك	۱۴	۲۶
ربك	ربك	۱۴	۲۶
متور	منشور	۱۷	۲۶
ينطق	ينطق	۲	۲۷
يوم	يوم	۳	۲۷
كذشته	كزشته	۱۵	۲۷
تفكر	تفكر	۲	۲۹
مقيم	مقيم	۱۱	۳۰
آذر بايجان	آذر بايجان	۱۲	۳۰

(١٩)

صفحة	سطر	خطا	صواب
٤٨	١٨	الثَّقَل	الثَّقَل
٤٩	١	يُبْعَدُ	يُبْعَدُ
٤٩	١	العَصْمَة	العَصْمَة
٥١	١٧	علامت اصحاب علم قيا فہ را علامت اصحاب علم قيا فہ	
٥٢	٩	نا باین حد	نا باین حد
٥٢	١٥	با آنحضرت	آنحضرت
٥٣	٩	جاہلاً	جاہلاً
٥٦	١٧	زیرا	زیرا
٥٩	٨	المَقْدِس	المَقْدِس
٥٩	٩	اَتِي	اَتِي
٦٢	٩	حجَّتہم	حجَّتہم
٧٢	٤	توحش	توحش
٧٢	٥	صحاوي	صحاوي
٧٣	١٠	اَوِستا	اَوِستا
٧٧	١٠	مرجّع	مرجّع
٧٩	٢	مؤیدات	مؤیدات
٧٩	١٢	محیر	محیر
٨٦	١٧	وَأَتَيْنَا	وَأَتَيْنَا

(١٨)

صفحة	سطر	خطا	صواب
٣٩	٢	وانقراد	وانقراض
٤١	٤	ذیرا	ذیرا
٤٢	٥	الركن	الركن
٤٢	٧	قائم	قائم
٤٢	٩	فَلَمْ تَأْمُرْنِي	فَلَمْ تَأْمُرْنِي
٤٢	١٠	تَجْنِي	تَجْنِي
٤٢	١٣	أَخْرَجُ	أَخْرَجُ
٤٣	١	اولياء	اولياء
٤٣	٢	دِينِ اللّٰه	دِينِ اللّٰه
٤٣	٤	وَأَخَفَّ	وَأَخَفَّ
٤٥	٤	جِلْدَة	جِلْدَة
٤٥	١١	حاز	حاز
٤٥	١٣	يحيي	يحيي
٤٥	١٥	يكون	يكون
٤٥	١٦	الرُّكْبَانِ	الرُّكْبَانِ
٤٧	٦	تولّد	تولّد
٤٨	١٤	قَبْلَ	قَبْلَ
٤٨	١٥	فاذا استبان	فاذا استبان

(۲۰)

صفحہ	سطر	خطاً	صواب
۸۷	۹	زیرا	زیرا
۸۷	۱۷	نمور	نمود
۸۸	۱۸	بُشْعِرْكُمْ	بُشْعِرْكُمْ
۹۰	۹	مِطْلَبِد	مِطْلَبِد
۹۰	۱۹	اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ	اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ
۹۳	۱۱	كَلَمْنَا اللّٰه	كَلَمْنَا اللّٰه
۹۴	۳	تَكَلَّم	تَكَلَّم
۹۴	۹	ہمارا	ہمارا
۹۴	۱۰	مَتَقَدَّم	مَتَقَدَّم
۹۶	۷	فرمودند	فرمودند
۹۶	۱۲	شہید	شہید
۹۶	۱۴	وہجہ	وہجہ
۱۰۰	۸	بُضِلْ	بُضِلْ
۱۰۶	۱۶	مَلَتْ	مَلَتْ
۱۰۸	۱۶	بَانَم	بَانَم
۱۱۱	۴	تَمَسَّكَ	تَمَسَّكَ
۱۱۱	۴	آوقات	آوقات
۱۱۳	۱	تأمل	تأمل

(۲۱)

صفحہ	سطر	خطاً	صواب
۱۱۳	۱۶	مَتَمَسَّكَ	مَتَمَسَّكَ
۱۲۱	۱	يَمْدُ	يَمْدُ
۱۲۴	۱۱	خَاتَمُ النَّبِيِّينَ	خَاتَمُ النَّبِيِّينَ
۱۲۶	۱۵	نَسِيَار	نَسِيَار
۱۳۴	۱۳	فَاصْبِرْ حَتَّى	فَاصْبِرْ حَتَّى
۱۳۶	۱۰	دَاكِد	دَاكِد
۱۷۲	۱۴	كُوم	كُوم
۱۷۲	۱۵	فِيِير	فِيِير
۱۷۲	۱۶	مِر	مِر
۱۹۲	۱	سَزَاوَار	سَزَاوَار
۲۱۴	۱۸	الَا	الَا
۲۳۰	۱۶	بَاِتَقَاد	بَاِتَقَاد
۲۳۱	۱۶	هَنُوَز	هَنُوَز
۲۴۵	۱۳	يَنْبِيَهُمْ	يَنْبِيَهُمْ
۲۴۶	۲	مَسِي	مَسِي
۲۵۷	۱۶	يُضْلِلِ	يُضْلِلِ
۲۶۴	۳	عَبْدُ اللّٰه	عَبْدُ اللّٰه
۲۶۶	۸	فَيُلَيِّغُ	فَيُلَيِّغُ

(٢٢)

صفحة	سطر	خطا	صواب
٢٦٤	١٧	زَكَوَاتِكُمْ	زَكَوَاتِكُمْ
٢٦٥	٦	الْحَصَالُ	الْحَصَالُ
٢٧٣	١	نَر	بَر
٢٧٧	١٨	أَمْرُ اللَّهِ	أَمْرُ اللَّهِ
٢٧٩	١٤	ظَاهِرِينَ	ظَاهِرِينَ
٢٨٨	٤	وَبْنِ	وَابْنِ
٢٨٨	١٥	بَرِيشَان	بَرِيشَان
٢٩٠	١١	عِنْدَ الْيَاسِ	عِنْدَ الْيَاسِ
٣٠٥	١٥	يُودِ قَلْبَ	يُودِ قَلْبَ
٣١١	١٤	اصْحَاح (٢٣)	اصْحَاح (٢٤)
٣١٦	١٥	نَشْمَا	بَشْمَا
٣٢١	٤	لِلسَّمْعِ	لِلسَّمْعِ
٣٢١	٧	اسْتَبْعَادَ	اسْتَبْعَادَ
٣٢١	١٦	اصْحَاح (٢٣)	اصْحَاح (٢٤)
٣٣٣	١٢	(إِلَى قَوْلِهِ)	(إِلَى آخِرِ قَوْلِهِ)
٣٣٨	١٣	قَلِيلِي	قَلِيلِهِ
٣٤٠	٣	عَلَامَاتُ	عَلَامَاتُ
٣٥٠	٧	شِمَا . تَهَا	شِمَا تَهَا

(٢٣)

صفحة	سطر	خطا	صواب
٣٥١	٤	لَهُ يُسُوعُ	بِهِ يُسُوعُ
٣٥١	٥	بِكِي	لَبِكِي
٣٥٦	١٠	ذَا السَّمَاءِ	إِذَا السَّمَاءِ
٣٥٦	١١	إِسُورَةُ	سُورَةُ
٣٥٨	٤	يَوْمَ الرَّبِّ	يَوْمَ الرَّبِّ
٣٥٩	٣	لِيَرْتَعِدَ	لِيَرْتَعِدَ
٣٥٩	١١	وَالْبَحْرِ وَالْيَابِسَةِ	وَالْبَحْرِ وَالْيَابِسَةِ
٣٥٩	١٣	الْيَتِ	الْيَتِ
٣٦٢	٨	صَرَحَ	أَصْرَحَ
٣٧١	١١	مَانِعَ تَمْدَنَ	مَانِعَ نَعِيمَ تَمْدَنَ
٣٧٩	٣	يُرُودَكَارَ	يُرُودَكَارَ
٣٨٢	١٨	جَمِيعَ	جَمِيعَ
٣٨٤	١٨	زَائِلَ	زَائِلَ خَوَاهِدَ
٤١٨	١٦	قَفْقَازِيَه	قَفْقَازِيَه
٤٢١	٨	رَمْبِي	وَمَبْنِي
٤٢٢	٥-٤	مَقْدَسُ شَدَّ جَمِيعَ	مَقْدَسُ جَمِيعَ
٤٢٣	١٠	مَلُوكَ وَظَاهِرَ	مَلُوكَ مَظَاهِرَ
٤٢٣	١٢	وَقَلُوبِرَا	وَقَلُوبِرَا

(۲۴)

صفحه	سطر	خطاً	صواب
۴۲۶	۱۰	فلو بشان	قلوبشان
۴۲۸	۱۵	دا + ته	داشته
۴۳۳	۱۶	بَسَّاي	يَسَّاي
۴۳۴	۸	العُصْنُ	العُصْنُ
۴۳۵	۱۴	احاديث	احلام
۴۳۶	۱۵	ورؤيا ميفر مايدورؤيا روايت ميفر مايد	
۴۳۷	۲۱	والا غلال	والا غلال
۴۵۰	۱۹	دقرآن	در قرآن
۴۷۸	۱۹	يراد آترا	يراد آترا
۴۷۹	۱۲	منيعي ار	منيعي را
۴۸۵	۶	نکنند	نکنند
۵۱۳	۱۰	في نائبة	في كل نائبة
۵۱۶	۱۲	لقلت ذا ابن له	لقلت ذا ابن الله
۵۲۰	۱۴	لمعناه	لمعناه
۵۲۰	۱۶	الكرامة	الكرامة
۵۲۰	۱۷	بوين	بوين
۵۳۶	۱۹	مظاهر	مظاهر امر الله
۵۳۸	۳	مزيل	مذيل

(۲۵)

صفحه	سطر	خطاً	صواب
۵۶۳	۱۲	ليكن لي	ليكن لي
۵۶۳	۱۴	وتكلم	وتكلم
۵۶۵	۱۵	سالكين	سالكين
۵۷۱	۱۷	از ايشان	از ظهور ايشان
۵۹۶	۶	بسغي	بسغي
۶۳۵	۱۵	نايادا	نايادا
۶۷۰	۹	تسئل من الله	وتسئل الله
۶۷۷	۱۰	چه قدري بيمعني چه قدر بيمعني	
۶۸۲	۵	ضبحا	ضبحا
۶۸۴	۵	وباحضرت رسول وباحضرت رسول	
۶۸۴	۱۹	بطلاق	بطلاق
۶۸۷	۱۵	نكوس	نكوس
۶۸۷	۱۹	الك	إليك
۶۹۶	۱۳	مؤش	مؤش
۷۰۳	۱۹	هر بکرا	هر بکرا
۷۱۶	۷	سايل	سائل
۷۱۸	۶	منتشر	منتشر
۷۲۴	۱۳	حيث	حيث

<http://fb.com/ranajabirabbas>

jabir.abbas@yahoo.com